علم در ایران ۱۲

ترجمهٔ

تقویم الصحة

از مترجمی نامعلوم

متن عربی از ابن بطلان بغدادی

به تصحیح

دکتر غلامحسین یوسفی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۱۴

علم در ایران
۱۲

ترجمهٔ
تقویم الصحة

انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران
۱۱۴

بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان فارسی و حفظ و صیانت میراث گرانبهای فرهنگ این سرزمین تأسیس یافته طبع و نشر کتابها و آثار علمی دانشمندان پیشین ایران را از جمله وظایف خود قرار داده است .

در تاریخ پرافتخار کشور کهنسال ما قسمتی که کمتر شناخته شده کوشش های علمی دانشمندان این سرزمین و خدماتی است که ایشان به پیشرفت و بسط دانش جهان کرده اند آنچه از آثار این بزرگان به زبان عربی نوشته شده است اکنون مورد استفادهٔ همه ایرانیان نیست و کتابهای فراوانی که به زبان فارسی تألیف یا ترجمه کرده اند نیز غالباً هنوز به چاپ نرسیده و نسخه های معدودی که از هر یک در کتابخانه های ایران یا کشورهای دیگر جهان مانده است از دسترس دانش پژوهان دور است .

بدین سبب شاید در ذهن بعضی کسان این شبهه حاصل شده باشد که ایرانیان در زمانهای پیشین تنها به ادبیات و هنر و امور ذوقی می پرداخته و به دانش به معنی خاص توجه شایانی نداشته اند .

طبع و تصحیح و نشر کتابهای علمی قدیم هم برای روشن کردن « تاریخ علم » در ایران و جهان لازم و سودمند است و هم این کتب از نظر شیوهٔ بیان مطالب علمی و اصطلاحاتی که در آنها به کار رفته است مورد استفادهٔ دانشمندان فارسی زبان خواهد بود .

در این سلسله نشر کتابهائی که به زبان فارسی تألیف شده است مقدم داشته می شود اما بعضی از کتابها که دانشمندان ایران به زبان عربی نوشته اند و مطالب آنها به فارسی در نیامده است نیز ترجمه و منتشر خواهد شد .

فهرستی از اصطلاحات علمی که در هر کتاب به کار رفته است تدوین و به آخر آن افزوده می شود و هر جا که اصطلاحی با آنچه در فارسی امروز متداول است متفاوت باشد اصطلاح جدید در مقابل آن ثبت خواهد شد .

امید است که این خدمت فرهنگی مورد استفاده دانش پژوهان واقع شود .

دبیر کل
پرویز ناتل خانلری

علم در ایران «۱۳»

ترجمهٔ

تقویم الصّحه

از مترجمی نامعلوم

متن عربی از ابن بطلان بغدادی

به تصحیح

دکتر غلامحسین یوسفی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۱۴

از این کتاب
یکهزار نسخه در تابستان ۱۳۵۰ درچاپخانهٔ دانشگاه مشهد
چاپ شد

شمارهٔ ثبت ۳۳۱ ــ ۱۳۵۰/۷/۲۶

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مصحح	هشت
متن کتاب	۳
مقدمهٔ مؤلف	۳
اندر میوه‌های تر و انواع [و] طبایع آن	۶
انگور ، انجیر ، شفتالوا	۶
آلو ، امرود ، نارشیرین ، نارترش	۸
آبی ، سیب شیرین ، سیب ترش	۱۰
زردا لوی ، توت شامی ، سنجد ، عیزران	۱۲
خربزهٔ شیرین ، خربزهٔ ترش شیرین ، خربزهٔ هندی	۱٤
پیه خرما ، خرما[ی] نیم‌رسیده ، موز ، گوزهندی	۱٦
اندر میوه‌ها و آنچه دندان کند را تیز کند	۱۸
رطب ، میویز ، انجیرخشك	۱۸
خرنوب شامی ، بلوط ، سنجدگرگانی ، گوز	۲۰
اندر حبوب و آنچه از حبوب کنند	۲۲
گندم ، گندم پوست‌کنده ، نشاسته	۲۲
پست گندم ، جو ، پست جو ، کشکاب	۲٤
اندر حبوب و طبایع حبوب	۲٦
اطریه ، برنج ، باقلی	۲٦
ماش ، لوبیا ، عدس مقشر ، ترمس	۲۸
اندر نانها و طبایع آن	۳۰
نان میده ، نان خشکار ، نان فطیر	۳۰
نان برنجین ، نان فرنی ، نان تابگی ، نان خولفا	۳۲
اندر ترها و خاصیتها [ی] ترها	۳٤
کوك ، کسنی ، کرفس	۳٤
طرخون و نعناع ، کیکیز ، بادرنگ ، تخم بخله	۳٦
اندر توابل و ابزار دیگها	۳۸
نخود ، خردل ، شبت	۳۸
گندنا ، خولنجان ، روغن بادام شیرین ، آب‌غوره	٤۰

اندر سرکه و آنچه از سرکه کنند ۴۲
سرکه ، اشترغاز ، خیار ۴۲
بادنجان ، راسن ، پیاز ، سیر ۴۴
اندر چیزها[یی] که دیگ بویا و خوش کند ۴۶
مارچوبه ، اسپاناخ ، چغندر ۴۶
گزر ، سماروغ ، کدو ، قنبیط ۴۸
اندر مطنجنها و سردها ۵۰
مطنجن ، مصوص ، شیر تازه ۵۰
شیرترش ، پنیر تازه ، پنیر کهن ، زیتون سیاه ۵۲
اندر شیرها و آنچه از شیر کنند و خایه و انواع آن ۵۴
مسکه ، شیرازبترها ، ریچار و کامها ۵۴
خایهٔ مرغ با جگر ، خایهٔ مرغ خانگی ، خایهٔ کبک ، خایهٔ بط ۵۶
اندر طبایع گوشت حیوانات ، تازه و شور ۵۸
گوشت بره ، گوشت بز ، گوشت گوساله ۵۸
گوشت گاو ، نمك ، نمکسود ، قدید ۶۰
اندر طبایع گوشت نخجیر پرنده و چرنده ۶۲
گوشت آهو ، گوشت کلنگ ، گوشت خرگوش ۶۲
گوشت جرز ، گوشت طاوس ، گوشت بط ، گوشت تیهو ۶۴
اندر طبایع گوشت خانگی مرغ و بیابانی ۶۶
گنجشك ، سودانی ، سمانی ۶۶
مرغ خانگی ، خروس ، کبوتربچه ، حیوان خصی ۶۸
اندر طبایع ماهی و آنچه از ماهی کنند ۷۰
ماهی ، ماهی بسکباکرده ، ماهی شور ۷۰
ماهی ممقور ، طریخ ، صحنی ، اربیان ۷۲
اندر طبایع اعضا [ی] حیوانات و اجزای آن ۷۴
سر ، مغز ، چشم ۷۴
دست‌وپای ، دلها ،پستان ، خایه ۷۶
اندر طبایع اندامها[ی] حیوانات و اجزای آن ۷۸
سپرز ، جگر ، شکنبه و رودگانی ۷۸
چربش و پیه ، بال و گردن مرغان ، پوست ، سنگ‌دانه ۸۰

اندر طبایع خوردنیها و الوان [آن]	۸۲
سکبا ، صاعدی و سپیدبا ، دوغبا و ترفبا	۸۲
نخوداب و گوشتابه ، سماق‌با و ناربا ، هریسه و فرنکیه ، زیره‌با	۸٤
ریباسبا ، تنوری ، زرشکبا	۸٦
کرنبا ، ممقوریه ، نرگسی و شیرازبا ، غوربا	۸۸
مهلبی ، تفاحی ، لفتی و قنبیطی	۹۰
دیک‌بردیک ، گاورس و ارزن‌بشیر ، مغمومه ، مقلوبه	۹۲
اندر بزماورد و قلیها و کباب و مرغ و گردنا	۹٤
بزماورد و سنبوسه ، مدققه ، تباههٔ ترش	۹٤
قلیه ، تباههٔشور ، کباب ، گردنا	۹٦
اندر بریانی و گوداب و آنچه بوی سیر ببرد	۹۸
بریانی ، گوداب نان ، گوداب قطایف	۹۸
گوداب خشخاش ، گوداب خربزه و خبیص‌اللوز ، گوداب خرما ، گشنیز	۱۰۰
اندر حلواها[ی] بسیط و مرکب و الوان آن	۱۰۲
شکر ، انگبین ، پالوده	۱۰۲
قطایف‌بگوز ، خبیص ، ناطف بگوز ، خشکنانه و حلوا[ی] خشك	۱۰٤
اندر طبایع خلالها و دست اشنانها	۱۰٦
خلال مأمونی ، محلب ، آب‌کافور	۱۰٦
اشنان ، سعد ، صندل ، گل	۱۰۸
اندر طبایع آب چشمها و آب بارانها	۱۱۰
آب‌چشمها ، آب باران ، برف و یخ	۱۱۰
برف‌آب ، آب گرم ، آب‌شور ، آب‌شبّی	۱۱۲
اندر طبایع شرابها و پرهیزکردن از مستی و خمار	۱۱٤
شراب ، شراب کهن ریحانی ، شراب سرخ غلیظ	۱۱٤
شراب زرد تلخ ، شراب نیم‌ترش ، شراب خرمایی ، بادام مغز تلخ و شیرین	۱۱٦
اندر طبایعها[ی] شکوفها و سپرغمها و مشمومها	۱۱۸
مورد ، گل ،شاهسفرم	۱۱۸
بنفشه ، سوسن ، ترنج ، سافیسك	۱۲۰
اندر طبایع نقلها[ی] شراب و منفعت و مضرت آن	۱۲۲
نی‌شکر ، نبات‌جلاب ، گل خوراسانی	۱۲۲

فستق ، فندق ، بادام مغز شور ، ریباس ۱۲٤

اندر موسیقی و احداث نفسانی و علاج‌کردنش ۱٦۲

سرود ، آواز نای و ارغنون ، رقص و ایقاع ۱۲٦

شادی ، خجالت ، خشم ، مرداسنگ ۱۲۸

اندر مستی و قی و خواب و بیم و بیداری ۱۳۰

قی کردن ، مستی ، ترب و آلات قی ۱۳۰

خواب ، فسانه گوی ، فسانه ، بیداری ۱۳۲

اندر استفراغ و احتقان و جماع و خمار و فقاع ۱۳٤

استفراغ ، احتقان ، آب‌پشت ۱۳٤

جماع ، داروها[ی] دندان و مسواك ، خمار ، فقاع ۱۳٦

اندر حرکت و سکون و انواع ریاضت ۱۳۸

حرکت ، سکون ، ریاضت ۱۳۸

براسب نشستن ، صیدکردن در بیابان ، گوی‌باختن ، کشتی گرفتن ۱٤۰

اندر گرمابه و طبایع خانها[ی] سرد و گرم ۱٤۲

گرمابه ، خانها و هواها[ی] گرمابه ، آب‌گرم و خوش ۱٤۲

آب سخت‌گرم ، آب سرد ، آب سخت‌سرد ، آهك ۱٤٤

زرنه ، روغن بی‌مالش ، مالش بی‌روغن ۱٤٦

خطمی ، کتان ،خز و صوف ، روغن بنفشه ۱٤۸

اندر طبایع عطرها و بخورها و منفعت و مضرت ۱٥۰

عود ، مشك ، کافور ۱٥۰

عنبر ، گلاب، سکنگبین ، سکنگبین بزوری ۱٥۲

اندر شرابها و نشستگاهها[ی] تابستانی و زمستانی ۱٥٤

شراب آبی ، شراب خشخاش ، شراب گل ۱٥٤

جلاب بآب‌گل ، رب ریباس ، نشستگاه تابستانی ، نشستگاه زمستانی ۱٥٦

اندر تغییر بادها و زمانها ۱٥۸

باد جنوب ، باد شمال ، باد صبا ۱٥۸

باد دبور ، فصل بهار ، فصل تابستان ، فصل خریف ۱٦۰

فصل زمستان ۱٦۲

اندر تغییر هوا از جهت شهرها و وقتها ۱٦۲

شهرها[ی] شمالی ، شهرها[ی] جنوبی ۱٦۲

شهرها[ی] شرقی ، شهرها[ی] غربی ، هوای وبائی ۱٦٤
نامها[ی] حکیمانی که درین کتاب یاد کرده شد . . . ۱٦۹
فصل (خاتمهٔ کتاب) ۱۷۰
فهرستها ۱۷۳
فهرست داروها و خوردنیها
فهرست لغات و ترکیبات
فهرست اعلام
فهرست مآخذ

به‌نام خدا

مقدمه

در قرن پنجم هجری ـ که تمدن و فرهنگ اسلامی درخشندگی و رونقی بسزا داشت ـ در میان اطبای دنیای اسلام طبیب و حکیمی به‌نام : ابوالحسن المختاربن الحسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان البغدادی می‌زیسته که به ابن بطلان معروف شده است . وی اصلاً نصرانی و از اهل بغداد بود . تحصیلات او در نزد برخی از علمای زمان از نصارای کرخ صورت گرفت[1] . از محضر ابوالفرج عبدالله بن الطیّب[2] فایده‌ها برد و بخصوص بسیاری از کتابهای حکمت را در پیش او خواند و فراگرفت . اما در طب استاد عمده‌اش ابوالحسن ثابت بن ابراهیم بن زهرون الحرانی[3] بوده‌است[4] . ابن بطلان بزرگترین شاگرد ابوالفرج بن الطیّب بشمار می‌رفت و ابوالفرج او را بسیار

۱ـ تاریخ الحکماء قفطی (= مختصر زوزنی از اخبار العلماء بأخبار الحکماء) ص۲۹٤ ، تصحیح Julius Lippert ، چاپ لایپزیگ ۱۹۰۳ .

۲ـ ابوالفرج عبدالله بن الطیب الجاثلیق معروف به‌ابن طیب ، طبیب و فیلسوف مشهور معاصر ابن سینا که بوعلی با وجود معارضاتی که در فلسفه با او داشت به‌تقدمش در طب اعتراف می‌نمود؛ وی در سال ٤۳۵ هـ. در بغداد درگذشت ، رك : تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱/۲۰٤-۲۰۵ ، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران (چاپ‌دوم) ۱۳۳٦ .

۳ـ از اطبای بزرگ قرن چهارم هجری معاصر امیر عزالدوله بختیار (۳۵٦-۳٦۷) بود که در ۲۸۳ هـ. در رقه - شهری در شمال بین‌النهرین بر کنار فرات - به‌دنیا آمد و در ۳٦۵ یا ۳٦۹ هـ. درگذشته‌است و در طب تألیفات و ترجمه‌هایی از پزشکان قدیم داشته . شاخت و مایرهوف با اشاره به‌تاریخ وفاتش نوشته‌اند که بدین ترتیب امکان ندارد که وی استاد ابن بطلان بوده باشد ، رك : خمس رسائل لابن بطلان البغدادی ولابن رضوان المصری P. 59, No. 2 ، قاهره ۱۹۳۷ ؛ تاریخ علوم عقلی ۱/۸٦ .

٤ـ عیون الانباء فی طبقات الاطباء ۲/۲۳۸ ، تألیف ابن ابی‌اصیبعة ، چاپ بیروت .

احترام می‌کرد و بر دیگر شاگردانش مقدم می‌داشت[1] .

ابن بطلان مسافرتهای بسیار کرد و سرانجام عزلت گزید و به‌عبادت پرداخت تا به‌قول قفطی درسال ٤٤٤ هجری در یکی از دیرهای انطاکیه درگذشت[2] . اما ابن ابی‌ـ اصیبعة درگزارش احوال او می‌نویسد که در سال ٤٥٥ ه‍. در انطاکیه مقاله‌ای تصنیف کرد[3] .

ابن‌بطلان در رشتهٔ پزشکی آثار متعددی دارد اما از جملهٔ تألیفات مشهور او رسالاتی‌است که در ردّ عقاید ابن‌رضوان[4] طبیب مصری نوشته زیرا با او اختلاف‌نظر و گفتگوهایی داشته‌است . قفطی یکی از رساله‌های وی را در ردّ آراء ابن‌رضوان درکتاب خود نقل کرده‌است[5] . مجموعه‌ای نیز از پنج رسالهٔ این‌دو طبیب موجودست

١ـ تاریخ‌الحکماء ٣١٤ـ٣١٥ .

٢ـ تاریخ‌الحکماء ٢٩٤ . درکتاب تاریخ مختصرالدول ابن‌العبری (ص١٩٠) نیز سال وفات ابن‌بطلان ٤٤٤ هجری نوشته شده‌است ، چاپ بیروت ١٩٥٨ .

٣ـ عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء ٢٤٢/٢ . ادوارد براون تاریخ وفات وی را در حدود سال ١٠٦٣ م. (٤٥٦ه‍.)ذکر کرده‌است ، رك : طب اسلامی ٨٨ ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، تهران ١٣٣٧ . در الاعلام خیرالدین‌الزرکلی (٦٩/٨) سال ٤٥٨ه‍. (١٠٦٦م.) مذکورست ؛ نیز رك : Ency. de l'Islam (1),II, P.391. EI (2), III, 741. بروکلمان در ذیل مفصلی که بر کتاب «تاریخ ادبیات عرب» خود نوشته تاریخ منظور را ٤٦٠ه‍. (١٠٦٨م.) دانسته (ج١ ص٨٨٥) .

٤ـ مقصودعلی‌بن‌رضوان‌بن علی‌بن جعفر پزشك و حکیم و ریاضی‌دان قرن پنجم‌هجری‌است که قریب سال ٤٦٠ هجری درگذشته‌است . قفطی برای او ، در علم ، مقامی ارجمند قائل نیست و می‌گوید : اندکی طب و منطق خواند ولی محقق نبود مع‌هذا گروهی از طلاب در نزد وی تحصیل می‌کردند و شهرت یافت . سپس کتابهای او را هم کم ارج می‌شمرد حتی می‌نویسد شاگردانش چیزهایی در طب و نجوم و منطق از او نقل می‌کنند ــ که اگر راست باشد ــ خنده‌آورست (تاریخ‌الحکماء ٤٤٣ـ٤٤٤) ؛ در باب ابن‌رضوان رك : عیون‌الانباء فی طبقات الاطباء ١٦٤/٣ـ١٧٤ ؛ خمس رسائل ١ـ١٥ ، P. 12 - 13 ؛ تاریخ علوم عقلی ٣٢٣/١ ؛ الاعلام ١٠٠/٥ .

٥ـ تاریخ‌الحکماء ٢٩٨ـ٣١٤ ؛ نیز رك : خمس رسائل ٤٧ـ٧١ .

که به‌نام: «خمس رسائل لابن بطلان البغدادی ولابن رضوان المصری» بطبع رسیده‌است.

ابن بطلان دریکی از رسائل خود به‌نام «المقالة المصریه» می‌گوید: «کوچکترین نتیجهٔ انتساب به‌صنایع و علوم بذل انصاف و اجتناب از حیف و اسراف‌است . بدین سبب علم باید از عصبیت دور باشد و همچنان که ثامسطیوس[1] گفته : قلوب حکما مانند پرستشگاه خداوندست که باید آن را همواره پاکیزه و از آلایش تعصّبات و هواجس برکنارداشت[2]. . .» .

«اعتقاد شدید ابن بطلان به‌حکما وفضلای متقدم مانند ارسطو وجالینوس و حنین و ابوالخیربن‌الخمار و ابوعلی‌بن زرعة و استادش ابن‌الطیب و نظایر ایشان در این رساله آشکار می‌شود و اومدعی‌است که احساس تباین و تناقض درآثار این‌گونه استادان دلیل عدم فهم مطالب ایشان‌است و دراین‌حال برخواننده‌است که دقت‌بیشتر بکاربرد تا مطلب را چنان که هست دریابد»[3].

ادوارد براون درکتاب «طب اسلامی» ازابن بطلان بعنوان پزشکی مسیحی[4] و عرب یاد می‌کند و ازجمله روایت زیرین را راجع به‌او نقل می‌نماید که‌خواندنی‌است: «مردی نزد ابن بطلان به‌محل مخصوص جراحی او که درحلب بود رفت و ازگرفتگی وخفگی صدایش که گاه‌گاه بر وی عارض می‌شد نالید. چون پزشك از او پرسید چکاره‌است؟ جواب شنید که: خاك الك می‌کند. ابن‌بطلان (ربع‌لیتر) یك‌استکان‌سرکهٔ غلیظ داد و فوراً بیمار به‌استفراغ و غثیان افتاد و مقداری گل مخلوط با سرکه از

۱– ثامسطیوس Sāmestiyūs منظور خطیب و حکیم یونانی قرن چهارم میلادی‌است که به‌زبان فرانسوی او را Thémistios خوانند (فرهنگ‌فارسی،دکتر محمد معین)

۲– تاریخ علوم عقلی ۳۲۲/۱ . برای عین نوشتهٔ ابن‌بطلان رك : تاریخ‌الحکماء ۲۹۸ ، ۳۰۰ ؛ خمس رسائل ۴۷ ، ۴۹ .

۳– تاریخ علوم عقلی ۳۲۳/۱ .

٤– اسم مسیحی او را «یوانیس Joannes » نوشته‌اند ، رك : Ency. de l'Islam (1), II, 391 ؛ خمس رسائل P. 14 ؛ الاعلام ۶۹/۸ .

دهانش خارج شد. ازان‌پس گلویش صاف‌شد وصدایش طبیعی گشت. ابن‌بطلان به‌پسر[1] وشاگردانش ــ که حاضر بودند ــ گفت: «هیچ‌کس‌را با این داروومعالجه مکنید که اورا خواهیدکشت. مقداری خاك داخل‌گلویش شده‌بود وچیزی جز سرکه نمی‌توانست آن‌را ازان‌جا بیرون آورد»[2].

شرح احوال ابن بطلان در اکثر کتابهایی که به‌تاریخ طب اسلامی مربوط‌می‌شود بتفاوت آمده‌است و برای او آثار متعددی برشمرده‌اند ازجمله: تقویم‌الصحّة، کناش الأدیرة والرهبان، مقالة فی شرب‌الدواء المسهل، مقالة فی‌کیفیة دخول‌الغذاء فی‌البدن وهضمه وخروج فضلاته وسقی‌الأدویة المسهلة وترکیبها، مقالة الی علی‌بن رضوان (= المقالة‌المصریة)، مقالة فی علة نقل‌الأطباء‌المهرة تدبیر اکثرالأمراض الّتی کانت تعالج قدیما بالأدویة‌الحارة الی‌التدبیر المبرد کالفالج واللقوه والاسترخاء وغیرها، مقالة فی‌الاعتراض علی من‌قال ان‌الفرخ احر من‌الفروج، کتاب‌المدخل الی‌الطب، کتاب دعوة‌الأطباء، کتاب وقعة‌الأطباء، کتاب دعوة‌القسوس، مقالة فی مداواة صبی عرضت له حصاة، اشتراء‌الرقیق[3]، عمدة‌الطبیب فی‌معرفة‌النبات، الأمراض‌العارضة[4].

شرح کامل آثار مختلف اورا در تألیفات معروف لوسین‌لکلرك[5] و بروکلمان[6] می‌توان یافت. اما شاید مشروح‌ترین تحقیقات دربارهٔ وی درکتاب «خمس رسائل لابن بطلان‌البغدادی ولابن رضوان‌المصری» بتوسط دکتر ژوزف شاخت[7] و دکتر

۱ــ ابن ابی‌اصیبعة نوشته‌است که ابن‌بطلان فرزندی نداشته: عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ۲/۲،٤۱.

۲ــ طب اسلامی ۸۹ــ۹۰.

۳ــ چنین‌است درتاریخ‌الحکماء ۲۹۸؛ اما نام این رساله‌را شراء‌العبید وتقلیب‌الممالیك والجواری (خمس رسائل ۲،٦) و شراء‌الرقیق وتقلیب‌العبید (الاعلام ۸/۶۹) نیز نوشته‌اند.

٤ــ نام دوکتاب اخیر به‌نقل از الاعلام ۸/۶۹ می‌باشد.

٥ــ Lucien Leclerc, Histoire de ia Médecine Arabe, Paris 1876, pp. 488-492

٦ــ C. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Litteratur, 1,483 نیز رك: Geschichte der Arabischen Litteratur, Erster Supplement-band 885, Leiden, E. J. Brill 1937.

۷ــ Joseph Schacht

ماکس‌مایرهوف[1] صورت گرفته باشد . این دو دانشمند پنج رساله از ابن بطلان وابن رضوان سابق‌الذکر را ـ که شامل اعتراض ایشان برآراء یکدیگرست ـ تصحیح نموده و به‌انگلیسی نیز ترجمه‌کرده و با مقدمه وتعلیقات سودمند بطبع رسانده‌اند . پنج رسالهٔ مذکور ازاین قرارست : ۱ـ مقالة فی‌ان‌الفروج احرمن‌الفرخ ، ص۳٤ـ۳۹ ، از ابن بطلان ؛ ۲ـ مقالة فی‌التنبیه علی مافی‌کلام‌المختاربن‌الحسن‌بن عبدون‌البغدادی من‌الاغالیط ، ص٤۰ـ٤٦ ، از ابن رضوان ؛ ۳ـ مقالة فی‌مناقضات علی‌بن رضوان (= المقالة‌المصریة) ، ص٤۷ـ۷۱ ، از ابن بطلان ؛ ٤ـ مقالة الشیخ ابی‌الحسن علی‌بن رضوان فی ان ماعلمه یقین وحکمة وماظنه مختاربن‌الحسن‌البغدادی غلط وسفسطة ، ص۷۲ـ۷٦ ؛ ٥ـ رسالة‌الشیخ ابی‌الحسن‌علی‌بن رضوان الی اطباء مصروالقاهرة‌المعزیة حرسهاالله تعالی یشکو فیها حاله وماجری بینه وبین‌العلامة‌المختاربن حسن‌البغدادی ، ص۷۷ـ۸٤ .

شاخت ومایرهوف درمقدمهٔ خود[2] نسخه‌های مورد استفاده‌شان از جمله نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیهٔ موصل را بشرح معرفی‌کرده‌اند . علاوه برمتن پنج‌رسالهٔ مزبور ، شرح احوال ابن‌رضوان وابن‌بطلان ویبرودی[3] را نیز از تاریخ‌الحکمای قفطی وعیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعة‌نقل‌کرده وبه‌انگلیسی‌ترجمه نموده‌اند وبرآنها‌یادداشتهای بسیار مفیدی افزوده‌اند . فایدهٔ دیگرآن‌که هنگام بحث ازرسالات ابن‌بطلان وابن رضوان به‌نسخه‌های خطی موجود ازهریك ونیز چاپ‌آنها که طبع شده اشاره‌

۱ـ Max Meyerhof

۲ـ خمس رسائل p. 30-32

۳ـ ابوالفرج جورجس‌بن یوحنابن‌سهل‌بن‌ابراهیم طبیب نصرانی دمشقی قرن‌پنجم هجری نویسندهٔ «مقالة فی‌ان‌الفرخ ابرد من‌الفروج» ـ که این موضوع مورد بحث ابن‌بطلان وابن‌رضوان نیز واقع شده‌است ، رك : عیون‌الانباء ۳/۲۳۳ .

نمودهاند[1] .

درکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء تألیف ابن‌ابی‌اصیبعة اشاره شده که‌ابن بطلان در لطف بیان وذوق ادبی ازابن‌رضوان برتر بوده واشعارزیاد ونوادرظریفی‌هم داشته که درخلال رسالهٔ دعوة‌الاطباء وسایرآثـارش‌آمده . ازجمله چون ابن‌رضوان سیاه‌چرده بود وصورتی زیبـا نداشت ابن‌بطلان دررساله‌ای‌کـه آن را وقعة‌الاطباء

۱– مباحثات ومناقشات ابن‌بطلان و ابن رضوان دررساله‌های پنجگانه دلکش وخواندنی ونیز ازمباحث مفید تاریخ پزشکی‌است بخصوص توضیحات شاخت ومایرهوف فوایدآنهارا تکمیل کرده‌است . نویسندهٔ این سطور چون دراین‌مقدمه بیشتر قصد دارد ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحه را معرفی‌کند به‌همین مختصر اشاره درباب شرح زندگانی وتألیفات ابن‌بطلان اکتفا می‌کند . علاقه‌منـــدان برای تفصیل بیشتر می‌تواننـــد به‌کتاب خمس رسائل رجوع فرمایند . شاخت ومایرهوف درباب ابن‌بطلان وآثار او – علاوه برکتابهایی‌که تاکنون دراین مقدمه ازآنها یاد شده – منابع زیر را نیز معرفی کرده‌اند :

Steinschneider, Al-Fârâbî (Mém. de l'Ac. Imp. des Sciences de St. Pétersbourg, VIIe série, t. XIII, No. 4, 1869), p. 165-6.

Steinschneider, Polemische und apologetische Literatur in arabischer Sprache (Leipzig 1877), p. 97 and 147 .

Steinschneider, Die hebräischen Uebersetzungen des Mittelalters (Berlin 1893), p. 741, 872, 975 .

Steinschneider, Vite di matematici arabi tratte da un' opera di Bernardino Baldi (Roma 1874), p. 46-8, 50 .

V. Rosen, Yahyâ ibn Sa'îd ibn al-Batrîq, St. Petersburg 1883 (Zap. Imp. Ak. Nauk, vol. XLIV, No. 1), p. 33-52 .

Wüstenfeld, Geschichte der arabischen Aerzte und Naturforscher (Göttingen 1840), p. 78-9 .

H. Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke (Leipzig 1900), p. 103 foll .

L. Choulant, Handbuch der Bücherkunde für die ältere Medizin (Leipzig 1841), p. 368 foll .

G. Sarton, Introduction to the History of Science, vol. 1 (Baltimore 1927), p. 730 foll .

Ph. Hitti, An Arab - Syrian Gentleman and Warrior (New York 1929), p. 214 - 16 .

خوانده درحق وی گفته‌است :

فلما تبدی للقوابل وجهه نکصن علی اعقابهن من الندم
وقلن وأخفين الکلام تسترا ألا لیتنا کنا ترکناه فی الرحم[1]

ابن بطلان زن اختیار نکرد وفرزندی از خود بجای ننهاد از این‌رو گفته‌است :

ولا أحد ان مت یبکی لمیتتی سوی مجلسی فی الطب والکتب باکیا[2]

* * *

چنانکه قفطی[3] ودیگران‌هم اشاره کرده‌اند مهمترین اثر وی کتاب تقویم‌الصحة است که اینك ترجمهٔ فارسی آن مورد نظرست . این کتاب به‌زبان لاتینی‌هم ترجمه‌شده و درسال ۱۵۳۱ میلادی (۹۲۸هـ.) به‌چاپ رسیده‌است[4] ؛ ترجمهٔ آلمانی آن نیز دوسال بعد در شهر استراسبورگ طبع و منتشر شده[5] .

تقویم‌الصحة بیشتر از لحاظ ابتکاری که در طرز تألیف آن بکار رفته مورد توجه واقع گشته زیرا چنانکه از اسمش پیداست مؤلف بجای آنکه شرح امراض و راه علاج آنها را بتفصیل نوشته باشد مطالب را بصورت جدولهایی تنظیم کرده و مثلاً انواع گوشتها ، غذاها ، میوه‌ها ، داروها ، بادها ، آبها ، فصلها ، آب‌وهواها، جامه‌ها، عطرها ، و احداث نفسانی از قبیل : شادی ، غم ، خجلت ، خشم ، خواب و خواص گوناگون آنها از نظر طبی ، و عوامل مؤثر در سلامت مانند : استحمام ، ورزش ، موسیقی و غیره هریك درجدولی گردآمده و بعد تحت عنوان «اختیارات» رایهای حکیمان را درباب مندرجات آن جدولها بشرح‌آورده است . این طرز تألیف ــ که

۱ــ عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ۲/۲۳۹ ، ۲۴۰ .
۲ــ عیون‌الانباء ۲/۲۴۱ .
۳ــ تاریخ‌الحکماء ۲۹۸ .
٤ــ Tacuini Sanitatis Elluchasem Elimithar Medici de Baldath, Argentorati, 1531 .
٥ــ Michael Herr, Schachtafeln der Gesundheit, Strassburg 1533 .

امروز تازگی ندارد ــ دران روزگار بدیع می‌نموده و بنابرعقیدهٔ دکترسیریل‌الگود، مؤلف‌کتاب «تاریخ طب ایران» ظاهراً همین روش درتألیف‌کتابهایی مانند تقویم‌ـ البلدان ابوالفدا[1] وتقویم‌الابدان اثر ابن‌جزله[2] مورد اقتباس واقع شده‌است[3].

کتاب تقویم‌الصحّة به‌زبان عربی‌است و نسخه‌هایی ازان درکتابخانه‌های جهان وجود دارد. ازجمله درکتابخانهٔ موزهٔ‌بریتانیا نسخه‌ای ازاین‌کتاب به‌شمارهٔ Or. 2793 (ورق۱ـ۴۲پ) ضبط‌است‌که تاریخ‌کتابت‌آن۵۲۷ هجری‌است. قسمت‌دوم این‌مجموعه (تاورق ۱۰۰) کتاب «تقویم‌الابدان بمداواةالامراض» تألیف یحیی‌بن عیسی‌بن جزله است‌که پیش از این ذکرش‌گذشت. نسخه‌ای دیگر از متن عربی تقویم‌الصحه به‌شمارهٔ Or. 1347 در همین کتابخانه وجود داردکه تاریخ‌کتابتش ۶۱۰ هجری و در ۴۴ ورق است[4].

در فهرست نسخه‌های خطی فارسی‌کتابخانهٔ چستر بیتی به‌وجود چهارنسخه از

۱ـ منظور ابوالفداء (اسماعیل‌بن علی‌بن محمود) امیرفاضل ایوبی (۷۳۲هـ.) است. مؤلف المختصرفی‌تاریخ‌البشر وکتاب جغرافیایی‌معروف تقویم‌البلدان‌که متن عربی‌آن بارها بطبع رسیده وبه‌بیشتر زبانهای اروپایی و نیز به‌فارسی ترجمه‌شده. این‌کتاب مقدمه‌ای دارد و بیست‌وهشت‌جدول که‌درمقدمه‌اصول‌جغرافیایی ودرجدولهاوصف شهرهای‌اسلامی‌آمده‌است.

۲ـ ابن جزله (ابوعلی یحیی‌بن عیسی) طبیبی نصرانی بودکه مسلمان شد ومعروف‌است‌که بیماران فقیررا برایگان معالجه می‌کرد ودوا وغذاهم به‌آنان می‌داد. تاریخ وفاتش را ۴۷۳ نوشته‌اند ولی لکلرک سال۴۹۳ را که حاجی‌خلیفه آورده ترجیح داده‌است. درکتاب‌خود به‌نام‌تقویم‌ـ الأبدان فی‌تدبیرالانسان شرح ومعالجهٔ ۳۵۲ بیماری را درجدولها تنظیم‌کرده؛ کتاب دیگرش منهج‌البیان فیما یستعمله‌الانسان‌است که به‌زبان لاتینی‌هم ترجمه شده وحاوی شرح عقاقیر و نباتات طبی بترتیب حروف‌آنهاست. ابن خلکان نام این‌کتاب را «منهاج‌البیان...» نوشته (به‌نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا).

۳ـ Cyril Elgood, A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate, Cambridge Univ. Press, 1951, p. 222.

در قرن پنجم هجری ابن‌بکلارش طبیب یهودی و از پزشکان بزرگ اندلس نیز درباب ادویهٔ مفرده‌کتاب مجدولی تألیف‌کرده‌است (عیون‌الانباء ۸۵/۳). آقای دکترمحمود نجم‌آبادی عکس نسخهٔ این‌کتاب را دراختیار دارند و درصدد تصحیح و چاپ‌آن هستند.

۴ـ Charles Rieu, Supplement of the Catalogue of the Arabic Manuscripts in Br. Mus., pp. 539-540.

متن عربی کتاب در موزهٔ بریتانیا اشاره شده‌که بخصوص سه‌تای آنها مهم‌است یعنی همان دونسخه‌ای‌که باختصار معرفی شد و نسخه‌ای دیگر به‌شمارهٔ Or. 5590 [1].
ادواردبراون نیز درکتاب سابق‌الذکر نوشته‌که نسخه‌ای ازتقویم‌الصحة جزء نسخه‌های خطی دانشگاه‌کیمبریج موجودست[2]. نسخه‌ای دیگر ازاین‌کتاب‌هم به‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تعلّق دارد .

غرض نویسندهٔ این سطور معرفی ابن‌بطلان وآثار او نیست بلکه مقصودآن‌است که ترجمه‌ای فارسی ازکتاب تقویم‌الصحّة را که نسخه‌ای نفیس‌است و بصورت حاضر تصحیح شده معرفی‌کند . نام مترجم این‌کتاب به‌فارسی معلوم نیست .

ترجمهٔ تقویم‌الصحّة مانند اکثرکتابهای علمی به‌نثری ساده وروان‌است . اسلوب جمله‌بندی‌آن و نیز مفردات و ترکیباتش بیشتر مبتنی برشیوهٔ نثرهای علمی اواسط قرن پنجم هجری‌است . برای‌آن‌که بانکاتی‌که نویسنده بعنوان نتیجهٔ‌کتاب درپایان افزوده‌است آشنا شویم قسمتی ازخاتمهٔ‌کتاب نقل می‌شودکه نموداری از نثر ترجمه نیز هست :

❋ « فصل اگرکسی این‌کتاب فروخواند وگوید من بسیار روزگارزندگانی‌کردم وهرگز محتاج چنین‌کتابها نبودم ، بسیار طعامهاکه اینجا رخصت داده نیست‌که باهم خورند خورده‌ام و مرا هیچ زیان نداشت چون اندیشه‌کند مگر دریابدکه اورا این‌خطا ازکجا افتادست و بعینه این حال‌هم چنانست‌که اگر ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت‌کردی خود هیچ‌کس دیگرگناه نکردی و اگر دزد چون بدزدی رفتی بدفعت اول‌گرفتارشدی خودهیچ‌کس دزدی نکردی و نیز بایدکه معلوم‌کندکه تن مردم مانند زمین‌است چون عمارت‌کنند و آبادان دارند وآبش باعتدال دهند وگیاههای زیادتی بدروند آبادان شود . »

۱- رك : فهرست‌کتابخانهٔ چستربیتی ۱/۲۰ .
۲- طب اسلامی ۸۹ .

« فصل چون این معنی در باب زمین درست آید واجب چنان کند که درحق مردم درستر بود و هر که صورت جز ازین ببندد که یادکرده شد صناعت طب را منکرست و ردّ بروی آن بس که ما در حال حیوانات می‌بینیم . نه‌بینی که گربه بوقت بهار گیاهها خورد تن از فضلات پاك بقی کند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما دراین کتاب اعتماد برخواص و تأثیر کردیم و تتبّع برهان نکردیم از بهر آنکه مقصود منفعت گرفتنست نه برهان دانستن . پس اگر کسی این نیز رد کند ، گوید : بی برهان هیچ قبول نکنم سخن را ، از بی‌عقلی وی چنان بود که سکنگبین در تسکین صفرا رها کردن از بهر آنکه برهان نداند . پس اختیار برتأثیر باید کرد . »[1]

چند جملهٔ زیرین نمونه‌ای دیگرست ازشیوهٔ نگارش مترجم ویادآور نثر فارسی در قرن پنجم و ششم هجری است :

✻ « گندم سرخ گران‌سنگ ... از جهت آنکه بسیار غذا بود موافق‌ترین غذا بود تن معتدل را و بعضی مردمان را چیزی دیگرست چنانکه هند را برنج است و ترك را گاورس و سبب از دو بیرون نیست یا آنست که ایشان از خط اعتدال بیرون‌اند یا گندم در ولایت ایشان نایافتست و طبع گندم مختلفست برحسب انواع اش و زمینش ، نوی و کهنی . »[2]

✻ « مرغ غـذای معتدلست نه‌چنان گرم که بصفرا استحالت [کند] و نه‌چنان سرد که بلغم افزاید . و من ندانم که بیشترین عوام وپزشکان ناتمام ازچه‌سبب گویند نقرس را زیان دارد مگر ازان‌جهت گویند که این‌غذای متنعّمان بیشترخورند ونقرس ایشانرا بیشتر بود. »[3]

✻ « در شراب‌خوردن ده منفعت‌است چون باندازه خورند [پنج بتن مخصوص

۱- ص ۱۷۰ کتاب حاضر .

۲- ص ۲،۳ کتاب .

۳- ص ٦۹ کتاب .

است و پنج بنفس] : هضم طعام کند ، و ادرار بول آرد ، و گونهٔ روی نیکو گرداند ، و بوی دهن خوش گرداند ، و آب پشت بیفزاید ، و دل شاد گرداند ، و دلیری افزاید ، و خوی خوش گرداند ، و مقاومت بخیلی کند ، و اومید بگستراند. »[1]

* « ایقاع و رقص ... رقاص بایدکه بطبع طربناك و چابك و استاد بود [در صنعت خویش] و بخلقت معتدل بود. »[2]

* « ندیم بایدکه چون سمر گوید صرف آن داند وطریق قطع ووصل [و] اختصار [و] بسط شناسد و خوش سخن و نوادرگوی بود و چون سخن گوید گونهٔ رویش نیکو باشد و متغیّر نشود وزپس سخن گفتن بسیار آوازش بنگردد وزبی خوابی صبور بود و تاریخها و سیرتها[ی] پادشاهان ومضاحك ونوادر وشعرها بسیارداند تاشنودنده (شاید : شنونده) را شادگرداند آنگاه غذا بروجه خویش هضم شود و هم خون صافی گرداند و هم دل فارغ . »[3]

* « فسانها بیشتر در وصف روزگارها[ی] گذشته بود اگر حقیقتی واگر دروغ و برچند بخش است برحسب میل هرکسی چنانکه عاشقانرا حدیث لیلی ومجنون و ویس ورامین و مانند این و خردمندانرا حکمتها و سیرتها[ی] ملوکان و عهدها[ی] ایشان چون اخبار اسکندر و عهد اردشیر و مانند آن و مبارزان را صفت کارزارها و حصارها گشادن بشهرها. »[4]

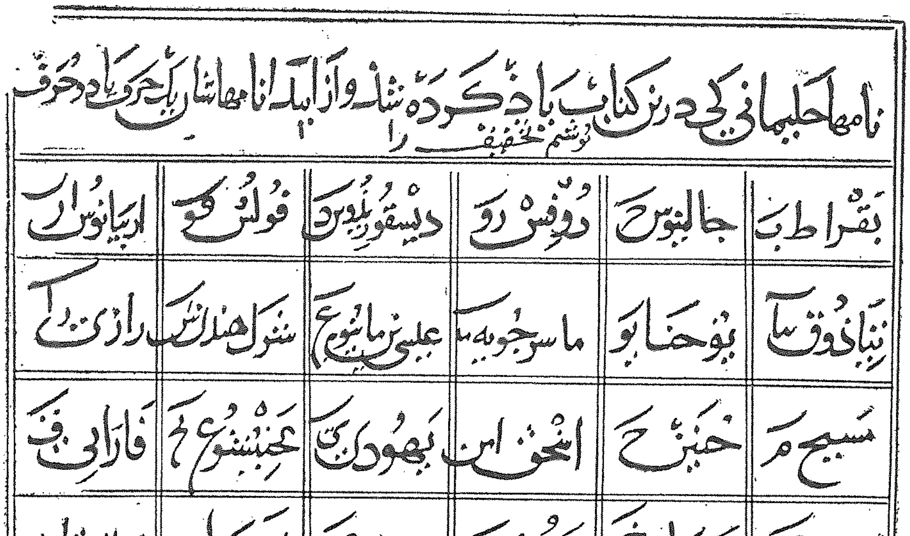
بسیاری از مختصات دستوری نثرکهن دراین کتاب دیده می‌شودکه شرح آنها محتاج به‌تفصیل است . آنچه بیش از هرچیز به‌نظر می‌رسد از این‌قرارست : استعمال یاء درآخر افعال شرطی وغیره ، جمع‌بستن کلمات عربی بقاعدهٔ کلمات فارسی ، افزودن نشانه‌های جمع فارسی برجمعهای عربی ، آوردن باء تأکید و نون نفی برسر افعال ،

۱– ص۱۲٤–۱۲۵ کتاب حاضر .
۲– ص ۱۲۷ کتاب .
۳– ص ۱۳۳ کتاب .
٤– همان صفحهٔ کتاب .

همراه یکدیگر ، وفور استعمال پیشاوندهای قدیمی و متروك ، بکاربردن ضمیر « او ، وی » برای غیر ذوی العقول، استعمال مصدر باباء تأکید، آوردن مصادر بصورت کامل ، همراه آوردن « را » باحروف اضافه بصورتهایی مانند « ازین سبب را ، از بهر دفع حرارت را » ، صورتهای کهنهٔ کلماتی مثل : اندر ، ازیرا ، جزکه و مانند آنها ، محدودیّت استعمال لغات عربی و اعمال قواعد دستور زبان فارسی برآنها وغیره .

اما نکتهٔ مهمتری که دراین ترجمه قابل ملاحظه می‌نماید استعمال لغات وترکیبات قدیمی است که درکتاب فراوان است. فهرستی که درآخر کتاب ازاین گونه واژه‌ها ترتیب داده شده است ارزش ترجمهٔ تقویم الصحّة را از این لحاظ نشان می‌دهد .

از جمله نکات قابل ملاحظه دراین ترجمه[1] آن که در پایان جدولی حاوی حروف اختصاری نام طبیبانی که درکتاب از آنان مکرر یاد شده تنظیم گشته است و این شیوه تقریباً همان روشی است که امروز در نظیر این گونه موارد برای سهولت کار رعایت



نامها طبیبانی که درین کتاب یاد کرده شد و از ابتدا نامهاشان یک حرف یاد کرده حروف را تخفیف نوشتم

بقراط ب	جالینوس ج	روفس رو	دیسقوریدوس د	فولس فو	اریباسیوس ار
ثیاذوق ثا	یوحنا یو	ماسرجویه ما	عیسی بن ماسویه ع	شرك هندی ش	رازی ری
مسیح م	حنین ح	اسحق ابن یهودی ی	بختیشوع بخ	فارابی ف	
اسحق ق	جبریل خ	یهودی ه	مصری ص	قدما .	ثعالبی

جدول نام حکیمان در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا .

۱- درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چستربیتی و نسخهٔ اوپسالا .

می‌شود . نمونه‌ای از این نشانه‌های اختصاری[1] بدین‌قرارست :

بقراط = **ب** ، جالینوس = **ج** ، روفس = **رو** ، فارابی = **ف** ، یوحنا = **یو** ، ماسرجویه = **ما** و غیره .

همچنین در ستون مربوط به «درجت» نیز حروف « ح ، ب ، ر ، ی ، م » بترتیب نشانهٔ اختصاری « حار ، بارد ، رطب ، یابس ، معتدل » است . نشانه‌های اخیر در نسخهٔ اساس ، نسخهٔ چستربیتی و متن عربی نیز هست اما در نسخهٔ اوپسالا ستون مربوط به‌آنها مطلقاً خالی‌است و در نسخهٔ فاتح معادل فارسی‌آنها : « گ = گرم ، س = سرد ، ت = تر ، خ = خشك ، م = معتدل » بکار رفته‌است . همین‌جا باید نکته‌ای را دربیان معنی «درجت» بیفزاید زیرا شاید تنها عنوانی‌است در جدولهای کتاب که محتاج توضیح‌است . مفهوم درجه به‌تعبیر استاد همایی باختصار عبارت‌است از : «اندازهٔ تأثیر هرچیز در مزاج بحسب قلّت و کثرت و بحسب وحدت و تکرار یعنی کمی و زیادی و یك‌دفعه یا بیشتر خوردن »[2] . هم دراین‌ستون« درجت » جای‌جای نشانه‌ای‌است‌که در نسخه‌ها « مد » و یا بصورت « ✱ » نوشته شده‌است . این نشانه برمصحح معلوم نبود و در این باب نظر استاد همایی و آقای دکتر محمود نجم‌آبادی و دیگرفضلای آشنا با طب قدیم را جویا شد. سرانجام آقای همایی چنین‌تشخیص‌دادندکه این نشانه « مد » است و « مد ، مکد » علامت اختصاری « من کلّ واحد » است یعنی اجزاء متساوی‌است و معادل‌است با « راستاراست » درکتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی .

برروی‌هم ترجمهٔ تقویم‌الصحّهٔ ابن‌بطلان بغدادی ، هم از لحاظ تاریخ طب و هم از نظر زبان فارسی ، شامل نکات قابل ملاحظه‌ای‌است و ارزش تصحیح و چاپ را دارد . هرقدر این‌گونه‌کتابهای علمی فارسی طبع و منتشر گردد و از لغات و ترکیبات

۱– Abréviation

۲– برای تفصیل بیشتر رك : مجمع‌الجوامع = قرابادین‌کبیر ۲۸/۱ ؛ تحفهٔ‌حکیم‌مؤمن (تحفة‌المؤمنین) ۳ .

و اصطلاحات آنها استفاده شود زبان ما برای بیان مسائل و معانی علمی تواناتر و آماده خواهدشد زیرا در حال حاضر به‌قول سید حسن تقی‌زاده : «باوجود صدها کتب طبی نفیس عربی و کتب فارسی موجود درطب ـ که فهرست چهارصدوهشت کتاب فارسی از آنها را آدولف‌فون‌آن آلمانی در تألیف بسیار نفیس خود به‌اسم « علم منابع طب ایرانی »[1] جمع‌کرده (وبدبختانه غالب آنها هنوزطبع نشده) ـ و باوجود قانون ابن‌سینا و ذخیرهٔ خوارزمشاهی و شرح اسباب وکتب مهم دیگر محصلین طب ما باید نوبه را مالاریا و ورم امّین را مننژیت و دوالی را واریس یا واریکس و ورم شریان را آنوریسم و لوزالمعده را پانکرآس و وجع مفاصل را روماتیزم و ذات‌الریه را پنومونی و وبارا کلرا و ضیق‌النفس را آسم و حمّای مطبقه را تیفوئید و عرق‌النسا را سیاتیك و نزله را کاتار و عمل جراحی را اوپراسیون و زیزفون‌را تیول وآب مروارید را کاتاراکت و صدها لغات فرنگی دیگر گفته و یاد بگیرند »[2] .

معرفی نسخه‌ها

مشخصات نسخه‌هایی‌که درتصحیح ترجمهٔ تقویم‌الصحّه مورد استفادهٔ نگارنده بوده بقرار زیرست :

نسخهٔ اساس

در فهرست دستی نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ـ که‌اخیراً چاپ‌ـ

۱ـ منظور نویسنده، این‌کتاب‌است :
Fonahn, Adolf : Zur Quellenkunde der Persischen Medizin, Leipzig 1910.

۲ـ رك : توجه ایرانیان درگذشته به‌طب واطبا ، ص۸ ؛ سلسله سخنرانیهای جمعیت شیروخورشید سرخ (شمارهٔ ۲) دی‌ماه ۱۳۲۷ .

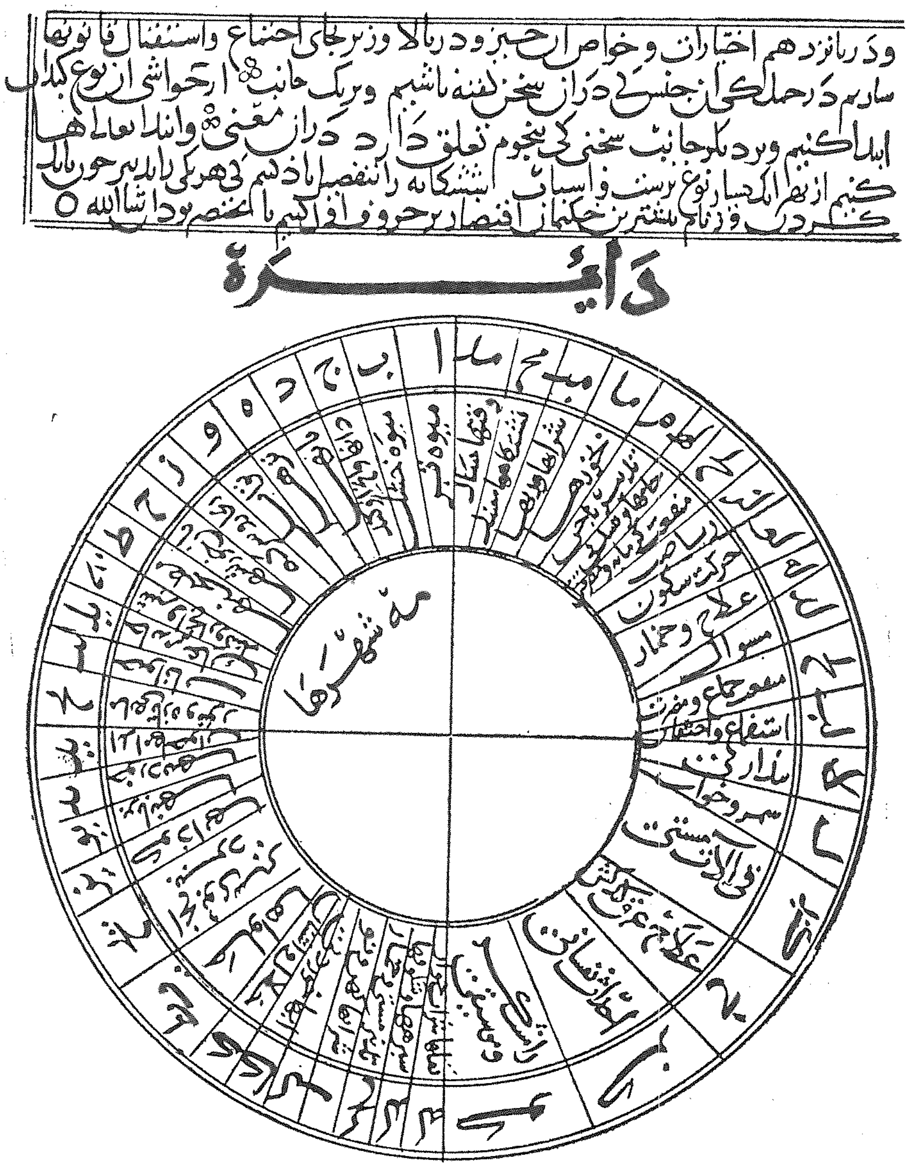
شده‌است[۱]ـ مشخصات نسخه‌ای خطی به‌شمارهٔ Or. 6288 در چندکلمه ثبت شده که همین ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّةاست و تاریخ کتابتش ۵۱۷ هجری‌است . در فهرست از مترجم نامی نیست و بادرنظرگرفتن این‌که ابن‌بطلان بعد از سال ۴۵۵هـ. درگذشته است ارزش و اعتبار این نسخه که ظاهراً به‌مدتی‌کمتر از شصت‌سال پس از مرگ وی به‌کتابت درآمده معلوم می‌گردد و چه‌بساکه پیش از این ترجمه شده باشد . ترجمهٔ منظور ۸۳ برگ دارد و چنین آغاز می‌شود :

« ... و در پانزدهم اختیارات و خواص آن چیز و در بالا و زیر بجای اجتماع و استقبال قانونها سازیم درجملگی آن جنس که دران سخن گفته باشیم و بریك‌جانب از حواشی آن نوع که بدان ابتدا کنیم و بردیگر جانب سخنی‌که بنجوم تعلق دارد دران معنی . و ابتدا بغذاها کنیم از بهر آنکه بسیارنوع‌ترست و اسباب شش‌گانه را بتفصیل یاد کنیم‌که هریکی را تدبیر چون باید کردن وز نام بیشترین حکیمان اقتصار برحروف اول‌کنیم تا مختصر بود انشا[ء]الله » .

از ظاهر نسخه و نیز با مقایسهٔ میان‌آن و نسخه‌های عربی‌کتاب ــ کــه ذکرآنها گذشت ــ و دیگر ترجمه‌های فارسی موجود تقویم‌الصحّة ، معلوم می‌شودکه نسخهٔ فارسی مورد بحث ورق اول را فاقدست .

۱ـ آقای مردیث‌اونس Meredith Owens کتابدار فاضل‌کتابخانهٔ موزهٔ بــریتانیــا در قسمت مربوط به‌ایران ، از نسخه‌هــای خطی تازه‌ای‌که بعد از انتشار فهرست ریو برای کتابخانه خریداری شده‌است فهرست دستی مختصری ترتیب داده‌بودندکه بصورت موقتی ماشین شده ومورد استفادهٔ مراجعان و علاقه‌مندان بود ونگارنده نیز نسخه‌ای ازان را دراختیار دارد. آقای ایرج افشار فهرست منظوررا بفارسی نقل‌کرده ودرنشریهٔ‌کتــابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (دفترچهارم ص۶۴۹-۶۹۴) بطبع رسانده‌اند . اکنون‌که‌کتاب حاضر انتشار می‌یابد ، آقای مردیث اونس فهرست مذکوررا چاپ و منتشرکرده‌اند :

Handlist of Persian Manuscripts (1895-1966), British Museum, London 1968 .



نخستین صفحهٔ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا

در آخر نسخه تاریخ تحریر آن ذکر شده که ملاحظه می‌فرمایید و نیز در پایان کتاب آمده است : « اینست فصل که مصنّف در آخر کتاب بخط خویش نبشتست مختار بن

عبدون رحمه‌الله یافته آمد[1]. والله اعلم واحکم بالصواب. تم الکتاب بحمدالله ومنه وکتب



فصل

چون این معنی در باب زمین درست آید و اجرام جانکاه که در جو مردم در ستر

بود و هرکی صورت جز این بیند خلق یاد کرده شد صناعت طب را انکوینت

و هر بروی از سرکی ما در حال حیوانات می‌بینیم نه بینی که اگر بوقت بهار

گیاهها خوردن از فضلات باک کنند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و مادران

کتاب اعتماد بر خواص و تاثیر کرد بر و نکته برهان نکرد بر از بهر آنک مقصود منفعت

گرفتست نه برهان دانستن براکی این بیرزد کند کو بی برهان هیچ قبول نکنم سخن را از پی

عقلی وی چنان بود که بس کتابها در تسکین صفرا ها کردن از بهر آنک برهان الله

بر اختیار برما تیر ایست فصل که مصنف در آخر کتاب بخط خویش نبشته مجاور ابن عبدون رحمه الله یافته آمد

والله اعلم

تم الکتاب

واحکم بالصواب

بحمدالله ومنه وکتب فی شهر اواخر محرم سنه سبع عشر وخمس مایه

والحمد لله رب العلمین وصلواته علی سیدنا محمد واله اجمعین

حسبنا الله نعم المولی ونعم النصیر

پایان نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

۱- شاید بتوان تصور کرد مترجم نسخه‌ای را دراختیار داشته‌که قسمت اخیر دران به‌خط مؤلف بوده‌است.

فی‌شهر اواخر محرم سنه سبع عشر وخمس مایه . والحمد لله رب‌العلمین وصلواته علی نبیّه محمد وآله اجمعین » . از ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّه نسخه‌هایی‌دیگرهم‌وجود دارد که شرح آنها باختصار و بترتیب قدمت چنین‌است :

نسخهٔ ف

نسخه‌ای‌است درضمن مجموعه‌ای درکتابخانهٔ فاتح استانبول‌که به‌شمارهٔ ۵۲۹۷ ضبط‌است . این‌کتاب مجموعه‌ای است « در ۱۶۱ ورق از شش‌کتاب و رساله ، تمامی به‌خط ابوعلی‌الحسن‌بن ابراهیم‌بن ابی‌بکرالسلماسی‌که وراق یعنی خطاط‌کتابفروشی بوده‌است دراصفهان مقارن حملهٔ مغول به‌ایران ، و این مجموعه را پس ازان‌کشتارها وخرابیها درسالهای ۶۲۴ و۶۲۵ نوشته‌است وجزیکی ازکتب... همگی ترجمه وتألیف خود این ابوعلی سلماسی وراق‌است »[1].

قسمت سوم ازاین مجموعه ترجمهٔ‌کتاب تقویم‌الصحّةاست‌که اثر همان‌کاتب کتابفروش یعنی ابوعلی‌حسن سلماسی‌است وبه‌نام شرف‌الدین ابوالحسن علی‌بن اسماعیل‌الاصفهانی تهیّه شده ، از ورق ۹۵ تا ۱۳۷ مجموعه[2]. آنچه درصفحهٔ اول این ترجمه‌آمده از شهرت فراوان تقویم‌الصحة در روزگار مترجم حکایت می‌کند .

« ... امابعد براصحاب هنرواربابِ‌فضل‌فضیلتِ کتاب تقویم‌الصحّة که ابن‌بطلان به‌رسم خدمت دارالخلافه حرسهاالله ساخته بود پوشیده نیست و تأنقی تمام که در ترتیب وضع‌آن برشکل تقویم نجوم ساخته‌است بجای‌آورده و از وفور غزارت علم طب آنچه محافظت بدن بدان منوط‌است جمله یادکرده‌است و به‌زبان عربیّت آورده ومجالس ملوك و محافل صدور وارباب فضل بدین‌کتاب مزیّن بود و اصحاب زبان عربیّت بدین‌کتاب مستفید می‌شدند خواستم‌که این‌کتاب را که دروضع و فواید

۱– مجتبی مینوی : « یادداشت دربارهٔ چند نسخهٔ خطی ... » ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران] شمارهٔ۱و۲ سال‌پنجم، مهر ودی‌ماه ۱۳۳۶ ، ص۴۹. نیز درباب این‌مجموعه رك : قابوس‌نامه، مقدمه ۳۰–۳۴ ، تصحیح نگارنده .

۲– همان مجلّه ص۵۰ .

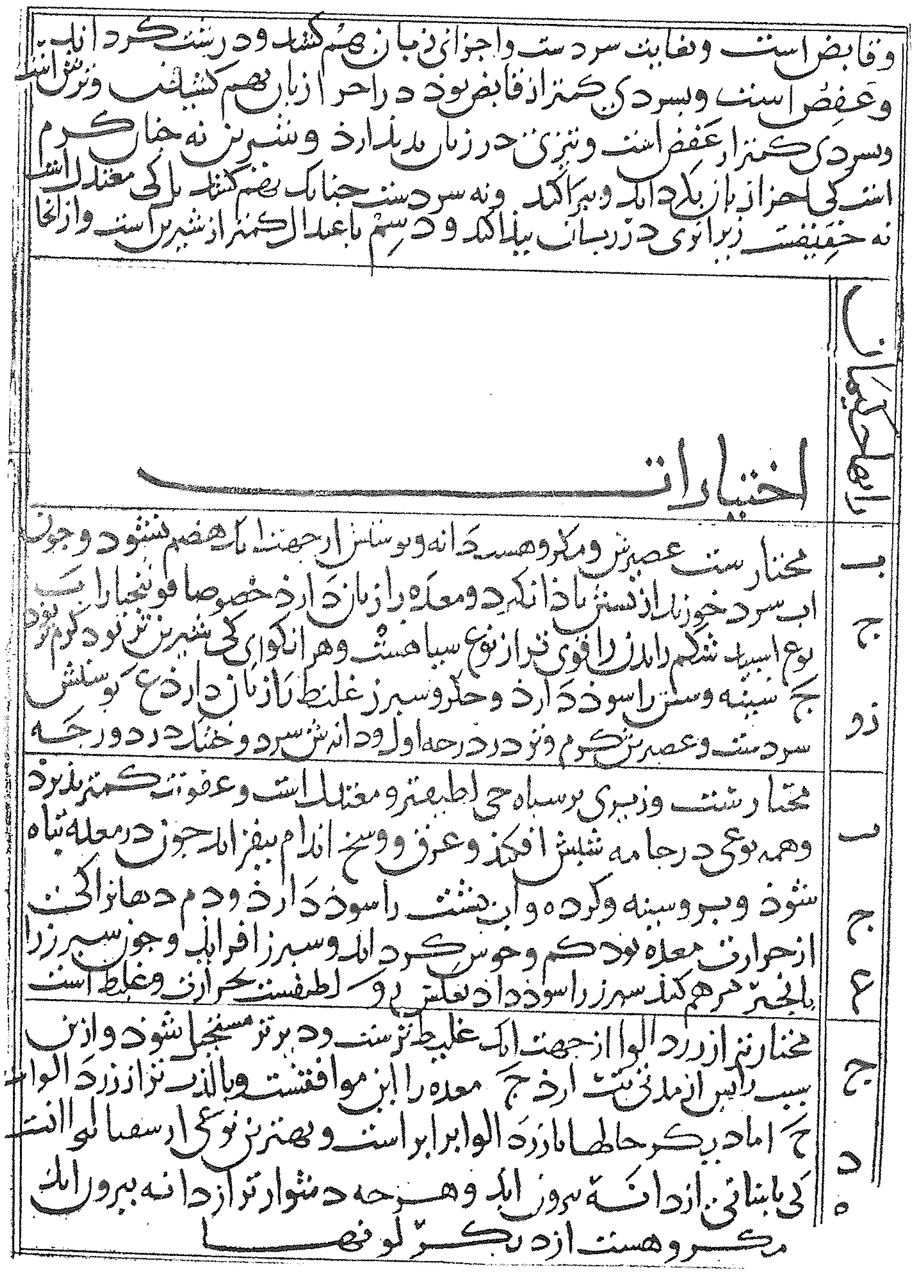
بی‌نظیرست برای اهل‌عجم به‌پارسی نقل‌کنم تاازان فایده گیرند و مرا به‌دعا یاددارند».

عکس سرآغاز کتاب وصفحهٔ اول و صفحهٔ آخر ترجمهٔ منظور خوانندگان محترم را



نمونه‌ای از جدولهای نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

باشیوهٔ خط و قدمت آن آشنا می کند . از این نسخه ـ که در کتابخانهٔ فاتح وجود دارد ـ به‌نشانهٔ «ف» یاد خواهد شد .


وقابض است و نقابت سردست و اجزای زبان بهم کشد و درشت کرداند
و عفص است و بسردی کمتر از قابض بود در اجرا زبان بهم کشیدن و ترش است
و سردی کمتر از عفص است و تیزی در زبان پدید آرد و شیرین نه چنانک گرم
است کی اجزاء زبان پدید آید و بپراکند و نه سردست چنانک بهم کشد بلکی معتدل است
نه حقیقت زیرا کی در زبان پیدا آید و درست باعتدال کمتر از شیرین است و از انجا

اختیارات

ب مختارست عصیر و مکو و هسته دانه و پوستش از جهت آنک هضم نشود و چون
ج آب سرد خورند از پستش باد انگیزد و معده را زیان دارد خصوصا قولنجیان را
نوع اسپید شکم را بندد و قوی تر از نوع سیاه هست و هر انگوری کی شیرین تر بود گرم تر بود
زو ج سینه و شش را سود دارد و حلو و سبز غلیظ را زیان دارد ع پوستش
سردست و عصیرش گرم و تر در درجه اول و دانه‌ش سرد و خشک در دو درجه

ب مختار رسیده و بزرگ سیاه حی الطبعتر و معتدل است و عفونت کمتر پذیرد
و همه نوعی در جامه شلبش افکند و عرق و سخ اندام بیفزاید چون در معده تباه
ج شود و بر و سینه و گرده و آب پشت را سود دارد و دم دهان آکند
ع از حرارت معده بود کم و خوش کرداند و سبرز افزاید و چون سبرز را
بالجمله هم کند سبرز را سود دهد نعکس ... لطیفست حرارت و غلیظ است

ج مختارش از زرد آلو از جهت آنک غلیظ تر ست و دیرتر مستحیل شود و از آن
سبب رایس از ملینست ارخ ج معده را این موافقتست و بالذت تر از زرد آلو
د ج اما دیگر حالها با زرد آلو برابر است و بهترین نوعی ارسفانیست
ه کی با بستانی آزاد آنه سور آید و هرچه دشوارتر از دانه بیرون آید
مکروهست از دیگر لونها

نمونه‌ای از متن و اختیارات نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا

نسخهٔ چ

نسخه‌ای دیگر از ترجمهٔ تقویم‌الصحّه در کتابخانهٔ چستربیتی وجود دارد که تاریخ کتابت آن ۷۳۲هـ . است و در فهرست کتابخانه درضمن معرفی آن نوشته‌اند : بعضی از مشخصات زبان‌شناسی نشان می‌دهد که تاریخ ترجمه نیمهٔ قرن هفتم است یعنی درست پس از استقرار مغول درایران و روزگاری که این گونه کتابها بسیارمورد توجه عموم بود و ازاین‌نوع ترجمه‌ها به‌فارسی فراوان صورت می‌گرفت ویاکتابهایی ازاین‌قبیل به‌فارسی نوشته می‌شد . مقایسهٔ میان ترجمه و متن اصلی کتاب معلوم می‌سازد که کاتب دراستنساخ اشتباهاتی کرده بعلاوه مترجم خود نیز درمواردی مطلب‌را درست نفهمیده و بخطا ترجمه نموده ویانکته‌ای را بی‌آن‌که ترجمه شود رهاکرده‌است . دراین‌نسخه‌هم ورق اول افتاده وکتاب چنین شروع شده : « ... خویش وآن‌برج اسدست وگـاه در وبال وآن‌مقابل‌اسدست ... » بعـلاوه اوراق نه‌گانهٔ اول نامرتب صحّافی شده . از نخستین‌جملهٔ خاتمهٔ کتاب می‌توان گمان کرد که اساس کار مترجم نسخه‌ای بوده‌که در



آغاز کتاب ترجمهٔ تقویم‌الصحّة ، نسخه کتابخانهٔ فاتح



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علی خلفائه اجمعین

اما بعد بر اصحاب هنر و ارباب فضل [illegible] کتاب تقویم الصحه که ابن
بطلان [illegible] خدمت دار الخلافه حرسها الله ساخته بود پوشیده نیست و تأنقی تمام
که در ترتیب و وضع این [illegible] ساخته است بجا آورده و از وفور غزارت علم
طب آنچه محافظت صحت بدن بدان منوط است جمله یاد کرده است و چون بزبان عربی [illegible]
و مجالس ملوک و محافل صدور و ارباب فضل بدین کتاب [illegible] و اصحاب زبان عربیت
بدین کتاب مستفید نمی‌شدند خواستم که این کتاب را که در وضع و فواید نظیر
ندارد [illegible] بپارسی نقل کنم تا [illegible] و رسم عادت
اهل تصنیف این کتاب را بالقاب [illegible] که بگوهر نفس [illegible] است و بخاصیت [illegible]
مخصوص [illegible] ذات معروف و [illegible] اهل فضل [illegible] مشهور مطرز گردانم تا
بواسطهٔ اقبال القاب همایون [illegible] مشهور گردد
[illegible] شرف الدوله و الدین
عماد الاسلام و المسلمین مختار الملوک و السلاطین [illegible] سلطان الصدور
[illegible] اسماعیل الاصفهانی حرس الله ایامه [illegible] محمد و آله
[illegible] دست یاری کرد در ترجمه این کتاب [illegible] شروع کردم
[illegible] نسخهٔ دیگر [illegible] نقل کردم و امید [illegible]
[illegible] سهو و نسیان تجاوز نمایند والله المستعان [illegible]
[illegible]

صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح



پایان نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح

پایان عباراتی به‌خط مؤلف داشته‌است[1]. و پس از آن کاتب خودرا چنین معرفی کرده : «کتبه وذهبه العبدالضعیف والراجی الی رحمة ربه العالی حسین بن الحسن بن محمد بن محمد الواعظ الحسنی فی رابع شهر ربیع الآخر سنة اثنی وثلثین وسبعمایه حامداًلله تعالی ومصلیاً ومسلماً » .

کتاب دارای ۸۳ ورق به‌ابعاد ۱۹/۸ × ۲۹/۷ سانتیمتر وخط آن نسخ متمایل به‌تعلیق است ، عنوان فصلها به‌خط طلایی یا بامرکب قرمز نوشته شده[2]. این نسخه با نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا مشابهت فراوان دارد ودراین کتاب بانشانهٔ « چ » نموده شده‌است .

نسخهٔ س

درکتابخانهٔ دانشگاه پادشاهی اوپسالا[3]، درکشور سوئد، نسخه‌ای دیگر از ترجمهٔ فارسی تقویم الصحّة به‌شمارهٔ ۳۵۸ ضبط است که مطالب صفحهٔ اول آن درمقایسه بامتن عربی تاحدی مشوش است . تاریخ کتابت نسخهٔ اوپسالا «اواخر شهر ذی الحجة سنة اثنی خمسین و ثمانمایة » (۸۵۲ هـ .) و کاتبش شیخ محمد بن صاین الدین التبریزی است[4] .

تاحدودی که نویسندهٔ این سطور تفحّص کرده‌است نسخه‌هایی که از ترجمهٔ

۱- رك: ص بیست‌وچهار ۱ح مقدمهٔ مصحّح .

۲- برای اطلاع بیشتر درباب نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی رك :
The Chester Beatty Library, A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures by A. J. Arberry, M. Minovi and the late Blochet, Dublin 1959, vol. 1, pp. 20 - 22, No. 108 .

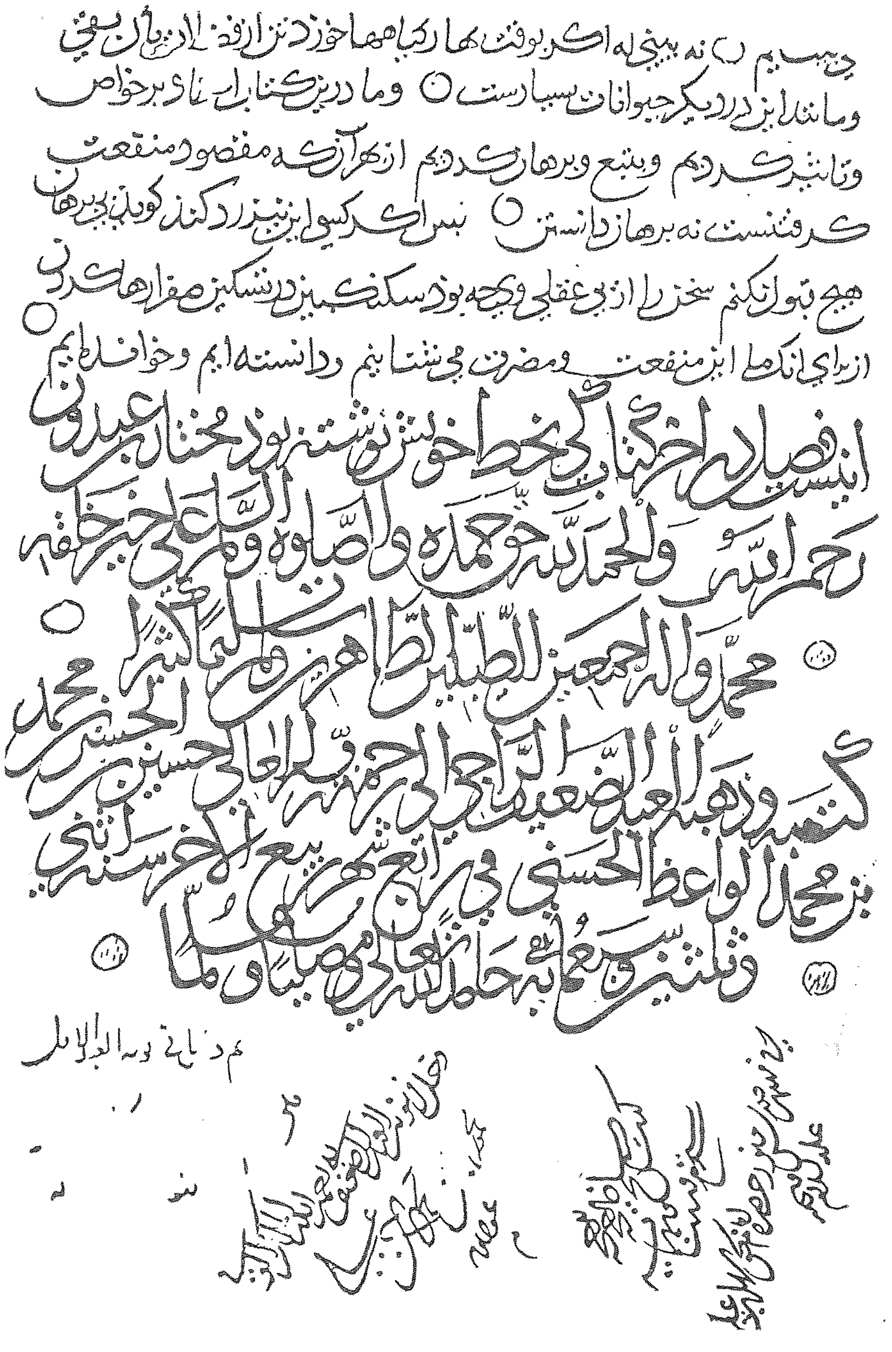
۳- Kungliga universitet I Uppsala

٤- C. J. Tornberg, Codices Arabici, Persici et Turcici Bibliothecae Reglae Universitatis Upsaliensis, 1849, (p. 239, No. 358).



خویش و آن برج اسد است و گاه در وبال و آن مقابل اسد است برج دلو باشد و اینجا
که گفته‌اند در فلک بروج تشبیه ملوک کرده‌اند بدستی نمی‌رکاه بدست ما بکند که
که از ما دور شود ● و گاه در کسوف و گاه بزیر زمین و هر که در مکر حال از ما نهان گاه
روشن و گاه ابر او را بپوشانند و این معنی اهل خرد را معلوم باشد و آن کسانی که
در اصول دست دارند این چندم را احوال دانند و بسیار حاجت نیست و احوال قمر
چنین تشبیه کرده‌اند و این ظاهرتر است بین جماعتی که احوال بیشتر را دریافته‌اند
و خطر کنند تر دارند و این چنانست که چون زیر شعاع آفتاب شود یعنی در محاق
وقت باشد چنانکه وقت هلاک آدمی بهر رزآمد زانزیر شعاع ماند آن
باشد که کودک از رحم مادر بیرون آید ● و چون از آفتاب دور می‌شود و نورش
بر زیادت بود تا بتربیع اول رسد کودک همچنین در غذای او بر روی زیادت می‌شود
تا بوقت بلوغ رسد ● و قمر از تربیع مقابله آفتاب شود کودک نیز در حد جوانی رسد
و زیادت می‌شود و ماه شب چهارده بدر بود و بغایت نور باشد آدمی همچنین بغایت
جوانی رسد و ماه از سر بدر کاست ایستد آدمی از سر چهل و پنج سالگی کاستن
ایستد و نقصان گیرد ● و قمر از سر بتربیع دوم شود و نقصان شود آدمی نیز
بر حد کهولت رسد و بعد از آن ماه در محاق شود و آدمی نیز وقت خرف شدن نزدیک شده
و زیر شعاع قمر آدمی را بوقت هلاک شدن نزدیک شدن یعنی مردن ● و دیگر
حالتها مانند قتل و غرق و خوردن سباع و زهر و مانند این چون زمانه کسوف
و حالتها که ناموافق آفتاب دارد ● اول جزو در رحم مادر دوم حال طفلی ● سوم حال
جوانی چهارم کمال جوانی پنجم کهلی ● ششم حال پیری هفتم باز ماندن
از همه چیز هشتم فنا شدن ● بس در ماه همین معنیها است و سبب بدر و فنا
ماه و فنا ماه بار آدمی پیدا است ● بس واجب کند در ماه احتیاط کردن

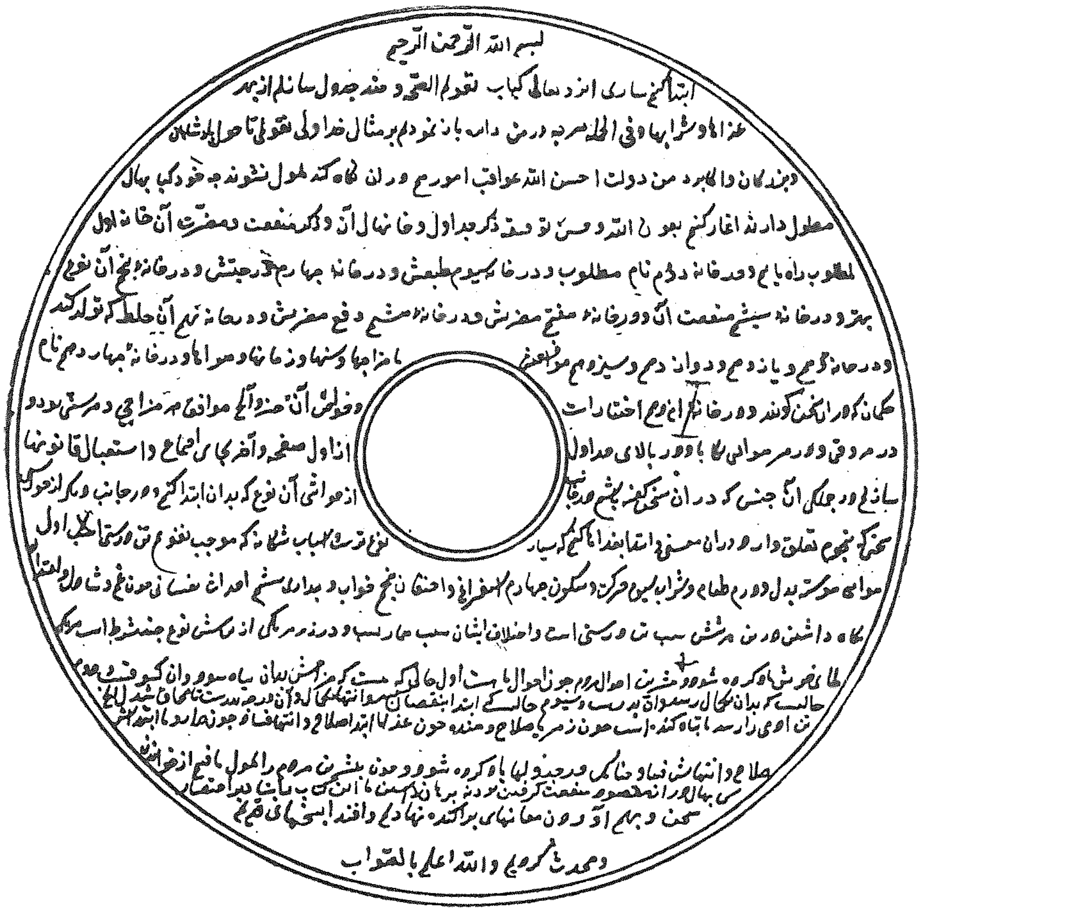
صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی



دیده‌ایم ○ نه بینی که اگر بوقت بهار گیاه همی خورد تن از رفتار باز ماند
و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست ○ و ما درین کتاب بنای بر خواص
و تاثیر کردیم و بتتبع و برهان کردیم از بهر آنکه مقصود منفعت
گرفتنست نه برهان دانستن ○ پس اگر کسی این چیزها رد کند گوید برهان
هیچ نتوان گفتن سخن را از روی عقلی و وجه بود و سکنکبین در تسکین صفرا کار کردن ○
از برای آنکه ما این منفعت و مضرت می‌شناسیم و دانسته‌ایم و خوانده‌ایم
اینست فصلی در آخر کتاب که بخط خویش نوشته بود مختار عبدون
رحمه الله ○ والحمد لله حق حمده والصلوة والسلام على خير خلقه
محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا ○
كتبه ووهبه العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه [illegible] حسين بن الحسن بن محمد
بن محمد الواعظ الحسيني في تاريخ شهر ربيع الآخر سنة اثنى
وثلثين وسبعمائة حامدا لله تعالى ومصليا على نبيه محمد ○

صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانهٔ چستر بیتی

فارسی تقویم‌الصحهٔ ابن بطلان باقی‌است بشرحی‌است که گذشت[1]. در هیچ‌یك ازاین



صفحهٔ اول نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا

۱– درکتابخانهٔ‌ملی‌پاریس‌نیز درضمن مجموعه‌ای بشمارهٔ Sup. Pers. 939 رساله‌ای مختصر به‌فارسی به‌نام تقویم‌الصحّه موجودست دربیست ورق که مؤلف‌آن امین‌الدین‌اوتاجی‌است. این‌رساله «در خاصیت و منفعت و مضرت و دفع مضرت نانها و آبها وآشها ومیوها وتخمها وگوشتها وحیوانات اهلی ودشتی وشرابها که‌خورند وجامها که می‌پوشند ازگوناگون ازقول‌افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس و دیگرحکما»ست وبصورت جدولهای پنج‌ستونی‌است که ستونها بترتیب مربوط به «نامها»، طبایع، منافع، مضرت، ودفع مضرت» چیزهاست .

مؤلّف این‌رساله‌را «برمقتضای حکم» محمود غازان‌خان ایلخان مغول تألیف وهم‌بدو اهداکرده‌است. نسخهٔ منظور به‌خط نستعلیق‌است و بلوشه تاریخ تحـریر آن‌را اواخـر **قرن** شانزدهم میلادی تصور کرده‌است. درهرحال نسخهٔ تقویم‌الصحهٔ فـارسی کتابخانهٔ ملی پاریس بغیراز ترجمهٔ تقویم‌الصحهٔ مورد نظـر مایعنی‌کتـاب حاضرست و اثری دیگرست و مربوط به‌زمانی دیگر . رك : Blochet (E.), Catalogue des Manuscrits Persans, Tome IV, p. 93, No. 2139 .

نسخه‌ها (بجز نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح استانبول که ترجمهٔ ابوعلی حسن سلماسی است) نام مترجم معلوم نیست. ازمقایسهٔ این نسخه‌ها معلوم می‌شود که سه نسخهٔ موزهٔ بریتانیا، چستربیتی و اوپسالا تحریرهای مختلف از یك ترجمه است که پیش از ترجمهٔ ابوعلی حسن سلماسی صورت گرفته زیرا تاریخ کتابت قدیم‌ترین این سه نسخه ـ که نسخهٔ موزهٔ بریتانیاست ـ ۵۱۷ هجری است.


نامهای حکیمان که درین کتاب یاد کرده می شود

بقراط، جالینوس، روفس، دیسقوریدوس، فولس، ارساسوس، تیادوق، یوحنا، ماسرجویه، عیسی ابن ماسه، شرک هندی، رازی، مسیح، حنین، اسحق، اینست نامهای حکیمان که درین کتاب یاد کرده می شود

اینست نقل فصلی که در آخر این کتاب بخط مصنفش یافته اند

در آخر این کتاب بخط مصنف یافته آمد والله اعلم بالصواب

تمت هذه النسخة الشریفة علی ید الضعیف المحتاج الی الله تعالی

صفحهٔ آخر نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا

روش تصحیح

چنان که از شرح مربوط به‌معرفی نسخه‌ها برمی‌آید درمیان چهارنسخه ازترجمهٔ تقویم‌الصحّة ــ که دراختیار مصحّح بوده‌است ــ سه‌نسخهٔ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و چستربیتی و اوپسالا به‌هم نزدیك‌است و بظاهر از اصل واحدی‌است که نام مترجم در آنها مذکور نیست و دراین‌میـان نسخهٔ اوپسالا بانسخـهٔ اساس (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا) قرابت بیشتر دارد ونقصهای نسخهٔ چستربیتی نیز دران کمتر دیده‌می‌شود. نسخهٔ‌چهارم یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح با این‌سه‌نسخه بکلّی فـرق دارد و مترجم‌آن ابوعلی حسن سلماسی‌است وترجمهٔ دیگری‌است ازکتاب تقویم‌الصحّة که‌مدتی بعدازترجمهٔ‌نخستین به‌فارسی صورت‌گرفته‌است .

بنابراین برای تصحیح متن یکی ازسه‌نسخهٔ اولی ــ که‌ازهمه معتبرتر وقدیمی‌تر نیز هست ــ یعنی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا اساس کار واقع‌شده‌است و نسخه‌های‌چستربیتی و اوپسالا نسخه‌بدل آن گردیده‌است . بعلاوه در تصحیح کتاب، بخصوص درموارد ابهام واشکال ویا جایی که متضمّن فایده‌ای بوده، ازنسخهٔ کتابخانهٔ فاتح‌نیز ــ اگرچه ازمترجمی دیگرست ــ استفاده شده‌است . در ضمن در سراسر کتاب مصحّح با متن عربی تقویم‌الصحّة سروکار داشته ورجوع بدان مددکار وی درتصحیح ترجمهٔ‌فارسی بوده‌است . البته غرض آن نیست که تطبیق ترجمهٔ فارسی‌را بامتن عربی در تمام‌کتاب منظور داشته زیرا مقصود اصلی تصحیح متن ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة بوده نـه انطباق جزء بجزء آن بامتن عربی، بعلاوه ترجمهٔ تقویم‌الصحّة‌نیز مانند ترجمهٔ‌بسیاری ازدیگر کتابهای علمی قدیم لفظ‌به‌لفظ آن بااصل منطبق‌نیست .

در تکمیل صفحات اول نسخهٔ اساس ــ که ناقص بود ــ ازنسخه بدلها ونسخه‌های متن عربی محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و در دیگر موارد از نسخه بدلها و نسخهٔ عربی تقویم‌الصحّة متعلق به‌کتابخانهٔ مرکـزی دانشگاه تهران ــ که عکس آن را در

اختیار داشته ــ بهره برده‌است .

در تصحیح کتاب سعی کرده‌است جز بندرت و در موارد ضرورت در نسخهٔ اساس تغییری ندهد و اگر حدس و نظری در هر باب دارد در حاشیه بیاورد . این ضرورت نیز بیشتر در جایی بوده که با رجوع به‌نسخه بدلها و متن عربی معلوم شده است در نسخهٔ اساس چیزی از قلم افتاده و نقصی حاصل شده‌است که مصحّح درمیان دو قلاب [ ] افزوده و یا به‌ظن قریب به‌یقین غلطی واضح در نسخهٔ اساس به‌نظر می‌رسیده که اصلاح آن لازم بوده‌است . در همهٔ این موارد صورت نسخهٔ اساس و نسخه بدلها و احیاناً متن عربی و نیز دلیل هر تکمیل و اصلاحی در حاشیه ذکر شده و امکان داوری برای خواننده فراهم‌است . به‌عبارت دیگر چون کتاب اثری علمی‌است و بدین سبب تصحیحش دقیق‌ترست و تصرف دران گاهی منجر به‌خطا می‌شود و جایز نیست ، سعی شده‌است تصحیح کتاب طوری انجام شود که صورت اصلی نسخهٔ اساس محفوظ و ضبط نسخه بدلها در موارد لزوم همواره پیش چشم خواننده باشد.

در مواردی معدود ترتیب برخی موضوعات جدولها در نسخهٔ اساس با دیگر نسخه‌ها فرق دارد . چون جابجاکردن آنها موجب برهم‌زدن وضع و نظم نسخهٔ اساس می‌شده دران دست نبرده و توضیحات لازم را در پایین صفحه نگاشته‌است .

رجوع به‌نسخه بدلها بترتیب اعتبار آنها و قرابتشان با نسخهٔ اساس بطورکلی و یا در سیاق عبارت موردنظر بوده‌است از این لحاظ می‌توان نسخهٔ اوپسالا را ــ اگرچه از نسخهٔ چستربیتی متأخرترست ــ درست‌تر و به‌نسخهٔ اساس نزدیك‌تر دانست .

نکته‌ای دیگر که در نسخهٔ اساس قابل ملاحظه می‌نماید شیوهٔ نگارش کلمات است . البته مانند همهٔ نسخه‌های قدیمی حروف فارسی در این جا هم به‌سیاق حروف عربی نوشته شده و از جهات دیگر نیز املای این کتاب به‌آنها مانده‌است ولی موضوعی که بخصوص دران چشم‌گیرست طرز وصل‌کردن بعضی از اجزای جمله به‌کلمات دیگرست ، مثلاً برخی کلمات به‌این صورت آمده : کچون (که‌چون) ،

نچنان (نه‌چنان)، کباپوست (که با پوست) ، کبانگدان (که به انگدان) ، کیادکرده‌شد (که یاد کرده‌شد)، کبغذا (که به‌غذا)، کنه (که نه: امـا آبی کنه گرم بود و نه سرد باد انگیزد) ، کبدان (که بدان)، کخون (که خون)، کجوهرش (که جوهرش)، کباهم (که با هم) ، کتن (که تن) ، کجز (که جـز) . نظیر این رسم خط را در کتاب هدایة‌المتعلّمین فی‌الطب، نسخهٔ کتابخانهٔ بادلیان اوکسفورد ـ که تاریخ کتابتش ۴۷۸ هجری و یکی از قدیمی‌ترین کتابهای خطّی فارسی موجودست ـ می‌بینیم[۱] .

بعلاوه غالباً بعد از کلمات مختوم به‌مصوّت «و» الفی افزوده شده مثلاً به‌این صورت : شفتالوا (=شفتالو) ، زردالوا (=زردآلـو) ، لیموا (=لیمو)، هلـوا (=هلو) و امثال آن . این رسم‌خط ـ که گویا نمـودار تلفّظی خاص نباشد و تحت تأثیر کتابت عربی‌است ـ در نسخه‌های کتابخانهٔ فاتح و دانشگاه اوپسالا نیز بندرت هست بعلاوه در سایر کتابها از جملـه در تفسیر قرآن‌مجید،نسخهٔ کیمبریج[۲] و ترجمهٔ تفسیر طبـری و خوابگزاری[۳] و عجائب‌المخلوقات طوسی[۴] هم دیده می‌شود .

از دیگر اختصاصات طرز تحریر این نسخه ، نوشتن کلمات: خراسان، خراسانی، افتادن ، امید ، سستی بصورت : «خوراسان، خوراسانی، اوفتادن، اومید، سوستی» است که اکثر آنها مبتنی بر اصل کلمه و در دیگر نسخه‌های قدیمی هم به‌همین شکل آمده‌است .

۱ـ رك: هدایة‌المتعلّمین فی‌الطب، مقدمه پنجاه‌ودو، تصحیح دکتر جلال متینی، مشهد ۱۳۴۴.

۲ـ «ترازوا=ترازو» ۶۴۵/۱، «کدوا=کدو» ۶۸۸/۱، تفسیر قرآن‌مجید، تصحیح دکتر جلال متینی، تهران ۱۳۴۹ .

۳ـ رك: خوابگزاری، مقدمه ۱۲/۲ح، تصحیح ایرج افشار، تهـران ۱۳۴۶. «در کتاب دستور دبیری» چاپ عدنان ارزی (انقره، ۱۹۶۲) عبارتی بدین‌شرح آمده‌است: «وازآن کلمه یکی آن‌است کی گلـو وابرو درپارسی بی‌الف نویسند و درتازی هرچ واو ازو گسسته باشد چون نصروا به‌الف نویسند» . به‌نقل ازخوابگزاری، مقدمه ۱۲/۲ح .

۴ـ مانند: «دمروا، زیلوا، رفوا، زانوا» به‌نقل ازخوابگزاری، مقدمه ۱۲/۲ح .

در متن حاضر رسم خط نسخهٔ اساس از جهت فصل و وصل کلمات و امثال آن حفظ شده‌است فقط حروف «پ ، چ ، ژ ، گ ، که (= کی)» بصورت امروزی نگاشته‌شده تا خواندن آن سهل باشد .

درطبع متن کتاب مطالب جدولهای صفحات طرف راست وچپ درست نظیر نسخهٔ اساس تنظیم شده‌است و در حقیقت خوانندگان محترم عین نسخه را مقابل خود می‌بینند .

در پایان کتاب فهرست داروها و خوردنیها ، فهرست لغات و ترکیبات قابل ملاحظه ، فهرست اعلام ، و فهرست مآخذ فراهم آمده‌است و موجب آسانی کار مطالعه‌کنندگان و پژوهندگان خواهد بود .

تصحیح کتاب تا حدود امکان با دقت و امانت انجام شده‌است و مصحّح آن را با کمال فروتنی به‌دوستداران زبان فارسی و علاقه‌مندان به‌تاریخ علم و پزشکی در ایران تقدیم می‌کند . امیدوارست که در این زمینه خدمتی ناچیز کرده باشد و هر نقصی دران به‌نظر می‌رسد با یادآوری شفقت‌آمیز دانشوران جبران شود .

* * *

پیش ازان که این مقدمه را به‌پایان برد باید نام چند تن را به‌سپاسگزاری یاد‌کند . کسانی که نخست مرا به‌تصحیح این کتاب ترغیب کردند شادروان دکتر علی‌اکبر فیّاض و آقای دکتر پرویز ناتل خانلری استادان دانشمند دانشگاه تهران بودند. بعلاوه آقای دکتر خانلری ــ که مقالهٔ بنده را در باب ترجمهٔ تقویم‌الصحّة در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد[1] دیده و در صدد نشر سلسله انتشارات «علم در ایران» بودند ــ قرار نهادند که ترجمهٔ فارسی تقویم‌الصحّة تصحیح شود و در شمار کتابهای «بنیاد فرهنگ ایران» بطبع برسد . استاد جلال‌الدین همایی برخی سؤالهای مرا در باب اصطلاحات

۱ــ شمارهٔ اول ، سال اول، بهار ۱۳۴۴ .

طب قدیم مانند همیشه با کمـال محبّت پاسخ گفته‌اند که موجب امتنان‌است . استاد مجتبی مینوی را نیز سپاسگزارست که عکس نسخهٔ کتابخانهٔ چستربیتی را در اختیار بنده گذاشتند و اجازه فرمودند که از بعضی صفحات آن برای مقاله‌ای در معـرفی ترجمهٔ تقویم‌الصحّة عکس‌برداری‌شود. ازدانشمندمحترم‌آقای **دکتر محمود نجم آبادی** متشکرم که نظر خود را در باب برخی مصطلحات طبی قدیم بیـان کرده و در ضمن مطالعاتشان را در باب کتاب مجدول‌ابن‌بکلارش به‌نام المفردات با بنـده در میـان نهاده‌اند . **دوست گرامی و دانشمندم آقای‌دکتـر جلال‌متینی استاد دانشگاه مشهد در** تصحیح این کتاب نیز مانند دیگر موارد یار و مددکارم بوده و نیز به‌تقاضای نگارنده از نسخه‌های عربی تقویم‌الصحّة در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا یادداشتهایی تهیه کرده‌اند که از لطفشان ممنونم .

در فراهم آوردن عکس نسخهٔ کتابخـانهٔ فاتح و نسخهٔ عربی تقـویم‌الصحّة از کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و دیگر امـور مربـوط از همّت و پشتکار دوست دانشمند آقای **دکتر علی فاضل** و رفیق‌پاك‌نهاد وبافضل آقای حسین خدیو جم برخوردار گشته‌ام و نیز عکس نسخه‌های کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا و کتابخانهٔ چستربیتی وکتابخانهٔ دانشگاه اوپسالا بتوسط دانشگاه‌مشهد تهیه شده و در دسترسم قرار گرفته‌است کـه باید اینك تشکّر کنم. استاددانشمند آقای‌دکتر احمد علی رجائی راجع به‌تقویم‌الصحّة امین‌الدین اوتاجی متعلّق‌به‌کتابخانهٔ ملّی پاریس یادداشتی برای‌بنده نوشته‌اند وازاین بابت‌متشکرم. بعلاوه‌کوشش دوست‌مهربانم آقای غلامرضا زرین‌چیـان‌درخوریادآوری و قدرشناسی‌است که در تنظیم فهرستهای کتاب با بنده همکاری کرده‌اند .

طبع این کتاب بصورتی که ملاحظه می‌فرمایند از لحاظ فن چاپ و ترتیب قرار‌ـ گرفتن جدولها در مقابل یکدیگر کـاری دقیق و دشوارست زیـرا لازم بوده‌است صفحات طرف راست و چپ مطابق نسخهٔ اساس و با گنجاندن عین مطالب جدولها و

یادداشتهای مربوط حروف‌چینی و طبع گردد. مقدمات این مهم به‌محبّت دوست فاضل و ارجمند آقای علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و دیگر مراحل آن در چاپخانهٔ دانشگاه مشهد صورت گرفته‌است که اسباب امتنان مرا فراهم آورده‌اند . تصحیح این کتاب و نگارش مقدمهٔ آن در خردادماه ۱۳۴۷ انجام پذیرفته بود و اینك که چاپ آن پایان یافته منتشر می‌گردد .

غلامحسین یوسفی

مشهد، شهریورماه ۱۳۵۰

متن کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

[بدان که چیزی که لابد است مرآدمی[1] که صحت نگاه دارد باید که بتعدیل چیزی کوشد که صحت آدمی باعتدال آن تعلق دارد ورنجوری از تغیر آن پدید آید. اول هواست که بدل رسد[2] بنفس اگر نیك باشد و اگر بد همان عمل کند. دوم تقدیر خورش بایدکه راست دارندوکیفیت طبایع آن بدانند. سیم تعدیل حرکت وسکون. چهارم خواب و بیداری. پنجم تقدیر استفراغ فضلات و احتقان. ششم اعتدال نگاه داشتن درغم و شادی.[3] اینست که هرگه با عتدال باشد صحت موجود باشد وهرگه از اعتدال بیرون رود رنجوری حادث گردد و در زیر هریکی ازین شش چیز انواع بسیار است و درین کتاب جمله را بیان کنیم ومنافع و مضرت و بهترین هریك و طبایع هریك وآنچه از هریکی متولد گردد بگوییم و اختیارات هریك که کدام مزاج را سازد بگوییم در جدولها که یاد کردیم][4].

[وچون بیشترین مردم را ملول یافتیم ازخواندن کتابهای دراز مقصود منفعت گرفتن بود نه برهان دانستن ما این کتاب را بنیاد بر اختصار سخن و بهم آوردن معانیهای پراگنده نهادیم و اقتدا بسخنهای قدیم و محدث کردیم][5]. [و ماارادران جز ترتیب و تقریب و آسان گردانیدن مطلب یا ایراد دلیلی در تأیید مذهب سهمی دیگر نیست و رعایت رضایت همگان را با اختلاف فهمها و خواستهاشان نمی توانیم بر عهده گرفت بلکه ازخداوند یاری می‌جوییم در آنچه برای ایشان ایراد می‌کنیم وطبیعت بشری ازلغزش مصون نیست وتمام اینها برحسب رأی قیاسی معمول است][6].

[چنین‌گوید شیخ ابوالحسن بن البطلان][7] [بیشترین احوال مردم چون احوال ماه است اول حالی که هست که مزاجش بدان‌تباه شود وآن کسوفست. ودوم حالیست که بدان

۱ــشاید بوده است: مرآدمی را؛ یا با توجه به‌متن‌عربی «لابدلکل انسان»: هرآدمی را.
۲ــس: اول هوای پیوسته بدل؛ متن‌عربی: اولها اصلاح الهواء الوصل الی قلبه.
۳ــ۴ ،س: واعتدال نگاه داشتن درین هرشش سبب تن درستی است و اختلاف ایشان سبب بیماریست ودر زیر هریکی ازین‌شش نوع چند شرط است هریکی بجای خویش یادکرده شود.
۴ــ باتوجه به متن عربی، ازنسخهٔف افزوده‌شدزیرا نسخهٔ اساس قسمتی از مقدمه رافاقدست ونسخهٔچ وس نیز تاحدی مشوش است بنابراین، برای تکمیل نسخهٔ اساس. بارعایت نظم‌مطالب مطابق‌متن عربی، ازنسخه بدلها بترتیب اعتبارآنها استفاده شده‌است.
۵ــ باتوجه به‌متن‌عربی، ازنسخهٔس افزوده شد: نسخهٔف این‌قسمت را ندارد.
۶ــ این قسمت در مقدمهٔ نسخهٔ اساس، ف،چ ،س مذکور نیست ولی چون در نسخه های عربی هست ترجمه وافزوده‌شد؛ صورت عربی: و مالنافیه الاالترتیب والتقریب وتسهیل مطلب اوایراد حجة فی نصرة مذهب غیرضامنین رضاالناس‌علی اختلاف افهامهم و اهوائهم بل نستعین بالله فیما نورده علیهم فالطبیعة البشریة غیرمعصومة من زلل کل ذلك معمول بحسب الرأی القیاسی.
۷ــ این قسمت در مقدمهٔ نسخهٔ‌اساس ،ف،چ،س مذکور نیست ولی‌چون درنسخه‌های عربی‌هست ترجمه وافزوده‌شد.

بکمال رسد وآن بدرست . وسیوم حالیست‌که ابتدا بنقصان کند و انتها بکمال][1] [و آن سیر تدریجی است از برآمدن ماه نو تا بدرشدن و چهارم حالیست که ابتدا بصلاح‌کندو انتهابفساد][2] [و آن درجهٔ بدرست تا محاق شدن . آنچه تن آدمی را رسد یا تباه‌کننده است چون زهر یااصلاح دهنده چون غذایا[3] ابتدا فساد وانتها صلاح[3] چون دارو یا ابتداش صلاح‌وانتهاش‌فساد][4] [چون‌داروی غذائی . وبنابراین شناختن چیزهای سودمندوزیان‌مند برانسان‌واجب است تا آنها را بکاربرد و از اینها بپرهیزد وآدمی از آنچه به زیان وی بازمی‌گردد نهی‌شده است و اگر چنین نبود خدای عزوجل حقیقت را بدو اعلام نمی کرد وبه پیروی ازان فرمان‌نمی‌داد،والله‌اعلم واحکم][5] .

[ابتدا کنیم بیاری ایزد تعالی وچند جدول سازیم ازبهرغذاها وشرابهاوفی الجمله هر چه درین دایره باز نمودیم برمثال جداول تقویم‌نجومی کردیم تا چون[6] بزرگان ومهتران[6] دران نگاه‌کنند ملول نشوندکه عادت دارند نگاه کردن اندر تقویمهای[7] نجومی که بدین ماند . و در خانهٔ اول ازجدول عددها نوشتیم تا از حاشیهٔ این دایره[8] به[8] مطلوب راه‌یابیم . و در خانهٔ دوم نام آن مطلوب و در[9] سیوم طبعش و در چهارم درجتش و در پنجم آن نوع بهترین[10] و در ششم منفعتش و در هفتم مضرتش و درهشتم دفع مضرتش و درنهم خلطی که تولد کند و در دهم و یازدهم و دوازدهـم و سیزدهم[11] موافقتش با[11] مزاجها و سنها وزمانها وهواها ودرچهادهم‌نامهای[12] حکیمان‌که دران سخن‌گفته اند][13] .

✡ و در پانزدهم اختیارات و خواص آن چیز . و در بالا وزیر بجای اجتماع و استقبال قانونهاسازیم درجملگی آن جنس‌که دران سخن‌گفته باشیم‌و بریك جانب‌ازحواشی‌آن‌نوع

۱ــ باتوجه بـه متن‌عـربی‌از نسخهٔ‌س افـزوده شد.

۲ــ از متن عربی ترجمه وافزوده شد ؛ صورت‌عربی : وهی تدرجه من‌الاستهلال الی الابدار ، د، وحال یبتدی بها من الصلاح الی‌الفساد.

۳ــ ۳ ، س : ابتدا صلاح و انتها فساد ؛ باتوجه به متن عربی اصلاح شد. ۴ــ باتوجه به متن عربی از نسخهٔ‌س افزوده شد

۵ــ این قسمت در مقدمهٔ نسخهٔ اساس ، ف ، چ ،س ، مذکور نیست وازمتن عربی ترجمه و افزوده شد ؛ صورت عربی : کالدواء الغذائی وبحسب ذلك‌یجب علی الانسان معرفة النافعات لیستعملها والضارات لیتجنبها فالانسان منهی‌عماعاد بضرره ولولاذلك لما اعلمه الله‌عزوجل الحق وامره بسلوکه ، والله اعلم واحکم . در سه نسخه از متن‌عربی جملات اخیر به همین صورت‌است که نقل‌شدولی نظراستاد همایی‌چنین‌است که « ومامامره بسلوکه» درست است .

۶ــ۶، س : پادشاهان و بزرگان و اکابر این دولت احسن الله عواقب امورهم ؛ متن عـربی : لیسهل علیا لملوك النظر فیها

۷ــ در اصل : تقویمها. ۸ــ۸، بقیاس‌نسخهٔ س ومتن‌عـربی ومعنی جمله‌افزوده شد.

۹ــ س افزوده : خانه ؛ همچنین تا «خانهٔ دهم» این‌کلمه‌آمده است . در بعضی نسخه هـای‌عربی نیز هست بدین صورت: وفی البیت ب ... الخ . ودربرخی دیگرنیست : وفی الثانی ... الخ . ۱۰ــس : بهتر.

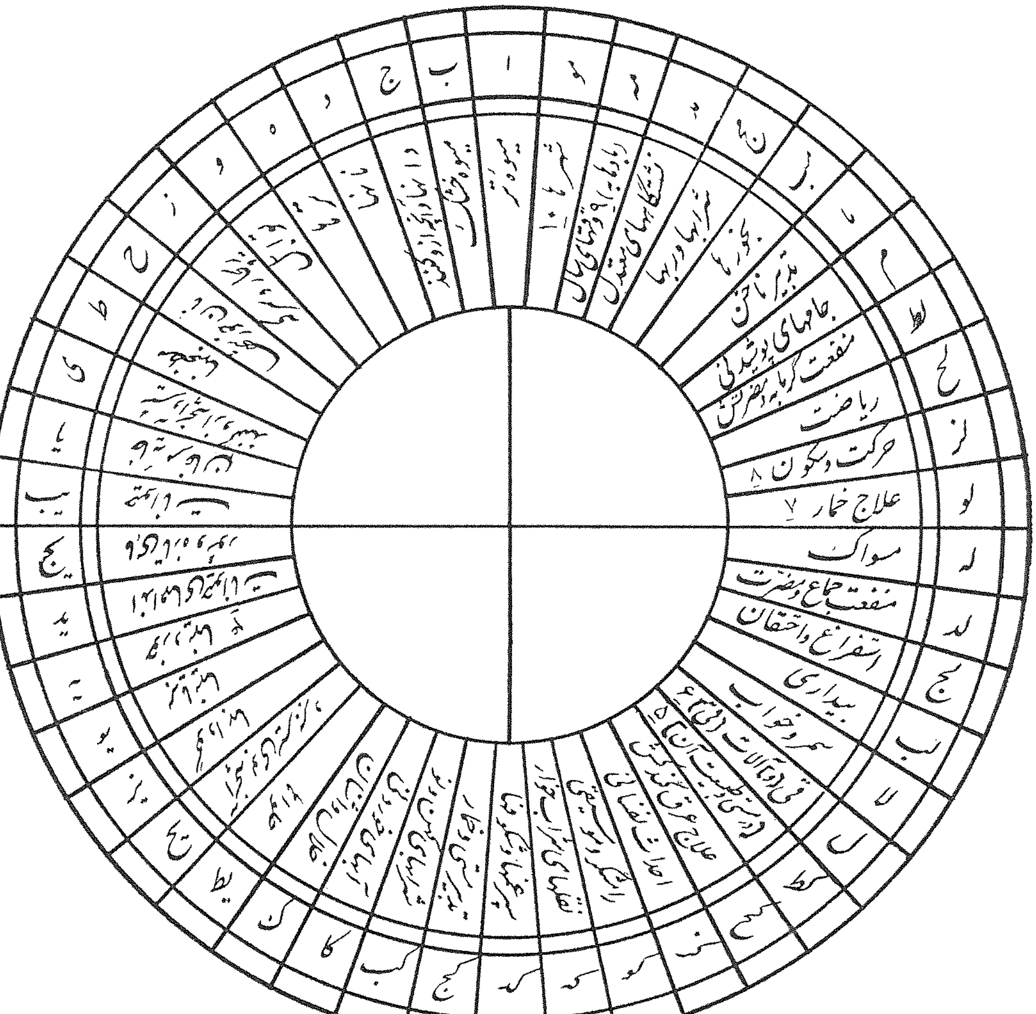
۱۱ــ۱۱، با توجه‌به متن‌عـربی‌ازنسخهٔ س افزوده شد ؛ صورت عربی : موافقته‌بحسب الامزاج ...الخ . ۱۲ــ در اصل : نامها.

۱۳ــ این قسمت‌در نسخهٔ اساس ونسخهٔ‌ف مذکورنیست با توجه‌به متن‌عربی ، از نسخهٔ چ افـزوده شد و اختلاف نسخهٔ‌س با آن ، در حاشیه ثبت گردید . افتادگی‌آغازنسخهٔ اساس‌در این جاپایان می پذیرد و از این پس متن مبتنی بر نسخهٔ اساس است .

✡ نسخهٔ اساس‌ازاین‌جا شروع‌می‌شود.

که بدان[1] ابتدا کنیم و بر دیگر جانب سخنی که بنجوم تعلق دارد دران معنی. و ابتدا بغذاها کنیم از بهر آنکه بسیار نوع ترست و اسباب ششگانه را بتفصیل یاد کنیم که هر یکی را تدبیر چون باید کردن[2] و نام بیشترین حکما اقتصار بر حروف اول کنیم تا مختصر بود ان شا[ء] الله.

دایره[3]



۱ــ در نسخهٔ اساس : کبدان
۲ــ نسخهٔ ف افزوده : ودرجهای طبایع بحساب هندی در یك جدول بازنماییم؛ درمتن عربی نیز هست :ونجعل اعداد الدرج بالهندی.
۳ــ در نسخهٔ چ بجای «دایره» :فهرست ابواب اینست . نسخهٔ ف این فهرست مدور را ندارد .
۴ــ چنین است در نسخهٔ س؛ چ: مطبوخات ولونهاش ؛ متن عربی: المطبوخ والوانه.
۵ــ بقیاس چ و س و متن عربی از نسخهٔ چ افزوده شد. درنتیجه یك عنوان بر فهرست اضافه شده وعدد ستون آخر به «مو» رسیده است.
۶ــ نسخهٔ اساس : قی آلات مستی ، بقیاس نسخهٔ س ــ که با نسخهٔ اساس مطابق است ــ اصلاح شد . چ : در قی وغرغره و ادویهٔ آن؛ متن عربی : القی وادویته .
۷ــ نسخهٔ اساس: علاج وخمار ، بقیاس چ ومتن عربی اصلاح شد. ۸ــ دراصل : حرکت سکون ، بقیاس چ و متن عربی اصلاح شد.
۹ــ از نسخهٔ س ــ که با نسخهٔ اساس تناسب داشت ــ کلمات «بادها به» افزوده شد.
۱۰ــ این عنوان که در نسخهٔ اساس بواسطهٔ کمی جا دروسط دایره افتاده بود درجای خود نوشته شد.

قانونها که بدان طبع غذاها شناخته شود چهارند : اول بطریق قیاس بتوان شناختن و قیاس ما را از طبعهای آن بتوسط طعمها راه نماید و بقبول کردن اعضا آنرا ببوی و برحسب زود هضم گشتن[1] بجوهر لازم .

و طعمها [ی][2] بسیط هشتند : **تلخ است** و بغایت گرم است زیرا زبانرا بجوشاند[3] واجزای زبان از یك دیگر بپراگند .

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میوه‌های تر و انواع طبایع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
۱	انگور[4]	ی[5] : گری و تر یوحنا: معتدل بحرارت مایل	ح ۱ ب ۲	هرچه آبدارتر[6] و تنك پوست‌تر بود	اسهال را وفربهی را	تشنگی را	بنار ترش	خونی درست	سرد	نیم‌پیران[7]
ب	انجیر	جالینوس: گرم و خشك ارخیجانس[8]: گرم و تر	ح ۱ ب ه[9]	وزیرکی مقشر	گرده را و مضرت زهرها را	باد انگیز بود	بآب کامه و سکنگبین	غذائی نیك	سرد	نیم‌پیران[10]
ج	شفتالو[11]	[12]ی: گرم و تر ح: معتدل سرد و تر[12]	ب ۲ ر ۲	آنچه سپیدرنگی بود	تبها[ی] تیز را	عفونت اخلاط را	بشراب ریحانی	[13]رطوبتی نیك[13]	گرم	جوانان

۱ـ ف : زودگواری . ۲ ـ در نسخهٔ اساس غالباً درمورد اضافه شدن کلمات مختوم به «الف» کاتب این گونه یاء را نمی نویسد . ۳ـ چنین است چ ؛ س : بخراشد ؛ ف : ندارد . ۴ـ در نسخهٔ اساس و نسخهٔ س این جدول با «انگور» شروع می‌شود و در نسخهٔ ف ، چ و متن عربی با «انجیر» . ۵ـ چ : یوحنا ، در بقیهٔ عبارت «یوحنا» نیامده است ؛ ف : گرم و ترست . ۶ـ ف : آنکه بزرگ دانه و آب ناك و ؛ چ : هرچه آبدارتر بود؛ س افزوده : و . ۷ـ چنین است س ؛ ف : پیرانرا ؛ چ : پیران ؛متن عربی :«الشیوخ» . در این‌جا «پیران»، اگر اصل‌آن «شیوخ» باشد، درست ترمی‌نماید زیرا «نیم‌پیران» را مترجم دربرابر«الکهول» بکاربرده است . ۸ ـ این کلمه درنسخهٔ اساس و ف و چ وس مبهم و بی نقطه است ،به قیاس اصلاح‌شد ؛ ضبط دیگرآن ارجیجانس، ارشیجانس،ارسیجانس(Archigène) است . ۹ـ متن عربی : ح . ۱۰ـ ف : کهول را ؛ چ:کهول. ۱۱ـشفتالو. ۱۲ـ۱۲،چ:گرم وترمعتدل بحرارت مایل سردوتر؛س:جالینوس‌ویوحنا :سردوتر. ۱۳ـ۱۳،

و **حریف است** وحرارتش کمتر از تلخست و ازین جهت زبان را بشوید و **شوراست** و حرارتش کمتر ازحریف است وتیزی درزبان پدیدآرد .

و **قابض است** وبغایت سردست واجزای زبـان بهم کشد ودرشت گرداند و**عفص است** و بسردی کمتر از قـابـض بـود در اجـزا [ی] زبـان بهـم کشیدن و**ترش است** و بسردی کمتر از عفص است و تیزی در زبان پدیـدآرد و **شیرین** نه چنان گرم است که اجزا [ی]

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خریف[۱۷]	شمالی	ب ج رو[۱۸]	**مختارست** [۱۴] عصیرش[۱۵] و مکروهست دانه و پوستش از جهت آنکه هضم نشود[۱۶] و چون آب سردخورند ازپسش بادانگیزد ومعده‌رازیان دارد خصوصاً قولنجیانرا. ب نوع اسپید شکم‌راندن راقوی تراز نوع سیاهست و هرانگوری‌که شیرین‌تربود گرم تر بود ج سینه وشش را سود دارد وجگروسپرزغلیظ را زیان دارد ع پـوستش سردست [۱۹] و عصیرش گـرم وتر در درجـهٔ اولو دانه اش [۲۰] سردوخشك در دو [د] رجه [۲۱] .
خریف[۱۷]	شمالی[۲۳]	ب ج ع [۲۵]	**مختارست** [۱۴]وزیری برسیاه چه لطیفتر و معتدل [تر] [۲۲] است وعفونت کمترپذیرد وهمه نوعی در جامه شپش افگند وعرق ووسخ اندام بیفزاید چون درمعده تباه شود[۲۴]. وبرو سینه و گرده و آب پشت‌راسود دارد و دم دهانراکه ازحرارت معده بودکم و خوش گرداند وسپرز افزاید وچون سپرزرابانجیر مرهم کنند[۲۶] سپرز را[۲۶] سود دارد بعکس. **رو** لطیفست بحرارت و غلیظ است [بلزوجت] [۲۷] .
تابستان	جنوبی	ج د یو	**مختار تراز**[۲۸] **زردالوا**[۲۹] ازجهت آنکه غلیظ ترستودیرتر مستحیل شود و ازیـن‌سبب راپس ازمدتی تب آردج معده را این موافقست وبالذت تر از زرد الوا[۲۹]ست ح[۳۰] اما [در][۳۱] دیگر حالها بازردالوا [۲۹] برابر است و بهترین نوعی از شفتالوا[۳۲] آنست که بآسانی از دانـه بیرون آید[۳۳] و هرچه دشوارتـراز دانـه بیرون‌آید مکروهست[۳۴] ازدیگر لونها .

چنین است س ؛ف : بلغم تنك ؛ چ : خونی بلغمی‌انـدك رقیق ؛ متن عربی : بلغم رقیق . ۱۴ – چ : گـزیدست . ۱۵– ف : گوشت او . ۱۶– س: نشوند؛ف: دیر هضم شوند . ۱۷–ف، چ : پاذیز = پادیز . ۱۸– نسخهٔ س مانند نسخهٔ اساس است ؛ ف ، متن عربی : ع. ۱۹– ف : سرد وخشکست . ۲۰– در نسخهٔ اساس : دانـه ش . ۲۱ – بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد ؛ چ : در درجهٔ دوم . ۲۲– بقیاس چ ،س افـزوده شد . ۲۳– ف ، چ ، متن‌عربی : معتدل . ۲۴– س افزوده : تب آرد . ۲۵– نسخهٔ س مانند نسخهٔ اساس است ؛ ف بجای این سه حرف : رو، ب ،د؛ متن عربی : رو ، ج ،د. ۲۶–۲۶، نسخهٔ چ ،س: نـدارد . ۲۷ – بقیاس چ ، س و متن عـربی، افزوده شد . ۲۸ – چ : گـزیدست و بهتر است . ۲۹– زردالو . ۳۰– دیگر نسخه‌ها «ح» نـدارد. ۳۱– بقیاس چ ، س و متن عـربی، افزوده شد. ۳۲– شفتالو. ۳۳– س افزوده : دیسقوریدوس. ۳۴– چ،س: مکروه‌ترست .

زبان بگرداند و بپراگندو نه‌سردست چنانکه بهم‌کشدبل که معتدل است به حقیقت[1] زیرا نرمی در زبـان پیدا کند و **دسم** بـا عتدال کمتر از شیریـن است و از آنجـا[2] استنباط درجتها[ی] سردوگرم‌کنند هرچه اجزا [ی] زبان بهم‌کشددردرجهٔ چهارم سرداست وگرم

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
د	آلو	یوحنا : سرد وتر ماسرجویه : سرد[3] و نرم	ب ۲ ب ۲	حلوایی شیرین	اسهال صفرا را	معده را	بگلشکر[4] وطبرزد	خلطی مائی	صفراوی	جوانان
ه	امرود	جالینوس : سرد یوحنا: سردوخشك	ب ۱ ی ۲	سختبائی[5] نیك رسیده	معدهٔ ضعیف را	قولنج را	بجوابات از پس خوردنش	خونی بسیار[6]	گرم	جوانان
و	نارشیرین	ماسرجویه : گرم وتر باعتدال	ح ۱ ر مد	املیسی بزرگ	سرفه وآب پشت را	بادانگیز بود	بنارترش	غذائی نیك	معتدل	نیم‌پیران
ز	نارترش	ماسرجویه : سرد ولطیف وقابض	ب مد	هرچه آبدارتر[7]	جگر گرم را	بروسینه را	بحلوای عسل	خلطی اندك	گرم	جوانان

۱ــ ف ، چ : بـل که معتدل است ، وکلمهٔ اخیر را نـدارد؛ س : بلکه معتدل بحقیقت است . ۲ــ ف ، چ، س : ازینجا .
۳ــ چ : گـرم . ۴ــ چ، س : بشکر؛ ف : بگلنگبین ، چنین است متن‌عربی . ۵ــ چنین است چ ، س ؛ متن عربی: ینجانی .
۶ــ ف : خون‌سرد؛ س : خون سرد بسیار ؛ متن‌عربی : دم بارد . ۷ــ چ،س افـزوده : بود ؛ ف: بزرگ آب ناك . ۸ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوام. ۹ــ چ ،س افـزوده : بود . ۱۰ــ چ افـزوده : و. ۱۱ــ چ : گـزیـدست . ۱۲ــ ف ، متن‌عربی : یو ، مـا . ۱۳ــ ف ، چ ، متن‌عربی : یـو . ۱۴ــ ف : زنجبیل پـرورده. ۱۵ــ چ : دشخوار گـوار ، ف : دشخوار گـوارد.

وترست بدرجهٔ سیم وگـرم و تر بدرجهٔ دوم[۸] وگـرم وتر بدرجهٔ اول وبضد وبویها آنچه خوش بـود اعضا آنـرا قبـول کند و هضم شود و بحرارت کمتر از حریفست و آنچه نـاخوش بـود برضداین[۹] و لازم[۱۰] جوهر غـذا هرگاه که گـران بـود یـا لـزج بـود یـا غلیظ

زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرمسیر	ج د ما[۱۲]	**مختارست**[۱۱] در میان تب خوردن چه تشنگی‌فرونشاند و اسهال صفرا کند ومکروهست پیران راجز که ازپسش شراب کهن خورند . و آلو [ی] خشك اشنها [ی] طعام راببرد ج ب آب آلـو پخته با انگبین اسهال آورد بقوت خاصه چون هیچ طعام‌از پسش نخورند د آلو [ی] تازهٔ شیرین معده را زیان داردواسهال ناهموارآورد و آنچه‌کهن وقابض بود بضد .
تابستان	جنوبی	ب[۱۳] ح د	**مختارست**[۱۱] شورش منش را مکروهست پیرانـرا جزکه از پسش شراب کهن خورند یا زنجبیل مربا[۱۴] و امرود خـام دشگوار[۱۵] بود ب ازهمه امرودها امرود بزرگ تربسیارغذا تراز دیگرنوعها ب امرودخام شکم‌ببنددوپخته وشیرین شکم‌براندچون باقصر[۱۶] بپزند مضرت قصر[۱۶] ببردودانه‌اش[۱۷] کرم شکم بمیراند.
خریف[۱۹]	معتدل	یو[۱۸] ما	**مختارست**[۱۱] بروسینه را وسرفها [ی] خشك را ومکروه است صفرا را و ناردان شیرین بریان‌کرده شکم را ببندد وچون بانارترش یارکنند خفقان را سود دارد و آب نار شیرین و ترش با هم[۲۰] اسهال صفرا کند و معده و جگر گرم را قوی گردانـد **ما** هرکه قمعی[۲۱] از قمعها[ی] ناربخورد مدتی از آشفتن[۲۲] چشم یمن بود .
تابستان	گرم‌وتر	ما ار[۲۳]	**نارترش** مکروه است ازپس غـذا جزکه‌کسی راکه مزاج گـرم بود و بهترین نقلیست شراب خـوار محروررا وپیران را سخت مکروه[۲۴] است جزکه باترنج مربـا[۲۵] خورند و معالجت خفقانرا[۲۶] **ار** گویند[۲۷] زنی راچندین سال خفقان بود چون‌پست با نـار[۲۸] خوردی دردش‌کمتر بـودی ودلش قـرار یـافتی و سبب خشکی[۲۹] نارترش‌بود .

۱۶ــ ف : فطیر ، چ : قصر ؛ س، متن عربی : فطر . ظاهــراً ضبط اخیر درست بنظر مــی رسد. ۱۷ — رسم خط نسخهٔ اساس : دانــه‌ش . ۱۸ــ س: فولس؛ف،چ: نــدارد ۱۹ــ ف ، چ: پــاذیر= پــادیز. ۲۰ــس : بهم . ۲۱ــ س: سه‌قمع ؛ف: سه دانــه انــار ؛ متن عــربی : ثلثة اقماع . ۲۲ــ چ : آشوفتن . ۲۳ــ ف ، چ : نــدارد ؛ نسخهٔ س در این ستون فقط : دیسقوریدوس . ۲۴ــ س : زیــان کار . ۲۵ــف : پــرورده . ۲۶ــ ف: درددل را؛ متن عــربی : وجع الفؤاد . ۲۷ــف، س: بقراط‌گوید. ۲۸ــف،س: بآب انار ؛ متن عربی : مع ماءالرمان . ۲۹ــ ف،س : افــزوده: سردی .

دیـر تـر هضم شود . و چـون هضم شود پـرورش بسیار کند و سد هـا آرد و چـون سبك و نـرم و لطیف و سست بـود برضد وگـرم و لطیف چـون حـریف بـود و سرد چون ترش و غلیظ باشد که سرد بود و بـاشد کـه‌گرم هر چه غلیظ بـود سرد بـود وهرچـه لطیف بودگرم .

قانون دوم[1] در بیرون آوردن کیفیت و کمیت غذاهـا و قـوتها [ی] آن . و مـا این

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میوه ها[ی] تر و انواع و طبایع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ح	آبی	ارخیجانس : سردوتر یوحنا : سردوخشک	ب ۱ ب[2] ۲	هرچه بزرگتر و آبدارتر	شادی دل را	قولنج را	برطب وعسل[3]	خلطی سرد	صفراوی	همه را
ط	سیب شیرین	ثیاذوق[4] : معتدل بحرارت مایل	ح مد ر مد	شامی و اصفهانی[5]	قوت دل را	رگ و پی را	بگلشکر[6]	خونی اندك	گرم	همه را
ی	سیب ترش	ثیاذوق : حرارتش اندك ، یبوستش بسیار	ب مد ی مد	هرچه قبضش کمتر بود	غشی و سیلان را[7]	مفاصل را[8]	بشراب زرد	خونی بلغمی	گرم بغایت	جوانان

۱ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوام. ۲ــ ف : خ = متن عـربی : ی . ۳ــ ف : برطب و بـا نگبین‌است ؛ چ : برطب بعسل ؛ س : برطب وعسل. ۴ــ در نسخهٔ اساس: «بیاذوق» ودر دیگر نسخه‌ها بی‌نقطه‌است ؛ اصلاح شد. ۵ــ ف : سپهانی. ۶ــف : بگلنگبین شکری : متن عربی : بالجلنجبین سکری . ۷ــ ف : بی‌هوشی راست . ۸ــ ف : ببندگشای استخوانها . ۹ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۱۰ــ نسخهٔ اساس : «و» ، بقیاس نسخهٔ س و بـا توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی. ۱۲ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کبی ۱۱ــ۱۳ ، در نسخهٔ اساس این قسمت کمی پایین‌تر ، بعد ازعبارت «کیفیتی مطلق» آمده بقیاس نسخهٔ س در جـای خودقـرارگرفت . ۱۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد . ۱۵ــ ف ، چ ، متن عربی ، در این ستون : ج ، یو ع . س : ندارد . ۱۶ــ س: مختارست. ف : اختیار کردند برای منش گشتن پیش از غذا و برای اسهال بعداز غذا باز دارد ؛ چنین است متن عربی. ۱۷ ــ ف ، س : جالینوس : چ: ندارد . ۱۸ ــ بقیاس نسخهٔ چ، ومعنی جمله افـزوده شد . ۱۹ــ چ ، متن عربی : د. ۲۰ــ چ: گزیدست. ۲۱ــ س : ایراکه . ۲۲ــ ف: د ؛ چ: ر. ۲۳ــ چ : قوفایی ؛ س : توفایی؛ متن عربی : قوقـائی؛ ف : ندارد . شاید ضبط نسخهٔ چ : «قوفـایی» درست بـاشد از بابت

را برطریق تجربت بیرون آور[د]یم[۹] نه[۱۰] برطریق قیاس زیراکه تجربت از تأثیر [جوهر غذا در مزاجها گرفته آمد][۱۱] و نه هرچیزی بقیاس بتوان شناخت نه بینی که قیاس را راه نیست بغذاهایی که بی[۱۲] طعم و تفه بود[۱۳] [و هر][۱۴] غذائی که تن بدان بهره‌ور شود لابد بود که مؤثر بود تا بغایت چنانکه گوئیم در درجهٔ چهارم گرم است یا سرد در مقابل غایت و گوئیم در درجهٔ اول نزدیکتر یا باول. و گوئیم در

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	همه وقتها	همه‌شهرها	ب[۱۵] یو ج	**ب**[۱۶] علاج شکم‌رفتن را پیش ازغذاها وعصبها رازیان‌دارد بایدکه پس از خوردنش درگرمابه شوند وبندگاهها را بروغن بمالند واز خاصیتهاش یکی آنست‌که ادرار بول آرد و مزیدنش تسکین‌قی کند ودرمعدهٔ بیماران تباه نشود خاصه درآن‌تن‌درستان ح[۱۷] شراب‌آبی [را][۱۸] بقا بیشتر از شراب سیب بود .
	همه وقتها	همه شهرها	ح[۱۹] یو[۲۲] ما[۲۴]	**مختارست**[۲۰] سیب‌شامی از بهرشراب ورب را زیراکه[۲۱] معتدل‌ترین سیبهاست وبعد ازان سپاهانی بهترست و پس قوفا[۲۳] وملطی واین همه نوعها دل قوی‌گرداند ومعده را بویاکند وتن خوش دارد وغش رسیده را سود دارد خاصه چون باگلاب‌خورند وشرابش دشخوار هضم شود وشکم رفتن را سود دارد .
	تابستان	جنوبی	جندشاپوران[۲۷]	**شراب** سیب‌خام‌سبز[۲۵] سوددارد زهر کرو را[۲۶] وفی‌الجمله همه‌زهرها[ی]گرم راواین‌ازجمله‌استنباطها[ی] جندشاپورانست از جهت آنکه این حیوان بعسکر مکرم[۲۸] بود و اول این بدانسته‌اند[۲۹] و تسکین صفراکند و علتها [ی] تیز را سود دارد وپوست این سیب بادانگیزد ودرد شکم آرد وشکم بندد[۳۰].

نسبت به‌بیت قوفا که قریه‌ای از قرای دمشق بوده است (معجم البلدان ۲۰۱/۴) ؛ نیز شاید ضبط نسخهٔ **س** « توفایی » مصحف « توقاتی » است وتوقات شهرکوچکی بوده است در جنوب ملطیه ، بین قونیه وسیواس دارای باغستان و میوهٔ بسیار (معجم‌البلدان ۸۹۵/۱ ، نزهةالقلوب ، چاپ دکتر دبیر سیاقی ۱۱۸—۱۱۹ ، سرزمینهای خلافت شرقی ۱۵۱، ۱۵۶). **۲۴**—چ : ثیاذوق ؛ نسخه **س** دراین ستون فقط : یوحنا،ثیاذوق **۲۵** — نسخهٔ اساس : سبررزا ؛ **س** : سیب خام سبز ؛ متن‌عربی: التفاح الاخضرالفج ؛ بقیاس‌نسخهٔ **س** ، ومتن‌عربی اصلاح شد . **۲۶**—چ : گرده‌را؛ س:کروه‌را؛نسخهٔف:کرور؛متن‌عربی : الکرورا؛ با توجه به متن عربی معلوم می‌شود نام این حیوان «کرورا» است در این صورت درنسخهٔ اساس «را» ی مفعول ازقلم افتاده است. **۲۷**—ف، چ : نیسابوری؛ متن عربی : الجند یسابوریون . **۲۸**— س افزوده : بسیار ؛متن عربی : لکثرة هذاالحیوان بعسکر مکرم . **۲۹** — چ : وازین بدانسته‌اند؛ **س** : اوایل این ندانسته‌اند ؛ ف ، متن عربی : ندارد . در نسخهٔ اساس «بدانسته‌اند » حرف اولش بی نقطه است . **۳۰**— چ افزوده : و عصبها را زیان دارد ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی .

درجهٔ چهارم یا دوم[1] نزدیك تر و گوئیم در درجهٔ سیم آنگاه حاصل شود مارا از هرکیفیتی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه او را بدل کند	مزاجها	سنها
یا	زرد آلوی	جالینوس و یوحنا : سرد و تر	ب ۲ ی ۲	هرچه ارموی[2] باهروی بود	عزم قی کردن را	سردی معده را	بقی کردن	خونی اندك[3]	معتدل	نیم پیران
یب	توت شامی	ارخیجانس : گرم و تر ابن عبدان : سرد وخشك	ب ۲ ی ۲	هرچه بزرگتر وسیاه تر	آماس گلو را	درد شکم را[4]	بطریفله	خونی صفراوی[6]	دموی	جوانان[7]
یج	سنجد	یوحنا و عیسی : سرد و خشك	ب ۱ ی ۲	هرچه بزرگتر وفربه‌تر[8] بود	دفع مستی را چون بنقل خورند	دشخوار هضم شود	بنبانید	خلطی خشك	گرم و نرم[9]	کودکان
ید	عیزران[10]	یوحنا : سرد و خشك	ب مد ی مد	هرچه بزرگتر و بویاتر	شکم رفتن را اگر از صفرا بود	دشوار هضم شود	بکرسته[11]	خلطی سودائی	صفراوی	جوانان

۱ـ رسم خط نسخهٔ اساس: دواء ۲ـ درنسخهٔ اساس و نسخهٔ چ: ازموی؛ بقیاس ف ، س و متن عربی اصلاح شد. ۳ـ ف: خون صفراوی؛ چ: غذای صفراوی؛ س : خونی صفراوی ؛ متن عربی: دم صفراوی . ۴ـ چ: «را» ندارد . ۵ـ ف افزوده: کوچك؛ چنین است متن عربی. ۶ـ س :خونی اندك . ۷ـ چ :کهول. ۸ـ چ : بزرگتروفربه‌تر . ۹ـ ف : گرم و تر ؛ چنین است متن عربی ؛ چ :گرم . ۱۰ـ چنین است نسخه‌های چ ، س ، ف: نبق وگلنار؛ متن عربی: النبق . ۱۱ـ نسخهٔ اساس ، چ ،س : بکرسته ؛ ف: بشهد؛ چنین است متن عربی . ۱۲ـ س : از هرکیفیتی مطلق چهار درجه و برین قاعده ؛ نسخهٔ چ مانند نسخهٔ اساس است . ۱۳ـ ف ، چ ، س :گرم؛ چنین است متن عربی. ۱۴ـ زردالو. ۱۵ ـ در این ستون ، ف: نیشابوری ؛ چ : ج ، الر ، م ؛ س : دیسقوریدوس ، یوحنا. ۱۶ـ در نسخهٔ اساس افزوده : دیگر ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۱۷ـ ف :گرم ؛ متن عربی نیز چنین است ؛ چ : شرقی . ۱۸ ـ دراین ستون ،ف : یو ، ع ، د ؛ چ : ع ، م ، رو . ۱۹ ـ در نسخهٔ ف ، چ و متن عربی موضوع بعدی به جالینوس نسبت داده شده است ؛ چ : « وآنچه سپید باشد جالینوس یادنکرده است... » ؛ س : ندارد . ۲۰ ـ چ افزوده : و آنچه شیرین باشد گرمست و آنچه ترش باشد سرد ؛ متن عربی نیز چنین است . ۲۱ـ۲۱ ، ف :

مطلق وچهار درجه بر این قاعده[۱۲] که یاد کرده شد خلاف اوفتاد میـان حکما[ی] اوایل

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
اول تابستان	شرقی	ج د یو ۱۵	**مکروهست** معدهٔ سرد[۱۳] را از بهرآنکه زود مستحیل‌شود و زردالوا[۱۴] [ی]کشته دفع مضرت زردالو[ی] تازه کند و صفرا را سود دارد چون خرما[ی] هندی و مانند این وفی‌الجمله‌جرم این میوه مکروه است و رطوبتش بغایت مستحیل است و چون از پس طعام خورند تباه شود و برفم معده بیستد .
بهار	جنوبی[۱۷]	ج یو ع[۱۸]	**مکروهست** چون خام بود از بهر آنکه باد انگیز بود و ربش آنجاکه[۱۶] ربها[ی] دیگر یادکرده‌ایم یادکنیم چون رسیده بود شکم نرم‌کند و نارسیده شکم ببندد و موافق‌تر آن بود کـه پیش از خوردن بآب بشویند تا معده ودماغ را زیان ندارد و با سنکنگبین مستحب است د[۱۹] نوع اسپید در ولایت او نبود زیـرا یاد نکرد[۲۰] .
تابستان	جنوبی	ج غ یو[۲۴]	د ۲۱ ، ب سنجدان‌کوچك وسرخك لذیذتر بود[۲۱] وازین هر دو لون بسیار نباید خوردن چه بدارو بهتر ماندکه بغذا[۲۲] و هر دونوع تسکین قی‌کندوشکم باز بندد و ادرار بول‌آرد[۲۳] . و سرخك بسیار موافق‌تر از سنجدست[۲۳] و اطفال را سنجد بهتر سازد چون باشیر بخورداطفال دهندمزاجهاشان باعتدال‌بازآید.
ابتدای خریف ۲۶	شمالی	ج د [یو][۲۷]	**فندق**[۲۵] بـویاتر از عیزران بود و پستش معده را قـوی گردانـد و هیضه و شکم رفتن را سود دارد و این سرخك هـم نوعی از عیزرانست و تازیان سرخك را زعرور خوانند و چون بکـوبند و در آب آغـارند غلیظیش کمتر شود بلزوجت آب[۲۸] حب‌آلاس[۲۹] شکم‌ببندد بدان سردی وخشکی که در او موجودست.

جالینوس‌گویدکه سنجد بلنت تر از زعرور بـاشد ؛ چ : سنجد ترتر باشد از زعرور ؛ س : جالینوس‌گوید سنجد از سرخك زیادت تر بود ؛ متن عربی : الغبیرا الذ من الزعرور ؛ با تـوجه‌به متن عربی و نسخهٔ ف و توضیح معنی سرخك (= زعرور) در خانه پایین ، شاید نسخهٔ اساس بوده است : سنجدان کوچك [تر] و [از] سرخك لذیذتر بود . ۲۲ـ ف افزوده : جالینوس گوید؛ چ : و روفس گویـد ؛ چنین است متن عربی . ۲۳ ـ ۲۳ ف : جالینوس : زعرور بیشتر قبض دارد ازانـکه سنجد و قی را موافق ترست و اگر چه غبیراالذیذترست ؛ چنین است متن عربی . ۲۴ ـ در این ستون ، ف : رو ، ج ، یو ؛ چ : ج ، الر ، ع . ۲۵ ـ ف : نبق میو [ه ا] یست کوهی ؛ متن عربی : النبق ؛ چ :کنار عصارهٔ او سخت تر است از عیزران . ۲۶ـ ف ، چ :اول پاذیز (= پادیز) . ۲۷ـ در نسخهٔ اساس محو شده ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س افزوده شد . ۲۸ ـ چ افزوده : وقرص‌کنند و در سرکه حل‌گردانند و اما قرصهای آن‌قمع صفراکند و اما ؛ متن عربی : و یقرص بهاالخل اذاالقی فی طبیخه فاماالقراصیا فنافع للصفراء لحموضته واما ؛ نسخهٔ س مانند نسخهٔ اساس است . ظاهراً در نسخهٔ اساس قسمتی از قلم افتاده است . ۲۹ ـ در نسخهٔ اساس : «ج الاش» بقیاس نسخهٔ ف ، س ، و متن عربی اصلاح شد .

از جهت آنکه بهمه[۱] شخصها بریك اعتدالست با قیاس . و گوئیم این درجات با آن مقابل آید چه علی‌المثل اگر دو محرور باشند یکی را حرارت بیشتر باشد و یکی را کمتر هر دو را یك غذا نسازد و اگر سازد هـریکی را برحسب مقدار بقوت خویش سازد چنانکه یکی را بیشتر باید خوردن و یکی را کمتر و با این همه مراعات کردن آسان بودی اگر طعمها مرکب نبودی چنانکه ترکیب عسل است شیرین و حریف وترکیب بادنجان است

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرمیوها[ی]تر وانواع وطبایع آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
یه	خربزهٔ شیرین	عیسی : سرد و تر یهودی : گرم ، یوحنا : تر	[ب][۲] [۳] [ب] [۳]	سمرقندی	سنگ از مثانه بیرون کند ورودی بیفروزد	درد گانیها را	بسکنگبین ساده[۳]	خونی اندك	معتدل	نیم‌پیران
یو	خربزهٔ ترش شیرین[۴]	جالینوس : سرد و تر	[ب][۲] [۳] [ر] [۲]	هرچه رسید[ه] و پخته‌تر	ادرار بول آرد[۵]	درد شکم را	غذا از پس باید خوردن	غذای اندك	گرم	جوانان
یز	خربزهٔ هندی	جالینوس[۶] : سرد و تر	[ب][۲] [۲] [ر] [۲]	هرچه‌شیرین‌تر وآبدارتر[۷]	بیماریها و تبها[ی] تیز را	دشوار هضم شود[۸]	بشکر و پانید	خونی مائی[۹]	صفراوی	جوانان

۱ ــ س : نــه همه . ۲ ــ این ستون در نسخهٔ اساس ، ف ، س خـالـی است از نسخهٔ چ افزوده شد . ۳ ــ چ : صرف . ۴ ــ ف : تفه و تلخ ؛ چ : المرالتفه ؛ س : ترش ؛ متن عـربی : المروالتفه . ۵ ــ ف : آب تاختن براند . ۶ــ ف ، چ : ابن عبدان . ۷ــ ف : شیرین‌وآب ناك . ۸ــ ف: دیرگوارد . ۹ــ ف : خون‌آبی. ۱۰ــ چ: عروقها . ۱۱ ــ س‌افزوده : که سردست ؛ متن عربی : ولیس هـذا النوع الذی قـال جالینوس فیه انه بارد و تبعه الناس . ۱۲ــ ف : پاذیز = پادیز . ۱۳ ــ چنین است نسخهٔ س ؛ نسخهٔ ف ، چ و متن عربی در این ستون افزوده : ع ۱۴ ــ چ : گزیدست . ۱۵ ـ کلمات این ستون درنسخهٔ اساس محوشده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده شد . نسخهٔ س نشانه «ما» ندارد . ۱۶ــ س :

تلخ و تفه و حریف . و تفه آن بود کـه هیچ طعم ندارد و این ترکیبات که یاد کرده شد مختارست طباعی خوانند و ترکیب صناعی نیز باشد چنانکه شرابها بـا فاویه و مانند آن بسیار مرکباتست .

قانون سیم اکنون ما را حاجت اوفتادبقانونی دردانستن طبع مرکبات و حقیقت این آنگاه شناخته شود که آنچه پیش ازین یاد کرده شد از طبایع طعمها [ی] بسیط و

	قیـــاسی		رایها [ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	خریفی معتدل[12]	معتدل	یو را[13]	**مکروهست** چون نیك پخته وشیرین بود ازجهت آنکه‌زود مستحیل شود درعروق[10] وتبها [ی] تیزانگیزد. واین نه آن‌نوع است که جالینوس گفته است [11] و مردم پندارند که سردست‌و این نوع خود در ولایت جالینوس نبودست و یوحنا از پس این نوع شراب خوردن فرمودست واین ازو خطا است وچون بر گرسنگی خورند هم زیان کار بود خاصه چون از پس خوردن بر پهلو[ی] راست خسبد و ریاضت از پسش زیان دارد .
	تابستان	شمالی	[ج][15] [ما] [ع]	**مختارست** [14] این هردو نوع‌مزاجها[ی] معتدل رااز‌جهت آنکه ادراربول آرد و سنگ ازگرده ببرد و عروق پاك گرداند وبیخ بهق وکلف بکند وتخم این هردو نوع ازجرم‌شان قوی تر است و خربزه چون مستحیل شود بر منزلت زهربود زود از پس قی بایدکردن و درمیان دو طعام خورند یا باطعامی دیگر بباید آمیختن ع[16] گرم بودگرچه اندك مایه شیرین بود .
	تابستان	جنوبی	[را][17] [الطبری]	**مختارست** [14] در میان تبها [ی] سوزنده و بیماریها [ی] تیزومزاجها[ی] گرم و چون آبش با شکر و سکنگبین خورند ادراربول آرد وگرده و مثانه[18] بشوید و پیران را زیان دارد و آماس جگر و سپرز [19] را زیان دارد و چون بسیار خورند هیضه [را] [20] بیم باشد .[21]

ابن ماسویه گـوید؛ نسخهٔ ف ، متن عربی این کلمه و جملهٔ بعد را ندارد . **۱۷** ــ کلمـات این‌ستون در نسخهٔ اساس محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، و متن عربی افزوده شد . در نسخهٔ س بجای « الطبری » نام «عیسی» نوشته شده است . **۱۸** ــ چ ، س افزوده: را . **۱۹** ــ س افزوده : و معده . در نسخهٔ ف و متن عربی نیز کلمه «معده» هست ولـی نسخهٔ چ مانند نسخهٔ اساس است . **۲۰** ــ بقیاس نسخهٔ چ و معنی جمله افزوده شد ؛ س : بیم هیضه باشد . **۲۱**ــ ف افزوده : وهضم بد تولدکند ؛ متن عربی نیز چنین است .

دانستن در جتها [ی] گرم و سرد معلوم شود بتجربت و قیاس و چون مقدمات که یاد کردیم[1] پیش ازین شناخته شود غذائی که ازدو ضد مختلف مرکب بودهردوضد را[2] برابر

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه ازو تولد کند	مزاجها	سنها
یح	پیه خرما	ابن عبدان : سرد و تر	ب ۱ ح[7] ۲	هرچه شیرین[3] و ترتر	رود گانیها را	بر و سینه را	بعسل و پالوده[4]	خلطی[5] غلیظ	گرم[6]	جوانان
یط	خرما[ی] نیم رسیده	یوحنا : گرم و خشك و قابض	ح ۱ ح[9] ۲	هرچه قبضش کمتر بود	شکم ببندد[8]	دهان و دندانرا	بسکنگبین ساده	خونی معتدل	معتدل	همه را
ك	موز[10]	ماسرجویه : معتدل یوحنا : سرد و تر[11] عیسی : گرم و تر	ح ۱ ر ۱	هرچه بزرگتر وتازه‌تر[12]	آب پشت بیفزاید	معده را	بشکر و طبرزد	خونی بلغمی	گرم	جوانان
کا	گوز هندی	یوحنا : گرم و تر	ح ۲ ر ۱	هرچه تازه ترو شیرین‌تر	چکیدن بول را وتیزی ذهن را[13]	دیر هضم شود	بفانید	خونی بسیار[14]	سرد و خشك	نیم پیران

۱ ــ رسم خط نسخهٔ اساس : کیادکردیم . ۲ ــ س افزوده : بـا یکدیگر برابرکنیم اگر . ۳ ــ چ ، س : شیرین تر . ۴ ــ ف : بخرما و شهد ؛ چنین است متن عربی . س : بعسل تا پالوده . ۵ ــ س : خونی . ۶ ــ چ : گرم و تر ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی ۷ ــ چ ، متن عربی : ی . ۸ ــ ف: طبیعت را نرم‌کند ۹ ــ چ ، متن‌عربی : ی . ۱۰ ــ س افزوده : هندی . ۱۱ــ چ، س : «یوحنا : سرد» . ۱۲ــ س : پخته ؛ ف : آنچه بزرگ وشیرین ورسیده بود . ۱۳ــ نسخهٔ اساس : «دهن» ، بقیاس نسخهٔ ف : « خاطر تیزکند » و با توجه بـه متن عربی اصلاح شد . ۱۴ ــ چ : بسیار ، گرم ؛ متن‌عربی نیزچنین‌است ؛ س افزوده : تر . ۱۵ ــ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ درنسخهٔ اساس بجای این‌کلمات نوشته شده است : «از یکی» وجمله بدان صورت ناقص می‌نماید . ۱۶ــ س : غالب‌تر ۱۷ ــ چ : گزیـدست . ۱۸ ــ سستی . ۱۹ ــ نسخه اساس : و برتلح ؛ ف : و بسرسبز همین منفعت دارد ؛ چ : و تلخ هم این طبع دارد و خرمای سبز همین طبع دارد ؛ س : و نسرو ملخ هم این طبع دارند . ضبط نسخه بدلها نیز با یکدیگر متفاوت است وکامل و درست نیست ؛ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به متن عربی « والبلح یجری مجراه وکذلك البسر الاخضر » اصلاح شد . ۲۰ ــ چ : حصری ؛ س : حفری ؛ متن

آیند حکم کنیم بر اعتدال غذا چون زیره باج و مانند آن و اگر [یکی غالب بود حکم بران][۱۵] غالب[۱۶] کنیم و اگر این مرکب از دو متشابه بود چون دو گرم یا دو سرد و یکی

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
ابتدای تابستان	شمالی	ج ع[۲۲]	**مختارست** [۱۷] قوی کردن معدهٔ ضعیف را و سوستی[۱۸] رودگانیها را و بسروبلح[۱۹] هم این طبع دارد و شرابش تسکین صفرا و قی کند وخون وخضری[۲۰] اول بار خرما بود و[۲۱] جوهر مرکبست[۲۱] از سرد و شیرین و مائی وزقابض غلیظ چون غالب جوهرمائی بود هضم شود و چون دیگر جوهر غالب بود هضم نشود والله‌اعلم .
خریف[۲۳] و زمستان	معتدل	ع ش[۲۵]	**مختارست** [۱۷] آب پشت را و نرم گردانیدن طبیعت راچون پخته بود و شیرین هم چون رطب وسده آرد وزود عفونت پذیرد وآنچه قابض بودمثلاً چون [بسر][۲۴] بسردی وخشکی مایل‌تر بود و دیرتر هضم شود و شکم ببندد ومعده را قوی گرداند[۲۶] وهرچه درحرارت بیش بوداین قوتها که یاد کردیم دراو کمتر بود[وقسب][۲۷] معتدل بود و شکم را ببندد ورطب زیان‌کارترین نوعیست .
آن وقت که باشد	جنوبی	ع ش[۲۸]	**مختارست** [۱۷] آب پشت را وبسیارخوردن ازین نوع زیرا که از همه میوها بسیار پرورش دهنده وکم فضول ترست ولیکن تخمه را زیان دارد و در بیشترین حالها بخربزه ماند که حرارتش[۲۹] معتدل بود و چون با شکر وانگبین خورند زودتر هضم شود خاصه چون نیک رسیده بود و پوست باز کرده بود وز پسش شراب ریحانی خوردن[۳۰] مستحب است[۳۰] .
خریف[۲۳]	جنوبی	[ما][۳۱] [یو]	**گوز هندو** این نوع هرچه پخته تر بود آب پشت را و درد پشت[۳۲] را سود دارد و موافق پیرانست اما جوانان را با چیزها[ی] ملطف خورند و هرچه کهن تر بود [حرار]تش[۳۳] و یبوستش بیشتر بود و شکم ببندد و چون عفن گردد دندان [و دهان][۳۴] را سخت زیان دارد والله اعلم .

عربی:الحفری وهوالطلع . ۲۱ـ۲۱ ، ف :مرکب است از دو جوهر؛ س : ازدو جوهر از؛ متن عربی : مرکب من‌جوهرین . ۲۲ ـ ف : علی ؛ چ : علی بن زین ؛ س : عیسی ؛ متن عربی : علی بن رند . ۲۳ ـ ف ، چ : پاذیز (= پادیز) . ۲۴ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، و متن عربی‌افزوده شد . ۲۵ـ دراین ستون ، ف ، چ ، متن عربی : ح ، الر ، یو . ۲۶ـ ف افزوده : و باد انگیزد ؛ چنین است متن عربی . ۲۷ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی افزوده شد . ۲۸ـ دراین ستون ف ، چ ، متن عربی: ما، یو ، ع . ۲۹ ـ ف : بشیرینی ؛ متن عربی : المعتدل الحلاوة . ۳۰ـ۳۰ ، ف : بغایت نافع بود ؛ چ : سخت نیك است . ۳۱ـ کلمات این ستون در نسخهٔ اساس محو شده است ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، متن عربی افزوده شد ؛ نسخهٔ س : شرك هندی ، یوحنا . ۳۲ ـ ف افزوده : مزمن ؛ چنین است متن عربی . ۳۳ ـ در نسخهٔ اساس نیمهٔ اول این کلمه محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی اصلاح شد . ۳۴ ـ این‌کلمه در نسخهٔ اساس محو شده است بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی افزوده شد .

در درجهٔ اول گرم بود یا سرد و یکی در درجهٔ دوم[1] حکم بر درجهٔ دوم[1] کنیم والله اعلم .

قانون چهارم اندر استخراج منفعت و مضرت غذاها ودفع مضرت آن بر طریق قیاس و تجربت . اما برطریق قیاس شیرین بستگی[2] آرد بدان حرارت که در وی است و صفرا انگیزد از جهت آنکه زود استحالت پذیرد واسهال کند بجلا که در او موجودست و سده آرد ازبهرآنکه پرورش بسیارکند و [ترش][3] تسکین صفراکند و نفخ آرد[4] وعصبها[5]

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر میوها و آنچه دندان کندرا تیز کند				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
کب	رطب	ابن عبدان : مختلف و بسیار نوع . یوحنا : گرم و تر	ح ۲ ر[8] ۲[9]	آنچه رسیده‌تر بود	معدهٔ سرد را	بر و سینه را[6]	پیست و خشخاش[7]	خونی تیره	سرد و تر	پیران
کج	میویز[10]	عیسی[11] : گرم و تر و دانه[ا]ش سرد و خشک	ح ۱ ر[14] ۱	خوراسانی بزرگ	دردرودگانی را	خون محترق را[12]	بخیار شنبر[13]	خونی تیز	سرد	نیم پیران
کد	انجیر خشک	ارسطراطیس[15] : گرم و ملطف	ح ۱ ی[17] [۱]	شاه انجیر	بر و سینه را [و][16] دفع مضرت زهرها را	سده را و آلات شکم را	بگوز و بادام شیرین	خونی معتدل	سرد	نیم پیران

۱ـ رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۲ـ ف ، چ ، س : تشنگی . ۳ ـ بقیاس نسخهٔ ف ، س و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۴ ـ ف افزوده : از جهت سردی ؛ چ : بسردی او ؛ متن عربی : ببرده . ۵ـ در نسخهٔ اساس : بعصبها ، بقیاس معنی جمله و دیگر موارد مشابه و با توجه به «را» اصلاح شد . صورت دیگرآن است که «را» حذف شود نظیر نسخهٔ س : بعصبها وآلات شکم زیان دارد . ۶ـ ف : بحنجره وآواز ؛ چنین است متن عربی . ۷ـ چنین است ف ، چ ، س : بپست خشخاش ؛ متن عربی : بالسویق الخشخاش . ۸ ـ چ : ب . ۹ ـ ف ، چ : ا . ۱۰ ـ ف ، س : مویز . ۱۱ ـ ف ، س افزوده : گوشتش ؛ متن عربی : جسمه . ۱۲ ـ ف : خون را بسوزاند ؛ متن عربی : یحرق‌الدم . ۱۳ـ ف : بخیار سبز ؛ متن‌عربی : بالخیار الاخضر . ۱۴ ـ ف : خ (= خشك) . ۱۵ ـ س : ارسطاطالیس . ضبط نسخهٔ اساس «ارسطراطیس» است وصورتهای دیگرآن : ارسطراطس، ارسیسطراطس، اراسیستراتس، اراسیسطراطس (= Erasistratus، Erasistrate) است . ۱۶ـ بقیاس ف ، چ و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۱۷ـ بقیاس ف ، چ و متن عربی افزوده شد . ۱۸ ـ چ افزوده : بلطافتی

و آلات شکم را زیان دارد[۱۸] . و عرض[۱۹] فرود از عفص است در سردی وضد حریف است و شور بلغم را بیفروزد وبحرارت بستگی[۲۰] آرد وخشکی انگیزاند وسینه را درشت گرداند.

و فرود از تلخ است[۲۱] ودسم بسیار غذا وبرخی دیر هضم شود وشکم براندبترطیب و فرود از شیرین است باعتدال . و قابض زبان را و بر و سینه را درشت گرداند[۲۲] و شکم بندد و اشتها[ی] طعام آرد . و عفص هم این طبع دارد جز که فرود ازوست بهمه قوتها.

قیاسی: زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بزمستان	شمالی	ج اسرائیلی[۲۴]	**رطب** چون کهن شود رطوبتش کمترشود وحرارتش بیشتر و آب پشت بیفزاید و چـون بزعفران و عسلش ترتیب دهند[۲۳] حرارت ویبوستش بیفزاید ومضرتش بیشترشود ج وچون خواهی که مضرتش کمتر شود دانه ازو بیرون کند و بادام مغز در میان کند و با خشخاش وآب گل خورد و ازپسش سرکه با چند برگ کاهو یاکسنی[۲۵] بخورد .
زمستان	سردسیر	را[۲۸] فو	**میویز** هرچه فربه‌تر[۲۶] ونیکوتر و شیرین‌تر[۲۷] حرارتش بیشتر چه شکم براند و تحلیل رطوبات کند خصوصاً چـون ازو بیرون کنند دانه[۲۹] وآب پخته[۳۰] اسهال کند همچنانکه آب انگور و هرچه گوشتش اندك تر بود حرارتش کمتر بود و معده راقوی گرداند و شکم ببندد . **کشمش** لطیفتر از میویز و انگور بود .
[بهار][۳۱]	[معتدل][۳۱]	ع [ج][۳۲]	**مکروه است** از جهت آنکه جگر و سپرز را زیان دارد زیراکه جگر و سپرز بطبع چیزها[ی] شیرین دوست دارند و پیوسته از معده بخویشتن می‌کشند و عروقها[۳۳][ی] جگروسپرز ازان‌گرفته می شود ج گوید دلیل بر[۳۴] آنست‌که هر حیوانـی که غذا[ی] شیرین خورد[۳۵] جگرش فربه‌شود و جگرش بزرگ شود[۳۵] و انجیر سینه پاك‌کند وگونهٔ روی نیکوگرداند .

که در اوست ؛ متن عربی : بلطافته . **۱۹**ـ س : و عوص ؛ متن عربـی : و عوضه ؛ ف : ندارد . **۲۰**ـ ف ، س : تشنگی ؛ متن عربی نیزچنین است . **۲۱**ـ نسخهٔ اسـاس : اسم ، بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد ؛ س افزوده : بحرارت ؛ ف : بفعل ؛ متن عربی : فی‌کل افعاله . **۲۲** ـ س افزوده : و بهم کشد . **۲۳**ـ ف : بپرورند . **۲۴**ـ چ ، ف ، متن عـربی : یهودی . **۲۵** ـ چ : کاسنی . **۲۶** ـ ف :گوشت ناك تر . **۲۷** ـ نسخهٔ اسـاس افزوده :و ؛ بقیاس نسخهٔ چ و بـا توجه بـه نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد . **۲۸**ـ در این ستون ، نسخهٔ چ و متن عربـی : ع ، یو ، الر ؛ س : عیسی ، فولس . **۲۹**ـ چ : چون دانه از وی بیرون‌کنند ؛ چنین است نسخهٔ س . **۳۰**ـ چ : بآب پخته ؛ ف : ازآبش مطبوخی سازند ؛ چنین است متن‌عربی . **۳۱** ـ در نسخهٔ اسـاس محو شـده بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عـربی افزوده‌شد . **۳۲** ـ در نسخهٔ اساس محو شده است از نسخهٔ س افزوده شد . در این ستون نسخهٔ چ ،متن عـربی : ج ، یـو ، ع . **۳۳**ـ س : عرقها . **۳۴**ـ س : دلیل‌این ؛ ف : دلیل برین . **۳۵**ـ**۳۵** ـ چ : جگرش فربه شود و بزرگ ؛ س : فربه شود و جگرش بزرگ شود .

وتلخ تقطیع وخراشیدن زبان را پدید آرد بحرارت واندك مایه پرو[ر]ش[1] کند ازجهت خشکی‌که در اوست و شکم را نرم‌گرداند وبلغم را فرود آورد بلطافت و حرارت وحریف

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌ازو تولدکند	مزاجها	سنها
که	خرنوب[2] شامی	شرك هندی : سرد و خشك ، عیسی : گرم و خشك	ح ۱ ی ۲	تازه و شیرین	بازگرفتن اسهال بسیار	دشوار هضم شود	بنانید	غذای اندك	گرم	جوانان
کو	بلوط	جالینوس : خشك اندك حرارت ماسرجویه : سرد و خشك	ح[3] ۲ ی[4] ۲[5]	تازه و رسیده وبزرگی	ماسکه را قوی کند	خون بی نمازی ببندد[6]	بریان کرده با شکر	غذای بسیار	گرم و تر	جوانان
کز	سنجد گرگانی[8]	یوحنا : گرم و تر	ح ۲ ی ۳[7]	گرگانی درشت	تسکین خون را	نفخ آرد و دیر هضم شود[9]	بکشمش	خونی بلغمی	گرم و خشك	جوانان
کح	گوز	ارحجاس : گرم و خشك سادوی : گرم و تر	ح ۲ ر ۱	تنك پوست	کندی دندان را و دفع مضرت زهرها را	جوشش دهان و[10] زبان را	بخشخاش و بادام	خونی تیز	سرد	پیران

۱ ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۲ـ نسخهٔ اساس، چ : خرتوث ؛ س : خرتوت ؛ بقیاس نسخهٔ ف و متن‌عربی‌اصلاح شد .
۳ـ چ ، متن عربی : ب ؛ ف : ت (= ر) . ۴ ـ ف : س (= ب) . ۵ـ متن عربی : ۳ . ۶ـ ف :باد انگیزد وبدگوارد .
۷ ـ در این ستون ، ف : خ ، ۱ ، ت ، ۱ ؛ چ : ح ، ۱ ، ر ، ۲ ؛ متن عربی : ح ، ۱ ، ر ، ۱ . ۸ـ س افزوده :گرانی .
۹ ـ چ ، س : واجب‌کردی ـ که از ضبط نسخهٔ اساس مناسب ترست . نسخهٔ ف : گوید من خواستمی . ۱۰ ـ بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س اصلاح شد . ۱۱ ـ ف افزوده : پیش ما ؛ س : اینجا . ۱۲ ـ ف ، چ : سرد سیر ؛ چنین است متن عربی .
۱۳ـ دراین‌ستون، ف : ج ، یو ، ع ؛ چ : ع ، ب ، ج ، ما ؛ س : یوحنا . ۱۴ـ ف ، س افزوده : دیسقوریدوس . ۱۵ـ س افزوده: انگور ؛ چنین است‌متن عربی . ۱۶ـ دراین‌ستون ، ف : ع ، ر ، ج ؛ چ : یو ، ج ، ما ؛ س : عیسی. ۱۷ـرسم‌خط‌نسخهٔ

هم این طبع دارد جزکه فرود ازوست بهمه قوتها و تفه بغایت سرد بود اما بر طریق تجربت اثر محسوس معاینه گواست هرچه گرمی افزاید گرم است و هرچه سردی افزاید

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	جنوبی[۱۲]	سو[۱۳] یو	**جالینوس** گوید واجب کردیم[۹] که این نوع را از بلاد شام نیاورد[ند]ی[۱۰] بدین جا زیراکه مضرتش[۱۱] بیشتر ازانست که در شام زیراکه مادام تا تازه بود شکم راند و چون خشك شود شکم ببندد برعکس . چه رطوبتش می پالاید و جوهر ارضی در او می‌ماند[۱۴] آنچه تازه بود معده را زیان دارد و شکم براند و چون کهن بود ببندد و ادرار بول آرد خصوصاً چون بادانه[۱۵] بپرورند .
زمستان	شمالی	ع[۱۶] ج	**جالینوس** در درجهٔ اول سردست و در درجهٔ دوم[۱۷] خشك و دشوار هضم شود[۱۸] و شکم ببندد از جهت آنکه غلیظ و قابض است و خون حیض بازگیرد و چون هضم شود پرورش بسیار کند. شاه بلوط خوشتر و بهتر از بلوطست و خشکی و قبضش کمتر بود ومعتدل است بحرارت ویبوست مایل وبعضی ازحکما گفته‌اند این نوع در درجهٔ اول گرم و خشکست .
زمستان[۱۹]	کوهستان[۲۰]	سو[۲۱] یو	**بقراط** [۲۲] گوید نه بینم این نوع را در حفظ صحت بس تأثیری و با این همه دشوار هضم شود[۲۳] و بلغم انگیزد و معده‌را زیان دارد و عجب ازان دارم که صورت بندد که این نوع تسکین خون کند با این شیرینی و حراقت که در اوست . و آنگه این استعمال کنند در ادرار حیض **یو**[۲۴] گوید این نوع معتدلست .
زمستان	کوهستان	یو[۲۵] ب	**گوز**[۲۶] بود که از خوردن میوها[ی] ترش نا رسیده[۲۷] دندان کند شود چنانکه از کار باز ماند و غذا آس نتوان کردن و آنگه طعام نه بروجه خویش پسندیده هضم شود وعلاجش باچیزی لزج بود تا گزندکز ترشی بدو رسیده بود ببرد چون تخم بخلهو گوز وکسب و پالوده و فی‌الجمله هرچه لزج و بسیار روغن بود یا چیزی گرم که سردی از مزاج دندان ببرد[۲۸] .

اساس : دوام . ۱۸ ـ ف : دیر گوارد . ۱۹ ـ ف ، س : تابستان ؛ چنین است متن عربی . چ : بهار . ۲۰ ـ چ : گرم سیر ؛ ف :گرم ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ ـ دراین ستون ، ف ، چ : یو ، ج ، ما ؛ چنین است متن عربی . س :فولس . ۲۲ ـ ف ، س ، متن عربی : جالینوس . ۲۳ ـ ف : دشخوارگوارش دیدم . ۲۴ ـ ف ، س : ما سرجویه . ۲۵ـ ف ، متن عربی : ب ، ما ، ج ؛ چ : ب ، ما ، د ؛ س : بقراط . ۲۶ ـ س افزوده : بسیار ؛ متن‌عربی : کثیراما یعرض . ۲۷ ـ در نسخهٔ اساس افزوده : «خوردن» که مکرر و زائدست وحذف شد . ۲۸ـ ف افزوده : چون نمك ؛ س : چون نمك و امثال آن ؛ چ : دندان را بجای خویش باز دارد . متن عربی : و یداوونه بالملح .

سرد بود و طبیب را اعتماد بر تأثیر بود .

اما گویند[1] هر حیوانی کــه قوت غـذا ازو برخیزد مرده است و مرده[2] سرد و خشك است و گر همه سقنقور[3] بود . و هرچه قوت حیوة در او باقی بود گرم[4] است وگر همه خشخاش سیاه است و ماهی باریقیست[5] .

چند فصل که ناگزیرست[6] در این کتاب بدان که هر گاه که غذا گرم تر از تن

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حبوب و آنچه از حبوب کنند: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
کط	گندم	جالینوس : روفس و یوحنا : گرم و تر	ح ۱ م ب[8]	هر چه بزرگ‌تر و گران‌سنگ‌تر	تحلیل آماس[7]	سده آرد	نیك بباید پختن	خونی نیك	همه	همه را
ل	گندم پوست کنده[9]	باتفاق گرم و تر	ح ۱ ب[10] ۲	بزرگ و سرخ و پوست کنده	لاغر افزا	باد انگیزد	نمك بسیار	آب پشت و شیر	گرم و خشك	جوانان
لا	نشاسته	جالینوس و ثیاذوق : سرد و خشك	ب ۲ ح[11] مد[12]	هرچه بزرگ‌تر و سپیدتر و تازه‌تر	تسکین صفرا را	دیر هضم شود	بچیزها[ی] شیرین	سودا	گرم و تر	جوانان

۱ ـ س : فیلسوف‌گوید ؛ چنین است نسخهٔ‌ف . ۲ ـ س افزوده : را طبع . ۳ ـ س افزوده : یا بلسان ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۴ ـ ف افزوده : و تر ؛ چنین است متن عربی . ۵ ـ چ : باریقست ؛ ف : ماهی بارقی ؛ چنین است متن عربی . ۶ـ س افزوده : یادکردن آن ۷ـ چ ، س افزوده : را . ۸ ـ در نسخهٔ چ بجـای «ب» نوشته شده است : «ر» ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۹ـ در نسخهٔ ف ، چ ستون مربوط به‌گندم‌پوست‌کنده‌بعداز «ترمس» آمده . ۱۰ـ نسخهٔ چ ، متن عربی : ر ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۱ ـ ف ، چ ، متن عربی : ی . ۱۲ ـ چ : ب . ۱۳ ـ درنسخهٔ اساس جمله‌های زیر در این جا قرارگرفته و نـابجا و مکرر و زائدست : « و بدوگونه تن درستی و هواها سرد و روزگار خزان بود هر چـه حرارتش باعتدال بود برودتش باعتدال بود هرچه مانند این درنافع» ؛ نسخهٔ چ نیز چنین است . با توجه به ترتیب مطالب در نسخهٔ س ، ف اصلاح و حــذف شد ۱۴ ـ ایــن جمله در نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ بـالاتر و نـابجا قرارگرفته است ،

بود گویند که گرم است . و چون سردتر بود گویند سرد است[13] .

و بدو گونه تن درستی حاصل شود بچیزی‌که هم طبع تن بود و باعتدال باز آوردن طبع تن . هر گاه که غذا گرم و تر بودخون‌که تولدکند موافق مزاج سرد وپیران و هوا ها[ی]سرد و روزگار خزان بود . [هرچه حرارتش باعتدال بود برودتش باعتدال بود][14] .

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه وقتها	همه شهرها[15]	[ج][16] [یو] [رو]	**گندم سرخ** گران سنگ که بدندان [دشوار][17] بتوان شکستن از جهت آنکه بسیار غذا بود موافق ترین غذا بود تن معتدل را وبعضی مردمان را[18] چیزی دیگرست چنانکه[19] هندرا برنج است و ترك را گاورس و سبب از دو بیرون نیست یاآنست که ایشان از خط اعتدال بیرون‌اند یا گندم در ولایت ایشان نایافتست[20] وطبع گندم مختلفست برحسب انواع‌اش و زمینش[21]، نوی وکهنی .
زمستان	سردسیر	[دیسقوریدوس][22]	**گندم پوست‌کنده** دشوار هضم شود وخلطی لزج تولدکند وکرم در شکم افکند و هرحسوکه ازین نوع کنند هم این فعل کند اماکشك که ازین نوع کنند بر و سینه و خشکی شش را سود دارد[23] و چون خواهی که بپزی سرش را بپوش و بخمیرش‌شکافها بگیر و بآتش نرم بپز و تانیك مهرا نشود برمگیرو بعد ازان بجنبان تا همه یکسان[24] شود .
بزمستان	شمالی	[ج][25] [ب] [ما]	**نشاسته** چون مفرد بپزند یا با شیر کسی راکه از صفرا شکم رود یا سحج صفراوی بود و چون با شکر و روغن بادام بپزند سرفه و بروسینه و نزله را سود داردو باید که هر رطلی نشاسته بسه رطل آب بپزند تا بقوام حسو آید و از هر غذائی که ازگندم کنند این نوع کم پرورش‌ترست و سده آرد زیراکه سخت بغایت لزج بود .

بقیاس نسخهٔ س ، ف درجای خود افزوده شد ۱۵ ـ ف ، چ : معتدل ؛ متن عربی نیز چنین است . ۱۶ ـ این ستون درنسخهٔ اساس خالی است بقیاس ف ، چ ، متن عربی افزوده شد . نسخهٔ س «رو» ندارد . ۱۷ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۱۸ ـ س افزوده : غذا . ۱۹ ـ ف افزوده : اهل جیلان و ؛ چ : طبریان راو . ۲۰ ـ س : کم یافت است . ۲۱ـ ف افزوده : و مزاج سال ؛ چنین است متن عربی . ۲۲ـ در نسخهٔ اساس این‌ستون خالی است بقیاس نسخهٔ س افزوده شد ؛ متن عربی : ج ، ما ، د . ۲۳ ـ جملات اخیر در نسخهٔ ف چنین است : و حسوکه از آردش سازند و کشکاب‌نافع بود سعال راو دردسینه را و ریش‌شش‌را . چنین‌است متن عربی اما نسخهٔ س مثل‌نسخهٔ‌اساس است . ۲۴ـ س : یکی . ۲۵ـ این‌ستون درنسخهٔ اساس خالی است بقیاس نسخهٔ ف ، چ افزوده‌شد . متن عربی : ج ، د ، ما ؛ س : یوحنا ، شرك‌هندی .

هرچه یبوستش[1] باعتدال بود رطوبتش باعتدال بود . هرچه جوهرش بر زیـادت بود برودتش کمتر بود وبضد . و یك چیز راگویند معتدلست و نه معتدلست چون در حالی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
لب	پست گندم	ماسرجویه : گرم و خشك[2] یوحنا : گرم و تر[6]	ح ۱ ح[7] ۱	آنچه نیك[3] بریان کنند	رود گانیها[ی] تر را	سینه و بر درشت کند	بآب گرم بباید شستن	خونی معتدل	گرم[4]	جوانانه
لج	جو	مسیح : سردوتر یوحنا : سرد و خشك	ر[8] ۱ ح[9] ۲	[تازه و سپید و بزرگ][10]	قوت دافعه را	درد شکم را	بریان باید کردن	خلطی نیك	گرم	جوانان
لد	پست جو	رازی : سرد تر و[11] خشکتر از پست گندم	ب ۱ ح[12] ۳	آنچه باعتدال بریان کنند	اسهال صفراویان را	باد انگیزد	بشکر	غذائی [نه] بد[13]	گرم	جوانان
له	کشکاب	سرد و تر	ب ۲ ب[16] ۳	ساده و نیك پخته	جگر گرم را	آلات شکم سرد گوهر انرا	بگلشکر[14]	غذائی[17] معتدل[15]	گرم و خشك	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس ،چ : حرارتش ، بقیاس نسخهٔ ف ، س اصلاح شد ۲ــ ف ، س :گرم ونرم ؛ چنین است متن عربی ۳ـ س: باعتدال ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی ۴ــ چ : معتدل ؛ چنین است ف و متن‌عربی ۵ـ چ :کهول ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی ۶ــ ف ، س :گرم و خشك ؛ چنین است متن عربی ۷ــ ف ، چ ، متن عربـی : ی ۸ــ ف ، چ ، متن عربی : ب ۹ــ ف ، چ ، متن عربی : ی ۱۰ــ نسخهٔ اساس : « آنچه باعتدال بریان‌کنند» ــکــه مربوط به ستون پائین است و حذف شد و بجای آن با توجه به متن عربی و دیگر نسخه ها ، از نسخهٔ چ افزوده شد ۱۱ـ نسخهٔ اساس ، نسخهٔ س: سرد و تر ؛ با توجه به متن عربی و نسخهٔ ف ، چ اصلاح شد ۱۲ــ ف ، چ ، متن عربی : ی ۱۳ ـ چنین است نسخهٔ س ؛ ف ، متن عربی : غذای صالح ؛ چ : خلطی ستوده ۱۴ــ چنین است نسخهٔ چ ، س . در نسخهٔ اساس افزوده : «گل»که زائد می نمود و حذف شد . نسخهٔ ف : بگلنگبین شکری ؛ چنین است متن عربی ۱۵ــ چ : نیك ۱۶ـ نسخهٔ چ ، متن عربی :ی ۱۷ــ ف : خون ؛ چنین است متن عربـی ۱۸ــ نسخهٔ اساس ، چ : نرم ، بقیاس نسخهٔ ف ، س و با توجه به‌کلمهٔ « خشك » اصلاح شد ۱۹ ـ چ : بهار ؛ نسخهٔ ف و متن عربی نیز چنین است ۲۰ ـ چ : همه شهرها ؛ چنین است نسخهٔ ف ۲۱ــ در

معتدل بود و در حالی نه ، مانند این در نافع و موافق نیز گویند . گرم چون با خشك بود تیزتر و چون با تر[۱۸] بود نرم تر بود . غذا باشد که خشك بود بفعل و بضد . گرم باشد که

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان[۱۹]	گرم‌سیر[۲۰]	یو ما[۲۱]	**پست گندم** آنچه در آب آغارند تشنگی ببرد و حرارت فرونشاند و سرد کننده بود لیکن باید که نخست بآب سرد کنند پس ازان که چند دفعه بآب گرم بشسته باشد[۲۲] تا نفخ کمتر آرد آنگاه بکار برد[۲۳] **اما** آنچه از گندم پخته کند[۲۴] نفخش کمتر بود وحرارتش بیشتر و پرورش دهنده[تر][۲۵] بود گویند[۲۶] این نوع سرد تر از پست جو است ازجهت آنکه آب بیشتر خورده بود.
تابستان	گرم سیر	ج[۲۷] ب	**جو** هرچه تنك پوست تر و بسیار مغزتر[۲۸] و سپیدتر و گران تر بود .و چون چنین بود آن نوع بود که گفتست کشکاب ازین باید پختن تا در تن ازو قوتی و جلائی نیك حاصل شود و چندگونه بگردد اگر بپست کنند خشکی کند و اگر بآب بپزند ترطیب[۲۹] و اگر بنان کنند معتدل[۳۰] و اگر بسیاهی مایل بود برودتش کمتر[۳۰] وچون پوست ندارد پرورش بیش دهد وخاصیتش آنست کز معده زود فروآید .
تابستان	گرم سیر	ب[۳۳]	**پست جو** چون باعتدال [بریان][۳۱] کرده بود کم سبوس و بسیار مغز[۳۲] و چون با شرابی قابض خورند شکم ببندد . وچون هم درساعت که آب دراوزنند باز خورند شکم را ببندد وبعدازان اسهال کند برطوبت آب که در او بود این از جمله غـذا هـای متنعمان[۳۴] و آسودگان و محرورانست و غذا [ی] این کمتر از پست گندم است[۳۵] .
تابستان	جنوبی	ج ب[۳۶]	**کشکاب** چون از جو تازه و فربه گران سنك کنند باید که اول درآب آغازند و پوستش بکنند و چون یك بهره جو بـود چهارده بهره آب بود و نیك بباید پختن[۳۷] وکف برگرفتن . تا بلزوجت هم اسهال کند و هم ادرار بول آرد و برطوبت تشنگی فرونشاند و بجلا سدها بگشاید وبجوهر[۳۸] پرورش دهد وبکیفیت حرارت[۳۹] ببرد .

این ستون ، ف ، چ و متن عربی افزوده : الر ۲۲ـ چ ، س : باشند ۲۳ـ چ ، س : بکار برنـد ۲۴ـ چ ، س : کنند ۲۵ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ۲۶ـ ف ، س : رازی گوید ؛ چنین است متن‌عربی و نسخهٔ چ ۲۷ ــ در این ستون ، ف ، چ ، متن عربی : یو ، ما ، ع ۲۸ ـ س افزوده : و نوتر ؛ چنین است متن عربـی ۲۹ـ چ افزوده :کند؛ س : دهد ۳۰ــ نسخهٔ چ ، س افزوده : بود ۳۱ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه بـه نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ۳۲ــ ف افزوده : « وبآب سرد شسته باشد برای خنکی بخورند پیش ازگرماوه رفتن بدو ساعت درتابستان باشکر» . چنین است متن عربی ۳۳ـ دراین ستون ، ف ، چ : را ، ب ، ج ؛ س : مسیح ۳۴ـ نسخهٔ اساس افزوده : است، بقیاس نسخهٔ چ ، س حذف شد ۳۵ ــ فقط در نسخهٔ چ افزوده : زیراکه پست گندم بقوت‌تر ازینست ۳۶ ــ در این ستون ، ف ، چ و متن عربی افزوده : د ۳۷ـ س افزوده : بجنبانیدن ؛ چنین است متن‌عربی ۳۸ــ چ : بجوهرخویش ؛ چنین‌است متن عربی ۳۹ـ س افزوده : تب ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی

هم بگرم صلاح کنند[1] چون یکی از دیگر لطیفتر بود یا حرارتش کمتر بود .

اکنون سخن درقانونها[ی] خاص گوئیم بدان‌که‌همه انواع میوه عفن‌باشد‌وتب آرد[2] وهرچه ترش بود عصبها را زیان‌دارد وحرارتش[3] فرونشاند وموافق مزاج محروران باشد الا هرچه مستحیل بود چون زردالوا[4] وهر چه قابض بود پیش از طعام شکم ببندد و پس از طعام براند چون آبی وهر میوه‌که مائی بود[5] ادرار بول آرد چون خربزه .

و دفـع مضرت میوهٔ شیرین بمیوهٔ ترش بـاید کـردن و بضد . و هر میوه کـه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حبوب وطبایع حبوب: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفـعت: مزاجها	سنها
لو	اطریه	بقراط : گرم و تر	ب[6] ب	آنچه نیك پخته بود	نای وبرو سینه را	آلات شکم ضعیف را	بنانید	غذای بسیار	معتدل[7]	جوانان
لز	برنج	جالینوس : خشك عیسی : سرد و خشك[8]	ب ح[9]	آنچه درپختن بیش بیفزاید	سوزش معده را	قولنج را	بروغن و شیر	غذای پسندیده	گرم و تر	همه را
لح	باقلی	عیسی : سرد و خشك	[10]۳ ح	هرچه درست بود	ی خوابی و سرفه را	کندی حواس را	بنمك وسعتر	خونی نه بد	گرم و خشك	جوانان

۱ـ ف : اصلاح پذیرد ۲ـ چ ، س : تب‌آرنده ۳ ـ ف ، س : حرارت خـون ۴ـ زردالو ۵ ـ ف : و میوهٔ آب نـاك ۶ـ در این ستون ، نسخهٔ ف : گ ، ت (= ح ، ر) ؛ متن عربی : ح ، مد ، ر ، مد ۷ـ چ ، ف : معدهٔ‌گرم ؛ چنین‌است متن عربی ۸ـ ف ، چ : گرم و خشك ؛ متن عربی نیز چنین است ۹ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، ۱ ، ی ، ۲ ؛ نسخهٔ ف :گ (= ح) ، ۱ ، خ (= ی) ۱۰ـ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربـی : ب ، ۱ ، ی ۲ ؛ نسخهٔ ف : ت (= ر) ، ۱ ، خ (= ی) ۱۱ـ ف: زودگوارتر باشد ۱۲ـ چ ، س افزوده : بود ۱۳ـ ف ، س : جالینوس‌گوید ؛ چنین است متن عربی ۱۴ـ نسخهٔ اساس ، چ : شلیم ؛ بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی اصلاح شد . در صفحات بعد درنسخه

پخته تر بود بهتر بود و هر چه بیش باز توان داشتن به بود . و هر میوه کـه زودتر هضم شود[11] پسندیـده تر[12] و هرچه مستحیل بود بمنزلت زهر بود و هرچه غلیظ بود از پس تر خورند و هر چه لزج تر پیشتر .

فصل[13] در سالها [ی] بدگندم با شیلم[14] آمیخته شد هر که از نان آن بخوردی سرش بدرد آمدی و چون تابستان آمدی جـوششها و علتها [ی] دموی بر او پیدا گشتی . پس واجب چنان کند که حبوب را ازدانها [ی] غریب جدا کنند و آنگاه بکاربرند . وبهترین

قیـاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	ب ش	**مکروه‌است** زیرا کـه خمیرش را نمك نبود و ازین سبب را هضم دشوار شود و چون با شکر و روغن بادام خورند بیماریهـا [ی] برو سینه را سود دارد و چون بـا تخم بخله و لسان الحمل بپزنـد[15] ذات‌الجنب را سخت موافق بود[15] و چون هضم شود پرورش بسیار دهد و شراب‌کهن از پسش باید خوردن تا زیان کار نبود یا با پلپل باید آمیختن تا بهتر بود.
زمستان	همه شهرها	یو ج ع	**برنج** غـذای معتدل است زود هضم شود و طبیعت خشك گرداند خصوصاً چون سرخ بود اما نوع اسپید را [چون][16] با روغن بـادام یا روغن شیره یا روغن گاو بپزند شکم ببندد[17] و سوزش[18] معده راسود دارد[19] و چون باشیر تازه بپزند خشکیش کمترشود و لیکن سده آرد چون با روغن‌کاثیره پزند سدهـا را بگشاید و شکم براند و قومی ازحکما گویند برنج گرم است آب پشت بیفزاید و[20] باد شکم کم گرداند .
تابستان	گرم‌سیر	ب ج د ع	**مکروه‌است** از جهت آنکه نفاخ بود و سستی [و][21] خواب و کسلانی آرد و چون خشك شود مضرتش کمتر بود و چون‌پوست باز کرده پزند مضرتش نه چنان[22] بود که باپوست[23] **ج** گویند جرمش جلا دهنده بود وپوستش قابض بود وچون باسرکه پزند ریش امعارا سود دارد و شکم ببندد وفی الجمله اصلاح این‌نوع بسعتر ونمك بایدکردن[24] .

اساس نیز «شیلم» است . **۱۵—۱۵** ،ف : خون‌برآوردن سوددارد؛ متن عربی: نفعت الدم. **۱۶**—بقیاس نسخهٔ س وباتوجه به‌معنی جمله افزوده شد . **۱۷**— ف : طبع را نبندد ؛ متن عربی‌نیز چنین است . **۱۸**— در نسخهٔ اساس: شورش ، بقیاس نسخهٔ چ ،س و نسخهٔ ف (گزیدن) ومتن عربی (لذع المعده) و با توجه به منفعت برنج در صفحهٔ مقابل ، اصلاح شد . **۱۹**— ف افزوده: وسوزش رودگانی را ساکن گرداند ؛ چنین است متن عربی . **۲۰**— س افزوده : بول و ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. **۲۱**— بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی افزوده شد . **۲۲** — رسم خط نسخهٔ اساس : نچنان . **۲۳**— رسم خط نسخهٔ اساس : کبابوست . **۲۴**— فقط نسخهٔ چ افزوده : و کودکان را که ایشان علم آموزند نباید دادن الابسعتر

دانه‌ای[1] آن بود که در پختن بیشتر بیفزایـد و بزرگتر نماید و پرورش دهنده[2] بود و این

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
لط	ماش	یوحنا : سرد و رطوبتش معتدل	ب[3] م	هرچه بزرگتر[4]	سرفه را چون از تب بود	ضعف دندان را	پختنش بروغن گوز[5]	خونی نیک[6]	گرم و تر	جوانان
م	لوبیا	ارخیجانس: سرد و خشك یوحنا : گرم وتر	ب[7] م	هرچه درست[8] و سرخ تر	ادرار بول او فربهی تن را	خواب آشفته نماید ومغش بگردد	زیت و آبکامه و خردل	خونی غلیظ بلغمی	سرد و خشك	نیم پیران
ما	علس مقشر	جالینوس: معتدل بحرارت مایل، یوحنا[10]: سرد وخشك	۳[9] ح	هرچه فربه تر و پخته تر	خون فرو نشاند و معده قوی کند	مالیخولیا را و آب [پشت و][11] بینایی را	بچغندر و سرمق	خونی غلیظ	دموی	جوانان
مب	ترمس	یوحنا، روفس: گرم وخشك	ب[12] ح	هرچه اسپیدتر و گرانسنگ تر	کشتن کرم شکم را	دیر هضم شود	باسر کهٔ و آبکامه باید خوردن	بهتر از خون علس	بلغمی	پیران

۱ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دانه‌ی. ۲ــ چ ، س افزوده : تر. ۳ــ درنسخهٔ‌اساس : س (=ب) ، بقیاس نسخهٔ ف، چ ومتن عربی وبا توجه‌به دیگر موارد اصلاح شد .در این‌ستون، نسخهٔ چ : ب ، ا ، م ، ۲ ؛ نسخهٔ ف : س (=ب) ، ا ، ر. ۴ــ س افزوده :وسبزتر، چنین است نسخهٔ فومتن عربی. ۵ــف : بادام ؛ متن عربی : انضاجه بدهن اللوز. ۶ــ چ :غذای صالح ؛ چنین‌است متن‌عربی. ۷ــدراین ستون، نسخهٔ ف:ك (=ح) ، م ؛ چ: ح،ا، م، ا ؛چنین است‌متن‌عربی. ۸ــ ف :بی‌خوره افتاده ؛ متن عربی:غیرالمتأکل. ۹ــ دراین ستون ،نسخهٔ چ ومتن عربی : ر ،ا ، ی ، ا ؛ نسخهٔف: س ، ا ، خ. ۱۰ــ ف، چ: عیسی. ۱۱ــ بقیاس نسخهٔ س وباتوجه‌به نسخهٔ فومتن عربی‌افزوده‌شد. ۱۲ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ،ا ، ی، ۲؛نسخهٔ ف : ك (=ح) ،ا ، خ (=ی). ۱۳ــچ ، س‌افزوده :بود. ۱۴ــف :دیرگوارد. ۱۵ ــ ف ،افزوده : شیرین؛ چنین است متن عربی. ۱۶ــ نسخهٔ اساس افزوده : و ،بقیاس نسخهٔ چ ، س و جملهٔ بعدحذف شد . ۱۷ــ نسخهٔ اساس ،چ :بود ، بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به نسخهٔ فو متن عربی اصلاح شد. ۱۸ــ ف ، متن عربی افزوده : وجذام . ۱۹ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س

معنی بکیل ووزن بتوان شناختن و هر دانه که آن رسیده تر بود رطوبتش بیشتر[۱۳] و همه

زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرم‌سیر	ح یو رو	**ماش** در بیشترین حالها طبع باقلی دارد واز معده دیر بزیر آید[۱۴] وچون هضم شود خلطی پسندیده تولد کند و غذائی نیکست خداوندان تب وسرفه را چون با اسفاناخ بپزند اسهال کند و درد بروسینه را سود دارد خصوصاً چون با روغن‌بادام[۱۵] پزند .
زمستان	سردسیر	م یو ج رو	**لوبیا** آن نوع که اسپید بود[۱۶] بطبع سردو خشك‌بودوآن نوع که سرخ بودبطبع گرم بود واندك‌مایه باداانگیزد وپرو[ر]ش بسیار کند ج گوید لوبیا چنان نفاخ نبود[۱۷] که‌باقلی‌ورطوبتش بسیار بود امانوع سرخ ملطف بود باید که بازیت‌وآبکامه‌وکرویا وسعتربکار دارند .
تابستان	گرم سیر	ج ع ما یو	**مکروه‌است** کسی را که سودا غالب بود که زود وسوسه آرد وتب چهارم[۱۸] انگیزد وچون با پوست‌خورند شکم براند و پوست بازکرده که‌آب اول ازو بریزند شکم‌ببندند . وچو[ن][۱۹] بآبش غرغره‌کنند خفقانرا سود داردوشکم‌را[۲۰] براند . وموافق‌ترین‌آنست [باسفاناخ وچغندر خورند بابسیاری روغن‌وزیان‌کارترین آنست][۲۱] که با[۲۲] نمك سوده[۲۳] پزند و در پوستش تیزی هست‌که شکیم براندو جرمش شکم ببندد.
زمستان	سردسیر[۲۶]	ح ب د یو	**ترمس** چون تلخی از وجدا کنند دشوارترهضم شود[۲۴] وشکم نراند وچون بقیتی تلخ دروی مانده بود زودهضم شود.و در تلخی‌شکم کرم[۲۵] بکشد وچون بروجه خویش هضم شودغذای موافقست خصوصاً رنجور انرا وفی الجمله بتلخی که در اواست ادرار بول و حیض کند[۲۷] وسدها که در جگرو سپرز بودوشش را[۲۷] بگشاید و آبش قوی تراز جرمست وخونی تولدکند[۲۸] **یو** گویند غلیظ و بد است[۲۸] .

افزوده شد . **۲۰**ــ نسخهٔ چ ، س «را» ندارد ؛در نسخهٔ اساس نیز در موارد مشابه «را» بکارنمی‌رود . **۲۱** — بقیاس نسخهٔ ف، چ ، س از نسخهٔ ف‌که بـا متن عربی مطـابق بــود افزوده شد ؛ متن عربی : وانفع ما اکل بالاسفانـاخ و السلق والـدهن الکثیرو اردأ . **۲۲**— رسم خط نسخهٔ اساس :کبا. **۲۳**— چ ، س ، ف ، متن عربی :نمکسود. **۲۴**ــ ف : دیرگوارد ؛چ : دشخوارتر هضم شود . **۲۵**— چ : ودر تلخی‌کرم شکم ؛س : و بتلخی‌در شکم‌کرم؛ ف : وتلخی‌که دارد زودگوارد وکرم را بکشد ؛چنین است متن عربی. **۲۶**— نسخه‌ف : شمالی ؛ چنین است متن عربی؛ چ :گرم‌سیر . **۲۷ —۲۷**، چ : وسدها [ی] جگرو سپرزوشش‌را ؛ س : و سدها که در جگر و سپرزوشش بود . دو ضبط اخیر با متن عربی مطابق‌ترست : ویفتح سددالطحال والکبد والریه . **۲۸ — ۲۸** ، نسخهٔ ف : بدنباشد یوحنا گوید که خلط بدو غلیظ تولد کند ؛ متن عربی : والدم المنزلة منه‌لیس بردی وهویولد خلطا غلیظارديأ . نسخهٔ چ، س شبیه‌نسخهٔ اساس است .

دانها از درخت خویش سبکتر و لطیفتر و گرم تر . و ازین سبب را تخم خشخاش [را] [1] برودت و رطوبت از برگش کمتر بود . و بعضی از حبوب آنست که تخم خورند و برگش نه و بعضی آنستکه هم تخم خورند و هم برگ و بضد . و هر [تخم] [2] که بریان کنند بلمس [نرم] [3] تر شود به بود و باد و نفخش کمتر بود و غذا بیشتر و هضمش دشخوارتر. وزمینها [4] نباتها را هم چنانست که شهرها حیوانات را و نه هر زمینی موافق هر نباتی بود چنانکه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر نانها و طبایع آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
مج	نان میده	معتدل مایل بحرارت	مد[5]	پخته وزرد	فربهی تن را	سدها را	بتخمیر وبوره وتخم خربزه	غذای بسیار	معتدل	همه را
مد	نان خشکار	گرم[6]	مد[7]	هرچه سبوس کمتر	اعتدال طبع را	خارش و گرا	بنان خورشها [ی] چرب	غذای نیک	گرم وتر[8]	جوانان[9]
مه	نان فطیر	غلیظ[10]	مد[11]	نیک پخته با نمک بسیار	ضعیفان و رنجوران را	باد انگیز بود	بشراب کهن	بلغمی بسیار لزج	همه[12]	همه را[13]

۱ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد. ۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س‌افزوده شد .۳ــ بقیاس‌نسخهٔ س‌وباتوجه به متن عربی افزوده شد. ۴ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، بقیاس‌نسخهٔ س و معنی جمله و با توجه به متن عربی و نسخهٔ ف حذف شد ۵ــ دراین ستون نسخهٔ‌چ : ح؛ ف: م ، ك (=ح) ؛ متن عربی : ب ، ۳ ، ر،۳. ۶ــ چ ، س‌افزوده : باتفاق . ۷ــ نسخهٔ ف، چ : ح ؛ متن عربی : ب ، ا ، ی ، ۳ . ۸ــ ف : جمله مزاجها را . ۹ ــ س : همه ؛ چنین است ف ، چ ، متن عربی ۱۰ ــ ف افزوده : و غیر موافق ؛ چنین است متن عربی ؛ چ :باتفاق غلیظ . ۱۱ــ در این ستون ، متن عربی : ح ، ی،۲ ۱۲ــ ف : گرم و مرتاض را ؛ چ : همه ریاضتیان‌را ؛متن عربی : الحارة المرتاضة . ۱۳ــ چ ، س : جوانان ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۴ ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، و معنی جمله افزوده شد . ۱۵ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۱۶ ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، بقیاس نسخهٔ چ ، س ، و با توجه

نه درهرهوائی دارویی بسازد دلیلش آنکه درخت بلسان [جز][۱۴] در زمین مصر نیست و در موضعی است که آنرا عین‌الشمس خوانند و نیز شوکهٔ مصری را چون در مصر خورند هیچ زیان نکند و چون در ولایت پارس خورند زهری قاتلست و بعضی از پزشکان گفته‌اند زوان گندم بودست [و][۱۵] در روزگاری[۱۶] مستحیل شد در زمین بد و زوان و شیلم دودانه اند که چون[۱۷] درگندم آمیزند گندم را تباه کند[۱۸] .

قیاسی زمانها	 شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
همه وقتها	همه شهرها	رو ب ج	**مکروه است** از جهت آنکه باد انگیزد بود و مفاصل را زیان دارد و سده و درد گرده[۱۹] آرد و دیرهضم شود . واز همه نانها این نوع پرورش دهنده ترست و باشورباوتباهۀ شورخورند مضرتش کمتر بود **ب** چون از آردی نو [و] تازه پزند شکم را ببندد بحرارت‌که زآتش یافته بود و هرنان‌که غلیظ‌تروبزرگتر دشوار تر هضم شود[۲۰] وپرورش دهنده تر بود .
زمستان[۲۳]	شمالی[۲۴]	ج ب ح	**مختارست**[۲۱] قولنجیانرا و سردگوهرانرا از جهت آنکه زود هضم شود[۲۲] وسبب ازبقیت سبوسی بود که هنوز در او مانده بود و بحرارت رودگانیها را بیفروزد و تا حدی پرورش دهد لیکن چون بانان خورشها وغذاها بشیر[۲۵] خورند پرورش بسیار دهد **ح**[۲۶] نان گرم بسیار غذا ترازنان سردست‌وزودترهضم شود.
همه وقتها[۲۷]	همه شهرها[۲۸]	را ح	**فطیر** غذای‌بسیارغلیظ لزج حاصل‌کندهرگاه که‌بروجهی پسندیده هضم شود لیکن سده آرد و جگر و سپرز را و گرده را زیان‌کند واین ازجمله غذا [ی] رنجورانست وچون خوردنش ناچاربود ازپسش زنجبیل وطریفل وآب‌انگبین‌بایدخورد وریاضت وگرمابه‌بکارداشتن[۲۹] وبسیاربود که‌ازخوردن‌این‌نوع‌بیماریها [ی] خطرناك افتدو پیش‌از پیری بمیرد .

به نسخهٔ ف و متن عربی حذف شد . ۱۷— رسم خط نسخهٔ اساس ، چ : کچون . ۱۸— چ : کنند و طبعش بگردد و سرها بدرد آرد ؛ س افزوده : و مضرتها ازوی خیزد. ۱۹—س : سده درگرده ؛ نسخهٔ ف : سده آرد ودرد مفاصل و سنك در مثانه اندازد ؛ متن عربی : لتولید الریاح والسددوالمفاصل والحصا ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ‌اساس است. ۲۰— نسخهٔ ف :ونانهای بزرك وستبر زودترگوارد ؛ چنین است متن‌عربی ؛ نسخهٔ چ ، س نظیرنسخهٔ اساس است. ۲۱—چ : گزیدست. ۲۲ —ف : از برای زودگواری‌که دارد. ۲۳—س: همه؛ چنین است ف ، چ. ۲۴ — چ : شهرها [ی]آبادان ؛ ف : درمعموره . ۲۵— س: چون بانان خورشها [ی] چرب و شیرین ؛ ف : چون باچیزی چرب خورند در غذا بیفزایدوخشکی‌زایل شود خاصه بشیرکرده ؛ متن‌عربی : یزید غذاؤه الاشیاءالدهنه والمطبوخات‌المعموله باللبن‌الحلو. ۲۶— س : بقراط. ۲۷—چ :زمستان؛ چنین است‌نسخهٔ فومتن‌عربی. ۲۸—چ ،س : سردسیر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۲۹—نسخهٔ فاافزوده : ومالیدن بروغن‌وخفتن ؛چنین است‌متن عربی .

بهترین حبوبها آنست که شش ماه بر او گذشته بود[1] یا[2] غایت یك سال و آنچه بیش

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
مو	نان برنجین	سرد و خشك	۳[3] ۲ ب ۲	هرچه از برنج جوهری پخته بود	رودگانیها را	دیر هضم شود	بحلواها[4] از پیش خوردن[5]	سودای باعتدال	گرم و تر[6]	جوانان
مز	نان فرنی	تر	س[7] ۱ ح ۲	هرچه تنك تر و پخته تر	لاغران را	معده را برنجاند	بخوردنیها و گوشتها[ی] لطیف[8]	خونی غلیظ	معتدل[9]	جوانان
مح	نان تابگی[10]	خشك	مد[11]	هرچه تنك تر بود	رنجوران را	معده را برنجاند	بخوردنیها و گوشتها[ی] لطیف[12]	خونی ناپخته	بسیار ریاضت	جوانان
مط	نان جوفقا[13]	تر و غلیظ	مد[14] مد	هرچه پخته تر و از خاکستر پاکیزه	لاغران را[15]	دشوار هضم شود	بشراب کهن	خونی بد	گرم[16]	جوانان

۱ــ در نسخهٔ اساس : بگذرد ، کاتب روی آن باخط باریکی نوشته «گذشته بود» وآن را اصلاح کرده است . بقیاس نسخهٔ چ ، س ضبط اخیر درمتن نوشته شد. ۲ــ چنین است نسخهٔ چ ؛ نسخهٔ س : تا ؛ متن عربی : الی سنة . ۳ ــ در این ستون ، نسخهٔ ف : س ، خ (= ب ، ی) ؛ چ : ی ؛ متن عربی : ح ، ی، ۲ . ۴ــ نسخهٔ اساس : « بحلواهها» ، اصلاح شد. ۵ــ ف: برياضت و حمام ؛چنین استمتن‌عربی. ۶ــ ف ،چ : معتدل . ۷ ــ دراین ستون ، چ ، ف : ر ؛ متن عربی : ح ، ی ، ر، ا . ۸ ــ ف : بحلوا ؛ چنین است متن‌عربی. ۹ ــ چ :گرم ؛ چنین است ف و متن‌عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس : تابه‌گی، اصلاح‌شد ؛ ف: نان تاوه ؛ س : نان تابه پخته . ۱۱ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، ف : ی ؛ متن عربی : ح ، ۲ ، ر ، ا. ۱۲ ــف : بگوشت لطیف وشوربا ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ــ ف : نان‌گرده ؛ متن عربی : خبز الملة . ۱۴ ــ در این‌ستون ، نسخهٔف : ت(= ر)؛ متن عربی : ب ، ۳ ، ر ، ۲. ۱۵ــ چ : لاغرتنان را. ۱۶ــ چ :گرم آمیختگان را ؛ ف :گرم‌متخلخل‌را ؛ چنین است متن عربی . ۱۷ــ چ ، س : زودتر ؛ متن عربی : اسهل انهضاما . ۱۸ ــ ف افزوده : باخشکی‌که دارد اضافت‌شود ؛ متن‌عربی: مضافاالی طبیعة الیابس. ۱۹ــ چ : درسرما ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن‌عربی ؛ س :معتدل. ۲۰ــ س : سردسیر. ۲۱ ــ در

از یك سال بود پرورش کمترکند و زود[۱۷] هضم شود چنانکه زمانها[ی] آنرا نگاه کنند

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان[۱۹]	شمالی[۲۰]	رو یو	[**مکروهست** ازجهت آنکه خشکی ازآتش بسیار کسب کند[۱۸] وازین سبب دیرهضم شود و بادقولنجانگیزد دفع مضرتش بچیزهای ملطف توان کردن و مزیدن با روغن بادام بروسینه را نرم کند و با دوغ تازه تسکین حرارت کند و با چیزهای قابض شکم ببندد همه انواع در تازگی روی و فربهی تن بیفزاید و خوابهای نیکو نماید][۲۱]
زمستان[۲۳]	سردسیر[۲۴]	ج یهودی یو	[**مکروهست**] [۲۲] ج از جهت آنکه بیرونش سوخته بود و درونش خام بود و فی الجمله هرنان که نمکش کم بود یا نیك پخته نبود بابت رنجوران وخداوندان ریاضت است و متنعمان و آسودگان را بغایت زیان‌کار بود و نیز پرخطر بود ازآنچه یاد کرده شد پیش ازین وچون خواهی که مضرتش کمتر شود خشك بایدکردن و بکوفتن و بوی بردادن[۲۵] و با شکر وآب بیامیختن و بکار داشتن .
زمستان	سردسیر[۲۸]	م [۲۶] ع	**تابگی** [۲۷] نان که برتابه پخته بود سخت زیان‌کار بود خصوصاً چون با روغن آلوده بود چه شکم ببندد و سده آرد و خوابها آشفته نماید وخلطها [ی] بد فزاید اندرتن و چون خوردنش ضرورت بودنیك خمیر بایدکردن ونیك بپختن ونمك بسیاربکار بردن وگرچه روغن مسامها [ی] آن ببندد ونگذاردکه آتش در او [ا] ثر کند[۲۹] وبانان خورشها [ی] [۳۰] فربه وتر[۳۰] بایدخوردن.
زمستان	شمالی[۳۴]	را ح [۳۷]	**مختارست** [۳۱] چون برسنك ریزه پزند[۳۲] چنانکه عادت بدویان است وسه [خصلت بد] [۳۳] در او بود بیرونش سوخته‌بود ودرونش‌خام و بخاکستر آلوده زیرا [۳۵] زیان کارتر از فرنی[۳۶] بود وچون باگوشتی نیك پخته وچرب خورند زیان کم‌کند و از پسش‌شراب‌کهن مروق باید خوردن و از بامداد ریاضت‌نیك بسیار کردن .

نسخهٔ اساس و نسخهٔ‌چ آنچه دراین قسمت آمده تکرار شرح مربوط به «نان میده» است واشتباه‌است بقباس نسخهٔ س وف ومتن عربی ازنسخهٔ س ــ که به نسخهٔ اساس نزدیکترست ــ نقل شد . ۲۲ــ درنسخهٔ اساس بجای این‌کلمه نوشته : « مختارست قولنجیانرا وسردگوهرانرا ازجهت آنکه زودهضم شود » ، نسخهٔ چ نیز نظیرآن است . این‌جمله‌درنسخهٔ اساس وچ مأخوذ است از آغاز شرح مربوط‌به «نان‌خشکار» و بقیاس نسخهٔ‌س و ف ومتن عربی زائدست‌وحذف‌و اصلاح شد . ۲۳ــ س: گرم. ۲۴ــف ، چ : شمالی . ۲۵ــدر نسخهٔ ف بجای «بوی بر دادن» نوشته شده است : ترش‌گردانند ؛ متن عربی : تحمیضه . ۲۶ــف،چ ، س: یو . ۲۷ــ نسخهٔ اساس : تابه‌گی ، اصلاح شد. ۲۸ــف ، چ : شمالی . ۲۹ــنسخهٔ اساس : « ترکند» ، باتوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی‌اصلاح شد . ۳۰ــ۳۰ ، ف، چ : گرم ؛متن‌عربی:حارة حادة. ۳۱ــ چ : گزیدست . ۳۲ــنسخهٔ اساس :«ریزند»، بقیاس نسخهٔ ف ، س وباتوجه به متن‌عربی اصلاح شد. ۳۳ــ در نسخهٔ اساس محو شده بقیاس نسخهٔ ف ،چ ، س ومتن عربی افزوده‌شد . ۳۴ــچ : سردسیر ؛ ف: سرد . ۳۵ــف : ازین جهت ؛ متن عربی: لهذا ؛شایدبوده‌است : ازیرا . ۳۶ــ نسخهٔ اساس : فرانی ، بقیاس نسخهٔ ف ، س و متن عربی اصلاح‌شد. ۳۷ــ چ : ج

باید که جنسش[1] را نیز نگاه کنند چه هر دانه کز جنس طبع خویش بزرگتر بود[2] قوتش بیشتر بود[2] لابد سست تر و متخلخل تر[3] بود و رطوبت فضلی بر او مستولی بود چون خواهند که آن رطوبت ازو [برند][4] و باعتدال باز آرند مدتی جایگاهی خشك باید نهادن[5] تا رطوبتش بپالاید و چون آرد ازو بیرون دمد[6] خصوصاً چون شمال بر او ندمد و چیزی که رطوبت نشف کند آن بباید آمیختن چون پودنه و مانند آن. و مذهب فلاسفه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر ترها وخاصیتها[ی] ترها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ن	کدو	یوحنا : سردوتر	مد[7]	هرچه پهن برگ بود[8]	بی‌خوابی و رفتن آب پشت را	بینایی را[9]	آمیختن بکرفس	غذای بسیار[10]	گرم و خشک	جوانان
نا	کسنی[11]	ارخیجانس وثیاذوق : سرد و تر جالینوس [و] عیسی : گرم و تر	مد[12]	هرچه تر تر	جگر گرم را	دیر هضم شود[13]	سپندان	غذای نیک[14]	گرم	جوانان
نب	کرفس	اتفاق : گرم و خشك	مد[15]	هرچه پرورده‌تر	سدها را بگشاید	درد سر را	بکاهو[16]	بلغمی بسیار آرد[17]	سرد	نیم پیران

۱ــ چ : حدش ؛ س : حجمش ؛ ف : خردی وبزرگی دانه ؛ متن عربی: فلینظرفی عظمها . ۲ــ۲ ، نسخهٔ ف ، س و متن عربی : ندارد . ۳ــ چ : متحلل تر ؛ س : مستحیل تر ؛ متن عربی : متنفخا ؛ ف : بادناك . ۴ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد . ۵ــ نسخهٔ س افزوده : تا بحجم طبیعی باز آید وچندان نباید نهادن . ۶ــ درمتن عربی قسمت اخیر چنین است : وهذایجب ان یخزن فی موضع جاف الی ان یصلح لایزید فی العتق الی حدیخرج منه کالدقیق . ۷ــ دراین ستون ، چ : ب ، ۳ ، ی ، ۳؛ ف : ب ، ۳ ، ر ، ۳ . ۸ــ ف : فراخ بلك وزرد بود ؛ چنین است متن عربی . ۹ــ ف افزوده: شهوت‌جماع‌را و ؛ چنین است متن عربی . ۱۰ــ چ : غذای بیشتر وبسیار ؛ف: غذائی بهتر از دیگرها ؛ چنین است متن عربی ؛ س :خونی نیك . ۱۱ــ چ: کاسنی ؛ ف : هندبا . ۱۲ــ دراین ستون ، چ : ب ، ا ، ی ، ۲ ؛ ف : س (=ب) ، ا ، خ(=ی) ، ا . ۱۳ــ ف : دیر گوارد . ۱۴ــ ف : غذای اندك ؛ چنین است متن عربی ؛ س : خونی اندك ؛ چ : غذاکمتر ونیك . ۱۵ــ در این ستون چ: ح، ۲ ، ی ، ۲ ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۶ــ بکاهو . ۱۷ــ س : غذائی اندك ؛ چنین است نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی. ۱۸ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله وباتوجه به متن عربی افزوده شد . ۱۹ــ چ ، س : باطل . ۲۰ــ س : جالینوس گوید ؛

چنانست که همه تخمها گرم و نرم بود و طبع منی دارد زیرا که مادت نباتست چنانکه‌منی مادت حیوانست و نیز گویند هر نباتی‌که ضعیف بودبطبع بعدد بسیار بود تخم آن وبسیاری تخم بجـای قوت بیستد و این معنی [نیز] [١٨] در حیوانات مـوجود است . و نیز گفته اند بیشترین دانها دو دو جفت باشند و سبب آنست تا اگر یکی تباه شود یکی بماند هم چون حواس‌که‌بیشترین دودو باشندتا اگر یکی‌تباه [١٩] شوددیگر بماند چون دوچشم‌ودوگوش ودوخایه

	قیاسی		رایهای] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	بهر وقت که‌باشد	گرم‌سیر	یو ما رو [٢۴]	**مختارست** [٢٠] این نوع‌ازهمه ترها پسندیده‌ترست وخونی که از وخیزد درست تر است و ازهمه ترها پرورش بیش‌کندونه مسهل است‌ونه قابض وآن‌نوع پسندیده ترست‌که شیردراو نبود [٢١] د چون با آب بشورند [٢٢] شورش [٢٣] معده راسوددارد وساکن‌کند وتشنگی را فرونشاند لیکن بینایی را زیان دارد **خبازی** گوید سردوترست دریك درجه وبروسینه راسود دارد[ومعده‌رازیان] [٢۵]
	تابستان	گرم‌سیر	ما ب	**کسنی** [٢۶] اگرچه سردوترست طبع‌آن فصل داردکه‌دراو بود درتابستان بعرض گرم است و دلیلش تلخیست ودر خریف [٢٧] خشکست زیراکه‌درشت بودوبتابستان [٢٨] وزمستان این دوحال در او موجود بود و بتلخی سدها [ی] سپرز وجگر بگشاید وآنچه نه‌بستانی بود درتفتیح‌سده قوی‌تربود [٢٩] معده را قوی کند وآبش آماسها [ی] گرم‌راسود دارد[وپوست بازکرده شکم ببندد] [٣٠].
	زمستان	گرم‌سیر [٣٣]	ج یو	**مختارست** [٣١] ادرار بول را وادرار حیض **یو** شکستن [٣٢] بادها را وتفتیح سده را و معده را سود دارد خام و پخته . دیر هضم شود وبایدکه از پیش ، طعام خورده باشد تا باآن بیامیزد **یو** [٣۴] برگش [٣۵] ادرار بول آرد واصلش بضد [٣۶] ادرار بول‌آردو شکم ببندد ووقتی‌که حیوانات زهردارکه بنیشتر گزندکنندنباید خوردن‌که زهر را قوت دهد [وآن دو نوع‌است] [٣٧] نوعی نبطی ونوعی رومی باشد.

چنین است متن عربی ؛ چ : گزیدست . **٢١**ــ نسخهٔ اساس : بود ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س ومتن عربی‌اصلاح شد . **٢٢**ــ چ: بشویند ؛ نسخهٔ **س** نظیر نسخهٔ اساس است ؛ ف : نشسته باشند ؛چنین است متن عربی . **٢٣**ــ نسخهٔ **چ** نظیر نسخهٔ اساس«شورش» است در نسخهٔ **س** این‌کلمه بی‌نقطه است ؛ ف: گزیدن معده ؛ متن عربی : لذع المعده ؛ شاید بوده است : «سوزش معده» . **٢۴** ــ ف، چ : ار . **٢۵**ــ بقیاس نسخهٔ **چ** ، ومتن عربی از نسخهٔ **س** ــ که بانسخهٔ اساس تناسب داشت ــ افزوده شد . **٢۶**ــ چ : کاسنی . **٢٧**ــ ف : پاذیز (= پادیز) . **٢٨**ــ ف : بهار ؛ چنین است متن عربی . **٢٩**ــ **س** افزوده: دیسقور ــ یدوس ؛ چنین است نسخهٔ ف . **٣٠**ــ بقیاس نسخهٔ چ ، ف، ومتن عربی از نسخهٔ **س**افزوده شد . **٣١**ــ چ :گزیدست . **٣٢**ــ درنسخهٔ اساس : «شکستن یو» چون‌عبارت اخیربقیاس دیگرنسخه‌ها«شکستن بادها» بایدباشد،اصلاح شد .نشانهٔ «یو» در نسخه بدلها ومتن عربی مذکورنیست . **٣٣**ــ چ: سردسیر ؛چنین‌است نسخهٔ ف ومتن عربی . **٣۴**ــف،چ،س، متن‌عربی : بقراط ، ب. **٣۵**ــ ف: بلگش . **٣۶**ــ ف افزوده : روفس گوید ؛ متن عربی : د (= دیسقوریدوس) یقول . **٣٧**ــ بقیاس نسخهٔ ف ، **س** ومتن عربی از نسخهٔ **چ** افزوده شد.

ودر کتاب فلاحه در چنینست که در روز جنوبی [۱] کارند زود تباه شود وچون در ماه ایلول کارند درست‌وبی گزند بیاید [۲] وهر دانه که در پختن بنه افزاید سخت بود .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
نج	طرخون و نعناع	ماسرجویه : گرم[۳] یوحنا : گرم و خشك	ب[۴] ر ح ۲	هر چه بوستانی[۵] بود	اندکی برهضم یاری دهد[۶]	تشنگی را	بکرفس	غذای تیز	سرد	نیم پیران[۷]
ند	کیکیز	ماسرجویه : گرم و خشك یوحنا : سرد[۸] و خشك	ب[۹] ۲ ر ۱	هر چه حرافتش کمتر	آب پشت را بیفزاید	شقیقه را	بکاسنی و سرکه	خلطی گرم	سرد	نیم پیران
نه	بادرنگ[۱۰]	یوحنا و عیسی : گرم و خشك، اریباسیوس[۱۱]: گرم و تر، ثیاذوق : سرد و تر	ب[۱۲] ۲ ح ۱	هر چه خوش بوی‌تر	آتش شکم برانند وجرمش شکم ببندد	بینایی را	بتخم بجله	غذای نفاخ	سرد	پیران
نو	تخم بجله	سرد و تر	ب[۱۳] ۳ ر ۲	هر چه پهن‌تر[۱۴] وتازه‌تر	کندی دندانرا	آب پشت را	بکیکیز	غذای اندك	گرم	جوانان

۱ــ س : که هرتخم که روز جنوبی ؛ ف؛ که در روز باد جنوب . ۲ــ س : ببالد . ۳ــ ف ،س : سرد و خشك ؛ چنین است متن عربی . ۴ــ در این‌ستون ، نسخهٔ چ : ح، ی،۲؛ف:ك (= ح) ،ا،خ (= ی) ،۲. ۵ــ س افزوده : تازه ؛ چنین است ف . ۶ــ ف : سردیها خوش‌کند؛ چنین است متن عربی . ۷ــ چ ، س، ف : پیران؛چنین است متن عربی . ۸ــ چ :گرم؛ دراین ستون نسخهٔ س: یوحنا : سردتر؛نسخهٔ ف :گرم و تر؛ چنین است متن‌عربی . ۹ــ در این ستون، نسخهٔ چ : ح ،۲،ر ، ا ؛ نسخهٔف: ك(= ح) ،۲،خ (= ی) ، ا. ۱۰ــ ف ،چ: بادروج ؛چنین است متن عربی. ۱۱ــ در نسخهٔ اساس : ارىباسوس،منظور «اریباسیوس Oreibasios» برغامسی‌طبیب یونانی‌است. درنسخه بدلها این عبارت مذکور نیست. ۱۲ــ در این ستون ، نسخهٔ چ: ح،۲، ی، ا؛ نسخهٔف:ر،۲ . ۱۳ــ درنسخهٔاساس بجای«ب» نشانهٔ «س» نوشته شده بقیاس دیگرموارد دو نسخهٔ چ اصلاح شد . ۱۴ــ ف:آنچه فراخ بلك. ۱۵ــ درنسخهٔ ف ، چ قبل ازاین‌قسمت ستون‌مربوط به«گندم پوست کنده» قرار گرفته است ، ر ك . ص ۹/۲۲ ح. ۱۶ــ نسخهٔ اساس : «آنچه» بقیاس نسخهٔ س ،فومتن‌عربی اصلاح شد. ۱۷ــ س افزوده :است. ۱۸ــ متن عربی: شأنها اکتساب صورسایرالطعوم لموافقة لکل مزاج .۱۹ــ ف ،س: گندمش. ۲۰ــ ف، چ: بود. ۲۱ــ رسم‌خط نسخهٔ‌اساس: کچون . ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س‌وبا توجه به نسخهٔ فومتن عربی‌اصلاح شد .۲۳ــ چ ، س :سردسیر؛چنین است نسخهٔ فومتن عربی .۲۴ــ س:جالینوس گوید.

[۱۵]**نان** [۱۶] **هیولی** معتدل بحرارت[۱۷] وصورت پذیرندهٔ همه طعامها [ی]موافقست[۱۸] وبهتر نوعی آنست که گندم[۱۹] پاکتر بود و خمیر نیك کرده باشد[۲۰] و نمکش باندازه بود و تأثیر

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	گرمسیر[۲۳]	ب ج	عادت پزشکان آنست که چون[۲۱] کسی را دارویی [نا]خوش[۲۲] دهند نخست طرخون دهنده تاحاسهٔ چشیدن را ضعیف گرداندوچون اندك‌مایه بكاربرند برهضم یاری‌دهد **نعناع** گویند[۲۴] گرم‌وخشکست‌در درجهٔ سوم‌وشورش منش راسوددارد و چون اندك خورند طعام هضم کند[۲۵]وچون بسیار خورند باد انگیزد وتخمه آردبر طوبتی‌فضلی که‌دراوست[۲۶]واشتها[آرد][۲۷]آب‌پشت بیفزاید[۲۸].
زمستان	سرد سیر[۳۲]	یو ب	**مختارست** [۲۹] کسی را که برجماع مولع بودچه هم درباد افزاید وهم درآب[۳۰] ب گوید شکم براند وادرار بول آرد[۳۱] و گرمی مفرط انگیزد بایدکه باتره‌ای خورندیگر گونه تابخار بدماغ نرساند **سپندان** گرم و خشکست کرم شکم را بمیراند[۳۴] معده را و مثانه را وچکیدن گمیز را زیان دارد[۳۵] وبلغم راسود دارد وتحلیل بادهاکند ازمعده وامعا.
زمستان	شمالی	ب ج یو د	**مکروهست** از جهت آنکه دیر هضم شود معده رازیان دارد ب گوید زود استحالت کند بصفراو باد انگیزد و لکن از جمله غذاها [ی]ملطف است ج [۳۶] رطوبت از بروسینه پاك‌کندو شکم‌ببندد د شکم براند وعجب نباید داشتن اگر چه یك‌چیزهم قابض بود[۳۷] وهم مسهل چه بسیار چیز بودکه در [و][۳۸] دو قوت مختلف بود چون کرنب[۳۹] وهر قوت که موافقت بیابد[۴۰]طبیعت مؤثر شود ونیز بودکه بطبع خشك بود وبعرض گرم.
تابستان	جنوبی	ج یو [۴۲] د	ج از عجایب این تره یکی آنست که ترست[۴۱] وکندی دندانرا سود دارد یو ریش رودگانی را سود دارد وتسکین قی وصفراکند دشهوت جماع ببرد وسوزش مثانه و گرده‌راسوددارد اما بادرنبویه[۴۳] نوعی‌ازین تره است گرم وخشك ، دل وجگر را قوی گرداند[۴۴] وذهن صافی‌کندو تحلیل سوداکند.

۲۵—س‌افزوده : بحرارت ؛ ف : بحرارت طبیعت ؛ چنین است متن‌عربی ۲۶— س افزوده : ومعده را بویا کند ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی. ۲۷— از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ ف و متن عربی. ۲۸— ف ، چ افزوده : و کرم را بکشد ؛ چنین است متن عربی. ۲۹— چ : گزیدست. ۳۰— نسخهٔ اساس ، چ : خواب ، **بقیاس نسخهٔ س** و با توجه به نسخهٔف و متن عربی اصلاح شد. ۳۱— س افزوده : جالینوس؛چنین است‌نسخهٔ ف. ۳۲— ف ، چ و متن عربی : شمالی ۳۳—نسخهٔ ف ،چ: ج. ۳۴—س ، ف افزوده : بقراط‌گوید؛ چنین است متن‌عربی. ۳۵—چنین است نسخهٔ چ ، س؛ با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی شاید بوده است :مثانه رازیان دارد وچکیدن‌گمیز [آرد]. ۳۶— س : بقراط؛ چنین است نسخهٔ ف ،چ ۳۷— نسخهٔ اساس : نبود ، بقیاس نسخهٔچ،س وباتوجه به نسخهٔ ف‌ومتن عربی‌اصلاح شد. ۳۸—بقیاس نسخهٔ چ،ف وباتوجه به متن عربی اصلاح شد. ۳۹—نسخهٔ اساس :«کرم» باتوجه به نسخهٔس،ف،ومتن عربی‌اصلاح شد. ۴۰— نسخهٔ اساس :«بباید» باتوجه به نسخهٔ چ اصلاح شد. ۴۱— نسخهٔ ف : ترش باشد؛ چنین است متن‌عربی. ۴۲— دراین ستون ، نسخهٔ چ ،ف‌افزوده : رو. ۴۳—نسخهٔ‌اساس:«امادرسویه» باتوجه به نسخهٔ‌ف‌ومتن‌عربی‌اصلاح شد. ۴۴—ف‌افزوده:دل‌راشادگرداند؛ چنین است‌متن‌عربی.

آتش بیرون ودرونش یکسان باشد **ب** گوید هرگه که برین صفت بود بسیار پرورش بود و زود هضم شود و پختن نان برچند نوع است چون بآب وآرد وخمیر پزند پرورش بیش‌کند وچون با روغن‌خمیر کنند دیرتر هضم شود[1] ودیربگذرد وپرورش‌بیش‌کند[1] وچون خشخاش بررویش کنند[2] دماغ ضعیف وبی‌خوابی را سود دارد وچون شونیز و زیره براو ریزند باد

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر توابل و ابزار دیگها: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
نز	نخود	یوحنا [و] اریباسیوس[3] : گرم وتر	ب[4] ب	هر چه بزرگ و درست بود	آب پشت را	خشکی گرده و مثانه را	بخشخاش[5]	شیر و آب پشت	سرد و خشک	نیم پیران
نح	خردل	باتفاق گرم و خشک	ب[7] ح	نو و سرخ و بوستانی	نقرس را	دماغ را	ببادام وسرکه بباید پرورد	خلطی تیز	سرد و تر	پیران
نط	شبت	ثیاذوق : گرم و خشک[8]	ب ح[9]	هر چه تازه‌تر	آتش قوی و معده را	جرمش گرده و معده را	بلیمو[10]	غذای اندک	سرد	پیران

۱ــ۱ ، س : ندارد؛ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است . ۲ــ س : پراگنند . ۳ــ نسخهٔ اساس : ارنیاسوس ، اصلاح شد . ۴ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح، ب ، ر ا ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۵ــ نسخهٔ اساس : خشخاش، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی اصلاح شد . ۶ــ نسخهٔ اساس، چ: سرد ، بقیاس نسخهٔ ف ، س ومتن‌عربی اصلاح شد . ۷ــ در این ستون ، ف ، چ ، متن عربی : ح ، ی، ۴. ۸ــ چ افزوده: وسری میل کند بحرارت ؛ س : چون تربود معتدل . ۹ــ دراین ستون،چ : ح، ۳، ی، ۳ ؛ نسخهٔ ف، متن عربی:ح ، ی، ۳. ۱۰ــ چنین‌است نسخهٔ ف ؛ بلیمو. ۱۱ــ ازنسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است . عبارت « دیر بگذرد» ــکه از نسخهٔ س نقل شده ــ در نسخهٔ ف و متن عربی نیست و با عبارت «زود هضم شود» نیز سازگارنمی‌نماید. ۱۲ــ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن‌عربی اصلاح شد . ۱۳ ــ ف ، چ : پاذیز = (پادیز) . ۱۴ ــ نسخهٔ اساس ، چ : از ، بقیاس نسخهٔ س ، ف و با توجه به متن عربی اصلاح شد . ۱۵ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ،

درشکم نیفگند . وچون پیش ازسرد شدن خورند[زود هضم شود ودیر بگذرد وپرورش به کند وچون بغایت سرد شده خورند][۱۱] دیرترهضم شود وپرورش کمترکند وزودتر بگذرد **ب** گوید هر چه تازه تربود بهتر بود **یو** و رازی برخلا[ف][۱۲] بقراطاند گویند هرنان که دو روز بر او بگذرد بهتر باشد از نان تازه خصوصاً چون خمیرش بسیار بود . ٭علم این آنکه

	قیاسی			
	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	خزان[۱۳]	شمالی	رو ج ب[۱۵]	**نخود** با گوشت همان کند که خمیر با آرد سرشته وسرکه بازمین وآن نوع که سیاه بود سنك ازگرده ومثانه ببرد وادرار بول آرد وبچهٔ مرده ازشکم بیرون کندوآن نوع که سپیدبودجگرو سپرزوگرده بیفروزد وپاك گرداندو [درو][۱۴]دوقوت‌موجوداست: یکی شور ویکی شیرین،شور اسهال کند وشیرین ادراربول آرد. **ماش**[۱۶] فرودازنخود است بهمه قوتها .
	زمستان	کوهستان	ج د[۱۸] ع	**پلپل** گرم وخشکست در درجهٔ چهارم وآلت سرد گرم گرداند و غذای [غلیظ را][۱۷] لطیف گرداند و چون اندك بود ادرار بول‌آرد و چون بسیار خوری اسهال کند **شونیز** هرچه گران سنك تر بودبهتر بود وگرم وخشك بوددرسه درجه‌تحلیل بادها کند **خشخاش** سردست در سه درجه خواب آرد **کنجد** در درجهٔ اول گرم استودر دوم[۱۹] ترود شگوار بود **کر [ویا]**[۲۰] [خشك است در سه درجه][۲۱] تحلیل بادها کند و ادرار بول آرد [وکرم‌را بکشد . زیرهٔ کرمانی ونبطی][۲۲] هم‌طبع کرویادارد[۲۳].
	زمستان	کوهستان[۲۷]	ح[۲۴] رو یو	**کاشم** هم طبع زیره دارد وبهترین نوعی‌آن بودکه بانگدان[۲۵] ماند **انگدان** بهترین نوع سرخسی[۲۶] وخردبرك بود و گرم و خشك وتیز بود **سعتر** دونوع بود نوعی درازبرك و قوی تربود و نوعی گرد برك وبسبزی[۲۸] و خشکی گراید و اشتها[ی] طعام آردوتحلیل بادها کند **سماق** بهترین سرخ بود واسهال‌صفراویان ببندد.[سداب گرم‌وخشك بود در سه درجه **د** تریاق‌همه‌زهرهاست وبینایی ضعیف گرداندآب پشت رازیان دارد][۲۹].

س افزوده : یو . ۱۶ــس : سپندان ؛ نسخهٔ ف جملهٔ اخیر را ندارد . ۱۷ــ بقیاس نسخهٔ س وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی افزوده‌شد . ۱۸ــ چ :رو؛ نسخهٔ س‌دراین‌ستون:حنین،روفس، یوحنا . ۱۹ــ رسم خط نسخهٔ‌اساس : دوام . ۲۰ــ نسخهٔ اساس: کره ، با توجه‌به نسخهٔ چ ، س‌و متن عربی اصلاح شد . ۲۰ــ۲۳،نسخهٔ اساس:تحلیل بادها کندهم طبع کرویا دارد وادراربول آرد ــ که‌مشوش‌است‌ــ ومطابق‌دیگرنسخه‌ها ومتن‌عربی اصلاح شده است. ۲۱ــ بقیاس‌نسخهٔ چ و با توجه به‌نسخهٔ ف ومتن عربی افزوده‌شد. ۲۲ــ بقیاس‌نسخهٔ ف ،س وباتوجه به‌متن عربی‌افزوده شد. ۲۳ــف افزوده :وآبش‌چون‌درپوست‌مالند پوست را زرد کند؛چنین‌است‌متن‌عربی. ۲۴ــدراین‌ستون، چ : ب ، یو،ج؛ نسخهٔ ف : ح، د، ع ؛ نسخهٔ‌س:دیسقوریدوس ، عیسی. ۲۵ــرسم‌خط‌نسخهٔ اساس :کبانگدان . ۲۶ــنسخهٔ اساس :سرخ ، بقیاس‌نسخهٔ ف ،چ ، س‌و متن عربی اصلاح شد . ۲۷ــ چ : سردسیر؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی ۲۸ــ س : بسردی ؛ نسخهٔ ف ،چ : وآن گرم و خشك بود ؛چنین است متن عربی . ۲۹ــ بقیاس نسخهٔ ف ،چ، س‌و باتوجه به متن عربی‌ازنسخهٔ س ــ که کامل‌تربود ــ افزوده شد .

بدانندکه نانرا درآب افگنند[1] [ا]گر[2] در زیر شود فطیر بود وگر نه بضد . واگر نه‌بزیرشود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
س	گندنا	باتفاق گرم‌وتر	ی[3] ح	نبطی[4]	ادراربول‌وآب پشت‌را	دماغ وحواس‌را	بخشخاش وروغن شیره	صفرائی حریف	سرد	نیم‌پیران
سا	خولنجان	عیسی: گرم وخشك	ی[5] ح	هرچه بزرگتر	عرق‌النساء وبوی دهان [و] آب پشت را	دل‌را	بطعامهای چرب	خلطی تیز	مرطوب	پیران
سب	روغن بادام شیرین	عیسی : معتدل	مد	هرچه‌تازه ترو‌شیرین‌تر	بروسینه ومعده را	آلت شکم‌ضعیف را	بمصطکی	خلطی‌معتدل	معتدل	کودکان
سج	آبغوره	فولس، یوحنا: سرد خشك	ب[6] ی	هرچه صافی‌تر	آلتشکم‌صفراویان[را][7]	سینه وراك وپی را	بطعامها[ی]چرب‌وحلواها	غذای اندك	گرم	جوانان

۱— نسخهٔ‌اساس : افگند، بقیاس کلمهٔ«بدانند»ونسخهٔ‌چ ،س‌اصلاح شد . ۲—بقیاس‌نسخهٔ ف، چ، س و جملهٔ بعد‌اصلاح‌شد ۳—دراین‌ستون ، ف ،متن عربی : ح ،۲ ، ی،۲ . ۴—ف افزوده: که حریف بود؛چنین‌است متن عربی . ۵— در این ستون ،نسخهٔ چ، ف،متن عربی:ی، ۳ ، ح ، ۳ . ۶—در این‌ستون ،نسخهٔ‌چ،ف ،متن عربی:ب،۳، ی، مد؛ نسخهٔ اساس:« س،خ»، بقیاس دیگر مواردمشابه‌و نسخهٔ‌چ ،ف، ومتن عربی اصلاح‌شد . ۷— بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۸— بقیاس دیگرموارد افزوده شد . ۹_این ستون بقیاس‌نسخهٔ ف،چ ، س تکمیل‌شد . ۱۰— ف‌افزوده :سبز؛ چنین است متن عربی . ۱۱— ف : وکابوس ؛ چنین است متن‌عربی ؛ س: ندارد . ۱۲—ف ،چ: پاذیز (= پادیز) ۱۳—درنسخهٔ اساس‌روی این‌کلمه‌به خطی باریك‌افزوده :«خشك»، نسخهٔ‌چ نیزدارد ولی در نسخهٔ ف ، س‌ومتن عربی مذکور نیست . ۱۴—بقیاس نسخهٔ س ، وباتوجه به نسخهٔ‌ف و متن عربی افزوده‌شد ۱۵— بقیاس نسخهٔ س وباتوجه‌به نسخهٔ چ ،ف‌و متن عربی‌افزوده شد .نسخهٔ‌چ درپایان افزوده:وقابض‌است ؛ چنین است متن‌عربی . ۱۶— این ستون درنسخهٔ‌اساس خالی است از روی‌نسخهٔ ف تکمیل‌شد ؛ چ : رو،ج؛ ع؛س : دیسقوریدوس ، حنین. ۱۷—۱۸، نسخهٔ

ونه بر بالا بیستد معتدل بود وسبب آنست که خمیر لطیفست و در او کم مایه حرارتست و

زمانها	شهرها	[رایهای حکیمان][۸]	اختیارات
خزان[۱۲]	شمالی	[ج][۹] [ب] [یو]	**گندنا** نبطی لطیف تر از شامی بود وخون رفتن بواسیررا سود دارد. **سذاب** [۱۰]درسه درجه گرم‌وخشکست صرع ودیوچه[۱۱] را سود دارد **گشنیز** گفته اند گرم‌وقابض است واتفاق معظم‌حکما بران‌است که‌سرد‌است[۱۳] **زعفران** گرم‌وخشکست‌اندامها[ی]درونی را قوی گرداند وسدها بگشاید [وغذا درمجاری بگذداند][۱۴] و دلها را شادکند .[**کاژیره** گرم وخشك است خوردنیها رابویا گرداند و گوشت سخت را مهراکند][۱۵] .
زمستان	سردسیر	[رو][۱۶] [د] [ع]	**خولنجان** گرم وخشکست‌وبرهضم یاری دهد **انگژد** هرچه بطعم خوشتر بود بهتربود ونوع خوراسانی ازکرمانی به بودو در درجهٔ چهارم گرم وخشکست وبرهضم یاری دهد واشتها[ی] طعام آرد **دارپلپل** گرم وخشکست معده را فربه‌کندودماغ‌ومعده را پاك‌کند **سنبل‌الطیب** گرم وخشکست معده را قوی وبویاکند [**زنجبیل**] گرم وخشکست . [**دارچینی** گرم است در دو درجه خشکست‌درسه‌درجه[۱۷] هرچه‌بویاتر به‌بود[۱۸]مثانه‌رازیان دارد][۱۹].
بهاران	شمالی[۲۳]	[ج][۲۱] [ب] [یو]	**روغن شیره** معتدل‌است[۲۰]ضدزهرهاست‌معده‌راسست‌گرداند وزهومت دیك‌ببرد چون‌بر‌کفچلیزمالند**گوز روغن**[۲۲] حرارتش قوی بود وسردگوهرا نرا سود دارد **زیت تازه** آنچه‌از زیتون تازه[۲۴]کنند سردست وآنچه اززیتون سیاه[۲۵]کنند گرم‌است‌وزیت [انفاق][۲۶] از زیتون سبز[بد][۲۷]کنندوبرزیگران‌آنرابکار دارند **روغن کاژیره** گرم ودشگوار بود .
تابستان	جنوبی	[س][۲۹] [ب] [ج]	**آب غوره** مختارست [۲۸] وآب انگور آنچه صافی‌بود و بی رنج گیرند **آب‌لیمو** ا [۳۰] مختارست[۲۸] چون پوستش باز کنند ودانه از وی‌بیرون‌کنند آنگه آبش بگیرند **آب سماق** آنچه بر آردبیز[۳۱] صافی کنندودست بدونرسد وبهترین [آب‌نار][۳۲]آنچه درهاونی سنگین‌وآبگینگین کنند وکوبند وبهترین‌همه‌آب‌میوها آنچه صافی تروبویاتر [۳۳].

ف : و بهتر آنست‌که‌خوش طعم وسبك بود ؛ متن عربی : اجوده الذکی الخفیف . **۱۸**— نسخهٔ ف افزوده : بول‌را براندو حیض را؛ چنین است متن عربی . **۱۹**— از نسخهٔ س، با توجه به‌نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . **۲۰**— ف :شیرج نافع بود درشتی‌گلوراطبع را اعتدال‌دهد ؛ چنین است متن عربی . **۲۱**— این ستون درنسخهٔ اساس خالی است‌از روی نسخهٔ ف تکمیل شد ؛ س:یوحنا، ما سرجویه؛ چ :یو، د ، ص . **۲۲**— چ ،س : روغن‌گوز . **۲۳**— ف،چ،س ، متن عربی : شرقی **۲۴** — چ، س :زیتون سبز:چنین است متن عربی . **۲۵**— چ افزوده :کهن ؛ چنین است‌متن‌عربی . **۲۶**— بقیاس نسخهٔ س، ف افزوده شد؛ درنسخهٔ س«زیت‌العاق » است ودر نسخهٔ ف ،و تحفة المؤمنین ، و فرهنك نفیسی « زیت انفاق » ؛ متن عربی : رکابی. **۲۷**— بقیـاس نسخهٔ س و متن عربی افزوده شد . **۲۸**— چ :گزیدست . **۲۹**—این ستون‌در نسخهٔ اساس خالی است از روی نسخهٔچ تکمیل شد ؛ شاید نشانهٔ‌اولی «ش»بوده است . **۳۰**— آب لیمو. **۳۱**— ف : پرویزن **۳۲**— بقیاس نسخهٔ س افسزوده شد ؛س : مختارست‌آب نـار ؛ چنین است متن‌عربی . **۳۳**— نسخهٔ س افـزوده: بـود نه کرو (ف :کره) . گـرفته بودو نه‌طعمش متغیر ونه ظرف [بد]، آبگینه‌یا‌بآبگینهٔ‌کوفته بباید شستن یا بریك‌ونمك‌وخاکستر؛ نظیراین‌است‌نسخهٔ‌ف‌و متن عربی

تر شیست بحرارت و لطافت بر بالا آید وفطیر برضد این باشد . والله اعلم بالصواب .

ترها ازبهرآن تره درپیش غذاها داشته‌آمدکه بطبع نزدیکست بمیوه ولطیفست نیز و همه انواع تره نفاخ است وپیرانرا قولنج انگیزد الاآنچه حریفست چون سپندان[1] و از همه ترها گرچه بسیار بخوری جز خلطی اندك تولد نکند چنانکه بمثل از صددرمسنك تره خون چندان حاصل نشودکه از ده درمسنك‌گوشت . وگوشت برضداین است و هرتره

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرسر که و آنچه ازسر که کنند				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
سد	سرکه	جالینوس :مرکب از حرارت[2] یوحنا : سرد وخشك	ب[3] ۱ ی ۳	خل الخمر	تسکین صفرا واشتها[ی] طعام	عصبها را	بآب و شکر	غذای اندك	صفراوی	جوانان
سه	اشترغاز	جماعة : گرم و خشك	ح[4] ۳ ی ۳۰	هرچه سپید و مصمت بود	تب چهارم را بخاصیت	دماغ و عصبها [را][5]	بسرکه	سودا	سرد	پیران
سو	خیار	یوحنا : سرد و تر	ب[6] مد ر ۲	نشابوری نیك رسیده	تبها[ی] تیز وادرار بول[را][7]	درد تهی گاه ومعده را	بانگبین یا میویز طایفی	خونی میانه[8]	گرم	جوانان

۱ــ س افزوده : وسعتر ؛ ف : سعترتر ؛چنین است متن عربی . ۲ــ س‌افزوده : وبرودت‌غالب. ۳ــ دراین ستون، درنسخهٔ اساس : س (=ب) ، ا،خ(=ی) ،۳،بود بقیاس نسخهٔ ف،چ ،متن عربی و موارد مشابه اصلاح‌شد. ۴ــ در این ستون،در نسخهٔ اساس : ك (=ح) ،۳،خ(=ی) ،۳، بود بقیاس نسخهٔ ف ،چ،متن عربی وموارد مشابه اصلاح شد . ۵ــ بقیاس نسخهٔ ف، چ ،س افزوده شد . ۶ــ دراین ستون ، در نسخهٔ اساس :مد،س(=ب) ،ت(=ر) ،۲،بود باتوجه به نسخهٔ ف،چ، متن عربی وموارد مشابه اصلاح شد . ۷ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س وبا توجه به‌نسخهٔ ف افزوده شد . ۸ــ چ: غلیظ ؛ ف :بد؛ متن‌عربی: دم‌غیرمحمود . ۹ــ ف :کاهو ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۱۰ــ س :کسنی ؛ف، متن عربی «گشنیز» ندارد . ۱۱ــ رسم‌خط نسخهٔ س: اساکچون . ۱۲ــ شاید بوده است:گفته اند ، بقیاس‌جملهٔ‌پیشین ونسخهٔ چ ،س،ف . ۱۳ــ نسخهٔ اساس ،چ،س :گرم‌است

که سردوتر بود موافق مزاج جوانان ومحروران بود چون گشنیز[۹] وکسنی بوستانی وترهٔ بیابانی خشکتر از بوستانی بود وزیان کارتر وبعضی ازترها راقوت بیشتر دربرگست‌چون کاهووگشنیز[۱۰] وبعضی را قوت دراصل وریشه‌چون شلغم وچگندروترب‌وگزروبعضی رادرتخم وهرنباتی را که برگش بخورند اصلش‌کم خورند واهل روم بعضی تره از پس نان‌خورندو این از دوحال بیرون نیست یااز بدعادتی است وبی ترتیبی یامگر ترسندکه چون[۱۱] ازپیش

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	تابستان بیشتر	گرم‌سیر	ب ج	**اتفاقست** میان حکما که‌سرکه خشکست **اما** درحرارتش وبرودتش خلافست قومی گفته‌اندکه سردست‌ازجهت‌آنکه تسکین صفرا کند وقومی گفتند[۱۲] گرم است ازجهت‌آنکه‌برزمین برجوشد و سنك پاره گرداند و بهترین قول آنست که‌گرم است بمادت سردست [بصورت][۱۳]ب و چون برصورت حکم‌کنند اولی ترکه برمادت . [ج گوید اندك مایه دروی حرارتست وشکم ببندددو بانگبین تلطیف‌کنند وتقطیع][۱۴]
	زمستان	شمالی	ع م ب	**اشترغاز** اصل‌انگدان است اشتها[ی] وفتق شهوت‌کندوبر هضم طعام یاری‌دهد وغذای غلیظ را در مجاری بگذراند[۱۵] چون سربریان وجگروگرده‌وآنچه بدین ماندچون بجای نان‌خورش بکاربرند یا درسرکهٔ تیز بپرورانند وازان سرکه بخورند این نوع خلطها[ی]غلیظ را لطیف‌گرداند .
	تابستان	سردسیر	ح د یو	**خیار بادرنگ وخیار** مختارست[۱۶] از جهت‌آنکه شکم نرم گرداند وادرار بول آرد و تشنگی‌فرونشاند و [خیار][۱۷]سرد ترست و[۱۸] لطیف تر از خیار بادرنك ازجهت آنکه در اوتلخی کمتر بود واندك مایه قابض بود وتشنگی آرد خصوصاً چون‌در معده خلطی صفراوی بود از جهت‌آنکه زودتر استحالت پذیرد [شلغم‌گرم و نرم[۱۹] است[۲۰]آب‌پشت افزاید ادرار بول‌آرد قابض است نه مسهل][۲۱]

وبمادت سردست ؛ بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی «و» حذف شد وبقیاس نسخهٔ س، ف، **ومتن عربی «بصورت»** افزوده شد . ۱۴ــ از نسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف ومتن عربی‌افزوده شد . نسخهٔ ف در پایان‌جمله افزوده : وسعال‌راکه از بلغم بودسود داردوطبیبان [به] ممزوج‌برآوردن خون راعلاج‌می‌کردند؛ چنین است متن عربی . ۱۵ــنسخهٔ اساس :نگذراند ، بقیاس نسخهٔ‌چ ، س وبا توجه به نسخهٔ فومتن عربی‌اصلاح‌شد. ۱۶ــ چ :گزیدست. ۱۷ــ بقیاس نسخهٔ‌فومتن‌عربی‌افزوده‌شد . ۱۷ــ۱۸، نسخهٔ‌اساس،چ، س : سردوترست؛ با توجه به‌نسخهٔ فومتن عربی‌ومعنی جمله اصلاح‌شد . ۱۹ــ ف:تر؛چنین است متن‌عربی.۲۰ــف افزوده:غذا بسیاردهد؛چنین‌است‌متن‌عربی . ۲۱ــ باتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی از نسخهٔ س‌افزوده شد.نسخهٔ ف پس از جملهٔ‌اخیرافزوده: و طعام را اشتهاآرد چون یك دوباربپزند وبخردل وسرکه خوش‌کنندنیك بود و بینایی زیادت‌کند ؛ متن عربی‌نیزنظیرآن است .

خورند قعر معده آنرا بسوزاند بحرارت . وفم معده آنرا به برودت هضم كند ازين جهت را چنين فرموده اند كه طعامها [ى] غليظ را پيش از طعامها [ى] لطيف

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترينش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد كند	مزاجها	سنها
سز	بادنجان	جنديسابوريون[1]: سرد و تر[2] جماعه: گرم و خشك	ب[3] ۲ ح ۲	فارسى تازه و شيرين	تسكين قى كز ضعف معده بود	جوشش دهان و درد سر را	بچرغش بسيار و سركه	سودا	[4]سرد گوهران را بزيت[4]	نيم پيران
سح	راسن[5]	[6] جند شاپوران: سرد و خشك[6] جماعه: گرم و خشك	ب[7] ۲ ح ۲	هرچه سبزتر و تازه تر	بول بسيار باز گيرد	خون و آب پشت را[8]	بسركه	غذاى بد	سرد	پيران
سط	پياز	رازى: گرم و خشك[9] جماعه: گرم و تر	ب[10] ۴ ر ۳	هرچه اسپيد و آبدارتر	هواى مخالف[11] و آب پشت را	درد سر را	بسركه و شير	شير و آب پشت	سرد	نيم پيران
ع	سير	باتفاق: گرم و خشك	ى[12] ۴ ح ۳	هرچه تيزيش كمتر بود	همه زهرها را	قوت دافعه و دماغ را	بچربشها و ترشيها	خلطى غليظ تيز	سرد	پيران

۱ ـ نسخهٔ اساس ، چ : سابور ، بقياس نسخهٔ س اصلاح شد. ۲ ـ س ، ف : سرد و خشك. ۳ ـ دراين ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عربى : ح ، ۲ ، ى ، ۲ .۴ ـ ۴، س : سردگوهران بضد ؛ چ : سرد ؛ چنين است نسخهٔ ف ، و متن عربى . ۵ ـ نسخهٔ اساس : « راشن » ، بقياس نسخهٔ ف ، متن عربى ، و هداية المتعلمين ۸۳۳ و تحفة ألمؤمنين اصلاح شد . ۶ ـ ۶ ، س : اسحاق: گرم ، تر؛ نسخهٔ ف : گرم و تر ؛ چنين است متن عربى . ۷ ـ در اين ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عربى : ح ، ۳ ، ى ، ۲ ۸ ـ ف افزوده : كم كند؛ چنين است متن عربى. ۹ ـ نسخهٔ س : رازى : گرم ، تر؛ جماعت : گرم و خشك. ۱۰ ـ نسخهٔ چ، متن عربى : ح. ۱۱ ـ ف : تغيير آبها را ؛ چنين است متن عربى . ۱۲ ـ دراين ستون ، نسخهٔ چ ، ف ، متن عـربى : ح ، ۴ ، ى ، ۳ . ۱۳ـ بقياس نسخهٔ چ ، س، ف افزوده شد . ۱۴ـ ف : دهــان را ريش كند . ۱۵ـ ف : ازانكه . ۱۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربى. ۱۷ـ چ : گزبدست . ۱۸ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربى.

باید خوردن .

دیك ابزار و توابل از چندگونه است بهری از حیوانست وبهری از نبات وبهری از

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خزان	سردسیر	ار یو ب	**بادنجان** طبعش مختلفست برحسب کهنی و نوی و شیرینی و تلخی چون کهن [و][13] تلخ بود گرمی وخشکی افزاید و دهن بجوشاند[14] وچون نووشیرین بودسردی وخشکی‌افزاید وبریان‌ـ کرده دیر هضم شود و پخته زود چون با سرکه وکرویا خورند اشتها[ی] طعام کند و[15] فم معده را قوی‌گرداند ونخست‌درآب نمك افگنند آنگاه بپزند [فی‌الجمله‌غذائی زیان‌کارستو بروزگار مضرتش پدیدآید وبترین نوعی‌آنست‌که بریان‌کنند] .[16]
زمستان	شمالی[20]	ب ح ع	**مختارست**[17] ازجهت‌آنکه هضم غذاکند وسدها[ی] جگر وسپرز را بگشاید و [معده را سود دارد][18] ومضرت سرکه کم گرداند[کبر][19] درسه درجه گرم وخشکست[سدهای جگروسپرز بگشاید وخلطهای سودائی‌لطیف گرداند][21] وطبیعت نرم گرداند ومعده ازبلغم پاك‌كندچون باسرکه‌بکار برند .[**بقراط** گویداین نوع اگرچه ازجملهٔ غذاهاست‌بداروبه ماند[22] **جالینوس** این‌نوع سپرز را ، همچنانست‌که افسنتین‌جگررا] .[23]
زمستان	شمالی	ب ج د	**مختارست**[17] فتق شهوت‌را وتیزی بصر راونرم‌گردانیدن شکم را و[24] ادرار بول را و گونهٔ روی نیکوگرداند و کسی را که اندام نرم ومعتدل بود از خوردنش پرهیز باید کردن چه موافق اندامها[ی] درشت وسخت‌است وآن نوع که دراز و سرخ بودحریف تربود[25] وچون خام‌وخشك بود بهتر ازتروپخته و همه نوعی باد انگیزبود وتن ناخوش کند[26] .
زمستان	کوهستان	ثیا[27] ج یو	**مختارست**[17] تقطیع خلطها [ی] بدداوشکم براندوادرار بول آرد وکرم ازشکم بیرون‌کند و**تفتیح** سدهاکند وسرفه‌راکز سردی بودببرد و دماغ وچشم [و] گرده وسپرز[28] رازیان‌دارد وتشنگی آردو مزاج معتدل از حد بیرون برد و چون چندانی بپزندکه حرافتش[29] نماند قوتش‌نیز نماند خاصه چون درسرکه نهند وباشیر وماهی‌خورند . [سیر بداروبه ماندکه بغذا][30]

درنسخهٔ اساس بجای این جمله آمده است : « و خلطها را لطیف‌گرداند »که جـای آن پایین ترست . نسخهٔ ف افزوده : و ساکن‌گردانیدن بادها ؛ چنین است متن عربی . ۱۹ـ بقیاس نسخهٔف ، متن عربی و جای خالی آن درنسخهٔ س، افزوده‌شد ۲۰ـ ف : سرد ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۲ ـ نسخهٔ ف: ب: غـذائی است دوائی ؛چنین است متن عـربی . ۲۳ ـ ازنسخهٔ س افـزوده شد با توجه به نسخهٔ ف،چ ، و متن عربی . ۲۴ ـ درنسخهٔ اساس افزوده :گردانیدن ، بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد . ۲۵ ـف افزوده : از پیازگرد وسپید ؛ چنین است نسخهٔ چ ؛ متن‌عربی : من المستدیر. ۲۶ ـ ف افزوده : واختلاط عقل خاصه‌بیمار راکه بسیارخورد ؛ متن عربی : و یخلط المرضی‌اذا اکثروامنه . ۲۷ ـ دراین‌ستون ، نسخهٔ چ : ثیا ، ج ، ار؛ نسخهٔس : حنین ، یوحنا . ۲۸ ـ ف : شش؛ چنین است متن‌عربی . ۲۹ ـ نسخهٔ اساس : حراقتش ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ ، و متن عربی اصلاح شد . ۳۰ ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی .

میوه‌ها وشکوفها چون پلپل وزیتون[1] وبهری تخمهاست چون زیره و گشنیز و بهری ترها است چون چگندر و سپاناخ و[بهری][2] اصولست چون شلغم و گزر و بهری روغنها است چون شیر[ه][3] وزیت وبهری آبهاست چون سرکه وآب‌غوره وبهری چوبهاست چون‌دار ـ صینی وزنجبیل وبعضی از فضلات حیوانست چون انگبین وخایه وشیر . و بهری از معادن است چون نمك واغلب این نوعها یادکرده آمد درموضعها[ی] خویش زیراکه‌چون یاد ـ

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر چیزها[یی] که دیگ‌بویا و خوش کند: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تو لك كند	منفعت: مزاجها	سنها
عا	مارچوبه	جالینوس ، روفس : معتدل. یوحنا: گرم وتر	[ح][4] ۱	هرچه تازه تر	آب پشت وتفتیح سده را	سستی معده را	بآب کامه	غذای نیك	سرد و خشك	پیران
عب	اسپاناخ	عیسی : سرد.اریباسیوس: گرم ومعتدل	ب ۱	آنچه باران براو باریده بود	سرفه وبروسینه را	دشوار هضم شود	بمطنجن وآب کامه	غذای اندك	گرم[5]	جوانان
عج	چغندر	ارخیجانس وثیاذوق: گرم و تر.یوحنا : گرم وخشك	ی ح ۱	هرچه شیرین تروخوشتر	آتش سبوسهٔ سر را	خون تباه کند[6]	بسرکه و خردل	خلطی تیز	خشك[7]	پیران

۱ ـ نسخهٔ ف ، س ، و متن عربی افزوده : زعفران . ۲ ـ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی و دیگر موارد مشابه‌افزوده شد . ۳ ـ بقیاس نسخهٔ چ ، س اصلاح‌شد ؛ ف ، متن عربی : شیرج . ۴ـ درنسخهٔ اساس‌درست خوانده نمی‌شود، بقیاس نسخهٔ چ،فو متن عربی نوشته شد . ۵ـ چ : صفراوی ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی ؛ نسخهٔ س نظیرنسخهٔ اساس است . ۶ـف : خون را بسوزاند ؛ چنین است متن عربی . ۷ـ ف : احشای خشك را ؛چنین‌است متن عربی . ۸ـ۸ ، ف :که ازشیرسازند درهمان موضع زیتون را یادکردیم ؛ چنین است متن عربی . ۹ ـ بقیاس‌نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔفو متن‌عربی افزوده شد. ۱۰ ـ بقیاس نسخهٔ س ، ف و متن عربی و با توجه به مقدمهٔ جمله ، ترجمهٔ « ذکرنا الخل » تکمیل شد . ۱۱ ـ از نسخهٔ س وباتوجه به‌نسخهٔ ف ومتن‌عربی ومعنی جمله افزوده شد . ۱۲ـ از نسخهٔ س با توجه به‌متن عربی ومعنی جمله افزوده شد . ۱۳ ـ ف : در اول پختن دیگ در اندازند ؛ متن عربی : فالقه فی اول الطبخ . ۱۴ ـ در این ستون ، نسخهٔ‌چ،متن عربی : ح، ثیا ، د ؛نسخهٔ س : حنین ، ثیا ذوق . ۱۵ـ چ:گزیدست . ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده : «بودو»بقیاس نسخهٔ چ ، س وبا توجه‌به نسخهٔ ف و متن‌عربی زائد می‌نمود وحذف شد. ۱۷ـ نسخهٔ ف افزوده : زیرا که ازصحرائی ترترست؛

کرده شد پنیر[۸] آنچه درباب شیر کنند یاد کرده آمد[۸] و چون نمکسود در باب گوشتها یاد- کرده آمد [نمك یادکرده آمد][۹] وچون مخللات یاد کرده آمدسرکه‌را [یادکردیم][۱۰] وهر چه یك جا یادکرده شد [دگر باره][۱۱] حاجت نیاید. اما در توابل و ابزار و آب میوهـا و هر چه دشخوارتر مهرا شود از توابل در پیش باید داشتن چون اصول و هرچه زودتر بپزد [از پس][۱۲] چون ترها و از ابزارها هر چه خشك بود در اول پختن بـکار بردن[۱۳]. و آب

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	آنجا که یابند	ح[۱۴] ار ع	**مختارست**[۱۵] از جهت آنکه موافق ترتره[ا]ی است معده‌را نیك[۱۶] پرورش دهد خصوصاً آن نوع بوستانی[۱۷] و آنچه برسنك روید حرارتش کمتر بود وباعتدال نزدیکتر بود وپخته‌شکم نرم گرداند و ادرار بول‌آرد واگر در آخر ربیع بکار دارند[۱۸] اول خریف بروید **حرشف** هم نوعی ازمارچوبه‌بود گرم‌ونرم‌وآب‌پشت راقوی‌گرداند ودماغ را زیان دارد.
آنگه که یابند	بهمه‌شهرها	ع یو رو	**مختارست**[۱۵] ازجهت آنکه شکم نرم گرداند وزوداز معده بگذرد [و][۱۹] کسی راکه مزاجی‌سردبود بایدکه باَبکامه[۲۰] ودار- صینی‌وپلپل خوردومحرور را باگشنیز وروغن بادام . [**قطف**][۲۱] بطبع‌نزدیك سپاناخ بود وشکم نرم گرداند وتبها[ی] تیز ویرقان را سود دارد وفم معده را قوی گرداندو[۲۲] شکم ببندد وچون با زیت وآبکامه خورند شکم ببندد[۲۳].
زمستان	درهوای خشك	ج ارخیجانس[۲۷]	**مکروهست** معده را از بهر آنکه رطوبتی بورقی در او موجودست هرچندکه این رطوبت تحلیل قولنج‌کند وغلیظی‌سپرز را سوددارد واصلش‌بلغم‌فزاید[و][۲۴] آبش شکم براند وجرمش ببندد واصلش‌قوی‌ترست‌در[۲۵] اسهال‌ازبرك. [**گندنا**][۲۶] حرافت وحرارت از سیروپیازکمترست چون پخته بود[۲۸] بواسیر وبادها[ی] امعا را سود دارد . [ریباس سرد وخشکست آلتهای شکم قوی گرداند ، شکم‌ببندد][۲۹].

چنین است متن‌عربی. ۱۸– چ : بکارند ؛ س : کارند ؛ نسخهٔ ف : چون آخربهارزمینش‌را بسوزانند ؛چنین است متن عربی . ۱۹– بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف و متن عربی افزوده شد. ۲۰–نسخهٔ اساس : آبکامه ، بقیاس‌نسخهٔ چ ، س‌وبا توجه به‌نسخهٔ‌ف ومتن عربی‌اصلاح شد . ۲۱– درنسخهٔ اساس محوشده‌است، بقیاس نسخهٔ‌س و با توجه به نسخهٔ چ ، ف ، متن عربی‌نوشته‌شد. ۲۲– س افزوده : نه اسهال‌کند ونه ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است ونسخهٔ ف‌و متن عربی نظیر نسخهٔ س . ۲۳ – س : شکم براند ؛ ف : اسهال‌کنند ؛چنین است متن عربی ؛ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس‌است . ۲۴– بقیاس‌نسخهٔ‌چ ، س‌وبا توجه به نسخهٔ‌ف ومتن عربی افزوده شد . ۲۵ – نسخهٔ اساس ، نسخهٔ چ : از ، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به‌متن عربی اصلاح‌شد . ۲۶ – نسخهٔ اساس : «کند بیار» بقیاس نسخهٔ س وباتوجه به نسخهٔ‌چ ، ف و متن عربی اصلاح‌شد . ۲۷ – نسخهٔ ، چ دراین ستون افزوده : یو ؛ نسخهٔ س : شرك ؛ متن عربی : ج ، رو. ۲۸–نسخهٔ ف افزوده : بزیت‌و خام ؛ متن‌عربی : بالزیت و نیئاً .
۲۹– ازنسخهٔ س با توجه به‌متن عربی افزوده شد؛ نسخهٔ ف، چ : ندارد .

میوها هرچه ترش بود از پیش بکار باید داشتن و هرچه[1] شیرین بود باز پس‌تر[2] و هرخوردنی آنچه بر او غالب‌تر بود طبع آن دارد چون

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
عد	انبر	باتفاق: گرم و تر	ح ۲ ر ۱	هرچه سرخ تر و شیرین تر	بر مباشرت یاری دهد	دیر هضم شود	نیک بباید پختن	خون و آب پشت	سرد و تر	نیم پیران
عه	سماروغ	ماسرجویه وعیسی: بغایت سرد و تر	ب[3] ر ۲	هرچه خلنجی و بزرگ‌تر بود	تشنگی فرو نشاند[4]	زود مستحیل شود[4]	بآب کامه و خردل[4]	بلغمی غلیظ و اندک	گرم	جوانان
عو	کمو	جالینوس: سرد و تر روفس: گرم و تر	م[5] ب ۲	هرچه تر و سبز بود	پذیرندهٔ همه طعامها بود	سودا را	به پلپل و زیت و نمک	غذای تر و اندک	گرم[6]	جوانان
عز	فستق	جالینوس: گرم	ب[7] ۱ ی ۲	هرچه تازه‌تر بود	تفتیح سده را	آلات شکم را	بروغن بسیار	خونی فاسد	گرم دماغ	جوانان

۱ — ف افزوده: قابض و ؛ چنین است متن عربی . ۲ — ف افزوده : تا تلخ نگردد . ۳ — در نسخهٔ اساس : «س» بقیاس نسخهٔ چ و متن عربی و دیگر موارد مشابه اصلاح شد . ۴ — در نسخهٔ ف و متن عربی شرح این خانه و خانهٔ زیرین بجای یکدیگر نوشته شده است ؛ نسخهٔ چ ، س نظیر نسخهٔ اساس است . ۵ — در این ستون ، نسخهٔ چ : ب ،مد ، ر ، ۲ ؛ متن عربی : ب ، ر ، ۲ . ۶ — چ : صفراوی ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۷ — در این ستون ، نسخهٔ اساس : « س، ا ، خ ، ۲ » بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد ؛ در نسخهٔ چ ، ف ، متن عربی بجای « ب » نشانهٔ « ح » نوشته شده است . ۸ — س افزوده : ترش . ۹ — بقیاس نسخهٔ چ و معنی جمله افزوده شد . ۱۰ — چ : همه شهرها ؛ چنین است نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۱ — ف افزوده : و خون انگیزد که دروکدورت بود ؛ چنین است متن عربی . ۱۲ — نسخهٔ اساس: « بر » ،

سکبا طبع سرکــــه و قلیه[8] طبع آب کامــه الا چـون ابـــزار هـــا متساوی بـود چــون زیره با [کـــه] [9] ازیــن جهت معتدل است و آب کامــه بــــرچند

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمستان	گرم‌سیر[10]	ح رو ع	**گزر** پخته وخام‌خورند وغداش کمتراز شلغم بودو حرارت افزاید و ادرار بول آرد وبادانگیزدوآب پشت افزاید[11] و اندر بعضی شهرها وهواها بویا بود چون دیگر مشموم و دشخوار هضم شود خصوصاً چون تازه بود یا در زمین‌کهن شود ودفع‌مضرتش بسرکه وخردل وآب‌کامه بایدکردن .
	زمستان	گرم‌سیر	ج یو	**جالینوس** گوید [این][12] نوع [را بذات][13]خویش هیچ طعم نیست از[ین][14]جهت پذیرندهٔ همه‌طعمهاست چون باابزار ها[ی] گـرم بپزند گـرم بـود وبضد وخـونی غلیظ تـولد کند لیکن باعتدال نزدیك وتبها[ی] سودائی‌تولدکند ودم دهان‌ناخوش‌کند وچون با روغن بسیارو گوشت فربه بپزند زیان کمترکند.[فطر نـوعی از سماروغست بر حسب طبع زمینها بگردد جایی غذای موافق بود وجایی زهر بود][15] .
	تابستان	درهمهٔشهرها	ب ح ع	**مختارست** [16]سرفه وتب را چون در معده خلطی یابدباآن یارشود ج گوید مستحیلست وهر خلط بدکه یابد با اویار شود از جهت‌آن‌که تفه است وبذات‌خویش هیچ طعم ندارد وپذیرندهٔ همه طعمها است و بایدکه برحسب مزاج خویش هرچیزی که موافق تر[17] بود بپزندکه [18] اسهال وادرار بول آرد[19].
	آنگه‌که یابند	درهمهٔشهرها	یو ع ج [22]	**قنبیط** بطبع هم چون‌کرنب است بهمه معینها جزکه‌کرنب پاره [ا]ی خشکتر[ست] [20] و باید که بزیت بسیار و آب کامه بویاکنند چه بآب و نمك [معده را][21] زیان دارد وهردو نوع ادراد بول آرد خصوصاً هرچه تـازه تربود وترتر.و قوت‌مستی و خماررا سوددارد .

بقیاس نسخهٔ‌چ ، س اصلاح شد . ۱۳ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه‌به معنی جمله ونسخهٔ ف و متن‌عربی. ۱۴ — از نسخهٔ س افزوده‌شدباتوجه‌به معنی جمله و نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی . ۱۵ ــ‌ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه‌به نسخهٔ‌ف،چو متن‌عربی ۱۶ ــ چ :گزیدست . ۱۷ ــ نسخهٔ اساس: موافق تو ، بقیاس نسخهٔ‌چ‌اصلاح شد. ۱۸ ـ‌نسخهٔ‌چ : ب ؛ نسخهٔ‌س :بقراط گوید ۱۹ — س : اسهال‌کند ادرار بول نیارد ؛ چنین است متن عربی . نسخهٔ چ افزوده : نافع است اصحاب حرارت ویبوست را ؛ نسخهٔ ف : ومزاجهای‌گرم را نیك بود ؛ چنین است متن عربی . ۲۰ — ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۲۱ ــ ازنسخهٔ س‌افزوده‌شد باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۲ ــ س :حنین.

نوع است بهری از آب ماهی کنند . و تقطیع خلطها کند و ازآرد گرمه[1] کنند حرارتش [کمتر][2] بود و از آرد جوین[3] کنند در درجهٔ اول گرم بود و در درجهٔ دوم خشك و شکم بندد[4] .

مخللات هرچه از سرکه کنند عصبها و بر و سینه و امعا و آب پشت را زیان دارد و تسکین خون و صفرا کند و بلغمها پاك کند و مزاجها [ی] گرم را سود دارد خصوصاً در فصلها[ی] گرم و هواها [ی] گــرم سیر و محــرور را حرارت کم گرداند و مرطـوب را

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر مطنجنها وسردها[5]				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
عح	مطنجن	گرم	مد	هرچه پخته[و][6] تر بود	[7] بلغم را سود دارد[7]	تشنگی را[8]	از پیش ممصوص خوردن	خونی تیز	سرد	پیران
عط	ممصوص	سرد وخشك	مد	آنچه ازفروج بود	صفرا را	سودا را و عصبها را	بشراب کهن ریحانی	خونی سرد ومعتدل[9]	گرم وتر	پیران
ف	شیر تازه	سردوتر	مد	از گوسفند[10] جوان	بروسینه وشش را	تبها را	بکشمش	غذای نیك	معتدل	کودکان

۱ ــ ف : از نان گندم ؛ متن عربی : من دقیق السمید . ۲ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۳ ــ س ، ف : آرد جو ۴ــ ف : شکم را بگشاید ؛ چنین است متن عربی . ۵ ــ چ : وانواع آن ؛ ف : ذکرسردیهاو مطنجنات ؛ متن عربی : البوارد و المطنجنات والالبان . ۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، ف وباتوجه به متن عربی افزوده شد . ۷ ــ ۷ ، نسخهٔ اساس : بلغم راو سودا را ، بقیاس نسخهٔ چ وباتوجه به نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۸ ــ ف : تشنگی آرد . ۹ ــ متن عربی: دم ابرد من المعتدل . ۱۰ــ ف : میش ؛ چنین است متن عربی . ۱۱ ــ ف افــزوده : و غلیظ را لطیف کند ؛ چنین است متن عربی. ۱۲ ــ ف:زمستان ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ چ، س ، ف افزوده شد. ۱۴ ــ چ :گزیدست. ۱۵ ــ نسخهٔ اساس : فم و معدهٔ زبــرین ، بقیاس نسخهٔ چ و بــا تـــوجـه بـه نسخهٔ ف و متن عــربــی اصلاح شد. ۱۶ ــ از نسخهٔ

رطوبت[۱۱] وهر طعامی که از سرکهٔ غلیظ کنند معدهٔ گرم را سود دارد خـاصه بتابستان[۱۲] و هر چه از لطیف کنند بر ضد این [بود][۱۳] و انواع مخللات از چند گونه بود باشد که سه چهار مـاه نگاه توان داشتن آنگاه تباه شود چون بادنجان و شلغم،باشد که نگـاه نتوان داشتن از لطافت که زود مستحیل شود چون قنبیط و مانند آن و هرچه خواهند تـا تباه نشود و مدتی بسیار بماند ازگوشت و غیرآن یا در میان برف نگاه باید داشتن تا نرم وتر بماند برطوبت برف یا در میان انگبین تا حرارت و نرمی از انگبین کسب کند یادرشراب

قیـاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	یهودی	**مختارست** [۱۴]این لون مـرطوبان را از جهت آنکه نشف رطوبات کند ازمعدهوفم معدهٔ زیرین[۱۵]را سخت کند و غذای گرم وخشك تولد کند و هرچه ابزارهـا [ی گرم][۱۶] بیش‌دراو بود دشوارترهضم شود از جهت آنکه فرموده اندکه چنین لونها را ابزارها نبایدکردن .
تابستان	جنوبی	را	**مختارست** [۱۴] کسی‌راکـه مزاج بغایت گرم بود و سرد ـ گوهرانرا زیان دارد و آب پشت ونقرس و [درد][۱۷] عصبها را زیان دارد جزکه ازپس حلواها [ی][۱۸]عسلی خـورند و چون از پـایهٔ[۱۹] گـاوو گوسفندکنند مـوافق‌تربود هلام خوردنی از سکبابود و سردکرده وصافی گردانیده از دسومت ، بطبع مقارب مصوص است .
بهاران	معتدل	ب د ج	**شیر تازه** مرکبست ازسه جوهر ازآب و شیرو خون[۲۰] و خلطها را لطیف گرداند و شکم براند[۲۱] و خلطی تولدکند غلیظ و سنك درگرده آرد بخشکی وز[۲۲]چربش و حرارت و رطوبت افزاید و این قوتها دراومختلفست گاه این بران غـالب [بود][۲۳] وگاه آن برین برحسب حیوانش ووقتو شیر خر ماده سل[۲۴] را سوددارد [و شیرشتر با بولش‌آمیخته‌استسقا را سوددارد][۲۵]

س بـا توجه بـه نسخهٔ ف و متن عـربـی افزوده شد . ۱۷ ــ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ نسخهٔ ف ، متن عربی : امـراض ۱۸ــ نسخهٔ اساس : « حلواهها» اصلاح شد . ۱۹ ــ نسخهٔ چ : روغن ؛ نسخهٔ اساس : «بایه »، بقیاس نسخهٔ س تکمیل‌شد؛ در نسخهٔ ف ، ومتن عربی بجای این کلمه نوشته شده : اطـراف . ۲۰ ــ س : ازآب شیرآمیز ؛ چنین استمتن عربی ؛ ف افزوده : و آن‌گرم است و تیز؛ ایضاً متن عربی . ۲۱ ــ ف افزوده :و از پنیروآن سردست طبع را ببندد؛ چنین است متن عربـی ؛ س افزوده : بگرمی و تری وزجبنست و شکم ببندد . ۲۲ ــ نسخهٔ اساس ، چ : در ،بقیاس نسخهٔ س، ف و متن عربی‌اصلاح شد . ۲۳ ــ از نسخهٔ س افزوده شد ، بقیاس‌نسخهٔ چ : باشد . ۲۴ ــ چ افزوده : ودق ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی. ۲۵ ــ از نسخهٔ س وباتوجه به‌نسخهٔ ف و متن عربی‌افزوده شد.

تاحرارت ویبوست کسب کند یا درسرکه یا در نمك[1] .

فصل آنچه دیك بویا کند وهرچه ازسرکه‌کنند موافق‌کسی بودکه خواهدکه‌مزاج خود لطیف‌گرداند ویا کسی راکه خواهدکه طعام بسیارخورد وخون اندك تولدکندیاکسی

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	مزاجها	سنها
فا	شیرترش	فولس : همه‌شیرهامعتدل رازی : شیرشیرین گرم	مد	هرچه‌چرب‌تر	تشنگی را	گوشت بن دندانرا	مضمضه‌باآب‌انگبین	خلطی نیك	معتدل	کودکان
فب	پنیرتازه	سرد[2]	مد	ازشیری‌معتدل از حیوانی‌درست	راندن شکم وفربهی تن‌را	سدها را	بگوزوزیت وعسل	غذائی غلیظ [نه] [3]بد	گرم	جوانان
فج	پنیرکهن	ثیاذوق : سرد[4]وخشك	مد	هرچه چرب‌تر و خوشتر	شکم ببندد بریان کرده	سنگ در گرده افکند	میان دوطعام‌باید خوردن	غذای‌بسیار	بسیارریاضت	جوانان
فد	زیتون سیاه	جالینوس : گرمیش باعتدال[5]خشکیش‌بافراط[5]	مد	دقوقی نیك	فتق شهوت را	درد سروبی‌خوابی را	میان‌دوغذاباید‌خورد[6]	خلطی سودائی	سرد	پیران

۱ـ ف : یا درسرکه نگه دارند سردی کسب کند یادر نمك حرارت وخشکی بسیارکسب‌کند ؛چنین است متن‌عربی . ۲ـف :سردو تر؛ چنین‌است متن عربی‌ونسخهٔ چ . ۳ـ ازنسخهٔ س افزوده‌شد . ۴ـ چ ،ف :گرم ؛چنین است متن‌عربی. ۵ـ۵، چ :اندك مایه‌خشکی ۶ـ ف: درمیان غذا بایدخورد ؛چنین است متن عربی . ۷ـ چ : گزیدست . ۸ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۹ـ نسخهٔ اساس: گردد ،بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی اصلاح شد. ۱۰ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۱ـ س افزوده : اسهال. ۱۲ ـ نسخهٔ ف، چ: ر. ۱۳ـ نسخهٔ اساس افزوده : «شیرترش» که زائد بود و حذف شد. ۱۴ـ۱۴ ، س : موافق تر بود ؛ ف : بهتر بود ؛ چنین است متن عربی .

که غذاها[ی] قوی غلیظ بر نتابد چون گوشت یا بیماریی دارد که جزغـذا[ی] سبک لطیف نتواند خوردن یاکسی که طریق زاهدان سپرد یا وبایی بود و بضرورت ازغذاها[ی] غلیظ احتراز باید کردن و دفع مضرت از اسبابی که یاد کرده شد مختلفست اگر مقصود

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	جنوبی	ح د ب [12]	**مختارست** [7] پس ازانکه چهل روزازوقت زادن حیوانش بگذرد [و بعمل] [8] طبعش بگردد وچون با برنج و گندم بپزند دیـرهضم شود دوغ موافق مزاجها[ی] گرم بود وچون سنگ ـ ریزهٔ گرم کرده[9] [درافگنند ونشف مائیتش] [10] شکم رفتن و[11] خون را سوددارد و آنچه غلیظش کمتر بود بـا سکنگبین گروخارش را سو دارد .
زمستان	سردسیر	ج د ب	[13] **مختارست** [7] هرچه‌تازه تر بود[14] و دوغ موافق تر بود [14] و هرچه‌کهن تر بود تشنگی[15] را بیش آرد و دشگوارتـر بود و مختلفست بر حسب حیوانش **فله** [16] سرد وتر بود تن رافربه‌کند و آبش مجاری رگها را پاك کند ومـزاج جگر گـرم را درتن معتدل باعتدال آرد **لور**[17] وسط بودمیان پنیر[تر] [18] و فله **ترف** سرد وخشك بود بدوم‌درجه[ورخبین ازترف کنند] [19] .
زمستان	سردسیر	ب د ع	**مکروه است** ازجهت آنکه دیرهضم‌شود[وتشنگی‌افزاید] [20] وهرچه تیزتر بود وحریف‌تر زیان‌کارتر بود[21] خشکیش بیشتر بود و سنگ درگرده افگند خصوصاً محرورانرا چون بریان‌کنند شکم ببندد و چون با چیزها[ی] گرم وخشك خورند چون زیتون و نمك خشکتروزیان‌کارتر بود .
زمستان	سردسیر	ب د یو	**زیتون** [دونوع است] [22] یکی زیتون زیت و دهینت بسیار دراو بودوپرورش دهنده‌تر بود و نوع‌دیگر[را] [23] زیتون الما[ء] خوانند و قابض بود ومعده را قوی کند و اشتها[ی] طعام کند خصوصاً چون با سرکـه خورند تا خـام بود سرد بود و چون پخته شود گرم بود زیتون سیاه رااز همه‌زیتونها روغن بیش‌بودو صفرا رازیان‌دارد و بسیاربود که هیضه‌آرد وسرکه‌مضرتش ببرد .

۱۵ــ نسخهٔ اساس: بستگی، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف ومتن عربی اصلاح شد. ۱۶ــ نسخهٔ اساس، چ: «دوغ»؛ بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح‌شد. ۱۷ــ نسخهٔ س، متن عربی: لوز ــ که درست نمی نماید. ۱۸ــ بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن عربی‌افزوده شد. ۱۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌متن عربی. ۲۰ــ از نسخهٔ س افزوده شده باتوجه به متن عربی. ۲۱ــ س افزوده: ومائیتش کمتر بود و؛ مطابق است با نسخهٔ ف ومتن عربی. ۲۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۲۳ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد.

غلیظ گردانیدن اخلاط رقیق تیز بود و سرد گردانیدن مزاج گرم را بآب میوها معالجت بایدکردن وگرمقصود لطیف‌گردانیدن خلطها [ی] غلیظ بود بخردل و مانند آن و اگر غرض معالجت مزاج سرد بود بآب کامه و پلپل وگرغرض قوی‌گردانیدن معده وفتق‌شهوت طعام بود[1] بآب لیموا[2] [جالینوس][3] گوید بسیار سپرزها و جگرها[ی] غلیظ و ابتدا [ی] صرعها را بداروها [ی] ملطف علاج کرده ام و بحال صحت باز آورده‌ام و فی الجمله این

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرشیر و آنچه‌ازشیر کنندو خایه‌و انواع آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
فه	مسکه	یوحنا :[6] گرم وتر	مد	از شیر میش	درد شش را	سستی معده را	بچیزها[ی] قابض	خونی نیک	خشک	پیران
فو	شیرازتیرها[4]	طبع آن ترها که در او بود	مد	آنچه خردل و نمک در او بود	فتق شهوت را	دشوار هضم شود	باغذاها[ی] نیک باید خورد	خلطی تیز	سرد	نیم پیران[5]
فز	ریچار و کامها	طبع ابزارها که در او بود	مد	آن که حرافتش و تیزیش معتدل بود	آروغ و اشتها[ی] طعام را	تشنگی را	بغذا[های] ترش و چرب	بلغمی شور	سرد	نیم پیران

۱ ــ نسخهٔ اساس افزوده : و ، بقیاس نسخهٔ س و باتوجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی و معنی جمله حذف شد . ۲ ــ بآب لیمو. ۳ ــ بقیاس نسخهٔ س ، چ ، ف ومتن عربی افزوده شد . ۴ ــ درنسخهٔ ف ومتن عربی این ستون افقی بعداز ستون «ریچاروکامها» قرارگرفته ؛ نسخهٔ چ ، نسخهٔ س نظیر نسخهٔ اساس است فقط در نسخهٔ چ خانهٔ اول و پنج خانهٔ آخرجابجا نوشته شده ومشوش است . ۵ ــ متن عربی : الشباب . ۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س و با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی افزوده شد . ۷ ــ نسخهٔ اساس: کیاد کرده شد . ۸ ــ نسخهٔ اساس ، چ : بود ، بقیاس نسخهٔ س و جمله های بعد اصلاح شد . ۹ ــ رسم خط نسخهٔ اساس : کبغذا . ۱۰ ــ نسخهٔ ف ، متن عربی : شیرخشت و ترنجبین. ۱۱ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۱۲ ــ نسخهٔ ف افزوده : قریص و ؛ چنین است متن عربی . ۱۳ ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله با توجه به نسخهٔ ف ، چ ومتن عربی افزوده شد . ۱۴ ــ

غذاهاکه یادکرده شد[۷] بدارو به [ماند][۸] وتن را ازچنین غذاها بس منفعتی نباشد وغذا که بداروها ماند آنست‌که در اوقوتی بودکه طبع ازان نفور بود چون سیروخردل ودارو که بغذا[۹] ماند آنست‌که دراو قوتی بودکه طبیعت بدو میل کند چون زنجبیل و شیرخشت[۱۰]

مطنجنها و گوشتها [ی] بریان کرده رطوبتها [ی فضلی][۱۱] را ازمعده پاك کند ومزاجی که از بلغم تباه‌خواهد شد بحال صحت بازآورد واز چندلون بود از سرکه بسیارکنند.چون[۱۲]

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	زمستان	کوهستان	ح ب یو	**مسکه** بمنزلت زیت تازه بود و سوددارد کسی را که فضلهٔ خام درسینه و شش بود خصوصاً [چون][۱۳] باانگبین‌وشکر خورند **روغن گاو**[۱۴] طبع مسکه دارد لیکن بحرارت قوی‌تر از مسکه بود ازجهت‌نمك وهرچه کهن‌تر بود گرم‌تر بودوفروزنده‌تر و قوی تر بود .
	زمستان[۱۶]	سردسیر[۱۷]	[یهودی][۱۸]	**شیراز**[۱۵] آنچه سعتردراوبود سوددارد بادها راکه ازشیر تولدکند وآنچه خردل در اوبود ملطف بود اما آنچه از کرفس و نعناع و طرخون بود ازهمه انواع شیراز خوشتربود وبویاتر بود [وکدو شیراز][۱۹] سوددارد معدهٔ گرم را و شونیز و خردل غایلت[۲۰] این نوع را ببرد .
	زمستان	سردسیر[۲۲]	[رازی][۱۸]	**ریچارها و کامها** نان خورش را نشاید[۲۱] ، برخوردن این هردو نوع یکبارگی اعتماد نباید کردن بلکه در میان طعامها [ی] چرب باید خورد تا طعام را زود هضم‌کند و این هردو نوع را[۲۳] سپرز افزایند[۲۴] و تشنگی آرد و محروران را زیان‌کارترست و بابریانی وگردنا موافق ترست‌تا لذت در[۲۵] طعم بی مضرتی یافته می شود[۲۶] .

نسخهٔ ف ، س ، متن عربی : روغن ؛ نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس است . ۱۵ ــ چ : شیربا ترها آمیخته ؛ در نسخهٔ ف ، چ و متن عربی این ستون افقی‌بعد ازستون «ریچارها وکامها» قرارگرفته ؛ نسخهٔ‌س نظیرنسخهٔ‌اساس است ؛ رك . صفحهٔ‌مقابل / ۴ ح. ۱۶ ــ ف،س : بهار . ۱۷ ــ ف ،س، متن‌عربی: معتدل . ۱۸ ــ درنسخهٔ اساس‌این خانه خالی است‌از نسخهٔ س افزوده شدبقیاس نسخهٔ چ ، و متن عربی . ۱۹ ــ ازنسخهٔ س‌افزوده شد باتوجه به‌نسخهٔ ف و متن‌عربی . ۲۰ ــ متن عربی : عادیته ؛ نسخهٔ ف : شر . ۲۱ ــ نسخهٔ اساس ، چ : شاید ؛ بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن‌عربی اصلاح شد . ۲۲ ــ متن عربی : الجبلیة (= کوهستان) . ۲۳ ــ چ ، س : «را» ندارد . ۲۴ ــ چ،س :افزاید ؛ف : بپرورد . ۲۵ ــ س : دو . ۲۶ ــ ف : تا نقل باشد از طعامی بطعامی ؛ چنین است متن‌عربی .

مصوص و هلام و موافق مزاجها وجگرگرم [بود][1] وتسکین خون وصفرا کند و سودارا و عصبهار ازیان دارد وبهری از شیر کنند وبادانگیز بود وقولنج آرد خصوصاً چون ازگوشت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
فح	خایهٔ مرغ با جگر	گرم و تر	مد	از مرغ جوان	رنجوران را[2]	آروغ دخانی[3] آرد	بشراب کهن	غذای قوی	گرم	جوانان
فط	خایهٔ مرغ خانگی	معتدل مایل بحرارت[4]	مد	هرچه تازه و بزرگ بود	آب بپشت را	دشوار هضم شود[5]	اقتصار کرده بر دو زرده[6]	خلطی پسندیده	گرم	جوانان
ص	خایهٔ کبک	لطیفتر از خایهٔ مرغ	مد	عجهٔ تازه[7]	کسی کز بیماری برخیزد	اصحاب ریاضت را[8]	بشراب سرخ	غذای معتدل	معتدل	پیران و کودکان[9]
صا	خایهٔ بط	معتدل مایل بحرارت غلیظ	مد	نیم برشت	رنجوران را	قولنج و بادها[10] را	بسعتر و نمک	خونی بسیار[11]	گرم	جوانان

۱ – بقیاس نسخهٔ چ ، س افزوده شد . ۲ ــ ف : اصحاب ریاضت را ؛ چنین است متن عربی. ۳ ــ نسخهٔ اساس ؛ چ: دوخانی، با تـوجـه بـه نسخهٔ س اصلاح شد ؛ ف : دودناك . ۴ ــ در این خانه ، نسخهٔ ف : گرم است و مایل بسردی و خشکی؛ چ : جالینوس مایل بسردی و خشکی ، ثیاذوق سرد وتر ، رازی گرم و تر ؛ متن عربی : بیاضه بارد رطب و صفرته حارة رطبة. ۵ ــ ف افزوده : و چون بسیار خورند کلف آرد ؛ چنین است متن عربی . ۶ ــ ف : برزرده اش ؛ متن عربی : علی صفرته . ۷ ــ ف : خایگینه سازند . ۸ ــ ف : مردم کارکن را ؛ متن عربی : باصحاب الکبد . ۹ ــ در این خانه ، نسخهٔ چ : کهلان؛ س : کودکان ؛ متن عربی: الشباب . ۱۰ ــ ف افزوده : و دوار ؛ چنین است متن عربی . ۱۱ ــ چ : قوی ؛ متن عربی: متین. ۱۲ ــ نسخهٔ س ، متن عربی : لوز . ۱۳ ــ متن عربی : الربیع . ۱۴ ــ ف ، چ ، متن عربی : شمالی . ۱۵ ــ نسخهٔ چ، متن عربی : ابن مندویه . ۱۶ ــ ف افــزوده : فربه ؛ چنین است متن عربی . ۱۷ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف

مرغ خانگی کنند اماشیر تازه ومسکه و روغن گاو تازه وپنیر تر ولورتر[12] وفله پرورش دهندو خارش تن را ولاغری تن ببرد وبروسینه راسودمند باشد و مسکه را حرارت از روغن گاو

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان[13]	سردسیر[14]	ابن عبدان[15]	**خایه و جگر** راهریکی بجای خویش یاد کنیم وهردو برابراند و دیرهضم شوند و سخت غلیظ اند وچون هضم شوند پرورش بسیاردهند وخونی نیك تولد کند وجگر بط طعامی بلذتست خصوصاً و آن مرغ خانگی[16] و ازاین هر دونوع بسیار نباید خوردن خاصه جگر گاوو گوسفند .
زمستان	سردسیر[14]	ب ج ما	**بهترین خایه** آن مرغ خانگی است ودراج خاصه چون تازه بود باعتدال پخته زیراکه چون سخت پخته بود تخمه بار- آرد یا دیر هضم شود و چون هضم شود بسیار پرورش کند و نیم- برشت [سبکترو][17] بسیارغذاتر بود ودرسرکه پخته بسیار شکم ببندد و چون [با][18] چیزها[ی] ملطف خام بیاشامند سینه وشش را [سوددارد[19] و چون ساده بود تبش معده][20] و گذرگاه طعام را موافق بود[21] .
بهار	معتدل	ج د یو	**خایهٔ کبك** لطیف تر ازخایهٔ مرغ خانگی[بود][22] وبهترین خایه آنست که آبرا یا نمك یا سرکه درش کنند و بجوشانند آنگاه خایه در او شکنند وچون خواهندکه بغایت موافق بود با زیت وآبکامه [و][23] اندکی شراب نیك بباید پختن **اما** مطنجن از همه خایها زیان کار[تر][24] ست و تخمه و قولنج آرد و مثانه را زیان دارد[25] .
زمستان	شمالی	م ع	**خایهٔ بط و شترمرغ** و آنچه بدین ماند غلیظ بود و دیر هضم شود وکسی که دوست دارد بریك زرده قناعت کند و زردهٔ خایه از سپید[ه][26] لطیفترست و سپیده اززرده ترتر. وخایهٔ مرغ دو خوجه[27] بسیار غذاتر بود و لطیفترو خایهٔ مرغ کز خروس دور بودکم غذاتر بود وازین[28] نوع حیوان نخیزد وهرخایه که مرغ برزیادت ماه نهد بچه ازان بهتر آید .

و متن عربی . ۱۸ — از نسخهٔ س و چ و ف افزوده شد باتوجه به متن عربی . ۱۹ — بجای جملهٔ اخیر، نسخهٔ ف : وحسو بسا چیزهای لطیف کننده بدراندازد آنچه در شش و سینه باشد ؛ چنین است متن عربی . ۲۰ — ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۱ — ف افزوده : وآواز صافی کند ؛ چنین است متن عربی . ۲۲ — ازنسخهٔ چ ، س افزوده شد. ۲۳ — از نسخهٔ چ ، س ، ف با توجه به متن عربی افزوده شد . ۲۴ — از نسخهٔ چ ، س افزوده شد با توجه به متن عربی ۲۵ — ف افزوده : آنچه برسرآب اندازند بهترباشد درهضم ؛ چنین است متن عربی . ۲۶ — از نسخهٔ س افزوده شدوبا توجه به همین کلمه درجملهٔ بعد . ۲۷ — ف : دو زرده ؛ چنین است متن عربی . کلمهٔ «خوجه» درلغت بمعنی «زرده» دیده نشد . «خوجه» هست ولی بمعنی پارهٔ گوشت سرخ برسرخروس ، تاج خروس است . ۲۸ — ف افزوده : دو ؛ چنین است متن عربی .

کمتر بودوفله از پنیرتر ولور[1] ترتر بود وفی‌الجمله هرچه بابزارها وترها بودطبع آن‌دارد وبهترین‌شیری[آ نست][2]که سخت سپیدبودوخوش‌بوی وخوش‌طعم‌وچون‌بر ناخن چکانی‌قرار گیردازقوت وشیراگرچه‌خونی پختست حرارتش ورطوبتش[3] باعتدال است. [وسبب آ نست‌که طبیعت][4] آ نراباعتدال‌بازمی‌آوردچنانکه دماغ‌روح‌حیوانی راکه‌گاه حرارت‌خون[5]کم کندتا غذای دماغ شود وگاه لطافت بخویشتن‌پذیرد تا غذای‌تن لطیف[6] شود ولطافت شیرخرازان سببست که طبع خر غلیظ است . وهر غلیظی‌که درشیرست بخود می پذیرد ازانکه غلیظی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع گوشت حیوانات، تازه وشور				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
صب	گوشت بره	عیسی : گرم و تر بقیاس گوشت بز	ح[7] ا ب	یکساله	معتدها[ی] معتدل را	گرفتن شکم را[8]	بسرکه[9] قابض	خونی معتدل[10]	معتدل	جوانان
صج	گوشت بز	یوحنا: معتدل	ح[11] م ب	بزغالهٔ سرخ و ازرق‌چشم	زود هضم شود	قولنج را چون بریان کنند	بحلوای انگبین	غذائی باعتدال[12]	معتدل	جوانان
صد	گوشت گوساله	جالینوس: به از گوشت گاو و بز و میش	م ب[13] ر	هرچه کوچکتر	خداوندان ریاضت را	سپرز را	بریاضت و گرمابه[14]	غذای بسیار[15]	گرم	جوانان

۱ — نسخهٔ س ،متن‌عربی : لوز . ۲ — بقیاس نسخهٔچ ، س ، ف افزوده شد . ۳ — نسخهٔ اساس : رطوبت ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد ؛ ضبط نسخهٔ چ نیزمناسب می‌نماید :حرارت و رطوبتش . ۴ — بقیاس معنی جمله از نسخهٔ س افزوده شد . ۵ — نسخهٔ اساس : چون ، بقیاس‌نسخهٔ چ ، س اصلاح شد . ۶ — س : غلیظ ؛ چنین‌است متن عربی . ۷ — نسخهٔ‌اساس: ب ، بقیاس نسخهٔ ف ، چ و متن عربی اصلاح شد . ۸ — س : گرفتن منش را ؛ ف : کسی که همیشه غثیان بود ؛ چنین است‌متن عربی . ۹ — ف : بشوربای . ۱۰ — چ : خونی بلغمی ؛ چنین است متن عربی ؛ س: غذائی باعتدال ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۱ — در این ستون ، نسخهٔ اساس : ب ، ه ، ب ؛ باتوجه‌به نسخهٔ ف،چو متن‌عربی‌اصلاح شد؛ نشانهٔ سوم درنسخهٔ چ ، متن عربی : ر . ۱۲ — ف : غذائی‌کم از معتدل ؛ چنین است متن‌عربی ؛ س : غذای بسیار ؛ چ : غذای نا محمود . ۱۳ — متن عـربی : ح ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۴ — ف :گرماوه . ۱۵ — ف : غذای نیك؛ چ : غذای اندك وخون ؛

باتن او موافقست وآنچه بماند بغایت لطافت بود .

شیرها راطبع مختلف است برحسب [طبع][16] حیوانش وطبع وقت وچراگاه وعلف. شیر آن[17] گوسفندکه بمراد خویش چراکند بهتر ازان بود که علفش دهند وبهترین علف سماق وبلوط وسقمونیا بود وشیر بهارگاهی پس از زادن تنك بود وتابستانی معتدل وبعدازان غلیظ شود بتدریج تامنقطع شود[18] وقت زادگرفتن وشیر حیوان جوان بهتر ازشیر حیوان پیر بود[وشیر گاو غلیظ بود ودیرترهضم شود وشکم ببندد وزهمه شیرها پرورنده تر بود وشیر شتر برضد شیر گاو بود وشیر بز[19]

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	قیاسی			
	بهار	شرقی	یو ار	**گوشت میش** مکروه است خونی بد تولد کند برهٔ خرد شیرخواره گرم وتر بود وغذا بسیار کند لیکن بلغم افزاید برهٔ[20] یك ساله معتدل تر ازبرهٔ خرد[21] بود وگوشتش در فصل بهار بهتر بود که در فصلها[ی] دیگرو محرور بایدکه بسرکه پخته خورد و اگر[معمود][22] بود بآب کامه و بشراب رقیق[23] وحلوای شکر از پسش خوردن موافق تر[24] بود .
	بهار	معتدل	یو را	**بزغاله** غذای درست تولد کند . گوشت بزفربه ، نروماده مکروهست ازجهت آنکه دیرهضم شود وخونی بد فزاید وفی الجمله گوشت [بز][25] موافق مزاج محرورانست خصوصاً چون دنبل وگردارند وازپسش شراب [سرخ][26] خورند موافق تر بود[27] وگوشت بزدرتابستان موافق بودودرزمستان زیان کار ودرفصلین میانه وتا شش ماه که بزغاله بود .
	زمستان	جنوبی	ب ح ما	**هر حیوانی** که گوشتش معتدل بود میان رطوبت ویبوست چون سخت بزرگ شود بطبع خشك بود چون گوساله وگاو . وهرحیوانی که بطبع تر بود هرچه بزرگ ترشود معتدل تر[بود][28] چون بره واین نوع موافق تر بود تن درستان[را][29] و ازابتدا[ی] خریف تا نیمهٔ ربیع مکروهست و همهٔ تابستان موافق بود .

س : غذای بسیار بلغمی . ۱۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۱۷ ــ نسخهٔ اساس ، چ : از ، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد . ۱۸ ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» ، که زائد بود وبقیاس نسخهٔ س و متن عربی و معنی جمله حذف شد . ضبط نسخهٔ چ : «در وقت» نیزمناسب می نماید . ۱۹ ــ کلمهٔ « شیربز» درنسخهٔ س از قلم افتاده بقیاس نسخهٔ ف و با توجه به متن عربی افزوده شد . ۲۰ ــ س : بره میش ؛ ف : یك ساله میش ؛ متن عربی : الحولی من الضأن . ۲۱ ــ نسخهٔ اساس : خورد . ۲۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد ؛ شاید «ممعود» است یعنی گرفتارتباهی معده . ۲۳ ــ متن عربی : من الشراب الابیض الرقیق. ۲۴ ــ س : موافق . ۲۵ ــ با توجه به سیاق جمله و نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد ؛ س : گوشتش . ۲۶ ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۷ ــ س : ازپسش شراب سرخ خوردن موافق بود . ۲۸ ــ از نسخهٔ چ افزوده شد باتوجه به جملهٔ پیشین و نسخهٔ س . ۲۹ ــ ازنسخهٔ چ،س افزوده شد .

وسط شیر گاو وشتر ، شیر میش وسط است میان شیر گاو وشیر بز][1] وشیر اسب و خر وسطست میان شیر اشتر و بز. وشیر زنان ازهمه معتدل ترست ازیراکه آدمی نیز ازهمه حیوانی معتدل ترست. وخایه خاصیتها[ی] بسیار دارد و بعضی ازان یاد کنیم بر طریق سؤال. چرا هر خایه که بنوبت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
صه	گوشت گاو	یوحنا : سردوخشك بقیاس گوشت بز	ب[2] ح	جوان چراکرده[3]	رنجوران واسهال صفرا را	سودا را	بزنجبیل و پلپل	غذای بسیار بلغمی	صفراوی	جوانان
صو	نمك	یوحنا : گرم و خشك	ب[4] ۲ ح ی	اندرانی	هضم غذا را	دماغ و بینایی را	بپالشستن و بریان کردن[5]	خارش پوست	سرد[6]	پیران
صز	نمکسود	گرم و خشك	ب[7] مد ح	هرچه فربه تروترتر	کشتی گیران [را][8]	قولنج را	بشیر و روغن بپالدپخت	خونی سوداوی	گرم و تر	جوانان
صح	قدید	گرم وخشك[9]	ب[10] مد ح	[از حیوانی بطبع ترتر][11]	قوت تن را	گر و خارش را	بابزارها[ی] سرد و تر	سودا	گرم	جوانان

۱ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲ ــ دراین ستون ، نسخهٔ ف ، متن عربی : ح، ی ؛ نسخهٔ چ : ح ، مد،ح ، ۲ . ۳ ــ ف : جوان و ریاضت یافته ؛ چنین است متن عربی . ۴ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، ۲ ، ی ، ۳ . ۵ ــ چنین‌است نسخهٔ چ ، س ؛ ف : بشورند وبسایند . ۶ ــ ف ، چ ، متن عربی:سردوتر. ۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح ، مد ، ی ، مد ؛ نسخهٔ ف : گ (= ح) ، خ (= ی). ۸ ــ بقیاس چ ، س افزوده شد . ۹ ــ چ : گرمی کمتراز نمکسود ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۱۰ ــ دراین ستون،متن عربی: ح ، مد ، ی ، مد ؛ چنین است نسخهٔ چ . ۱۱ ــ نسخهٔ اساس : بابزارها[ی] تروسرد ؛ چنین است نسخهٔ چ ؛ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، ومتن عربی اشتباه و مکرراست ،ازنسخهٔس افزوده‌و اصلاح شد . ۱۲ ــ بقیاس‌نسخهٔ س و معنی جمله‌افزوده شد .

گاه نر برسر [ش][12] نشیند و گاه ماده وچون بچه بیرون آید ازان اورا[13] بزقه حاجت آید و همان ساعت علف نتواندخوردن چون بچه کبوتر ؟ وچرا ماده بتنها برخایه نشیندبا آنکه[14] حرارت ماده از آن نر کمترست هم آن ساعت که بچه بیرون آید علف خورد چون مرغ خانگی و

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	د[15] ح	**گوشت گاو** [مختارست هلام][16] جگرها[ی] گرم را و یرقان رااما چون سرد گوهرخورد با پلپل وسیر باید خورد و دارصینی و سذاب با آن بکار دارند **گوشت اشتر** عرق ـ النسا وتب چهارم را چون کهن گردد سوددارد و دفع مضرتش بچیزها[ی] ملطف بایدکردن چون زنجبیل مربا[17] ومانند این و هلام خوردی سکبا بودکز گوشت گاو پزند .
زمستان	شمالی	را	[**مختارست**][18] نمك ازجهت آنکه چیزها[ی بی‌طعم][19] رابطعم باز آورد، غذا را درمنافذ و اندامها بگذراند مکروهست ازجهت آنکه خشکی بافراط افزاید ودفع مضرتش بکنجد وخشخاش بایدکردن تاکنجد خشکیش کم کند وخشخاش حرا[ر]تش **شهدانه** اگرچه گرم است آب پشت رازیان دارد ملطفست و ادرار بول آرد وسعتر بادها بشکند [و **انگدان** اشتهای طعام آرد و دیگر ابزارهای نمك جایگاه خود یادکرده شود][20].
زمستان	شمالی	یهودی	**نمك سود** [21] مناسب آن حیوانست که [ا] زوبود و نمك خشکیش وگرمیش بیفزاید وقوتش کم گرداند چون با شیربکار برند یا [با][22] روغن [یابا][23] شیره یا با پیه تازه زیان کمتر کند وهرگوشت که فربه‌تربود نمکسود را بهتربود تا بدسومت مقاومت خشکی نمك کند و موافقست کسی راکه رطوبت و بلغم بسیاربود چون اندك خورند .
زمستان	شمالی	یحیی	**قدید** مختارست طبع آن ابزاردارد که براو پراگنده بود چون نانخواه وپلپل وگشنیز. استسقا را واندام سست را سود دارد خصوصاً چون درسرکه آغشته بود تاتشنگی کم کند[24] وقدید را غذاها[ی] چرب بصلاح بازآورد و اونیزغذاها[ی] چرب را در منافذ عروق بگذراند و[25] قدید گرسنگی مستان رابیرد.

۱۳ ــ نسخهٔ اساس : راه ، بقیاس نسخهٔ چ ، س و معنی جمله اصلاح شد . ۱۴ ــ نسخهٔ اساس ، چ : یا ازآنکه ، بقیاس نسخهٔ س و معنی جمله اصلاح شد . ۱۵ ــ نسخهٔ چ : ب ؛ چنین است نسخهٔ س . ۱۶ ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف، چ ، ومتن عربی . ۱۷ ــ ف : پرورده . ۱۸ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف . ۱۹ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه بـه نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۰ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، چ ، ومتن عربی ؛ جملهٔ اخیر در نسخهٔ ف: و بقیهٔ ابازیر گفته آمد در ذکر توابل ؛ چنین است متن عربی . ۲۱ ــ س : همه نمکسودها و قدیدها ؛ چنین است نسخهٔ ف ، متن عربی . ۲۲ ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد ؛ نسخهٔ ف : سپیدبا بروغن ؛ چنین است متن عـربی . ۲۳ ــ بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی افزوده شد . ۲۴ ــ س :کم انگیزد . ۲۵ ــ س افزوده : جالینوس گوید .

دراج؟ وچرا مرغ نر هیچ بر یك رنك نباشد چون ماده؟ چرا هرحیوانی که گوشش ازتن بیرون‌آمده نباشد خایه نهد وبضد؟ وگر ما بجواب این مسایل مشغول شویم از مقصود باز مانیم وسخن دراز شود.

گوشتها طعامی‌بسیار پرورش است وخونی‌قوی‌تولدکند وموافق‌تن درستان وخداوندان ریاضت وتن‌آورا نست ومختلف برحسب‌اختلاف حیوان وفصول سال‌وسن‌وچراگاه[1] وبریان‌ـ کردن وکهنی وتازگی[2] و[چون][3] برادن قریب العهدتربود ترتر[4] بودخصوصاً چون‌خانگی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع گوشت نخجیر پرنده وچرنده: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	منفعت: مزاجها	سنها
صط	گوشت آهو	رازی : گرم و خشك [بهترین‌صیدها][5]	ح مد ح[6]	آهو نره	قولنج و فالج را	خشکی عصبها را	بروغنها وترشیها	خونی تیره[7]	سرد	[نیم][8] پیران
ق	گوشت کلنگ[9]	[ثیاذوق : سرد وخشك یوحنا : گرم و خشك بی‌چربش بود][10]	ب[11] مد ح	شکار بیاز	رنجورانرا	[دیرهضم شود][12]	[نیك بباید پختن بابزارها][13]	خونی غلیظ[14]	گرم[15]	جوانان[16]
قا	گوشت خرگوش	بقراط : گرم و خشك[17]	ب[18] مد ب	شکارسگ	[رنج فربهی کم کند][19]	[بی خوابی را][20]	بابزارها[ی] ملطف	سودا[21]	سرد[22]	پیران[23]

۱ ــ س افزوده : وپختن . ۲ــ نسخهٔ اساس ، چ : تازه ، بقیاس نسخهٔ س‌ومعنی جمله اصلاح‌شد . ۳ ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد بقیاس معنی جمله . ۴ ــف افزوده : ازپیر ؛ چنین است‌متن عربی. ۵ ــ ازنسخه‌س افزوده شدبقیاس نسخهٔ‌چ،ف، ومتن‌عربی. ۶ ــ نسخهٔ‌چ ، متن عربی : ی ؛ چنین است‌نسخهٔ‌ف . ۷ ــمتن عربی : دم حاد . ۸ ــ ازنسخه‌س‌افزوده شد بقیاس نسخه ف ومتن عربی . ۹ ــ در نسخهٔ ف ، چ ، س و متن عربی شرح مربوط به «گوشت‌کلنگ» پس‌از ستون افقی‌مربوط‌به«گوشت خرگوش» نوشته شده است . ۱۰ ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد، باتوجه‌به نسخهٔ‌چ،ف،ومتن‌عربی . نسخهٔ اساس :« بقراط‌گرم‌وخشك» که مربوط به خانه زیرین «گوشت خرگوش» است . ۱۱ ــ دراین‌ستون، نسخهٔ‌چ ،متن‌عربی : ح، ی ، مد . ۱۲ ــ نسخهٔ س: دیرهضم شود ؛ ف : بدگوارباشد؛چنین‌است‌متن عربی . نسخهٔ‌چ نظیر نسخهٔ‌اساس‌است : «بی خوابی‌را» ، مطابق‌نسخهٔ‌س‌اصلاح‌شد . ۱۳ ــ از نسخه س افزوده‌شد باتوجه به‌نسخهٔ ف ، و متن‌عربی . نسخهٔ‌اساس:«بابزارها[ی] ملطف»که مربوط به خانه زیرین «گوشت خرگوش» است ؛ نسخهٔ چ‌نظیر نسخهٔ اساس‌است . ۱۴ ــ نسخه اساس ، چ : سودائی ،بقیاس‌نسخهٔ س،ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۵ ــ نسخهٔ اساس : سرد ، بقیاس‌نسخهٔ چ، س ،ف ، متن عربی اصلاح شد . ۱۶ ــ نسخهٔ اساس : نیم‌ـ پیران ، بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن عــربی اصلاح شد . ۱۷ ــ چ افزوده : شکم ببندد ادرار‌بول آرد؛چنین است متن عربی . ۱۸ ــ در این ستون ، متن عربی : ح ، مد ، ر،مد ؛ نسخهٔ ف: گ ،خ (= ح ، ی) . ۱۹ ــ نسخهٔ اساس،چ: رنجورانرا ، مطابق نسخهٔ س و با توجه به خانه بعد در نسخه اساس ، و نسخهٔ ف ومتن‌عــربی اصلاح شد . ۲۰ ــ نسخه اســاس : رنج

بود وربیعی ترتر از خریفی[۲۴] بودوگوشت سرخ بسیار غذا ترودشخوار هضم تربود[۲۵] وفربه بهتر از نزار بود. وخصی بهتر وخوشتر وترتر از همهٔگوشتها بود وهرحیوانیکه بطبع تر بود نرش موافق تر ازماده[بود][۲۶] وبضدو هرحیوانیکه بطبع خشك بودکوچکش معتدلتر از بزرك[بود][۲۶] وبضد. وبذبح آنچه دیرعهد بود نه تا آن حد که مستحیل شود سبکتر از تازه بود وموافق معده ومزاج معتدل بودوآنچه تازه تر[بود][۲۶] معدهٔ گرمرا موافقتر بود چون ترك وصقلاب وحرارت معده یا بطبع بود چون معده ناری بود یا بعرض و سببش

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[۲۷]	یو را	**صید** گوشتها[ی] دد ودام جمله‌بدست وخونی غلیظسودائی تولدکند و زهمه‌کم غایله[۲۸] ترگوشت آهوست‌پس گوشت‌خرگوش و موافق مزاج پیران وسردگوهرانست و جوانان را نسازد پس اگرضرورت بود شبی درآب ناردان یا سرکه باید آغشتن و آنگاه بکاربردن وجوانان راگوشت آهوبره موافق تربود.
زمستان	سردسیر[۳۱]	[یو] ۲۹ [ع]	**کلنگ** مختارست چون حلوا[۳۰] ازپسش خورند با شراب صافی[۳۲] وفی‌الجمله هرچه هضم‌کننده‌تربود زیراکه این حیوان بیشتررگ وپی بود وبغایت غلیظ باشدو پس از ذبح بدوسه روز باید خوردن وسنگی گران‌درپایش بایدبست و بیاویختن تازودتر بپزد هرچه برین‌گونه بود چنین‌باید‌کردن‌که‌یاد[۳۳]کردیم.
زمستان	سردسیر[۳۶]	[ب] ۳۴ [ج] [ار]	**خرگوش** [مختارست][۳۵] مغزخرگوش بریان‌کرده‌کسی را که دست بلرزد و رطوبتهاکم گرداند ومکروه استازجهت‌آنکه ملطف نیست وشکم بازبندد وادرار بول آردو[۳۷]هرچه‌درچراگاه بیشها بود[۳۷] خشك تربود اماگوشت بزکوهی[و قوچ‌کوهی][۳۸] زیان‌کارتر بود.

فربهی‌کم‌کند؛ چنین است نسخهٔ چ؛مطابق نسخهٔ س و با توجه‌به خانهٔ بالا در نسخهٔ‌اساس،اصلاح شد. **۲۱** —نسخهٔ اساس، چ: خونی غلیظ؛بقیاس نسخهٔ س،ف ومتن عربی اصلاح شد. **۲۲** ـ نسخهٔ اساس :گرم، بقیاس نسخه س، چ،ف و متن عربی اصلاح شد. **۲۳**ـ نسخهٔ‌اساس : جوانان، بقیاس‌نسخهٔ‌س،ف‌و متن عربی اصلاح شد. **۲۴** ـ ف :پاذیزی(= پادیزی). **۲۵**ـس افزوده : ازچربش. **۲۶** — بقیاس نسخهٔ چ، س‌افزوده شد. **۲۷** — ف، چ: شمالی؛ چنین است متن عربی. **۲۸** — نسخهٔ‌اساس : غالب؛ چ: عالیه؛ س: غالیه؛ بقیاس معنی جمله و با توجه به نسخه ف، و متن عربی اصلاح‌شد. **۲۹** — در این ستون، نسخهٔ اساس : ب،ج،ار؛ بقیاس نسخهٔ‌چ،س،ومتن عربی اصلاح شد. **۳۰** ـ نسخهٔ ف : حلوای انگبینی؛ چنین است متن عربی. **۳۱** ـ نسخهٔ اساس، چ :کوهستان، بقیاس نسخهٔ س، ف،و متن‌عربی اصلاح شد. **۳۲** — نسخهٔ س، ف : صرف. **۳۳** ـ رسم‌خط‌نسخهٔ اساس :کیاد. **۳۴** ـ در این ستون، نسخهٔ اساس : ب، یو، ح؛بقیاس نسخه چ، س، ومتن عربی اصلاح‌شد. نیزرك : ۲۹ ح. **۳۵**ـ بقیاس نسخهٔ س،وبا توجه‌به نسخه ف،و متن عربی ومعنی جمله افزوده شد. **۳۶** ـ ف:کوهستان؛ چنین است‌متن عربی. **۳۷** ـ **۳۷**، نسخهٔ چ:هرچه‌را چراگاه بیشها بود؛ نسخهٔ س: هرچه دربیشها چراگاه دارد؛ نسخهٔ ف : آن‌که درمرغزارچرد؛ متن‌عربی:لرعیة‌الغیاض.شاید ضبط نسخهٔ اساس بوده است : هرچه را چراگاه‌دربیشها بود،یا نظیرنسخهٔ چ. چون صورت بالا درنسخهٔ‌اساس‌مفید‌معنی تواند بوددرآن تغییری داده‌نشد. **۳۸**ـ‌نسخه چ :گوشت اشتروگوشت بزکوهی؛ نسخهٔ‌س : گوشت بزمیش‌وبزکوهی؛نسخهٔ‌ف :گوشت‌گاوکوهی وگوشت قوچ کوهی؛ با توجه به ضبطهای مذکورومتن‌عربی:«لحم‌الایل‌والکباش‌الجبلیة» افزوده شد.

بسیاری صفرا بود درمعده وزمعده بزهره[۱] سوراخیست ودر رودگانی سوراخی چون سوراخ معده فراخ تر بود صفرا بیشتر در معده آید [و][۲] چون سوراخ رودگانی فراخ [تر][۲] بود [دررود ـ گانی][۲] وحرارت معدهٔ تیز[۳] ازغور حرارت بود[۴] چنانکه درزمستان بود ونیز ازمعدهٔ بسیار ـ

سنها	مزاجها	آنچه تولد کند	دفع مضرتش	مضرتش	منفعتش	بهترینش	درجت	طبعها	نامها	عدد
جوانان	سرد	خونی غلیظ[۸]	بدارصینی وخل [و][۷] زیت	مفاصل وقولنج را	تسکین بادها را	مخلف[۶] رنجانیدن از پیش ذبح	ب مد ب مد	ماسرجویه : از [مرغ خانگی غلیظ تر از بط لطیف تر][۵]	گوشت جر	قب
جوانان	گرم	خونی[۹] غلیظ	پختنش بسرکه	دیر هضم شود	معدها[ی] گرم را	هرچه جوانتر	ب مد	یوحنا : تر حنین : دشوارهضم	گوشت طاوس	قج
جوانان	گرم	خلطی بلغمی	بوره در گلو باید دمیدن پیش از ذبح	فضلات تن بیفزاید	لاغرانرا فربه کند	مخلف نه بچه ونه پیر	ب مد ب	بقراط : [تر، یوحنا :][۱۰] بسیار حرارت ورطوبت	گوشت بط	قد
کودکان	معتدل	خونی معتدل	پختنش درهریسه	کم مضرت[۱۱]	کسی که از بیماری برخاسته بود	هرچه فربه تر و ترتر	م مد ب	یوحنا : معتدل مایل بحرارت	گوشت تیهو	قه

۱ ــ س : واززهره درمعده . ۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد . ۳ ــ چ : نیز ؛ س: ندارد . ۴ ــ س : از غورحرارتی بود که ازقوت طعام باشد . ۵ ــ ازنسخهٔ س افزوده‌شد ، درنسخهٔ اساس بجای این عبارت «گرم غلیظ» است . نسخهٔ چ : بقراط دیر ـ هضم وغلیظ ؛ نسخهٔ ف : سردوخشك ، گرم‌وخشك . ۶ ــ نسخهٔ ف : بچه . ۷ ــ بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به نسخهٔ ف و متن عربی افزوده شد . ۸ ــ نسخهٔ س، چ ، ف : بلغمی ؛ چنین است متن‌عربی . ۹ ــ چ ، س ، ف : کیموسی ؛ چنین است متن عربی ۱۰ ــ بقیاس ازنسخهٔ س افزوده شد . ۱۱ ــ چ : مضرت کم کند ؛ س : سستی تن را ؛ ف : آنراکه هنوز درعلاج بود . ۱۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ، و متن عربی. ۱۳ ــ چ، س افزوده : خویش . ۱۴ ــ ۱۴ ، ف : آنچه آن وحوش باشد ؛ چنین‌است متن عربی. ۱۵ ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ابن مندویه ؛ نسخهٔ س: شرك، جالینوس ؛ ف : کندی ؛ متن عربی: یو

گوشت [بسیار][۱۲] حرارت بود ونیز باشدکه بکسب حرارت پذیردچنانکه کسی شکم کودکی بر شکم[۱۳] نهد حرارت ازو بخویشتن کشد .
گوشت صید[۱۴] هرچه چرنده بود[۱۴] سخت غلیظ بودهرچه لطیف ترازپرنده چون دراج و

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر	یو[۱۵] ح ب	**مکروه** است از جهت آنکه دیرهضم شود و غلیظ است و بهترینش آنست که پس از ذبح یك شبانروز بنهندآنگه سیر بسیار بررانش وبروسینه فروزنند وپلپل کوفته برپراگنند وبا دیگر ابزارها بپزند و چون هضم شود پرورش بسیار کند و مخلف موافق تراز کهن است وازپسش حلوای انگبین و شراب کهن و زنجبیل[مربا][۱۶] خودند.
زمستان	سردسیر[۱۸]	د[۱۷] ح ع	**مکروه** است ازجهت آنکه عضلاتش ازهمه مرغان بیشترست و دیرترهضم شود وهم بران نسخت بکار باید بردن که گوشت جرز چنانکه یادکرده شد وموافق مزاج رنجوران وخداوندان ریاضت است وآسودگان و متنعمان را زیان دارد وچون خواهند که زود هضم شود ازپسش شراب[۱۹] خورند .
زمستان	شمالی	ثیا[۲۰] را ح	**گوشت بط** بریان کرده بروغن زیت آلود بویش خوش گردد وگر بپزند ابزارها[ی گرم][۲۱] دربایدکردن تا غلیظیش کمترشود ج گوید فضولش بسیارست و معده را زیان دارد ازبهرآنکه دیرهضم شود[بقراط][۲۲] گوید گوشتها[ی] مرغ خانگی چون بط و کبك ترتر ازگوشت پردار[۲۳] بودلیکن فضولش بسیار بود [وتب مخالف انگیزد][۲۴].
بهار	شرقی	ب[۲۵] ع را	**تیهو ودراج و کبك** هرسه بطبع چون یك دگرند وبترتیب لطیف ترتیهوست و معتدل ترست وپس ازودراج[۲۶] و پس از[و] کبك و هرسه تن درستان را موافقست و خداوندان ریاضت را و هرچه[۲۷] چون سمانی و دراج درربیع[۲۸] موافق تراز وقتها [ی] دیگر.

۱۵،ح،۱۶ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ،ومتن عربی افزوده شد . ۱۷ ــ در این ستون، نسخهٔ چ : ب ، یو ؛ نسخهٔ س : حنین، یوحنا؛ف : یحیی ؛ متن عربی : ح ، یو . ۱۸ ــ چ،ف : شمالی ؛ چنین است متن عربی. ۱۹ ــ نسخهٔ ف افزوده :کهن وصرف ؛ چنین است متن عربی . ۲۰ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ب ، ر ؛ نسخهٔ س: بقراط ، یوحنا؛ف : ابن عباس ؛ متن عربی :یو، رو. ۲۱ ــ بقیاس نسخهٔ س ،ف ، و متن عربی افزوده شد . ۲۲ ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد . ۲۳ ــ س : گوشت مرغان بری . ۲۴ ــ بقیاس نسخهٔ س و متن عربی افزوده شد . ۲۵ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ب ، ج ، ثیا ؛ س : بقراط ، حنین ؛ متن عربی : رو،ح،ما . ۲۶ ــ نسخهٔ اساس : پس از دوراج ، بقیاس دیگرنسخه‌ها و متن عربی اصلاح شد. ۲۷ ــ س افزوده : ازین نوع . ۲۸ ــ ف : پاذیز(= پادیز) ، متن عربی نیزچنین است .

مانند آن کسی راسازد کز بیماری برخاسته بود وموافق مزاج متنعمان بود ونباید رنجوران وتن درستان را پرخوردن این چنین گوشتها . ونه نیز کسی راکه مزاج معده گرم بود خصوصاً چون بتن نحیف بودکه تن نحیف را[1] جزقوی نسازد تا قوی گردد وبضد ومعدهٔ ناری [را][2] جز غذای قوی وغلیظ نسازدچه اگر غذا [ی] لطیف خورد زود محترق شود سبب دران چه[3] معده اگر چه ضعیف حرارت بود غذاها هضم کندکه آتش از پختن آن عاجز آیدچون استخوان وماننده آن، آنست که آتش راقوت هاضمه نیست چنان چون معده راچون نیش کژدم که مس وروی[4] را

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع گوشت خانگی مرغ[5] وبیابانی: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
قو	کنجشک[6]	جالینوس و یوحنا : گرم و خشک [وسخت تراز گوشت دراج][7]	ب ح	زمستانی وفربه	آب پشت را	رطوبات اصلی [را][8]	بروغن بادام	خلطی صفراوی	سرد	پیران
قز	سودانی	[عیسی : گرم وخشک و بدخصوصاً چون لاغر بود][9]	ب ح	آنچه بدام گیرند	بر جماع قوت دهد	دماغ را	بمرقها[ی] تر	خلطی حریف	سرد	پیران
قح	سمانی	یهودی : گرم وخشک	ب ح	هرچه مختلف وتر بود	سردی مفاصل را	گرمی جگر را	بکشنیز وسرکه	خونی تیز	سرد	پیران

۱ ــ س افزوده : غذا . ۲ ــ بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله افزوده شد . ۳ ــ نسخهٔ س :که . ۴ ــ نسخهٔ س :وبرنج ۵ ــ چ : مرغ خانگی ؛ س : مرغانی خانگی . ۶ ــ ترتیب سه ستون افقی درنسخهٔ اساس با دیگر نسخه ها فرق دارد ؛ چ ، س ، ف :سمانی ، بنجشك ، سودانی ؛ چنین است متن عربی . ۷ ــ بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی افزوده شد . ۸ ــ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف افزوده شد . ۹ ــ نسخهٔ اساس : « جالینوس ، یوحنا : گرم و خشك ازگوشت دراج» مطابق نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ چ ، ف ،و متن عربی اصلاح شد . ۱۰ ــ در نسخهٔ اساس کلمه ای محو شده که شاید« قوت » باشد ؛ نسخهٔ چ : کیك قوت پشه ؛ بقیاس نسخهٔ س و معنی جمله ضبط فوق درست ترمی نماید . ۱۱ ــ سخت تر . ۱۲ ــ رسم خط نسخهٔ اساس : کبدین . ۱۳ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۴ ــ دراین ستون ، نسخهٔ اساس :«را» ، از نسخهٔ س

سوراخ کند زودتر ازان که مثقب باریك ونیزهم چنان که نیش کیك[۱۰] وپشه، گرچه ضعیف اند بغایت ، اندام سختر[۱۱] حیوانی سوراخ کنندوخونش باز خورند و بسیارمزاج بودکه بدین[۱۲] قوت هاضمه طعامهایی هضم کند که بیشترین معدها ازان عاجز شوند چنانکه حکایت کنند از ابن علاف واین ابن علاف بغدادیی بود شکم خواره که در بغداد ببسیارخوردن اورامثل زدندی .و نیزهم چنانکه الماس درزیر ارزیز نرم شکسته شودوهیچ مطرقه راتن ندهد . وچون معده ناری بود اگر چه طعام بسیار خورد جز ثفل اندك حاصل نشود، چنانکه هرچه آتش تیزتر بود

قیاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	[ح][۱۴] [یو] [ع]	**گنجشك** [مکروهست ازجهت آنکه][۱۳] گر اندك مایه استخوانش بگلو فرو شود گذرگاه طعام ورودگانیها را ریش کند و اسهال خون آرد واز[۱۵] بچه گنجشك بعجه کنند[۱۶] بخایه وپیاز ، آب پشت را سوددارد وبرجماع یاری دهد ومرق گوشت گنجشك شکم براند وگوشتش شکم ببندد خاصه چون لاغر بود وزیان کارترین نوعی آنست که درقفس بزرگ شود .
زمستان	سردسیر	[م][۱۷] [ع]	**سودانی** مکروهست ازجهت آنکه حشرات زمین و ملخ و مانند این خورد و زین سبب بویش ناخوش بود ونیز حدتی در گوشتش بود فی الجمله غذائی ناموافقست **عیسی**[۱۸] بسه ترتیب[اند] جمله مرغان بیابانی: **اول** اسفهرود[۱۹] وسحرورفربه راو **دوم**[۲۰] کبك دراج تیهو **سه ام** کبوتربچه وتذروو فاخته و[۲۱] قنبره و این هرد[و] بدارو بماندکه بغذا.
زمستان	کوهستان	[را][۲۳]	**سمانی**[۲۲] غذائی ناموافقست[۲۲] ازجهت آنکه سخت خشکست خصوصاً چون خربق خورده بود **امـا** گرم وخشك بودو بهترین نوعی مخلفست **اسفهرود** دشگوارنده[۲۴] بودوخونی گرم وخشك تولد کند ودفع مضرتش بروغن بسیار باید کردن .

بقیاس نسخهٔ ف و با توجه به نسخهٔ چ افزوده واصلاح شد . ۱۵ — چ : واگر . ۱۶ — ف : خایگینه سازند . ۱۷ — در این ستون ، نسخهٔ اساس : ح ، یو ، ع ؛ بقیاس نسخهٔ چ ، س ، ف وبا توجه به بالا و پایین قرارگرفتن شرح این سه ستون عمودی در نسخهٔ اساس ، اصلاح شد . ۱۸ — س ، ف ، متن عربی: روفس ؛ چ : عیسی وروفس گوید . ۱۹ — نسخهٔ اساس : اسبهفرود ، اصلاح شد . ۲۰ — رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۲۱ — نسخهٔ س : سیوم کرجفوو؛ف : بعد ازان سلوی و ؛چنین است متن عربی . ۲۲ — ۲۲ ، س : مکروهست بریان کرده ؛چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۳ —دراین ستون ، نسخهٔ اساس: م ، ع ؛ بقیاس نسخهٔ س،چ و با توجه به نسخهٔ ف وبالا وپایین قرارگرفتن شرح این سه ستون عمودی در نسخهٔ اساس ، اصلاح شد . ۲۴ — س : دشگواروبد؛ ف: دشخوارهضم گردد و غذای بد دهد ؛ چنین است متن عربی.

اگر چند هیزم بسیار بود خاکسترش اندك بود ، چه بعضی ازان هضم شود و بعضی بمسامها بیرون آید وبعضی [به][1] استفراغها .

رازی [گوید][2] معتدل ترین گوشتها اگر در شریعت روا بودی گوشت خوکست و

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قط	مرغ خانگی	[3]عیسی : گرم وخشك[3]	م ب[4]	آنچه علفش کشنی[5] بود	آب پشت ودماغ را	خداوندان ریاضت را	بشراب ریحانی	غذای معتدل	معتدل	جوانان
قی	خروس	ماسرجویه : معتدل مایل بحرارت[6]	ب م ح	آنچه مخلف بود[7] [7]	قولنج را	درد معده را	پیش ازذبح بسیار بدرنجانیدن	غذائی نه نیك	سرد	پیران
قی[8]	کبوتربچه	جالینوس : گرم و بسیاررطوبت	ب[9] ب	بصری مخلف بود	فالج که ازسردی بود	دماغ [و][10] بی خوابی را	بسرکه و کشنیز	خونی قوی حرارت	سرد و تر	پیران
قیا	حیوان خصی	جالینوس : معتدل مایل بحرارت[11]	مد	بزیك ساله	زودهضم شود	سستی معده را	بآب میوها[ی] قابض	خونی معتدل	معتدل[12]	جوانان

۱ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ومعنی جمله افزوده شد . ۲ــ بقیاس نسخهٔ چ ،س ،ف ، و متن عربی افزوده شد . ۳ــ۳، چنین است نسخهٔ چ ؛س : ماسرجویه : معتدل بحرارت مایل ؛ف : معتدل است درگرمی ؛ چنین‌است‌متن‌عربی . ۴ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ر ،ح ؛ نسخهٔ ف : م ، ك (= ح) . ۵ــ س :کسنی . ۶ــ س‌افزوده :ویبوست . ۷ــ۷ف : چوآوازش باعتدال بود؛ چنین است متن عربی . ۸ــ درنسخهٔ اساس شمارهٔ‌این‌ستون (قی = ۱۱۰) تکرارشده درنتیجه‌رمجموع‌شمارهٔ‌ردیف‌یکی کم‌می‌شود. ۹ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ : ح ،ر، ب، مد ؛ نسخهٔ ف : ح ، ر ، مد . ۱۰ ــ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س ، فو متن عربی افزوده شد . ۱۱ ــ س : ببرودت ؛ ف : سردتر ازفحل بود ؛ چنین است متن عربی . ۲ ــ ف افزوده : درگرمی ؛ چنین است متن‌عربی . ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ س، متن عربی و با توجه به نسخهٔ ف افزوده شد . ۱۴ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س ،ف افزوده شد. ۱۵ ــ نسخهٔ س :بقراط‌گوید بهترین‌گوشتها آنست‌که حیوانش . رسم خط نسخه اساس :کنه . ۱۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س

[جالینوس][13] گوید هیچ‌گوشت موافق تر از گوشت خوك نیست ودر روزگاری گروهی را مدتی گوشت آدمی می دادند بحساب گوشت خوك و بنتوانستند دانستن البته [نه][14] بطعم و نه ببوی از جهت آنکه سخت موافق گوشت آدمیست . بهترین حیوانها آنست که[15] نه سخت پیر باشد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	معتدل	ح یو	مرغ غذای معتدلست نه چنان گرم که بصفرا استحالت [کند][16] و نه چنان سرد که بلغم افزاید . ومن ندانم که بیشترین عوام و پزشکان ناتمام ازچه سبب گویند نقرس را زیان دارد مگر ازان جهت گویند که این غذای[17] متنعمان بیشتر خورند ونقرس ایشانرا بیشتر بود واوایل این نگفته اند. [وگونهٔ روی نیکو کندومغزش دماغ وعقل بیفزاید ومدافن ناقهان و[18] متنعمانست خصوصا مرغی که هنوز خایه ننهاده باشد][19].
زمستان	شمالی	ح ع م	مکروه‌است [خروس][20] پیرا چون بپزند قوتی بورقی در او پیدا شود که بدان شکم نرم گرداند وتبها[ی] گرم کهن ودرد مفاصل را ولرزیدن دست را چون بخورند سوددارد خاصه چون با نمك بسیار و آب کرنب ومغز کاژیره و اسفاناخ بپزند غذائی موافقست همه‌کس راپیش از انکه بانگ خروس کند و مرغ خانگی پیش ازانکه خایه بنهد[21].
زمستان	برفستان	ح ما د	کبوتربچه وفاخته وشفانین[22] بطبع نزدیك اند وبچهٔ کبوتر دماغ وچشم را زیان دارد خاصه بریان کرده وگوشتش بسیار فضول بود و[خونش][23] زود عفونت پذیرد و بیماریها[ی] دموی آرد و گوداب که ازبچه کبوتر بپهش پزند آب پشت بیفزاید و برجماع یاری دهد .
بهار	شرقی	[یهودی][24] [مسیح]	حیوان خصی چون فربه بود سخت با لذت بود وشکم نرم گرداند دیرهضم شود چون [لاغر بودناخوش][25] بود بطعم خشکی افزاید لکن زود هضم شود و بهترین گوشتی آن بود [که نه لاغر بود و نه سخت فربه][26] گوشت بره و گاوجوان موافق جوانان و رنجوران بود و متنعمان راگوشت بزغاله و گوساله [به][27] بود.

افزوده‌شد . ۱۷ ــ غذا . ۱۸ ـ « ناقهان و » درنسخهٔ س نیست بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی افزوده‌شد . ۱۹ ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۰ ــ بقیاس نسخهٔ س،ف و متن عربی افزوده شد . ۲۱ ــ س افزوده : و خورندهٔ این بایدکه پیوسته خورد وخوی این دارد . ۲۲ ــ نسخهٔ اساس : شقاقین ، با توجه به دیگرنسخه هاو متن‌عربی و معنی جمله اصلاح شد . ۲۳ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . ۲۴ ـ شرح این ستون در نسخهٔ اساس محو شده از نسخهٔس باتوجه‌به نسخهٔ ج ، ف‌افزوده شد . ۲۵ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد درنسخهٔ اساس جملات پس وپیش قرارگرفته است وبجای این قسمت آمده : «نه لاغربود ونه سخت فربه» . ۲۶ ـ از نسخهٔ س افزوده شد ، نیز رك : ۲۵ ح . ۲۷ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد .

ونه سخت کوچك اگر سخت‌کوچك بود رطوبتش بسیار بود واگر سخت بزرك‌بود یبوستش بسیار بود و[1] برودتش اندك بود[1] بل‌که میانه بود[2] تامعتدل بود میان رطوبت‌ویبوست ودرست‌اندام باید چنانکه هیچ عیبی ندارد وبایدکه وقتی معتدل بود وچراگاهش آبادان وریاضت باعتدال کرده وگیاهها[ی] معروف موافق خورده هرچند که [نه][3] هرچه موافق حیوان بود موافق آدمی بود چنانکه‌نه هرچیزی موافق هر طبع بود چنانکه‌کرجفوا[4] را با خربق

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع ماهی وآنچه ازماهی‌کنند				آنچه‌تولدکند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قیب	ماهی	عیسی : سرد[وتر][5]	ب[6] ۲ ر ۳	هرچه صحری[7] وتنك پوست بود	فربهی تن را	تشنگی را	بشراب انگوری	خلطی بلغمی	گرم	جوانان
قیج	ماهی بسکبا کرده	جالینوس:[8] سردی معتدل با رطوبت[8]	ب[9] مد	مازی	جگر صفراوی را	بینایی را	بپالود[ة][10] تر	بلغمی شور[11]	گرم	جوانان
قید	ماهی شور	گرم و خشك	ب[12] مد ح	آنچه بنمك قریب عهدتر	بلغم رابگدازد	بهق سیاه را	[13]بشراب سرخ یا حلوا[13]	خارش و گر	سردوتر	نیم پیران

۱ ـ ۱، نسخهٔ س : پرورش اندك کند . ۲ ــ س: باید . ۳ــ بقیاس نسخهٔ س ، ف ، متن‌عربی افـزوده شد . ۴ـ کرجفو .
۵ ــ بقیاس‌نسخهٔ چ ، س ،ف ، و متن‌عــربی‌افزوده شد . ۶ ــ دراین ستون، نسخهٔ‌اساس : ب ، ۲ ، ب ، ۲؛ بقیاس‌نسخهٔ چ، ف ، ومتن عربی‌اصلاح شد . ۷ ــ ف : صخوری ؛ چنین است متن‌عربی . ۸ ــ ۸ ، چ : سردوتر ؛ معتدل‌برطوبت ؛چنین است‌متن عربی ؛ س: سردی معتدل‌برطوبت مایل . ۹ ـ نسخهٔ اساس : « س » بقیاس دیگرنسخه‌ها وموارد مشابه‌اصلاح شد .
۱۰ ــ بقیاس چ ، س ، ف افزوده شد ؛ نسخهٔ‌ف ، متن‌عربی«تر» ندارد . ۱۱ ــ ف : ترش ؛ چنین‌است‌متن عربی . ۱۲ ــ در این ستون، نسخهٔ چ : ح ،ی،مد،ب ؛ نسخهٔ ف :گ(=ح)،خ(=ی)،مد . ۱۳ ــ ۱۳ ، ف : بخمرشیرین سرخ ؛ چنین است متن عربی . ۱۴ ــ ۱۴ ، چ : معتدل بود ؛ نسخهٔ س : معتدل‌است . ۱۵ ــ نسخهٔ اساس : دوخانی، اصلاح‌شد . ۱۶ ــ بقیاس نسخهٔ چ،س‌افزوده‌شد . ۱۷ ــ نسخهٔ‌اساس :آن ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۱۸ ــ نسخهٔ‌اساس ، چ : جربی ؛س: حربی؛

وگاو را باکرسنه و آدمی رانان وگوشت بره[۱۴] بو[د]آن معتدل تر[۱۴]الا اگردرمعده‌دخانی[۱۵] بود وموافق معدهٔ دخانی نان فطیر وگوشت شتر بود و [این][۱۶] آن وقت بودکه معده‌سخت ناری بود بغایت یا معده ضعیف بود وغذا دراوترش شود چنانکه حال آتش و هیزم‌که یاد - کرده شد .ومصنف این‌کتاب‌گوید هرگه‌که اتفاق افتد وفم معده‌بغایت سردبود وقعرش بغایت گرم اشتها[ی] تمام وهضم تمام‌حاصل شود خاصه چون قوت هاضمه عظیم بود وقوی

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان	گرم‌سیر	ب ح د	**انواع** ماهی بسیارست‌وآنچه‌برنك سیاه یازرد بودیادرمیان لوش‌بود مکروه بود ومعده را زیان دارد وشکم براند . وماهی که بسیارخار ولاغر بود رطوبتش بسیار بودوآنچه[۱۷]درردریابود برخلاف این بود وجری[۱۸] بسیار غذا بود و شکم براند وقصبهٔ شش پاك کند وآواز صافی گرداند **د**[۱۹]آب پشت و[پیه] [۲۰]گرده بیفزاید هرچه بزرگتر[۲۱] فضولش بیشتر .
تابستان	ساحل دریا[۲۴]	ع یو	**مختارست** [۲۲] بسکبا پخته یرقان را وتبها [ی] صفراوی را سود دارد ومرقش باشراب ممزوج‌کنند شکم براند و کباب‌کرده به ازبریان‌کرده چون‌آرد برپراگنند[۲۳]وممقور ازین هر دونوع [بهتر][۲۵] **یو** وبایدکه نخست مرقش بپزندآنگاه ماهی‌درافگنند تا طعم ولذت وقوتش برحال خود بماند وسخت مهرا نشود[۲۶] و آن روزکه صیدکنند بنهند ودیگر روزبکاربرند .
زمستان	جنوبی	ج ح	[۲۷]**مکروهست**از جهت نمك[۲۷]لکن‌این‌را بایدکه گوشت- آور بود وبس کوچك بود ومکروهست‌آن ماهی‌که ازجوی صید کنند خصوصاً جویك‌کوچك‌که درمیان‌شهرها رود [که پیوسته ازآب گرمابهاومطبخها وشکنبه‌شستن‌وجامهٔ‌چرکین‌وپلیدیهاخالی نبود][۲۸] پس اگرتان ضرورت‌بود [ازبالای شهرصید بایدکردن پیش از انکه ازمیان شهربگذرد][۲۹] باروغن‌بسیارو بنمك باندازه بریان بایدکردن وبا این همه زیان‌کاربود وبشرح درازگردد.

ف:سلور (= Silure فرانسوی = جری، به‌کسراول‌وتشدیدراء، = ماهی اسبله)؛متن عربی:والسلوروهوالحری(ظ: الجری). باتوجه به‌متن عربی، تحفة المؤمنین ذیل«جری»، وبرهان قاطع‌اصلاح شد. ۱۹ — نسخهٔ س : مارماهی؛ چنین‌است‌نسخهٔ ف. ۲۰ — بقیاس نسخهٔ س،ف ،ومتن عربی‌افزوده شد. ۲۱ — ف افزوده: غـذا بسیاردهد ؛ چنین است‌متن عربی . ۲۲ — چ : گزیدست . ۲۳ — نسخهٔ‌اساس : نپراگنند ، بقیاس‌نسخهٔ‌س و با توجه‌به دیگرنسخه ها اصلاح شد . ۲۴ — چ،ف : دریابار . ۲۵ — بقیاس نسخهٔ چ و بـا توجه به نسخهٔ ف ، و متن عـربی افزوده شد. ۲۶ — س افزوده : جالینوس. ۲۷ — ۲۷ ، نسخهٔ س : مختارست نمك این نوع را ؛ ف : اختیارکردند ماهی شوررا ؛ چنین است متن عـربی . ۲۸ — از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۲۹ — ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد باتوجه به‌نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی .

وتن لاغر وسوراخ کزمعده در زهره است فراخ بود وروزگار زمستان بود[1] در سرد سیر[1] و بضد .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قیه	ماهی ممقور	سرد وخشک	ب[2] مد ح	هرچه فربه تروتر تر	اشتها[ی] طعام را	عرق‌النسا را	بشراب انگوری وتر نجبین[3] مر با	خونی سودائی	مرطوب	پیران
قیو	طریخ	گرم وخشک	ب[3] مد ح	آنچه سخت کهن نبود[4]	راندن شکم را	معده وسپرز را	بعجهٔ تازه	غذای بسیار[5]	سرد وتر	پیران
قیز	صحنی	عیسی: گرم‌وخشک	ب[6] مد ح	هرچه خوش بوی بود	بوی دهانرا چون از بخارمعده بود	تشنگی را	بکاهو[7]	خلطی بدجگر را[8]	سردوتر	پیران
قیح	اربیان	ثیاذوق : تر مجهول: گرم و خشک	مد[9] ب مد	هرچه زردتروتازه تر	آب پشت بیفزاید	خواب را	بعجه از روغن گوز[10]	بلغم غلیظ	سرد	نیم‌پیران

۱ — ۱،ف: وشهرشمالی باشد؛ چنین است‌متن عربی. ۲ — نسخهٔ‌اساس : س،بقیاس‌دیگرموارد مشابه اصلاح شد؛ دراین ستون ، نسخهٔ چ ،متن عربی : ب،ی،مد . ۳ — دراین‌ستون ، نسخهٔ چ ، متن عربی : ح،ی،مسد ؛ نسخهٔ ف :گ،خ(=ح،ی) . ۴ — نسخه اساس ، چ: بود ، مطابق‌نسخهٔ س وبا توجه به‌نسخهٔ‌ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۵ — نسخهٔ چ، ف : غذای بد؛ چنین است متن‌عربی . ۶ — دراین‌ستون، نسخهٔ‌چ ،متن‌عربی : ح ،ا ، ی ، ۲ ؛چنین است نسخهٔ ف . ۷ — بکاهو. ۸ — چ ، ف : خونی‌بد ؛ چنین است متن‌عربی . ۹ — در این ستون ، نسخهٔ چ : ح،مد ؛ چنین‌است متن عربی ونسخهٔ‌ف . ۱۰ — چ،ف: بادام ؛ متن‌عربی : لوز ؛ شایدکلمهٔ اخیرباشتباه خوانده وترجمه شده است . ۱۱ — س :که برخوردنش‌خوی ندارد ؛ چنین است‌نسخهٔ‌ف . ۱۲ — بقیاس‌نسخهٔ س‌ومتن عربی‌ونسخهٔ ف‌افزوده شد. ۱۳ — رسم خط نسخهٔ اساس:کخونی . ۱۴ — چ ، ف:

ماهیها ، ج گوید ماهیها بجمله دیر هضم شود وبلغم بسیار تولدکند خصوصاً کسی‌راکه بسیار خورد[11] ومحرور مدمن الخمررا موافقتر بود ومختلفست بـر حسب اختلاف بزرگی

زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	ساحل دریا[14]	ب ج یو	**این نوع** تشنگی کمتر از تازه[وشور][12] کند ازیرا کـه قوت سرکه تشنگی فرونشاند و زودترهضم شود وملطف بود از جهت آنکه ابزارهادراوبود وسوداویان رازیان دارد زیراکه‌خونی[13] تیرهٔ سوداوی تولدکند ودنب ماهی بهترازپشتش بود ازجهت آنکه بسیارجنباند وپشتش بهترازشکم بود[15].
زمستان	شمالی	د ب ع	**طریخ** [مختارست][16] چون‌اندك خورند ازبهرآنکه سودارا لطیف گرداند درتب چهارم و این سخن جالینوس گویددرکتاب اغلوقن[17] وازپسش شراب خوردن مکروه است ودفع مضرت این نوع بچیزها[ی] گرم بایدکردن وفی‌الجمله هرماهی‌که شوربود یبوست وحرارت تن بیفزاید معده را زیان دارد وشکم براند[و ملطف است][18].
زمستان	سردسیر	ع ب[21]	**مختارست** [19] کسی راکش‌بـوی دهـان نـاخوش بـود از عفونت بلغم وسبب این قوت نمکست‌کـــه در او موجود است و [ازین سبب][20] تشنگی افزاید ودردسرآرد وهرچه ازماهی فربه کنند[22] [و] تازه‌کم زیان تر بود .
زمستان	شمالی	ب یو	**اربیان** [وحلزون][23] وخرچنگ هرسه دشگواربود و شکم برانند بدان شوری‌کزآب دریایافته باشند وهرچه شوریش کمتر باشددیرترهضم شود وسپیدباکه ازگوشت خرچنگ کنندبحری[24] ذات‌الجنب راوسل را سوددارد وچون‌درکوزه‌کنند بگل[25] اندوده ودرآتش تیز نهند خاکسترش‌با شراب خشخاش[26] ریشش‌راسود دارد اما ملخ گرم وخشك واندك پرورش بود .

دریابار. ۱۵ ــ ف افزوده : وخایهٔ ماهی دیرگوارتربود ازگوشت او ؛ چنین است متن‌عربی . ۱۶ ــ از نسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف، و متن عـربی‌افزوده شد . ۱۷ ــ اغلوقن Glaucon ، منظورکتاب جالینوس‌الی اغلوقن فی التأتی‌لشفاء الامراض از مجموعهٔ ستة عشرمی‌باشد . ۱۸ ــ ازنسخهٔ‌س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۱۹ ــ نسخهٔ اساس : مکروه است ، بقیاس نسخهٔ س،ف ، و متن عـــربی اصـــلاح شد ؛ شایـد ضبط نسخهٔ چ درست است : مکروه است ولیکن‌گزیدست . ۲۰ ــ از نسخهٔ‌س افزوده شد با توجه‌به نسخهٔف ، ومتن عربی . ۲۱ ــ س ، ف : بختیشوع . ۲۲ ــ نسخهٔ اساس :کند ، بقیاس نسخهٔ س، چ اصلاح شد . ۲۳ــ بقیاس نسخهٔ ف ، و متن عـــربی افزوده شد . ۲۴ ــ چ،س : خرچنگ بحری‌کنند . ۲۵ ــ س ، ف ، متن عـــربـی افزوده : حکمت . ۲۶ ــ س افزوده : سل را .

وکوچکی وجایگاه وغذاش ب وبهتر بن ماهی[آنست][1] که خوش طعم وخوش بوی بود وکم لزج[2] و
نیکو رنک و[3] صید آب رونده[3] درسمت شمال بود وخوردنش راعزم قی راموافق بود وچون تشنگی
آرد زیان کارتر چیزی که از پسش خورند برف آبست وموافق ترین چیزی شراب صرفست
و[4] اندك اندك باید خوردن چندانی که از فم معده بگذرد آنگاه بیشتر تاآنگاه که هضم شود
وکسی که شراب خوار نباشد بجای شراب پالوده[5] ازانگبین خورد[6] وتاهضم نشود بنباید خفتن.

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع اعضا[ی]حیوانات واجزای آن: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
قیط	سر	گرم وتر وغلیظ	ب[7] مد ب	از حیوانی که درطوبتش باعتدال بود	سر سبکی را	بول آرد و غبا	بدارصینی وخردل	خلطی مرکب	گرم	جوانان
قك	مغز	سرد وتر	ب[8] مد ب	از حیوانی بکمال رسیده	دماغ را وفربهی را	قی آرد بازیت	بنمك وخردل وسعتر	خونی بلغمی	گرم	جوانان
قكا	چشم	گرم وتر	ب[9] مد ب	معتدل	در آب پشت بیفزاید	منش بگیرد	بانگدان ونمك وسعتر	[10]غذای نیك	گرم	جوانان

۱ — ازنسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف ،ومتن عربی افزوده شد. ۲— ف افزوده :وغذاش نیکو بود ؛چنین است متن عربی . ۳—۳ ، نسخهٔ ف :جایش درآب خوش وروان ؛چنین است متن عربی . ۴ — س افزوده: شراب. ۵ — س افزوده : خوش طعم؛ متن عربی: صادقة الحلاوة . ۶ — س افزوده : بقراط گوید . ۷ — در این ستون ، نسخهٔ چ :ح،ر،مد ؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) ۸ — نسخهٔ اساس : س؛ بقیاس دیگرموارد مشابه اصلاح شد ؛ در این ستون ، نسخهٔ چ: ب،ر،مد ؛ چنین است نسخهٔ ف. ۹ — در این ستون ،نسخهٔ چ : ح،ر،مد ؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۰ — ۱۰ ،چ ، س ، ف : خونی بلغمی ؛ چنین است متن عربی ۱۱ — ازنسخهٔ س افزوده شد . ۱۲ — ۱۲، س: برودت و . ۱۳ — چ : گزیدست . ۱۴ — نسخهٔ اساس فزوده : «ازبهرآنکه معده را زیان دارد» که مکرروزائد بود و حذف شد . ۱۵—چ ، س :کوهستان ؛ چنین است متن عربی . ۱۶ —س افزوده :وبول

وبعضی از حکما گفته‌اند سبب تشنگی آوردن ماهی که سرد است وتر است وهم طبع آب [آنست][11] که مناسبت است میان ماهی و آب[12] وماهی پروردن[12] رطوبت و بهمه حال جنس بجنس اشتیاق کند واگر این سخن را حقیقتی بودی بایستی که هر چه سردوتر بودی هم این طبع داشتی و تشنگی آوردی چون کدو وخیار وچون این لازم گشتی هرچه تسکین تشنگی کردی تشنگی آوردی واین محال سخنی است ومعده را هرگز این اشتیاق نبودوهیچ شرابی تسکین تشنگی

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[15]	ب یو رو	**مختارست**[13] از جهت آنکه بسیار غذا بودو آب پشت بیفزاید ومکروه است ازجهت آنکه دیرهضم شود و معده رازیان دارد[14] از بهر آنکه معده را درخوردن آن تکلف طبعها [ی] مختلف باید کردن وچون آبی ازپیش خورده باشی مضرت کمتر کند وغذا[ی] رنجورانست[16] ومصطکی از پس باید خوردن تا گمیز گنده نشودو خاصیت مصطکی آنست که بوی[17] گمیز چون روغن گل کند[18].
زمستان	سردسیر	ح فو	**مغز** همه مغزی دشخوار هضم شود وغذا[ی] بلغمی تولد کند ولـزج بود وزود استحالت پذیـرد ومعده را زیـان دارد ومنش بشوراند وقی آرد خاصه چون از پس طعامها[ی] دیگر خورند و بترین خصلتی آنست دراو که اشتها[ی] طعام باطل گرداند بـاید که بـا[19] ابزارهـا[ی][20] ملطف خورند چون [نمك و][21] سرکه و [سعترو][21] پودنهٔ کوهی ومانند این .
خریف[25]	معتدل[26]	یو رو	**چشم** این اندام[را][22] ترکیب[23] ازاندامهای[ی] مختلفست وجوهرهاوزوی عضل سودمندتر بود وزودهضم شود لیکن فربهیش در سردل بایستد و عضل[24] فاضلترین عضویست در همه حیوانات ومیانها بهتر بودزیرا که هردو پی ورك بود کنارها[27] اما **گوشت زبان** معتدلست وپرورش باعتدال کند [گوش اصلش بـاید خوردن چه آن دیگر عروقی بود وبکار نیاید][28] وعضل گوشتی بود کز دو جانب [بعصب[29]] پیوسته بود .

گنده کند ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . **۱۷** ــ رسم خط نسخهٔ اساس :کبوی . **۱۸** ــ نسخهٔ اساس : بود ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف اصلاح شد . **۱۹** ــ رسم خط نسخهٔ اساس :کبا . **۲۰** ــ س افزوده : گرم . **۲۱** ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ، و متن عربی . **۲۲** ــ از نسخهٔ س افــزوده شد بقیاس معنی جمله . **۲۳** ــ نسخهٔ اساس،چ: ترتیب ، مطابق نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد . **۲۴** ــ نسخهٔ اساس، چ : معده ، مطابق نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی اصلاح شد. **۲۵** ــ چ،ف: پاذیز (= پادیز) . **۲۶** ــ چ،س،ف : سردسیر . **۲۷** ــ چ :که پی ورگ بود کنارها ؛س: که هردو کناررگ و پی دارد . «هردو» مربوط به «کنارها» است شاید دراصل پهلوی هم قرارداشته است . **۲۸** ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف ومتن عربی . **۲۹** ــ از نسخه س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی .

نکند .

هر اندامی ازحیوان طبع آن‌حیوان‌دارد‌که‌ازوست‌و‌بر‌حسب حیوانات مختلف‌اند[1] زیرا

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
قکب	دست و پای	معتدل	ب ر م[2]	ازدرّهٔ خرد[3] وبزغاله	استخوانها[ی] شکسته	قولنج را	بمصوص وزعفران	غذای نیك	معتدل	کودکان‌وپیران
قکج	دلها	گرم وتر	ح ب[4]	ازحیوانی‌شیرخواره	رنجوران را شاید	آلتها[ی]هضم را	بسرکه وانگدان	غذای بسیاره[5]	گرم	جوانان
قکد	پستان	گرم وتر	ب ب[6]	ازحیوانی‌معتدل	شیرزنان‌بیفزاید	دیرهضم شود	بسرکه وسعتر	خون‌وشیر بسیار	گرم	جوانان
قکه	خایه	گرم وتر	مد ب[7]	ازخروسی فربه	آب پشت بیفزاید	دیرهضم شود	بپودنه[8] و نمك	خونی بلغمی[وآب‌پشت][9]	سرد	نیم پیران

۱ــس : مختلف است . ۲ – در این ستون ، نسخهٔ چ : م ، ح ، ر؛ چنین است‌نسخهٔ ف . ۳ ــ نسخهٔ اساس : خورد، بقیاس نسخهٔ س ومعنی‌کلمه اصلاح شد . ۴ — در این ستون ، نسخهٔ چ : ح ، ی ، مد ؛ نسخهٔ ف :گ، خ (= ح ، ی). ۵ – چ : غذای قوی ؛ چنین است متن‌عربی . ۶ــدر این ستون ، نسخه چ : ح،ر،مد؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) . ۷ – دراین‌ستون، نسخهٔ چ : ح ، مد ؛ نسخهٔ ف : گ(= ح) . ۸ – نسخهٔ ف افزوده :کوهی ؛ چنین است متن عربی. ۹ – از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۱۰ ــ نسخه اساس : سنها ، بقیاس دیگرنسخه‌ها وموارد مشابه اصلاح شد .

که سربره ترتر از آن بز بود و آن بز ترتر از مغز آهو بود گرچه مختلف بود بر حسب حیوانش .
دل همه دلها گرم و خشکست زیرا که معدن حرارت غریزی است و هر اندامی که بدل نزدیکتر

زمانها [10]	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهاروتابستان	معتدل [12]	یو رو	**مختارست** [11] دست از همه حیوانات موافق تروسبکتر از پای است و پرورشی اندك کند از بهر آنکه اندامی لاغرست و زودهضم شود از بهر آنکه لزج است وخونی اندك درست تولد کند چ گردن غذائی موافق است لکن دست وپای موافق ترست زیرا که گردن فضلات دماغ بخویشتن می کشد ب موافق تر از گوشت.
زمستان	سردسیر [14]	ما [13] د مندویه	**دل** سخت دشگوار است بایدکه ازحیوانی معتدل بود و با پلپل وآب کامه وزیره بکار باید داشتن واز پس زنجبیل مربا سخت سودمند بود وچون [15] هضم شود [15] پرورش بسیار کند وآن حیوانی نوبه که ازحیوانی پیر گرده گرم ونرم است کسی را که تب دارد [یا ناقه] [16] بدان تعلل کند زیان ندارد چه سخت زودهضم شود و بغایت لطیف است وشکم ببندد ودور نجوران را نسازد وغذای اندك تولد کند.
زمستان	سردسیر [18]	ع یو	**پستان** [17] مانند غدد بود طعمی شیرین دارد وبطبع تر بود و بسردی مایل از بهر آنکه موافق طبع شیرست وخونی درست تولد کند وچون هضم شود پرورش بسیار کند وازحیوانی نوبه که از حیوانی کهن **ق** وبعضی ازحکما گفته‌اند که پستان چون نیك پخته بود شیرزنان بیفزاید.
زمستان	سردسیر	یو	**خایه** طبع وخاصیت پستان دارد جز که حرارتش بیشتر بود وخونی که ازپستان خیزد پسندیده تر بود لکن زهم بود وچون از حیوانی پیر بود دیرتر هضم شود و خایه ازجمله غذاهای است که اندکی ازان پرورش بسیار کند وباید که با نمك و سعتر و نان‌خورشها[ی] ملطف خورند .

۱۱ ـ چ : گزیدست . ۱۲ ـ نسخهٔ اساس : پادیزگاه ؛ بقیاس نسخهٔ چ ،س،ف اصلاح شد . ۱۳ ـ آنچه دراین ستون از نسخهٔ اساس نوشته شده ناخواناست وشاید بتوان آن را « ما،د ، مندویه » پنداشت . چ،متن عربی : ج،یو،رو ؛ نسخهٔ س : عیسی ، یوحنا . ۱۴ ـ چ ، ف : شمالی ؛چنین است متن عربی . ۱۵ـ۱۵ ، نسخهٔ س : نیك پخته ومهرا بود. ۱۶ ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ،ومتن عربی . ۱۷ ـ س :گوشت این اندام ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۸ ـ چ: کهستان ؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی .

بود معتدل تر وموافق تروسبك‌تروگوارنده تر از جهت‌آنکه غذااز خونی یابد[1] پخته‌میان دل وجگر واز ناف تادم برخلاف این بود از جهت‌آنکه از دل دوربود وقیاس ازاینجاباید گرفتن وهراندامی‌که از جانب راست‌بودسبکتر[2] ازان‌بودکه بچپ‌از بهرآنکه بدل‌نزدیکتر بود وهرچه به پشت پیوسته‌بود سبکترازان بودکه بشکم چه پشت‌حرکت بیشتر کندازشکم وهرگوشت‌که بظاهرتن نزدیکست موافق تر بود .وآنچه ملاصق‌استخوان بود خوشتروبا—

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع اندامها[ی]حیوانات واجزای آن				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قکو	سپرز[3]	گرم و خشك	ب[4] ب	ازحیوانی‌فربه	مزاج غلیظ گرداند	سودا را	به پیه وروغن بسیار	خونی سودائی	گرم وتر	جوانان
قکز	جگر	گرم وتر	ب[5] ح	ازبطی‌فربه	شب‌کوری را خاصه جگربز	معده‌را	بزیت و نمك	خلطی‌سودائی[6]	گرم	جوانان
قکح	شکنبه و رودگانی	سرد و بسیار عصب	ب[7] ح	ازگوسفند یك ساله[8]	کسی را که غذا دخانی[9] شود	دوالی‌را	بسکباوخولنجان و پلپل[10]	سرد[11]	گرم‌وخشك	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس ، چ :آید ، بقیاس‌نسخهٔ س‌وبا توجه به متن عربی‌اصلاح شد . ۲ — س افزوده : وبهتر. ۳ـ درنسخهٔ‌چ، س ، ف ومتن عربی ستون افقی مربوط به«سپرز» بعد ازستون مربوط به «جگر» قرارگرفته است . ۴ ــ در این ستون ، نسخهٔ‌چ : ح،مد،ی ؛ نسخهٔ ف : گ،خ (=ح،ی). ۵ ــ دراین ستون ،نسخهٔ چ : ح،مد ؛ نسخهٔ ف :گ،ت(=ح،ر) . ۶ ــچ: خونی‌خالص ؛ چنین است نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی . ۷ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ :ب،مد،ی،مد ؛ نسخهٔ ف: س،خ (=ب،ی) . ۸ ــ س : ازمرغ خانگی جوان . ۹ ــ نسخهٔ‌اساس : دوخانی ، بقیاس‌دیگرنسخه ها اصلاح شد . ۱۰ — نسخهٔ‌س : سکبا بخولنجان‌وپلپل ؛ چنین است‌نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۱ ــ چ : خونی بلغمی ؛ ف ، متن عربی : بلغم . ۱۲ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه‌به متن عربی . ۱۳ — نسخهٔ اساس افزوده:که ، زائد بود وحذف شد . ۱۴ —بقیاس نسخهٔ‌چ ، س،ف،

لذت‌تر بود و آنچه ازاستخوان دورتر بود بضد ومیان عضلات بهتر ازهردو کناره بود[روفس گوید][12] من آن‌درتن درستی نپسندم که این‌فرقهاکه یادکرده آمددر او اثر کند ازبهر آنکه[13] سخت نازك وضعیف بودآن‌کس .

اندامها [طباخان][14] تفضیل دهند سررا برهمه اندامها،واگرچه حقیقت آن ندانند واین تفضیل بدان یافت که جایگاه حواس چهارگانه[15] است وفکرت‌بدو تعلق دارد و دل

	قیاسی			
	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمستان	کوهستان	ح[16] یو	سپرز ناخوش است ازجهت آنکه قابض است وخون بد سودائی‌تولدکندوسپرزخوك‌وحیوانات‌ترکم‌زیان‌تربود[گرده][17] گرم دشگواربود وخونی بدتولدکند ازجهت آنکه بول دراو اثری بسیارکرده بود وشکم ببنددوبآب‌کامه وسرکه بباید پختن تا مضرتش کمتربود .
	زمستان	کوهستان[21]	د[18] را	**جگر**[19] بریان‌کرده شب‌کوری رانیك است[20] وهرچندکه دشگوار است خونی‌درست[22] غلیظ‌تولدکند[23] چون بریان‌کرده از ناشتا بخورند صرع راسوددارد[24] **شش**[24] بریان‌کرده صرع را زیان دارد و در ساعت مردرا بیفگند وخوشترجگری جگربط مسمنست‌پس جگرمرغ خانگی پس‌جگرخوك‌خصوصاً‌چون علفش انجیر بود .
	زمستان	کوهستان	د[25] یو را	**شکنبه**[مکروهست][26] این اندام ازجهت آنکه‌باعصب بسیار آمیخته بودست وگرچه نیك بپزند خونی اندك تولدکند و این اندام وعا[ء] فضلاتست وازدل دورست وکم حرکت کند بایدکه نیك بشویند وپاك‌کنند وبابزارها[ی] ملطف بپزند تا زود هضم‌شود[27] .

و متن عربی افزوده شد . ۱۵ ــ نسخهٔ‌ف ، و متن عربی‌کلمهٔ «چهارگانه» را ندارد ؛ نسخه‌چ ، س نظیرنسخهٔ اساس است . ۱۶ ــ در این ستون، نسخهٔ چ ،ف: ح، یو،الر؛ نسخهٔ‌س : دیسقوریدوس،رازی . ۱۷ ــ از نسخهٔ‌س افزوده‌شد با توجه‌به‌نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۱۸ ــ دراین ستون ، نسخهٔ ف : ح ، الر، یو؛نسخهٔ‌چ:ج،ار؛ نسخهٔ س : حنین ، یوحنا . ۱۹ ــ نسخهٔ ف افزوده : بز ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۲۰ ــ ف افزوده : وغشاکه درچشم بود؛ چنین است متن عربی . ۲۱ ــ چ،س ،ف، متن‌عربی : شمالی. ۲۲ ــ نسخهٔ‌ف،متن عربی«درست» ندارد . ۲۳ ــ نسخهٔ ف افزوده : جگرخررا ؛ چنین‌است‌متن عربی. ۲۴ ــ ۲۴ ، نسخهٔ س؟: دیسقوریدوس جگربز؛ چنین است نسخهٔ‌ف‌ومتن عربی . ۲۵ ــ در این ستون، نسخهٔ ف :ح،یو،الر . ۲۶ ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی . ۲۷ــ نسخهٔ س افزوده : و دوالی‌علتی‌بوددررگهای پای.

چون مرکزیست درمیان وامیرتنست وهوا بخویشتن‌کشد و ببرودت حرارت خویش معتدل گرداند وآنچه لطیف بود روحی بودکه حواس پنج‌گانه بدومخصوص‌اند وآنچه غلیظ بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قکط	چربش و پیه	گرم وتر	ح[1]	ازحیوانی بکمال رسیده	آب پشت را	[2]منش بگیرد[2]	بسرکه وزنجبیل[3]	رطوبت[4]	سردوخشك	نیم‌پیران
قل	بال و گردن مرغان	معتدل بحرارت مایل	ح[5] م ب	ازمرغ خانگی جوان	کسی که ازبیماری برخیزد	اعضاها[ی] قوی را	چون باروغن نیك بپزند	[خونی لطیف][6]	معتدل	کودکان
قلا	پوست	سردوخشك بقیاس گوشتش	ب[7] ح	از مرغی [تر][8] یا برهٔ شیرخواره	دفع صفرا کند ازمعده	سوءالهضم[9] و سده را	نیك بباید پختن بابزارها[10]	غذای بد[11]	گرم	جوانان
قلب	سنگدانه	غلیظ	مد	ازبطی جوان فربه	اصحاب ریاضت را	دیرهضم شود	بانمك نیك بباید پختن	خلطی بد[12]	گرم	جوانان

۱ — در این ستون ، نسخهٔ چ : ح،ر،ب،مد ؛ نسخهٔ ف : گ،ت(=ح،ر)،مد . ۲ — ۲،ف :معده سست‌کند ودرد انگیزد؛ متن‌عربی نیزاین قسمت رااضافه دارد . ۳ ـ ف : راسن بسرکه وزنجبیل پرورده؛چنین است متن‌عربی . ۴ ــ ف : غذای بد؛متن‌عربی: غذاء وخم . ۵ ــ در این ستون ، نسخهٔ ف : م،گ،ت(=م،ح،ر) . ۶ ــ نسخهٔ‌اساس:معتدل ، مطابق نسخهٔ‌چ،ف، و متن عربی اصلاح شد . ۷ ــ نسخهٔ اساس : س ، بقیاس دیگرموارد مشابه‌اصلاح شد ؛دراین ستون،نسخهٔ چ : ب،مد،ی؛ نسخهٔ‌ف:س ،خ (= ب،ی) . ۸ ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شدباتوجه به‌متن عربی . ۹ ــ نسخهٔ اساس : سواالهضم . ۱۰ ــ س : بسرکه‌وابزارها؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۱۱ ــ ف : خون‌کم؛ متن عـــربـی : دم‌یسیربارد . ۱۲ــ ف : غذای میانه ؛ چنین

مادت سخن و آواز گردد و آلات غذا درزیر اوست وقوت هاضمه این حرارتست وهم فرزند[۱۳]
بدین حرارت بیرون آید وفضلات ازتن هم بدین حرارت جدا شود و دست وپای معیشت را

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	ح یو رو	[پیه‌را][۱۴] حرارت‌ورطوبت‌ازچربش‌کمتر بودزیرا که‌زودتر بگدازددرآتش وزود تــر بفسرد ومعده را راست‌کند و استحالت بصفرا کند وهردو نوع مختلفند بر حسب حیوانش‌وپیه گاوباضافت[۱۵] پیه گوسفند خشکی دارد وپیه حیوان پیردرجنب اضافت جوان[۱۶] وچون پیه تنهاخورند سده وبلغم آردوغذا تباه گرداندومغزچون هضم شود بسیارغذا بود .
بهار	معتدل	ع ح	**بال** گویند[۱۷] بال سبك[تر][۱۸] اندام‌است وزود هضم شود وفضلاتش‌کم بودازجهت آنکه حرکت بسیارکند وبهترین بـال فروج فربه بود وگوشت‌گردن نزدیك بطبع بالست اما چون‌از مرغ پیر بــود هم‌بر[۱۹] وهم گــردن هضم دشوار[۲۰] شود و درهیچ دو فایدتی نیست .
زمستان	شمالی	ح را یهودی	**پوست** مرغان بهترازپوست دیگرحیوانات [است][۲۱] وزود هضم شود چه لطیفترست چنانکه مرغ ازهمه حیوانات‌لطیفترست وفی‌الجمله حکمش حکم[۲۲] حیوانست که ازو بـود اگــرازحیوانی لطیف بود لطیف باشد وبضد . وفایده ومنفعت پوست نه آنست‌که زود هضم شود بل‌که فضلات ازتن بیرون‌آرد .
زمستان	سردسیر	مسیح ابن مندویه	**سنگ‌دانه** سخت غلیظ بود وبهترینش آنست‌کـه آن بطی مسمنست یاآن مرغی خانگی فربه اما **جگر مرغان** گرم وترست وخونی درست نیك تولدکند [وخوشترین جگری‌جگربط مسمن بود پس جگرمرغ خانگی جــوان فربه][۲۳] خاصه چون علفشان میوها[ی] شیرین بود وهیچ چیزپلید نخورده باشند .

استمتن عربی؛نسخهٔ‌چ : غذای‌بسیاروقابض . ۱۳ — س افزوده : ازشکم . ۱۴ — ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۱۵ — س :اضافت . ۱۶ — س افزوده : وگوشت را بویا کند . ۱۷ — س : مختارست‌گوشت بال‌ناقهان راازبهرآنکه ؛ چنین است نسخهٔ‌ف‌ومتن عربی . ۱۸ — ازنسخهٔ‌چ‌افزوده شد با توجه به متن‌عربی . ۱۹ — س : بال . ۲۰ — س : دشوارهضم ـ که مناسب ترمی نماید . ۲۱ — بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۲۲ — س افزوده : آن . ۲۳ — ازنسخهٔ س افـزوده شد بقیاس نسخهٔ ف،و متن عـربی؛کلمهٔ«فربه» اخیردرنسخهٔ‌س‌نیست بـا توجه‌به نسخهٔ ف و متن عربی اضافه شد .

آفریده است وآلت طلب وگریزست وسلاحست وقت حرب. ودندان ازبهر آنست تاغذارا [پاره‌کند وآسیای دندان][۱] آس‌کند وزبان ازبن دندان می‌گرداند ومری فرو می برد و معده هضم می‌کندو امعا آنرا ازتن بیرون می افکند و میساریقی[۲] راهیست ازجگر بشکم[۳] و هرچه صافی‌تر بودازغذا بجگرپیوندد[۴] وجگراین‌صفا را بپزاند. وطبایع چهارگانه‌گرداند خون[۵] ورطوبت وصفرا وسودا. زهره ازبالاصفرا بخویشتن می‌کشد وسپرز اززیرسوداوگرده

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع خوردنیها والوان [آن][۶]				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قلج	سکبا	گرم وتر باعتدال	ب[۷] م مد	معتدل طعم[۸]	جگر صفراوی را	سحج راولاغری را	بحلوای عسل[۹]	خونی نیک	گرم	جوانان
قلد	صاعلی و سپیدبا	گرم‌وتر	ب[۱۰] ب	آنچه سخت شور نبود	قولنج را	تشنگی آردو[۱۱] صفرا[۱۱]	بلیمو با	غذای بلغمی بسیار[۱۲]	سرد	پیران
قله	دوغبا و ترفبا	سرد وتر باعتدال	ب[۱۳] م ر	آنچه از ماست ولیمو با[۱۴] بود	صفرا را[و][۱۵] منش بگیرد و تشنگی آرد	آلایش معده را	بحلوای عسل	شیر و آب بیشت[۱۶]	گرم	جوانان

۱ــ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد باتوجه به‌نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. ۲ــ چنین‌است نسخهٔ اساس،چ،س،ومتن عربی؛ نسخهٔ‌ف: ماساریقا ــ که معرب Mésentéron یونانی(= Mésentère فرانسوی)است ــ امروز در اصطلاح پزشکی به فارسی «روده بند» می‌گویند (فرهنگ فارسی). ۳ــس: ازشکم بجگر؛ ف: ازمعده بجگر. ۴ــ س افزوده: ازین‌راه. ۵ــ نسخهٔ‌اساس، چ: چون، از روی متن عربی‌اصلاح شد. ۶ــ از نسخهٔ‌س، بقیاس نسخهٔ‌چ، ف، ومتن عربی[۱] افزوده شد. ۷ــ دراین‌ستون، نسخهٔ ف: ح، م، ر. ۸ــ ف: آنچه معتدل مزاج بود؛ چنین است متن عربی. ۹ــ ف: بشهدش شیرین‌کنند؛ چنین است متن عربی ۱۰ــ دراین ستون، نسخهٔ‌چ: ح، ر، مد؛ چنین‌است‌نسخهٔ ف. ۱۱ــ ۱۱، س: منش‌بگیرد؛ف: غثیان؛ چنین‌است متن عربی. ۱۲ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: خلطی‌محمود؛ چنین‌است نسخهٔ‌ف،ومتن عربی؛ س:خونی پسندیده. ۱۳ــ نسخهٔ‌اساس: س،م،؟، بقیاس دیگر مواردمشابه ونسخهٔ‌چ اصلاح شد. ۱۴ــ چ،س:لیمو؛ نسخهٔ ف دراین‌ستون: معتدل بترشی با لیموی شور؛ چنین

رطوبت . وخون بماند وجگر آنرا برگها[ی] خویش[۱۷] منتشر کند وخایگان بدانچه لطیفتر بود ازین خون مخصوص شوندازجهت آنکه تولدفرزند ازین خونست .پاکاخدایاکه آدمی را برهمه تفضیل دادوچندین حیوان را فد[ا]ی[۱۸] اوکرد تازنده‌خدمت‌گر باشد ومرده غذا وبعقل اورا بیفزود[۱۹] وبااین همه فرمان‌اورا جزخلاف نجستندمگراندکی‌مردم‌که بی قدری جهان دریافتند نه ازضرورت اختیارزهدکردند و بترك دنیابگفتند .

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	تابستان[۲۱]	گرم‌سیر	را	[اصحاب][۲۰] کتب الطبخ سکباراأول‌همه‌خوردنیهاخوانند و بهترین سکبایی آنست‌که مزاجش معتدل بود و گوشتش لطیف وتوابل وابزارش گزیده وبدو آتش پخته شودتا آنکه‌تسکین‌صفرا کند وخون وفتق شهوت‌کند وشکم ببندد بقوت سرکه الا[که][۲۲] چرب وشیرین بود بغایت چه آنگاه برخلاف این بود وآنچه از گوشت گاو پزند دفع صفرا کند[۲۳]وسوراخ زهره‌که درمعده است تنگ گرداند[۲۴] .
	زمستان	سردسیر	علی‌بن‌عباس	صاعدی وسپید با این هردولون کسی‌راکه مزاج کم‌مایه میل بسردی‌کند مختارست چه بلغم را لطیف گرداند و ازمعده فرودآرد وبادها[ی غلیظ][۲۵] را تحلیل کندخصوصاً چون بسفایج[۲۶] بکاربرند ویا با اندکی شراب[۲۷] بیامیزند هم این‌خاصیت‌دارد.
	بهار[و] زمستان[۲۸]	گرم‌و سیر	عیسی‌بن‌یحیی	این لون پرورش بسیارکند وبطبع سرد بود وبلغم افزاید محرورانرا وسردگوهرانرا هم زیان‌کار بود بایدکه توابلها و ابزارها[ی] گرم بسیاربکاربرند چون پلپل وخولنجان‌ودارصینی و از پسش حلوا بعسل یا رطب معسل یا پانید یا با شراب باید خورد .

است متن‌عربی . ۱۵ــ مطابق نسخهٔ چ‌افزوده شد ؛ دراین ستون، نسخهٔ س:صفرا را؛ ف: صفرارا برکند؛ چنین است‌متن‌عربی. ۱۶ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ :غذاو بلغمی‌قوی ؛ چنین است متن عربی ؛ف : غذای بلغمی بد؛ س : غذای بلغمی بسیار . ۱۷ــ س افزوده: در همه تن . ۱۸ــرسم خط نسخهٔ اساس: فدی(= فدای)؛چ،س : فدای . ۱۹ــ نسخهٔ اساس: بیفروزد، بقیاس نسخهٔ‌س‌وبا توجه به نسخهٔ ف، و متن‌عربی‌اصلاح شد . ۲۰ ــ بقیاس‌نسخهٔ چ،س،ف،و متن عربی‌افزوده‌شد . ۲۱ ــ نسخهٔ اساس : زمستان ، بقیاس‌نسخهٔ‌چ، س، ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۲۲ ــ از نسخهٔ چ افزوده شد . ۲۳ــ س افزوده: از معده . ۲۴ ــ قسمت اخیردر متن‌عربی‌بدین صورت‌است : وهی بلحم البقر نافعة لمن ینحدر الی معدة مرار کثیر لسعة النقب التی بینها وبین المرارة . ۲۵ ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌متن عربی . ۲۶ ــ چ : باسفاناخ ؛ چنین است نسخهٔ س . ۲۷ ــ ف‌افزوده :کهن ؛چنین است متن‌عربی. ۲۸ ــ چ ،ف : تابستان ؛ چنین است متن عربی .

وصیت طباخان[1] شوروعفص بآب وچگندربسیار خوش گردان وخریف و تلخ‌را بسرکه وترش را بنمك[2] و بضد. وتفه را بابزا [ر]ها [و نمك][3] ولاغر و خشك را بروغنها و لاغر

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قلو	نخوداب و گوشتابه	گرم وتر	ر [مد] [ح][4]	بنخود و دوشیر تازه و باقلی	فالج را	صفرا را زیان دارد	بسکبا	شیر و آب پشت	سرد	پیران
قلز	سماقبا و ناربا[5]	سردوخشك	ی ب[6]	آنچه سماقش [نوا][7] سرخ بود	آلتها[ی] شکم را	بروسینه را	بمطبخی	خونی سیاه[8]	گرم و تر	جوانان
قلح	هریسه و فرنکیه[9]	گرم‌وتر	ب ب[10]	آنچه از گوشت لطیف و گندم [پاك][11] کنند	آب پشت را	معدهٔ ضعیف را	با کامه وزیره	غذای بسیار	گرم	جوانان
قلط	زیربا	معتدل بحرارت مایل	ب م[12]	[13]تمام آلت و معتدل طعم[13]	جگر را	امعا را	بحلوای شکر	خونی معتدل	معتدل[14]	همه را

۱ — متن عربی چنین است : وصایا القدما للطباخین . ۲— نسخهٔ اساس : نمك ، بقیاس نسخهٔ‌چ،ف،س، ومتن عربی اصلاح شد. ۳—بقیاس نسخهٔ س ، ف ومتن عربی افزوده شد . ۴ —درنسخهٔ اساس‌نشانه‌های این‌ستون خوانا نیست بقیاس نسخهٔ‌چ تکمیل‌شد. ۵ — ف : ناروا وسماق‌وا . ۶ — نسخهٔ اساس دراین ستون: «س،خ» بقیاس‌دیگر مواردمشابه ونسخهٔ چ اصلاح شد . ۷— ازنسخهٔ‌س افزوده شدباتوجه به‌نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۸ — نسخهٔ اساس : بسیار، بقیاس‌نسخهٔ س ،ف ، ومتن عربی اصلاح شد . ۹ —درنسخهٔ‌اساس ،چ، دراین جا ودرصفحهٔ مقابل«فرنکیه»است ؛ س : فرنکیه (بی نقطهٔ حرف سوم) ؛چ : ندارد ؛ متن عربی در هردو مورد : فرنکیة (حرف سوم بی نقطه) ، «فرنکیه» جایی دیگردیده نشد . باتوجه به‌کلمهٔ«فریك» بمعنی طعامی که‌ازگندم پوست‌کنده وروغن وغیره ترتیب دهند (رك : فرهنگ نفیسی ، اقرب‌الموارد ، المنجد) آیا نمی توان پنداشت‌که شاید«فریکیه» است؛ در تحفة المؤمنین آمده است: «فرکیه : آش حلیم است» —که‌با هریسه تناسب دارد . ۱۰— دراین ستون ، نسخهٔ‌چ : ح ،

راپیش از پختن یك پوست بیاهنج[15] وپیش از بریان‌کردن روغن برمال وآبش خوری‌پرآب درزیرش نهد . وچون گوشت [صید][16] پزی سردیك مپوش وحیوانی راکه در روز سیر یـا

زمانها[10]	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	شمالی	یحیی[18]	**نخوداب [و] گوشتابه** هردولون طبع نخود[17] دارد وگـونهٔ روی نیکوگرداند وادرار بول وحیض آرد وشیرزنان بسیار کند و فرزندان ازشکم مادربیرون آرد بآسانی **نخوداب** گرده ومثانه‌را زیان دارد وهمچون باقلی نفاخ بودجزکه بسیارپرورش ترست‌و چون با خایه وفروج [وپیاز][19] بپزندآب پشت بیفزایدوفربهی وقوت تن زیادت‌کند ومعدهٔ روزه‌داررا ترطیب دهد .
تابستان[21]	جنوبی[22]	علی‌بن‌عباس	**سماق‌با وناربا** [مختارست][20] این هردولون‌قوی گردانیدن معده راو[موافق][23] مزاجها[ی] گرم اندو[24]شکم ببندد چون‌بـا اسفاناخ وچغندربپزند خشکیش‌کم شود وچون ببرگ ریـواج و برگ[25] بخله بپزند شکم‌ببندد وناربا فرود ازسماق باَاست بهمه فعلها وقوتها .
زمستان	شمالی	ابن‌ماسویه	**هریسه وفرنکیه** هردولون معتدل ترین همه غذاهااند چون هضم شوند پرورش بسیارکندوگونهٔ روی را تازه گردانندواندام را ترطیب دهند ودیرهضم شوند وسده‌وسنگ ریزه آرنددرگرده ومثانه خصوصاً چون با شیربپزند وچون ازبرنج پزند پـرورش کمترکند وزودتـرهضم شود وفرنکیه هـم این طبع دارد لیکن ترترست .
همه‌وقتها	همه شهرها	رازی وجماعة	**مختارست** مزاجها[ی] معتدل را موافق است ازبهرآنکه غذا[ئی] موافقست وجزمزاج معتدل را هم‌موافقست خصوصاًچون طعمش معتدل‌بود واخلاطها[ی] تیزراتسکین دهدوطبیعت‌باعتدال بازآرد وشکم نرم‌گرداند وقوت تن بیفزاید ودل شادکند چون بیماران راموافق‌بود تن‌درستانرا نباید گفتن .

ر، مد . ۱۱ـ ازنسخهٔ س بقیاس نسخهٔ ف ، ومتن عربی افزوده شد . ۱۲ — دراین ستون، نسخهٔ چ : ر،مد، ح . ۱۳-۱۳، س : چون طعم سکنجبین دارد؛ ف : سکنجبینی ؛ چنین است‌متن عـربی . ۱۴ — چ : معتدل‌بحرارت؛ چنین است‌نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۵ — چنین است‌نسخهٔ‌چ،س؛ نسخهٔ‌ف : پیش ازپختن ببایدجوشانیدن؛ متن عـــربـی : واسلق‌المهزول‌قبل‌طبخه. توضیح‌آنکه «سلق» درعربی هم بمعنی‌جوشاندن است وهم بمعنی پوست جداکردن و درنسخه های اساس ،چ،س،ونسخهٔ ف دو-گونه ترجمه شده است . ۱۶ — ازنسخهٔ‌س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عـربی . ۱۷ — نسخهٔ‌اساس،چ: نخوداب،مطابق نسخهٔ‌س‌وبا توجه به نسخهٔ ف،ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۱۸ ـ‌چ،س،ف : یهودی . ۱۹ ـ مطابق نسخهٔ‌س،ف، ومتن عربی‌افزوده شد . ۲۰ ـ از نسخهٔ س‌افزوده شد با توجه‌به متن عربی . ۲۱ ـ ف، متن‌عربی :زمستان . ۲۲ ـ ف،متن‌عربی:شمالی. ۲۳ ـ ازنسخهٔ‌س افزوده شد . ۲۴ — نسخهٔ اساس ، چ : اندر،مطابق نسخهٔ‌س‌اصلاح شد . ۲۵ ـ‌س : شاخهای؛ف:ساقهای .

پیاز خورده بود نه‌کشد وتا دو روز یاسه‌روز.وگوشت را ازهمه فضلات پاك‌کردن چون غدد[1] ومانندآن . و بساطورتیز پاره‌کند تارکن استخوانش پاره نشود[2] ودر خوردنش خطر نبود و بکاردی تیز ببرد تابی‌مزه نشود وپیاز بکاردی‌جداگانه ببرد وهر دیگی‌را طبقی‌وکفچلیزی جداگانه دارد وزهومت‌دمادم برگیرد وکنار دیگ از زهومت پاك‌دار تابردیگ خشك‌نشود. وکاغذ ترکرده برکنار دیگ‌دوساندتاخوردی[3] بوی دودنگیرد [واگر ناگزیر بود اندکی‌آب

عدد	نامها	طبعها	درجت	انـدر طبایع خوردنیها والوان‌آن: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
قم	ریباسیا[4]	سردوخشك	ب[5] ی	بترنج[6]	تسکین صفرا را	عصبها را	بمرغ خانگی فربه	غذای نیك	گـرم	جوانان
قما	تنوری	گرم وتر	ب ۲	بگوشت گوساله	تن را فربه‌کند	منش بگیرد	بچیزها[ی] ترش ازپسش	خونی قوی	سرد[7]	پیران[8]
قمب	زرشکبا	سردوخشك	ب[9] ی	بانبر باریس تازه	آماس جگررا	شکم ببندد	بحلوا[ی] بشکر[10]	غذای سردوتر از معتدل	گرم‌وتر[11]	نیم‌پیران[12]

۱ــس: عروق . ۲ — س : تااستخوانش‌خردنشود . ۳ــ چ،س : خوردنی . ۴ ــدرمتن عربی بجای‌این‌کلمه «الحماضیه» است ودرنسخهٔ‌ف : ترشی ؛ نسخهٔ‌چ،س‌نظیرنسخهٔ اساس است . دربعضی ازنسخه‌ها همراه «تفاحی» از«ریواس‌وا» یادشده ،رك : «تفاحی» درچهارصفحه بعد. ۵ ــنسخهٔ اساس :«س،خ»بقیاس دیگرموارد مشابه وباتوجه به‌نسخهٔ‌چ،ف اصلاح شد. ۶ ـــ چ،ف، متن‌عربی‌افزوده : سوسی . ۷ ـــ چ،ف، متن‌عربی:گرم . ۸ ـــ ف ، متن‌عربی: جوانان . ۹ ـــ نسخهٔ اساس :«س ، خ » بقیاس دیگرمواردمشابه و باتوجه به‌نسخهٔ‌ف اصلاح شد . ۱۰ — ف :بحلوای‌شکری؛چ،س:بحلوای شکر . ۱۱ ـــ چ،ف، متن عربی :گرم . ۱۲ ـــ چ : جوانان ؛ چنین‌است نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۱۳ — از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به

برمال تازهومت نپذیرد][۱۳] وابزارها وبادام مغز ومانندآن درهاون زهم نکوبد وعصارات را درهاون زنگارخورده نکوبد وخوردی[۱۴] ازدیگ برنگیرد تا جوش بنه نهدو آتش بنشیند و چون دست بوی پیازگیردهم بپیاز مبخرکند وگوشت آنکه پزدکه نه[۱۵] سخت تازه بودوسرد شده باشد و هیزم تر در زیردیگ نسوزاند وبهترین آتش دیك را[۱۶] آنست که ازهمه کیفیات بدخالی بود چون سرگین واستخوان وپوست خایه ومانند این . چون گوشت مهرا نشود[۱۷]

قیاسی		رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان[۱۹]	جنوبی	ابن‌مندویه	**مختارست** خماررا ومزاجها[ی] گرم [را][۱۸] که جوشش بسیاررنجه داردومکروهست‌سرد گوهرانراوپیرانراوچون‌ضرورت بود ازپسش رطب معسل وشراب‌کهن باید خوردن وآوازگلو درشت‌کند وبروسینه وسرفه وشش‌رازیان‌دارد .
زمستان	سردسیر[۲۱]	یوحنا	**تنوری** [مختارست][۲۰] ازبهرآنکه آب پشت افزاید وتن فربه‌گرداند وخونی درست تولدکند و مزاج باعتدال بازآورد ودردشکم وبادها را سوددارد ومعدها[ی] ضعیف را زیان دارد و گرفتن منش را وکسی راکه استحالت غذا بصفرا بود بایدکه ازین نوع بپرهیزد .
تابستان	جنوبی	علی‌بن عباس	**مختارست** [۲۲] محرورانرا وجگرها[ی]گرم را وکسانی [را][۲۳]که استفراغها[ی] صفراوی بسیار افتدواین‌لون‌خوشترین غذا[ی] قابض است وبسیارمنفعت‌تروهم برلذت غذا مخصوص‌است وهم بمنفعت دارو[۲۴]خصوصاً چون تازه بود وبدراج یا تیهو و فروج پخته‌شود .

متن عربی‌ونسخهٔف . ۱۴ — چ،س: خوردنی . ۱۵ — چ،س«نه» ندارد . ۱۶ — نسخهٔ اساس،چ : بهترین دیگ راآتش ، مطابق نسخهٔس و با توجه‌به متن عربی اصلاح شد . ۱۷— س: چون خواهی که‌گوشت‌زود مهرا شود ؛ چنین است متن عربی . ۱۸ — ازنسخهٔس‌افزوده شد . ۱۹ —چ،ف،متن عربی : تابستان . ۲۰ — ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف و متن‌عربی . ۲۱— ف ، متن عربی:کوهستان؛چ: جنوبی . ۲۲ — چ :گزیدست . ۲۳ — از نسخهٔچ افزوده‌شد . ۲۴ — نسخهٔ اساس افزوده : «و» بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی حذف شد .

اندکی بوره برآتش افگن وپاره[ا]ی موم دردیگ مالدوچند پاره چوب انجیرو چند پاره پوست خربزه .

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قمج	کرنبا	گرم	ب[1]	بروغن[2] مرغ خانگی	مستی وخمار را	خشکی تن را	بولانی	غذائی نه نیك	گرم	جوانان
قمد	ممقوریه	معتدل مایل بحرارت ویبوست	م[3] ب ح	بابزارهـا[ی] لطیف	آروغ واشتها را	دردشکم را	بکودابرقاق	خونی تیز	سردوتر	نیم پیران
قمه	نرگسی و شیرازبا	گرم وتر	ب[4] ب	که خایهٔ بسیاردراو شکسته بود	آب پشت را	صفرا را	بغذاها[ی] ترش	غذای بسیار	سرد	پیران
قمو	غوربا	سردوخشك	ب[5] ی	باب غورهٔ کهن[خوش][6]	تسکین صفرا را	بروسینهٔ ضعیف را	ببادام مغز پرورده بشیر[7]	غذای نفاخ[8]	گرم	جوانان

۱ــ دراین ستون، نسخهٔ چ:ب،ی،مد؛ نسخهٔ ف:گ،خ(=ح،ی)،مد . ۲ ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ س،ف،و متن عربی حذف شد. ۳ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۴ ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ: ح،ب،مد ؛ نسخهٔ ف : گ،خ(=ح،ی)،مد . ۵ ــ دراین ستون ، نسخهٔ اساس:«س،خ» ؛ بقیاس دیگرموارد مشابه ونسخهٔ چ،ف اصلاح شد . ۶ ــ بقیاس نسخهٔ س،ف ومتن عربی افزوده شد . ۷ ــ ف : وشیر ؛ چنین است متن عربی . ۸ ــ ف : باد اندرتهی گاه ؛ متن عربی : ریاح فی الحشا . ۹ ــ چ ، متن عربی : وصایا قبل الغذا؛ س : اندرترتیب غذا . ۱۰ ــ بقیاس متن عربی ونسخهٔ ف افزوده شد. ۱۱ ــ نسخهٔ اساس، چ افزوده : «را» بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله زائد می نمود وحذف شد . ۱۲ــ چ ،ف، متن عربی :زمستان ۱۳ــ ف ،متن عربی:شمالی ؛ چ : شرقی . ۱۴ــ چ ،ف : ارسطوالطبیب ؛ س : ارسطو ؛ متن عربی : یوحنا . شاید بوده است : إرسطو ، روفس . ۱۵ــ۱۵ ، این دو جمله فقط درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چ آمده است ودرنسخه س،ف، ومتن عربی نیست. شاید مربوط به ستون زیرین «ممقوریه» است که در این جامکررشده است . نیزرك : ۲۰ ح . ۱۶ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و» بقیاس نسخهٔ

اندرقوت غذم[۹] نبایدکه میان دوغذا که یك طبع دارند دریك مجلس جمع کنند چون کبوتر بچه وسیروترفبا ودوغباونه میان دولزج چون پنیر وماهی‌ونه میان دو مستحیل‌چون

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان[۱۲]	جنوبی[۱۳]	ارسطودوس[۱۴]	[**مختارست**][۱۰] مرقااین‌لون[۱۱] اسهال‌راوجرمش پوست‌بازکرده بازگرفتن شکم را وخماررا بشکند وبصررا زیان دارد هم چون عدسی خصوصاً چون‌مزاج چشم بخشکی گراید اما چشم مرطوب را بد نبود ومعده را زیان دارد[۱۵] ودیـرهضم شود ازجهت آنکه ابزارها[ی] بسیار دروبود[۱۵] ولـرزیدن بسیار[۱۶] اندامها را سود دارد و آلتها[ی] شکم را خصوصاً سپرز[را][۱۷] .
بهاروتابستان[۱۹]	شرقی	ماسرجویه	[شوربای[۱۸] این لـون خلطها را لطیف گـرداند وبلغم را تحلیل‌کند بقوت ترشی وشوری‌که دروست][۲۰] ودیرهضم شود از جهت آنکه ابزارهابسیاردارد وبکاربرد[۲۱] وهمه‌مـزاجها [را][۲۲] موافقست لیکن‌سودا را وعصبها رابغایت زیان‌کاربود .
زمستان	سردسیر[۲۵]	ابن‌ماسویه	**نرگسی وشیرازبا**[مکروهست][۲۳] کسی را[که] پیوسته[۲۴] منش‌گرفته باشد یا مزاج معده‌اش گرم بود ازجهت آنکه‌تشنگی بافراط آردوازپسش آب بسیارمی‌باید خوردن وچنین غذاها در زمستان بکاربایدداشتن وبابت اصحاب ریاضت واندامها[ی] قوی بود چون هضم شود پرورش بسیارکند.و شیرازبا بهمه قوتی ازو کمترست .
تابستان	جنوبی	علی‌بن‌عباس	**غوره‌با** مختارست چون ازآب غـورهٔ‌کهن‌کنند زیراکـه حرارت تابستان اورا بحال صحت بازآورد اما آنچه تـازه بود سردوتربود وتسکین صفرا بهترکند ودموی را قوی‌ترموافق‌تر بود ودرمعده ورودگانی باد انگیزد ازبهرآنکه خامی‌در اوبود وروزگاری آن[۲۶] نیافته باشدکه خامی ازو بشود بدین سبب‌شکم را ببندد .

چ ، س حذف شد . ۱۷– بقیاس نسخهٔ چ، س افـزوده‌شد؛ ف افزوده : وسودا از رگها بیرون‌کند وحیض را براند ؛چنین است‌متن عربی . ۱۸– بجای این‌کلمه نسخهٔ س : «مکروهست» ، به‌کلمهٔ«شوربای» مطابق نسخهٔ ف بدل‌شدباتوجه به‌متن عربی. ۱۹– ف ، متن عربی: زمستان . ۲۰–درنسخهٔ اساس ونسخهٔ چ تااین جا سطراول شرح مربوط به ستون بالا «کرنبا»تکرارشده است چون زائد ومکرربود حذف‌شد و بجای‌آن،این قسمت ازنسخهٔ س وبا توجه بـه نسخهٔ‌ف ومتن عربی افزوده وتکمیل شد . ۲۱– س : بسیار دروبکاربرنده بود ؛نسخهٔ چ نظیرنسخهٔ اساس‌است . ۲۲ –بقیاس نسخهٔ چ،س‌افـزوده شد . ۲۳ – ازنسخهٔ س افـزوده شد بـا توجه به‌متن عربی‌ونسخهٔ ف . ۲۴– نسخهٔ اساس ،چ : «یبوست» مطابق نسخهٔ س وبـا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی‌اصلاح شد . ۲۵– چ،ف، متن‌عربی :شمالی . ۲۶– نسخهٔ اساس :«روزگاری‌ان» ،نسخهٔ چ،س : «روزگاران» می توان«یاء»را درضبط نسخهٔ اساس نمودارکسرهٔ اضافه دانست که در رسم خط قدیم مرسوم بوده است وضبط نسخهٔ‌چ،س را نیز «روزگارآن» خواند ویا آن که یاءرا درنسخهٔ اساس زائد تصورکرد .

زردالو وخربزه ونه میان دو نفاخ چون ترها ومیوها ونه میان دوقابض چون غوربا وسماق‌[با][1] ونه میان دو غلیظ چون نمکسود و پنیرخشك و نه میان دو مرخی چون مغزوپیه و نبایدکه [بیکدیگر خورند][2] نه سرکه‌وبرنج‌وماست وترف[ونه‌سیروپیاز][3] ونه مرغ‌خانگی بماست پخته[4] ونه نار ازپس هریسه وآب‌گرم[5] ازپس سپیدباها وغذاها[ی] شورونه‌آب‌سرد ازپس میوه ونه طعامها[ی]گرم از پس حلواهاونباید که‌کباب برچوب‌انجیروبیدانجیرزنند

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرطبایع خوردنیها والوان آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قمز	مهلبی	گرم وترو معتدل	م[6] ر ب	منعقد بمرغ مسمن	تن درستی را افشاید	صفرا را	بغوربا ازپسش خوردن	غذای معتدل	معتدل	همه را
قمح	تفاحی[7]	سرد وخشك	ب[8] ی	هرچه بویا وخوش بوی بود	شکم گرفتن صفراوی را	سرفه را بغوربا[9]	بمرغ مسمن	خونی سرد معتدل[10]	صفراوی	جوانان
قمط	لفتی و قنبیطی[11]	گرم ونفاخ	ب[12] مد	از قنبیط[13] تازه وتر	ادرار بول را	تاریکی چشم را	بشراب نو	خونی تنك	گرم	جوانان

۱ ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س‌افزوده شد ؛ ف : سماق وا . ۲ ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ‌ف ، ومتن عربی . ۳ ــ از نسخهٔ س‌افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۴ ــ نسخهٔ ف «پخته» ندارد ؛چنین است متن عربی . ۵ ــ ف افزوده : ویاحلوا ؛ چنین‌است‌متن‌عربی . ۶ ــ در این ستون ، نسخهٔ چ : م ، ح،ر؛چنین است نسخهٔ ف . ۷ ــ نسخهٔ‌ف:سیب‌واوریباس‌وا؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ‌چ: تفاحی‌وریباسی . ۸ ــ دراین‌ستون، نسخه اساس : «س،خ» بقیاس‌دیگرموارد مشابه‌اصلاح شد . ۹ ــ س،ف،ومتن عربی«بغوربا» ندارد. ۱۰ ــ متن عربی : دم‌ابردمن‌المعتدل . ۱۱ ــ ف:قنبیطوا . ۱۲ ــ چ : ح؛ چنین است نسخهٔ ف . ۱۳ ــ ف : بخایهٔ قنبیط ؛ متن عربی : من بیض‌القنبیط‌الرطب . ۱۴ ــ حرف اول این‌کلمه درنسخهٔ‌اساس بی نقطه‌است و«باردان» ضبط نسخهٔ س‌ است دربرابر «اناء» عربی ؛ چ ،ف: چیزی مسین . ۱۵ــ چنین‌است نسخهٔ س؛ شاید

ونبایدکه روغن درباردان[۱۴] مسین کنند ویادرزمین[۱۵] ونمدانها[۱۶] دارندخصوصاً چون ماهی بریان‌کرده بروغن ونبایدکه بریانی را درمیان ایزاردارند وپرهیز بایدکردن ازهرطعامی [وشرابی][۱۷] که‌موریا بعضی ازحشرات دروی افتاده بود وهم چنین ازمیوها[ی] پوسیده و طعامها [ی] خام وفی‌الجمله هرغذائی‌که تن ناخوش‌کند[۱۸] ازوحذربایدکرد[۱۹] . [ودرمیان طعام شراب نباید خوردن ونه درمیان شراب طعام][۲۰] . وشام‌کمتر باید خوردن از چاشت تا دیگرروز بنشاط

قیاسی زمانها	قیاسی شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	معتدل	[یهودی][۲۱]	**این لون** غذائی معتدلست وموافق تن درستان وبحرارت شکرسردی برنج را باعتدال بازآرد وبرطوبت شیرخشکی برنج وموافق آسودگان ومتنعمان است وکسی راکه ریاضت باعتدال کند هم زیان ندارد خاصه درفصلها[ی] معتدل چون ربیع و خریف ونه‌شکم ببندد ونه براند وخاطرتیز گرداندوخوابها[ی] نیکو نماید .
تابستان	جنوبی	[ابن‌مندویه][۲۱]	**این هردولون**[۲۲] مختارست‌مزاجها[ی]صفراوی‌وجگرها[ی] گرم ومعدها[ی]ضعیف را واسهال راکه ازصفرا بوددفع‌کند و بروسینه و شش را زیان دارد وقولنج آرد وفی‌الجمله سردو[۲۳] ناموافقست وعصبها و مفاصل را زیان دارد و آب پشت را زیان دارد .
زمستان	سردسیر	[علی‌بن‌عباس][۲۱]	**مکروه‌است** این لون سردگوهرانراازجهت آنکه بلغم افزاید وباد انگیزد ودرد شکم آرد وادرار بول را سوددارد خصوصاً خایهٔ قنبیط وهرچه ازقنبیط پزند باآب[۲۴] ونمك معده‌را زیان‌دارد امالفتی گرم ونرم است وآب پشت افزاید وچون‌هضم‌شود خونی درست[۲۵] تولدکند .

بوده است:«زیرزمین» زیرا درمتن‌عربی «سرداب» است ودرنسخهٔ ف «سردابه» ؛چ: ویادررویین . **۱۶**ــ س :جایهای نمناك **۱۷**ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده‌شدباتوجه به‌نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . **۱۸**ــ س : تن را ناخوش‌آید؛ف: نفس را ازان‌کراهیت باشد. **۱۸-۱۹**، نسخهٔ چ : وبدهان‌ناخوش‌آید ؛ چنین است متن عربی.نسخهٔ س،ف نیزجملهٔ «ازوحذر بایدکرد» را ندارد . **۲۰**ــ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به نسخهٔ س،ف،متن عربی . **۲۱**ــ بقیاس‌نسخهٔ س،ف، متن‌عربی افزوده‌شد . **۲۲**ــ ازاین عبارت‌معلوم‌می‌شود این‌ستون مربوط به دوچیزست : تفاحی ووریباس‌وا ؛ رك :صفحهٔ مقابل،۷ح . **۲۳**ــ س : فی‌الجمله مزاجهای سرد را ؛ چنین است‌نسخهٔ ف . **۲۴**ــ نسخهٔ اساس،چ : وآب، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد . **۲۵**ــس: نیك‌درست ؛ف: غذائی نیك.

برخیزد از خواب وچون خوان ازپیش برگیرند بایدکه هنوز بقیتی اشتها مانده باشد وقولنجی را حذر بایدکردن از طعامها[ی] قابض وپیرانرا وناقهان را از طعام [های غلیظ][1] وازین

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قن	دیکبر دیك[2]	گرم و[خشك][3] باعتدال	ا[4] ب ب ح	آنچه ترشی وشوری باعتدال بود	ضعف معده را از سردی	سودا را	بخبیص تر[5]	خونی سودائی	گرم	جوانان
قنا	گاورس وارزن بشیر	گرم وتر باعتدال	م[6] ب	بشیر بز[7]	رودگانیها را	سلها را	بشکر وطبرزد	خونی[8] نیك	معتدل	همه را
قنب	مهمومه	معتدل مایل بحرارت ویبوست	م[9] ب ح	معتدل مزاج	معدهٔ بلغمی را	بروسینه وامعا را	بجلابی	خونی سودائی	معتدل[10]	نیم پیران
قنج	مقلوبه	گرم وتر	م[11] ب مد	هرچه تروپخته بود	اصحاب ریاضت را	تخمه را	بشراب صرف[12]	غذای بسیار	گرم	جوانان

۱ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی .۲ــ س: دیکبریك ؛ متن عربی: الدیکبریکه ؛ در ترجمهٔ کتاب«منافع الاغذیة ومضارها» (ص۱۰۲) تألیف محمدبن زکریای رازی ، دیکبریکه = دیکبردیك ونوعی غذاست . اما دیگ بر دیگ‌سم ومرگ موش ساخته است (فرهنك فارسی) . ۳ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به‌نسخهٔف ، ومتن عربی . ۴ــ در این ستون،نسخهٔ چ :م،ح،ی؛ چنین است نسخهٔف . ۵ــ ف : بخبیص کدو ؛ متن‌عربی:لخبیص القرع . ۶ــ در این ستون ، نسخهٔ چ:ح،م،ر؛ چنین است نسخهٔف . ۷ــ ف افزوده : تن‌درست ؛ چنین است متن عربی . ۸ــ چ ،ف، متن عربی : غذا . ۹ــ در این ستون نسخهٔ چ:م،ح،ی؛چنین‌است نسخهٔ ف . ۱۰ــ چ : گرم باعتدال ؛چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۱ــ در این ستون، نسخه چ : ح،مد،ر؛ چنین است نسخهٔف . ۱۲ــ ف : بشراب تنك ؛ چنین است متن‌عربی. ۱۳ــ چ : ناچاره . ۱۴ــ فاافزوده:

جمله که یـادکرده شدچون حذرنکنند اگرچه وقتی زیان نکندروزی ناچار[۱۳] مضرت آن پیدا شودخصوصاً سردگوهرانرا[۱۴] غذاها[ی]سردوگرم[گوهرانراغذاهای گرم][۱۵]. مصنف کتاب گوید

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	جنوبی	بختیشوع [۱۶] ابن‌مندویه	**دیك بردیك** این لون سکباییست بآب کامه وفعلها مختلفست او راازیراکه طعمش مختلف است وازشیرینی وترشی وشوری مرکبست وگرچه حکم اغلبش آنست که گفته شدومعدهٔ مرطوب را سوددارد ولاغران راوسردگوهرانرا ومزاج سردوخشك را زیان‌دارد.
بهار	گرم‌سیر[۱۹]	ابن‌ماسویه	**گاورس با** [وارزن بشیر[۱۷]] [مختارست][۱۸] این هردولون، شیر خشکی هردو باعتدال بازآردلیکن بسردی مایل بود وتن‌راپرورش بسیاردهد چون باعسل خورند یاشکرزودترهضم‌شود لیکن سدها راآن‌جگر[۲۰] زیان داردوسنك‌درگرد[ه] افکندو **گاورس وارزن** از برنج سردتروبخشکی برابراند اما قومی‌ازحکما برآنندکه برنج حرارت محرورانرابیفزاید.
تابستان	معتدل[۲۲]	رازی	**مغمومه** [خاصیت][۲۱] این لون یکی آنست که معده‌ازبلغم‌پاك‌کند بشوری وترشی‌که دراوست وخلطها را لطیف گرداندوچون هضم شود پرورش بسیارکند ومعدهٔ ضعیف را ودماغ را وعصبهارا زیان‌دارد وخربزه خوردن ازپس این لون‌مستحب‌است‌وفی‌الجمله دشوارهضم شود.
زمستان	سردسیر	**یحیی**	**مقلوبه** [مکروهست][۲۱] ناقهان‌ومتنعمان راومعدها[ی]ضعیف را زیان دارد خصوصاً چون باغذاها[ی] لطیف آمیخته شودواز پسش طعامی‌قابض خورده شود از بهرآنکه درهمه حال در معده تباه شود چون براین صفت خورندکه یاد کرده شد و موافقست کسی راکه ریاضتها[ی] قوی کند ومحرورانرا زیان ندارد.

یا پیر؛ چنین است متن عربی. ۱۵ـ از نسخهٔ س افزوده‌شد بـاتوجه به متن عربی. ۱۶ـ در این ستون، نسخهٔ س، ف، متن عربی: ماسرجویه. ۱۷ـ ازنسخهٔ چ افـزوده شد که در این‌مورد با نسخهٔ اساس مشابه است. درنسخهٔ س آغازاین قسمت چنین است: مختارست برنج وگاورس بشیر؛ ف: اختیارکـرده انـد عمل‌برنج و گاورس بشیر؛ متن‌عـربی: یختار عمل الارزو الدخن باللبن. درمتن عـربی عنوان ایـن مـوضوع نیزچنین‌است :الارزوالدخن‌باللبن، رك: صفحهٔ‌مقابل: «گاورس وارزن بشیر». ۱۸ـ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف،ومتن عربی ومعنی‌جمله. ۱۹ـ چ،س،ف، متن عربی: معتدل. ۲۰ـچ: ازجگر؛ س :سدهای جگر. ۲۱ـ ازنسخهٔ‌س‌افزوده شدباتوجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عـربی. ۲۲ـ چ،س:گرم سیر؛ چنین‌است نسخه ف، ومتن‌عربی.

دیدم جماعتی‌راکه دو طعام [قابض][1] بهم بخور[د]ند ودر ساعتشان قولنج‌رسید. [ورازی][2] گوید دیدم مردی‌که پیاز وسیر باهم خورد وکورگشت[3] درحال وبسیار بودکه دوطعام موافق باهم خورند زهرگردد .

اندر قسمت غذاها [غذاها][4] مختلفند بنفس‌خویش واین چنان باشدکه بقیاس جوهرش موافق بود چون گوشت بره یاناموافق بود چون فطیر یا بقیاس بسیاری واندکی [چنانکه

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر بزماورد وقلیها وکباب ومرغ وگردنا				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قند	برماورد وسنبوسه	گرم وغلیظ	ب[5] مد	ترشی کرده بآب میوها	قوتهای[ی] تن بیفزاید	دشخوار هضم شود	بشراب ریحانی	خونی بیش از اعتدال	گرم	جوانان
قنه	ملفقه[6]	گرم وتر	ب[7] ب	بگوشت برهٔ یك ساله	فربهی تن را	منش بگیرد	بآب سماق	غذائی معتدل[8]	معتدل	نیم‌پیران
قنو	تباههٔ ترش	معتدل بحرارت مایل	م[9] ب	بسرکه وآب لیموا[10]	معدهٔ صفراوی را	مفاصل وعصبها را	بحلوای شکر	غذائی نیك[11]	گرم	جوانان

۱ــ بقیاس نسخهٔ چ،س،ومتن عربی افزوده شد . ۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۳ــ ف : بصرش ضعیف گشت ؛ چنین است متن عربی . ۴ــ از نسخهٔ س بقیاس متن عربی و نسخهٔ ف افزوده شد . ۵ــ در این ستون ، نسخهٔ ف: گ (= ح)، مد ؛ چنین است نسخهٔ چ . ۶ــ ف : کوفته . ۷ــ در این ستون، نسخهٔ چ : ح، مد، ر؛ چنین است نسخهٔ ف . ۸ــ نسخهٔ اساس : نیك ، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. چ: خونی معتدل ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن عربی . ۹ــ در این ستون، نسخهٔ چ : م ، مد ، ح ؛ چنین است نسخهٔ ف. ۱۰ــ لیمو . ۱۱ــ نسخهٔ اساس: غذائی مایل بخشکی ، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۲ــ از نسخهٔ س نقل شد؛ چنین است نسخهٔ ف، متن عربی؛ در نسخهٔ اساس و نسخهٔ چ بجای این قسمت دوسه جمله آمده که جایش پایین‌ترست. ۱۳ــ بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی افزوده شد . ۱۴ــ نسخهٔ اساس، چ افزوده: «و» بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی زائد می نمود

بسیار تخمه‌آورد واندك خشکی یا بقیاس چگونگی واین چنان بودکه یاگرم بودوبخاربسیار بدماغ رساند و معده ودماغ را ضعیف گرداند][12] یا سردبودکه حرارت‌تن فرونشاند یابقوت [و][13] فعل چنانکه بضد[14] بیماری بود وموافق تن درستی یابقیاس زمانه چنانکه اگردیرترخورند[15] [صفراگردد ودر معده پراگنده‌گردد و اگر زود ترخورند پیش از انکه معده ازطعام اول خالی‌شده باشد تخمه‌آردبلکه بقوت خویش[16] خورند یاباآهستگی

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	شمالی	ابن‌مندویه	**برماورد** مختارست[17] رنجوران‌را[18] و خداوندان ریاضت راو موافق معدۀ گرم‌است ازجهت‌آنکه ازچند طبع مختلف مرکبست وچون هضم شود خونی درست تولدکند اما سنبوسه چون‌درآتش دراصل نیك پخته نبود دشوار هضم شود وچون‌روغن‌بااویارکنند دشخوارتر بود .
بهار	معتدل	علی‌بن‌عباس	**مختارست** این لون‌کسی‌راکه جماع بسیارکند یاپیوسته‌از ریاضتی درشت رنجوربود واحداث نفسانی را موافق است ازیرا که قوت گوشت [در][19] مرقش باشد وزود خون گردد وتن ازان منفعت بسیار گیردواحداث نفسانی چون ترس وغم وماننداین بود.
بهار	شرقی	ابن ماسویه	**تباهۀ ترش** کسی‌را مختارست‌که‌بلغم بسیار وصفرادر معده بهم‌آید وبخشکی‌رطوبت[20] رانشف‌کندوبترشی‌صفرا راتسکین‌دهد وتن راپرورش بسیار دهد وخونی‌درست مایل بحرارت خشکی[21] تولدکند وآنچه از سماق‌کنند معده را قوی کند وشکم ببندد و آنچه ازآب لیموا[22] کنند اشتها[ی] طعام‌افزاید.

وحذف شد . ۱۵ــ از این جابه بعد جمله های چند سطر درنسخۀ اساس‌ونسخۀچ ناقص ومشوش است ناگزیرازنسخۀ س‌ــ که با نسخۀ ف ومتن عربی‌نیزمطابقت دارد ـ نقل شد و هرجا که جمله ای درنسخۀ اساس‌وجود دارد عیناً آمده است . ۱۶ــ شاید بوده‌است : بوقت خویش . ۱۷ــ نسخۀ اساس افزوده: «و» ، بقیاس نسخۀچ،س،ف، ومتن عربی حذف‌شد . ۱۸ــ درنسخۀ ف بجای «رنجوران را »آمده : «کسی راکه هضمش قوی باشد » ؛چنین‌است‌متن عربی؛ نسخه چ،س نظیرنسخۀ اساس‌است.۱۹ــ ازنسخۀ س افزوده شد باتوجه به نسخۀف،ومتن عربی . ۲۰ــ ف :بلغم . ۲۱ــ س: مایل بخشکی؛چنین است‌نسخۀف،ومتن‌عربی. ۲۲ــ لیمو .

خورند وروزگاربسیار برند و[1] درطعام خوردن و[1] غذا نه بیك بارهضم شودوچنین چیزهاهرچه قـابض بود از پیش باید خوردن یا بقیاس ترتیبش چنانکه لطیف پیش‌از غلیظ خورند یا

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قنز	قلیه	گرم وخشك	م[2] ب ح	هرچه فربه‌تر بود[3]	گوارنده بود[4]	فم معده را	بترشیها	غذائی مایل بخشکی[5]	سرد	پیران
قنح	تباههٔ شور	گرم	م[6] ب	هرچه چرب‌تر بود	نگاهداشتن تن درستی را	تشنگی و بر و سینه[را][7]	بتریها	غذائی خشکتر از معتدل	مرطوب[8]	پیران
قنط	کباب	گرم وتر	م[9] ب ح	هرچه پخته‌تر وترتر	کسی را که رگ زده بود	درد معده را	بطریفل	غذای بسیار چون هضم شود	گرم	جوانان
قس	گردنا	گرم بجوهر بعرض سرد	م[10] ب مد	آب دار[11] و نیك پخته	روح حیوانی را	معدهٔ ضعیف را	بشراب ریحانی	هم چون کباب	گرم	جوانان

۱ــ یکی از این دو «و» زائد می نماید . ۲ــ دراین ستون ، نسخهٔ چ:م،ح،ی؛چنین است نسخهٔ ف. ۳ــف : آنچه تروخوش باشد ؛ چنین است‌متن‌عربی . ۴ــ ف : حفظ راقوت دهد ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۵ــ نسخهٔ‌اساس : غذائی نیك ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن‌عربی‌اصلاح شد . ۶ــ در این ستون، نسخهٔ‌چ:ح ،مد،مد؛ نسخهٔ ف:خ(=ی)،مد،مد . ۷ــ بقیاس نسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۸ــ چ : بلغم ؛ چنین‌است‌نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی . ۹ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ :ح،مد، مد؛ نسخهٔ ف:گ (=ح) ، مد، ت(=ر). ۱۰ــدر این ستون، نسخهٔ‌چ:ح،مد،مد؛ چنین است‌نسخهٔ ف. ۱۱ــ ف : آب‌ناك . ۱۲ــ نسخهٔ‌س : باشهی ، اصلاح شد ؛ ف: مشتهی‌تر؛

بقیاس اضافت باتن خویش چنانکه طبع غذا وطبع‌تن مخالف یکدیگر نباشدچه‌آنگاه‌معده را رنج رسد ازان یا باشتهازیرا که طعام اشهی[۱۲] گوارنده‌تر بود واگرچه‌آنچه اشهی[۱۳] نباشد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[۱۵]	کندی	**قلیه** [مختارست][۱۴] کسی‌راکه بلغم‌بسیار درمعده مجتمع شود خاصه چون بابزارها[ی] گرم پخته‌باشند و بدان ابزارها دشخوار هضم شود و غذای خشك تولدکند و فی‌الجمله غذای خداوندان ریاضت ورنجورانست[۱۶] خصوصاً چون ازگوشتی غلیظ پخته باشند .
زمستان	سردسیر	یحیی	**تباهۀ شور** معدۀ بلغمی‌راوکسی‌راکه‌بیماریها [ی‌بلغمی][۱۷] بسیار بود وفراموش‌کاران[۱۸] را سود دارد و غذای رنجوران[۱۹] و اصحاب ریاضت است و معدۀ ضعیف را زیان دارد و منش بگیرد [وتشنگی‌آرد][۲۰] وآلتها[ی]شکم را زیان کارست .
زمستان	سردسیر[۱۵]	علی‌بن‌العباس	**کباب** [مختارست][۱۴] این‌لون برانگشت بریان کرده چه خونی درست‌بسیار تولدکند ومکروهست از جهت‌آنکه دیرهضم‌شود وچون‌ازگوشت برۀ شیرخواره بود موافق‌تر بود وسودمندتر خصوصاً کسی‌راکه‌رگ زده باشد[۲۱] چه‌مادتش[۲۱] بخونی‌درست‌نیك استحالت‌کند وقوت حیوانی بیفزاید .
زمستان	کوهستان	جالینوس	**گردنا** [مختارست][۱۴] چون‌ازمرغ‌خانگی‌بودیاکبك یادراج وبرآتشی‌باید گردانیدن‌که دراو هیچ‌کیفیت بدنبود وروغن بادام بربایدمالیدن تا دیگر رطوبت دراو بیفزاید وبارطوبت‌اصلی آمیخته شود وموافق خداوندان‌ریاضت ومعدۀ گرم است .

متن‌عربی : الشهی . ۱۳ــ نسخۀ س : اشها ، اصلاح شد ؛متن عربی : غیرالشهی . ۱۴ــ ازنسخۀ‌س افزوده شد، باتوجه به نسخۀ ف ، ومتن عربی . ۱۵ــ چ،ف،ومتن عــربی : شمالی . ۱۶ــ ف : خورش اصحاب ریاضت است ؛ متن عربی: من‌اغذیة‌اصحاب الریاضة القویة . ۱۷ــ ازنسخۀ س افزوده شدباتوجه به نسخۀ ف‌ومتن عربی . ۱۸ــ س : فرامشت‌کاران . ۱۹ــ متن عــربی؛ اصحاب‌الکد ؛ ف : خداوندان کارهای سخت . ۲۰ــ ازنسخۀ س‌افزوده‌شدباتوجه به نسخۀ‌ف،ومتن عربی . ۲۱ــ۲۱، س:جالینوس گوید مائیتش ؛ ف: زیراکه‌آن‌آب‌که دروبود؛چنین‌است متن عربی .

بامنفعت‌تر بود چون گوشت خوك یا بامعده چنانکه معدهٔ کوچك تنگ‌تر از آن بود که هضم غذا تواند کردن ومعدهٔ سرد در اغذا [از][1] یکدیگر بپراگندو معدهٔ گرم غذا بسوزاند یا شراب چه شراب اگر اندك اندك خورند غذا بسوزاند و گر بسیار خورند از یکدیگر غذا بپراگند یا باغذا کننده[2] واین چنان بودکه یا پیش غذا بودکه مراعات قیاس مزاج وخلقت وسن وسحنة[3] وزمانه وهواو شهر وعادت کنندچه غذای جوانان ومحروران وشخصهای][4] قوی درزمستان [و] درسردسیرها

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر بریانی وگوداب وآنچه بوی سیر ببرد: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	منفعت: سنها
قسا	بریانی	گرم وتر	ب[5] ب	آنچه از بریان آب کنند	تن را گوشت قوی بیفزاید	معده را برنجاند	بریاضت	غذای بسیار	گرم	جوانان
قسب	گوداب نان	گرم وتر	ب[6] ب	از نان نیك سرشته	لاغران را	آلتهای [ی] شکم مرطوب [را][7]	بچیز ها[ی] قابض از پیش	خونی بسیار رطوبت	سرد وخشك	نیم پیران
قسج	گوداب قطایف	گرم وخشك	ب[8] ح	آنچه بی گوز مغز وانگبین بود	صیادان را	تخمه را[9]	بآبی شیرین	خونی بسیار و تیز	سرد وتر[10]	پیران

۱– کلمهٔ «از» بقیاس جمله‌ای درصفحهٔ بعد، افزوده شد . ۲– متن‌عربی: المغتذی ؛ ف: واخورنده ؛ کمی پایین تر در نسخهٔ اساس بجای «مغتذی» غذا دهنده بکاررفته . ۳– س: سخت، بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۴– پایان قسمت منقول از نسخهٔ س، رك :صفحهٔ ۱۵/۹۵ح . ۵– دراین‌ستون ، نسخهٔ چ :ح، مد؛ نسخهٔ ف:ک(=ح) ،مـد،ت(=ر) . ۶– در این ستون، نسخهٔ چ:ح،ر،مد؛ نسخهٔ ف نیز چنین‌است . ۷– بقیاس نسخهٔ س افزوده شد . ۸– دراین‌ستون، نسخهٔ چ:ح،مد،ی؛ چنین‌است نسخهٔ ف ۹– ف: عفونت وتخمه آرد؛ چنین‌است متن عربی . ۱۰– چ: سرد؛ چنین‌است نسخهٔ ف،ومتن عربی. ۱۱–از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ،ومتن عربی . ۱۲– بقیاس نسخهٔ چ افزوده‌شد. ۱۳– س‌افزوده: بعضی ازحکما : ف :طبیبان پیشین؛ چنین است متن عربی . ۱۴– بقیاس نسخهٔ چ وسیاق عبارت افزوده‌شد . ۱۵–نسخهٔ چ : الرازی؛ متن‌عربی: من التعالیق؛ س :مقرّدروقس

باید که غلیظ بود تاثبات کند درمعده [وبضد . یاپس از غذا][11] واین چنان بود که قیاس‌کنند بحرکتها[ی] غذادهنده‌وحرکت‌دو نوع‌است: نوعی حیوانی چون‌خشم وترس‌واین‌هردوغذا تباه‌کند و نفسانی چون جماع ودرد مفاصل آرد وریاضت غذا ازیك دیگر بپرا گند وزود از معده بزیرافگند یاسکون چون خواب بربستر گرم‌که دنبل وجوششها آرد یا در خانهٔ گرم [که][12] تشنگی آرد یادرجایها[ی]روشن وبلند وناخوش‌بوی‌وبسیار آشوب‌که بی‌خوابی آرد.

قیاسی		رایهای حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
زمستان	سردسیر	یوحنا [15]	بریانیها [13] گفته‌اند اندرهمه بریانیهاومطنجنها[که][14]خشك بود چه رطوبتش‌کمتر ازرطوبت تن آدمیست‌با آنکه‌درمعده‌درنگ بسیارکندوهر گوشتی که‌باب‌مسلوق[16] باشد بضداین بودکه‌هم‌بذات خویش[تر][17] بود وهم‌رطوبتی زیادتی ازآب گرفته‌ودرین‌سخن هم چنین نظرست .
خریف[18]	سردسیر[19]	رازی	مختارست لاغرانرا وکسی که‌خواهد‌که فربه شود چه هم پرورش بسیارکند وهم‌از معده زودفروشود وغذائی‌سخت پسندیده است[وخونی‌بسیارقوی تولدکند][20]وشکم نرم‌گرداندوسرفه راو درشتی‌برراوقصبهٔ شش[21]راسودداردوسده‌آردوسنك‌در گرده افگند.
زمستان	سردسیر[23]	یهودی	گوداب قطایف بسیارغذا ودشخوار هضم بودآنچه[22] از گوز واز روغن گوز کنند سخت گرم بود وآنچه ازبادام وروغن بادام یاروغن شیره کنند[بامرغ‌خانگی معتدل بود][24] اما گوداب[25]دیر هضم شود وباشکر آب پشت بیفزاید وادرار بول‌آرد وشکم نرم گرداند وبروسینه را سوددارد .

۱۶ـ نسخهٔ‌اساس ؛چ : مسلوخ ، بقیاس‌نسخهٔ س، ومتن عربی‌وبا توجه به نسخهٔ ف اصلاح‌شد. ۱۷ـ ازنسخهٔ‌س افزوده شدبا توجه به‌نسخهٔ‌ف ، و متن عربی . ۱۸ـ چ ، ف : پادیز . ۱۹ـ چ،ف،متن‌عربی: شمالی. ۲۰ـ ازنسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی . ۲۱ـ چ :ودرشتی قصبهٔ شش ؛چنین است نسخهٔ‌س،ف ،ومتن عربی . ۲۲ـ نسخهٔ اساس،چ: اگرچه، بقیاس نسخهٔ س‌وبا توجه به‌نسخهٔ ف‌ومتن عربی وبقیهٔ‌جمله درنسخهٔ اساس اصلاح شد. ۲۳ـ چ :کوهستان ؛ چنین است نسخهٔ ف ، ومتن‌عربی . ۲۴ـ ازنسخهٔ‌س‌افزوده‌شدبا توجه به‌نسخهٔ‌ف،چ، ومتن عربی. ۲۵ـ نسخهٔ ف : جوذاب‌بادام ؛ متن‌عربی : جوذاب‌الموز .

علامتها[ی] هضم گشتن طعام آنست که پهلوها وناف سبك شود وچون بپشت بازخسبد معده به پشت بازدوسد[1] وآروغها[ی] صافی آرد واشتها[ی] طعام زیادت می‌شود ونبض کوچك

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قسد	کوداب خشخاش	معتدل مایل بحرارت ورطوبت	ب[2] ح	بشکر وروغن بادام ومرغ خانگی	بی‌خوابی وسرفه را	آلتها[ی] شکم را	بچیزها[ی] قابض چون آبی	خونی معتدل	معتدل	همه
قسه	کوداب خربزه وخبیص اللوز	گرم وتر[3]	ح[4] ۲	آنچه از شکر اسپید بود	آب پشت را وادرار بول را	خون تباه کند	بچیزها[ی] ترش از پیش خوردن	خونی مستحیل[5]	خشك	پیران
قسو	کوداب خرما	گرم وخشك	۳[6] ۲	بخرما[ی] تازه	آب پشت را	خون تیره گرداند	بنارترش وشیرین	خونی تیره	سرد	پیران
قسز	گشنیز	ارخیجانس: سرد وتر یوحنا[7]: سرد وخشك	۱[8] ب	آنچه در بستانها روید	تسکین خون را	دل را زیان دارد	بسکنگبین آبی	غذائی اندك	گرم	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس: بازنوسد؛ بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به متن عربی ونسخهٔ ف اصلاح شد. ۲ــ در این ستون، نسخهٔ چ: م،ح،ر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۳ــ ف: معتدل بگرمی وتری؛ چنین است متن عربی. ۴ــ در این ستون، نسخهٔ چ: م ح،ر،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۵ــ ف: خون بد؛ متن عربی: دم سریع العفن. ۶ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۷ــ چ: بقراط. ۸ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،۲،ی،۲؛ چنین است نسخهٔ ف. ۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس،چ: گرم، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۱ــ س افزوده: مختارست؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲ــ بقیاس نسخهٔ چ،س، ومتن عربی افزوده شد. ۱۳ــ چ: ابن العباس؛ س: تعالیق مقلوبی؛ متن عربی: من التعالیق؛ نسخهٔ اساس: «مقلوبین» اصلاح شد. ۱۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۱۶ــ از نسخهٔ

نماید [وبول زرد گردد][9] وحاسۀ بوئیدن قوی گردد وخواب باطل شود وآب دهان کم[10] شود وکم‌مایه تشنگی آرد چون این همه علامتها پدید آید دلیل هضم شدن باشد واین علامتها در

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شرقی	مقلوبی[13]	**خشخاشی**[11] این لون چون ازشکر بود حرارت فرونشاند وخواب آرد بسردی [خشخاش][12] ودیر از معده فروشود وسرفه و دردسینه را[وشش را][14] سود دارد وهمچنین نزلۀ رقیق[گرم را][15] که از دماغ فرود آید وهرچه[روغنش][16] بیشتر بود دیرتر هضم شود وآنچه ازخشخاش تازه کنند درهمه طبعها قوی تر بود .
خریف[17]	سردسیر[18]	یو[19]	**مکروه‌است** ازبهر آنکه ازخربزۀ سخت شیرین کنند وزود مستحیل شود وتباه کند خلطهائی را که بـرگها تعلق دارد و[ازین سبب][20] تب آرد ودفع مضرتش بچیزها[ی] ترش کنند[21] ازپیش و میوها[ی] قابض ازپس. اما گوداب[خبیص اللوز][22] که درمیان نان تنک کنند طبع خبیص دارد هرچند خبیص زودتر هضم شود.
زمستان	شمالی	ابن عبدون[23]	**مختارست** هم پرورش بسیار کند وهم زود هضم شود وشکم براند وسده آرد وبیماریها[ی] جگرو سپرزرازیان دارد وتن فربه گرداند وقولنجیانرا وسرد گوهرانرا سود دارد وبادها بشکند خصوصاً چون وقت پختن انگبین وزعفران با آن یار کنند.
تابستان	جنوبی[27]	**ارخیجانس**	**گشنیز** [مستحب است][24] خوردن سیروپیاز یا[افسرد[25] وبا شیر، مکروه است ازجهت آنکه ببوی[26] وخاییدن گشنیز تروخشك وسداب وپودنه وپوست ترنج وبرگش ومضمضه کردن بشراب ریحانی وچیزها[ی] قابض وبویاخوردن تابوی[28] ناخوش ببرد وسعد و قرنفل وعودهم این خاصیت دارد .

س افزوده شد بقیاس نسخۀ ف ، ومتن عربی . ۱۷ـ ج : پادیز ؛ چنین است نسخۀ ف . ۱۸ـ ج،ف، متن عربی : شمالی. ۱۹ـ ج: ابن مندویه ؛ س : یوحنا وعیسی . ۲۰ـ در نسخۀ اساس و نسخۀ ج در این جا سه جملۀ مربوط به ستون افقی زیرین باشتباه نوشته شده که بقیاس نسخۀ س، ف، ومتن عربی حذف و اصلاح شد. ۲۱ـ نسخۀ اساس :«کند» ، بقیاس نسخۀ ج ومعنی جمله اصلاح شد . ۲۲ـ از نسخۀ س افزوده شد با توجه به نسخۀ ف، ومتن عربی . ۲۳ـ ج : یوحنا وعیسی ؛ متن عربی : ابن مندویه . ۲۴ـ از نسخۀ س افزوده شد با توجه به متن عربی . ۲۵ـ نسخۀ اساس ، ج : «یا افسرد»؛ متن عربی : «مع القریص واللبن».شاید بوده است : با افسرد (= فسرد ، رك : هدایة المتعلمین ۳۶۴) . ۲۶ـ س : ازجهت بوی ؛ چنین است متن عربی. ۲۷ـ نسخۀ اساس: شمالی ، بقیاس نسخۀ ج ،س، ف ومتن عربی اصلاح شد . ۲۸ـ س : این بوی ؛ چنین است متن عربی .

تابستان بایدکه [از بامداد][1] ظاهر گردد [ودر زمستان نیم روزان والاتدبیر آن نیز کرده‌شود چه عقل اگرچه بیکباره تغییر کلیات نتواندکردن درجزویات تصرف تواندکردن چنانکه تابستان رابخیشهای دوتایی‌و خانهای خنك وماننداَن بطبع زمستان بازآردیامعدهٔ پیران در هضم بقوت معدهٔ جوانان بازآید][2] وبچند چیزدیگر [ازین‌گونه‌که یادکرده‌آمد][2] پیران هضم طعام غلیظ‌کنند‌درشهرها[ی] جنوبی ووقتها[ی] گرم . و[3] غذاها[4] در وقت معتدل[5]

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرحلواها[ی] بسیط ومرکّب والوان‌آن				آنچه‌تولدکند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قسح	شکر	یوحنا: گرم‌وتر. اریباسیوس: گرم وخشك	ب[6] ا ب	هرچه‌اسپیدوشفاف‌[7]تر	آلات‌شکم‌را و گرده‌ومثانه‌را	تشنگی[و][8]صفرا را	بنارترش[9]	خونی نیك	همه	همه
قسط	انگبین	اریباسیوس: گرم‌وخشك	ب[10] ۲ ح ۲	آن‌کرسته[11]	بیشتر خونها[12] از عفونت نگاهدارد	تشنگی را	بسیب‌ترش‌وشیرین	خونی تیز	سرد	پیران
قع	پالوده[13]	اریباسیوس وجالینوس: گرم‌وتر	ب[14] م	آنچه ازشکر سپید کنند	سینه‌وشش‌را نیکست	سده‌ها[ی] جگروسپرز را	چون‌نشاسته‌اندك‌کنندو شکر بسیار	غذائی تیز	سرد	پیران

۱ـ از نسخهٔ‌س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲ـ این قسمت در نسخهٔ اساس ونسخهٔ چ دردوورق قبل نابجا نوشته شده بود اینك درجای خود افزوده شد مطابق ترتیب نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی. ۳ـ س‌افزوده : بقراط گوید . ۴ـ ف :وقانون‌غذا ؛چنین است متن عربی . ۵ـ س،ف: دردوفصل ؛ چنین است‌متن عربی . ۶ـ دراین‌ستون ،متن عربی: ح،ا،ر،۲؛ چنین است نسخهٔ چ. ۷ـ نسخهٔ اساس «فا مه»، بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن عربی اصلاح‌شد . ۸ـ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن‌عربی افزوده‌شد . ۹ـ ف: با نارمی‌خوش؛ متن عربی : بالرمان‌المز . ۱۰ـ در این ستون ، نسخهٔ‌چ:ح،۲،ی،۳؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱ـ چ: ازکرسته ؛ س :کرسته؛ ف: آنکه شهد باشد ؛متن عربی : الشهد. ۱۲ـ س : چیزها . ۱۳ـ چ افزوده : وزلیبیا ؛ چنین است نسخهٔ ف ،ومتن عربی . ۱۴ـ دراین ستون، نسخهٔ چ:ح،مد،مد ؛چنین است نسخهٔ ف. ۱۵ـ نسخه اساس ،چ :عاجز؛ س: غا ر(سوم بی نقطه، شاید:غایر). آیاممکن است در اصل «حاجز» بوده باشد ؛نسخهٔ‌ف:از برای‌حرارتی‌که اندرون بود؛متن‌عربی نیز چنین‌است.

معتدلست و درروزگارزمستان غلیظ است ازانکه حرارت عاجز[۱۵] بود وگرمست از انکه مقاومت سردی‌وقت‌کند ودرتابستان لطیف است ازانکه حرارت ضعیف بود وسردست‌ازیرا که مقاومت‌گرمی‌کند بوقت . اماشهرها[ی]گرم چون حبشه ومانندآن اهل‌ایشانرا مزاج آلتها[ی] شکم را[۱۶] سردبودوبهیچ علاجی باعتدال بازنتواند[۱۷]آوردن ازبهرآنکه [سخت ضعیف][۱۸] بود وبیشترغذاها [ی]گرم معالجت‌کنندمعده را تابلغمهاشان لطیف‌گردد . واهل

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
همه	همه‌جایها	علی‌بن‌عباس[۲۰]	**شکر** بهترنوعی[طبرزد][۱۹] است ومعتدلست مایل بحرارت ودر همه احوالی طبع عسل دارد جزکه‌تشنگی بیفزاید و بسیار غذاتر ست وچون بپزند وکفش برگیرند تشنگی فرونشاند وسرفه و معده وگرده ومثانهٔ ضعیف را سود دارد و تسکین حرارت کند د گرم است دریك درجه ، سینه وشش راسود داردوآنچه بردرخت بلوط افتد[۲۱]خشکی وتسکین‌حرارت‌کند[۲۱]وآنچه بردفلی[۲۲] گرم و خشکست .
زمستان	کوهستان	یو [۲۴]	**انگبین** ادرار بول آردوقوت قی‌انگیزدوچون‌بآب بجوشانند حلاوت[و][۲۳] تیزی و نفخش‌کمترشود وپرورش بیشترکند وشکم نرم‌گرداند وآن نوعی‌که دربهاربود بسرخی گراید وشیرین‌ترو بهتر[بود][۲۵]. **گرسته**[۲۶] گرم وترست [ومعتدل][۲۷] وآنچه مشمس[۲۸] بود رطوبتش‌کمتر بود وحرارتش بیشتر .
زمستان	شمالی	عبدالرحمن[۳۰]	**پالوده** پرورش بسیارکندو دیرهضم شودو[۲۹]لطیفتر ازقطایف بود وزودترهضم شود وخونی کمترتولدکند[۳۱] **لوزینه** سبکتراز گوزینه بود[۳۱]وفی‌الجمله چون ازین‌نوع بودپیوسته‌نبایدخوردن خصوصاً متنعمان ، ورنجوران را موافقتربود وازپسش‌بچهارساعت شراب بایدخوردن‌کهن ؛ بروسیند را سود دارد .

۱۶ــ نسخهٔ‌س«را» ندارد . ۱۷ــ نسخهٔ‌چ: نتوان ،که مناسب ترمی‌نماید ؛ نسخهٔ س‌نظیرنسخهٔ‌اساس است . ۱۸ــ از نسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به متن‌عربی. ۱۹ــ ازنسخهٔ س افزوده شد بقیاس‌نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۲۰ــ دراین ستون، نسخهٔ‌اساس :«ار،ح،یو» بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی‌اصلاح شد. ۲۱ــ۲۱ ،س : بخشکی میل‌کند ؛ متن‌عربی : ماوقع منه‌علی‌البلوط‌یا بس. ۲۲ــ نسخهٔ‌اساس: «برصوف» بقیاس‌نسخهٔ چ ،س،متن عربی‌اصلاح شد . ۲۳ــ بقیاس‌نسخهٔ‌چ،س،ف، ومتن‌عربی افزوده‌شد . ۲۴ــ در این‌ستون، نسخهٔ‌چ: ار،ح،یو؛ چنین است نسخهٔ‌ف،س : جالینوس بقراط . ۲۵ــ بقیاس نسخهٔ چ،س‌افزوده شد. ۲۶ــ متن‌عربی :دبس؛س،ف: دوشاب. ۲۷ــ ازنسخهٔ س‌افزوده شد با توجه به‌نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی . ۲۸ــ نسخهٔ اساس :«مشمش»؛ چ، متن عربی : «شمسی» ؛ ف : آنچه بآفتاب پرورده باشد؛ اصلاح شد . ۲۹ــ نسخهٔ‌س‌افزوده : لوزینه ؛چنین است‌متن‌عربی . ۳۰ــ س،متن‌عربی: یوحنا . ۳۱ــ۳۱، س: زلیبیا سبکتر ازلوزینه وقطایف بود ؛ چنین است‌متن عربی .

سقلاب غذاها[ی] گرم بیشتر استعمال کنند از بهر آنکه موافق مزاج ایشان بود و سازندهٔ طبع ایشان باشد.

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قعا	قطایف بگوز	گرم	ب[1]	آنچه چهاریکی خمیر بود	اصحاب ریاضت را	جوشش دهان وسدهٔ جگر را	بنار ترش وشیرین	خونی ناپخته	سرد	پیران[2]
قعب	خبیص	گرم	ب[3]	هرچه پخته‌تر وچربتر	دماغ را بهتر از پالوده	جگر غلیظ را	بخیار تازه	غذای بسیار	سرد	پیران
قعج	ناطف بگوز	گرم بغایت	ح[4]	هرچه پخته‌تر[5] وسپیدتر	معدهٔ بلغمی را	صداع را	بخشخاش	آب پشت بسیار	سرد	پیران
قعد	خشکنانه[6] وحلوا[ی] خشك	معتدل بحرارت مایل	ب[7]	هرچه پخته و کم‌روغن بود	لاغران را نیك بود	تخمه را	بشراب ممزوج	غذای خام بسیار	گرم	جوانان

۱ـ دراین ستون، نسخهٔ چ :ح،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۲ـ چ: کهلان ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۳ـ در این ستون، نسخهٔ چ:ح،مد،ر؛ چنین است نسخهٔ ف. ۴ـ دراین ستون ، نسخهٔ چ: ح،مد،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۵ـ ف : پاکیزه ؛ متن عربی : النقی البیاض . ۶ـ نسخهٔ اساس، چ،س: خشکلانه ، بقیاس نسخهٔ ف،و متن عربی اصلاح شد . ۷ـ دراین ستون، نسخهٔ چ :ح،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۸ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوام . ۹ـ س : متحل(شاید : متحلل)؛ ف : زیرا که گوشت پخته را رطوبت[اصلی]

اما گوشت بریانی بدومعنی بر گوشت پخته تفضیل دارد یکی آنکه بسیار غذا تر بود و دوم[8] آنکه ترتر بود چه گوشت پخته را رطوبت اصلی درمرق متجلی[9] بود وهرچه رطوبت

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
خریف[10]	سردسیر	علی بن العباس[11]	**مکروه است** کسی را که در گرده و مثانه سنگ دارد خصوصاً چون محرور بود وچون ازشکر وبادام مغز کنند ذات الجنب[12] پدید آید[12] و گوز در معدهٔ معتدل خونی درست تولد کند ودرمعدهٔ گرم بصفرا استحالت کند بهترین آنست[13] که چهاریکی برگ بود و چهاریکی حشو چهاریکی روغن وچهاریکی آنچه براوریزند از شکر وبادام مغز وپسته ومانند این .
زمستان	سردسیر	یهودی	**خبیص**[14] این لون را چون ازانگبین وآرد وروغن شیره کنند دیرهضم شود وزود مستحیل شود در معده ازجهت آنکه آرد وروغن هردو بطیءالهضم اند وعسل نیز بآتش بطیءالهضم شود وسبب استحالت این لون آنست که اگر نیك بپزند روغن را وعسل را حرارت بیشتر گردد و گر کم بپزند آردش خام بماند وبردو گونه[15] مستحیل بود.
زمستان	شمالی	عبدالرحمن	**ناطف** این لون چون ازانگبین و گوز کنند صفرا را ازیان دارد چون ازبادام مغز کنند سرفهٔ[16] مرطوب راسود دارد وچون ازپسته وانگبین کنند سده وبروسینه را وخلطها[ی] بلغمی را تحلیل کند وچون ازخشخاش وشکرسپید کنند نزلها را وسرفها را سود دارد وچون ازکنجد کنند پرورش بسیار کند ودشوارترهضم شود .
زمستان	سردسیر	تعالیق مقلوبی	**مختارست** چون هضم شود از همه حلواها پرورش بیشتر کند ازجهت آنکه بانان آمیخته بود وازین سبب را دشخوارهضم شود ونیز روغن مسامها[ی] نان ببندد ونگذارد که درونش نیك پخته شود وآنچه بریان کرده بود دیرتر هضم شود وهردولون بابت رنجورانست حلوا[ی] خشك هرچه آسان تر توان خوردن[17] کم سوزد و[17] آسان ترهضم شود[18].

تحلیل پذیرفته باشد درشوربا ؛ چنین است متن عربی. ۱۰ـ چ، ف، ومتن عربی: زمستان. ۱۱ـ چ، س، ف، متن عربی: عبدالرحمن. ۱۲ـ ۱۲، س: وذات الریه را سود دارد ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۳ـ س: رباعی آنست ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۴ـ س افزوده: بقراط گوید ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۵ـ س: هردو گونه. ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و» ، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد؛ متن عربی: نافع للسعال من رطوبة . ۱۷ـ ۱۷ ، س: وکمتر دوسد وزودتر بگدازد . ۱۸ـ س افزوده: وبضد .

اصلی بود ازاو[1] جدا شودخشك[2] بود وآتش رطوبت ازو بیرون نتواندکشیدن ازبریانی ازبهر آنکه پوستش کثیف بود واگرعلی المثل دواندام یك حیوان فراگیری[3] چون دودست یادو ران. ویکی رابپزی ویکی رابریان کنی ویك شب بنهی ودیگرروز آن بریانی تروتازه وروشن بودو آنچه پخته بود خشك وسیاه گشته بود ولذتش نقصان گرفته بود. [ب][4] گویدازین سبب را پزشکان اصحاب دق را فروج بریان کرده فرمایند از بهر آنکه از رطوبات اصلی درومانده بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع خلالها ودست‌اشنانها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قعه	خلال مأمونی	گرم وخشك وقابض	[ب][5] [ح] [ی]	آنچه تیز بوی[6] بود	درد دندان که از سردی بود	گرده را	شستنش با آب گل	مد[7]	سرد	نیم پیران
قعو	مخلب	یوحنا: گرم وتر[8] ابن مسیح[9]: معتدل	[ب][10] [مد] [ی] [ا]	هرچه بزرگ وتازه وگران‌سنگ بود	ادرار بول را	دماغ گرم را	باروغنی سرد بیامیختن	مد[11]	سرد	پیران
قعز	آب کافور	ابن عبدان: گرم وخشك	[ح][10] [ی] [۳]	آنچه زرد چون روغن بلسان بود	زهومت ببرد[12]	دردسر کز گرمی بود	باروغن بنفشه ببایدآمیخت	مد[13]	سرد	پیران

۱ــ نسخهٔ اساس: دراو، بقیاس نسخهٔ چ، س اصلاح شد. ۲ــ نسخهٔ اساس، چ: «چنانکه»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن عربی اصلاح شد. ۳ــ چ: فرازگیری. ۴ــ از نسخهٔ چ افزوده شد؛ س: روفس. شایدهم فعل بعد بوده است: «گویند» ونامی پیش ازان مذکور نبوده زیرا درمتن عربی چنین است: ولهذا صار الاطباء یأمرون اصحاب الدق. ۵ــ این ستون در نسخهٔ اساس خالی است از نسخهٔ چ افزوده شد. ۶ــ ف: خوش بوی؛ متن عربی: الذکی الرائحة. ۷ــ چ: خونی سودائی؛ س: هیچ تولد نکند. ۸ــ س: گرم ونرم؛ چنین است متن عربی. ۹ــ س: مسیح. ۱۰ــ این ستون در نسخهٔ اساس خالی است از نسخهٔ چ افزوده شد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۱۱ــ چ: خونی بد؛ س: هیچ. ۱۲ــ نسخه اساس، چ: زهومت سرد، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۳ــ چ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۱۴ــ س: صورت پختن گوشت است. ۱۵ــ چ، س: کنند. ۱۶ــ دراین ستون، نسخهٔ س: کندی؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۷ــ بقیاس نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی افزوده شد. ۱۸ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.

واین محالست که گفته‌اند پخته‌تر بودچه رطوبت آب دراوفزوده باشدورطوبت آب قوتی عرضیست واین صفت نپذیردوآنچه ازوجداگشته باشد برصورت اصلیست و نیز نتوان گفتن صورت گوشت پخته مرقاست از بهر آنکه مرقصورت گوشت پختنست[14] و باید که فرق کنند[15] میان پخته وپختن وبریان کردن وبریان کرده . اماانواع جوذاب مختلفست ازجهت آنکه ازچیزها[ی] مختلف کنند وشناختن این ازقانون سیم درست آیدچنانکه یادکرده شد پیش ازین.

	قیاسی		رایها[ی]	
	زمانها	شهرها	حکیمان	اختیارات
	بزمستان	سردسیر	یو[16] ب د	**خلال مأمونی** [مختارست][17] چون گران سنك بود و نو بود طبعش گرم[وخشك][18] است وخشکیش قوی‌تر از گرمیست[و گوشت][19] بن دندانراقوی گرداند[20] بقبض که دراوست ،وتحلیل آماسهاکه دراوست بکند[21] بحرارت ،آب پشت بیفزاید بنفخ قوت دهدبر جماع وازجملت داروهاکه مرکب کنند ازبهرجماع یکی اینست.
	زمستان	شمالی	ار[22] ما	**محلب** بهترین اشنانی دست اشنانست[23] وازچوبش[24] تازیانه کنند ازبهرآنکه خوش بوی است وبهترین نوعی آن نوع بود که [اسپیدبودو][25] ممتلی تربود وازآذربادگان آرند وازنهاونـد و گویند دراوحرارتست [باعتدال][26] وتحلیل زهومت کندوسنك ریزه ازگرده ببرد وآماسها[ی] سخت رانرم گرداند وشکم ازکرم پاك گرداند .
	زمستان	جز جنوبی همه	ب[27] د ج	**کافوراب** چنین گویند[که][28] درخت کافوررا [نیشتر][29] بزنند وآب کافور ازوی بیرون آیـد ونیزازکسی شنیدم کـه درخت کافور[دیده است گفت کافور][30] قیصوری آنست که دربنهٔ[31] درخت بودآنچه باپوست بودآمیخته بدبودوآنرا بپزنـد وصافی کنند و آبی چون روغن ازوبگیرند ، درهرطعامی که درافگنند مگس در او[32] ننشیند .

۱۹ـ ازنسخهٔ س افزوده شد ؛ متن عربی: یقوی اللثة والاسنان . ۲۰ـ نسخهٔ اساس افزوده :«و» ، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی حذف شد . ۲۱ـ نسخهٔ اساس،چ افزوده:«و» ، بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن عربی حذف شد . ۲۲ـ دراین ستون، نسخهٔ س: رازی، یوحنا ، عیسی؛ چنین است نسخهٔ چ،ف. ۲۳ـ س :بهترین دست اشنانست ؛ف :بهترین دست شورست؛متن عربی : المحلب من افضل الغسول . ۲۴ـ نسخهٔ اساس : چوب ، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲۵ـ ازنسخهٔ چ افزوده شد، باتوجه به نسخهٔ ف و متن عربی . ۲۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ،ومتن عربی. ۲۷ـ دراین ستون، نسخهٔ س: ماسرجویه ،یوحنا ؛ نسخهٔ چ،ف :ما،یو،الر . ۲۸ـ ازنسخهٔ چ،س،ف افزوده شد . ۲۹ـ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی ؛ف: درخت کافوررا چون بیازنند . ۳۰ـ ازنسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۳۱ـ س: تنه؛ ف:اندرون ؛ متن عربی : فی ابدان الشجر . ۳۲ـ چ: برو؛ س: بروی

حلوا دهن ازچربش وروغن غذا پاك[1] گرداند وجگر وآلات شکم آنرا قبول کند نیك ودراعضا بگستراند وپرورش بسیار کند وسده آرد وازچند نوع هست: نوعی بصنعت ونوعی بعمل

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قعح	اشنان	باتفاق گرم خشکست وتیز وبورقی	[ی][2] [۳] [ی] [مد]	بارقی[15] پاك	دندانرا بیفروزد	درد گلورا	بمغز تخم خرخربزه وروغن بنفشه	مد[3]	سرد	نیم پیران
قعط	سعد	رازی: گرم وخشك	[ح][2] [۱] [ی] [۲]	بستانی رسید[ه][4]	سردی‌مثانه‌را	سرفه‌ودرد گلو[5] [را][6]	باشکر وصندل بنابید آمیخت	مد[7]	سرد	پیران
قف	صندل[8]	باتفاق: سردوخشك وبویا سرخ[9] سردوتر	[ب][2] [۳] [ی] [۲]	مقاصری	دهان‌وجگر گرم‌را	آوازرا بدبست	بنبات‌جلاب	مد[10]	گرم	جوانان
قفا	سك	د: سردقابض. یوحنا: سرد بادیگر قوتها[ی] مختلف ج: سرد	[ب][2] [۱] [ی] [۳]	جوری[11]	دندانرا قوی کند	آب‌پشت را	بجب‌الزلم	مد[12]	گرم	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس، چ: «هلاك»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲ـ این ستون در نسخهٔ اساس خالی است از نسخهٔ چ افزوده شد؛ چنین است نسخهٔ ف. ۳ـ چ: خونی سودائی؛ س: خالی. ۴ـ نسخهٔ چ نظیر نسخهٔ اساس است؛ س: بستانی سپید؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۵ـ گلو. ۶ـ بقیاس نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۷ـ چ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۸ـ چ، ف افزوده: سپید؛ چنین است متن عربی. ۹ـ نسخهٔ اساس: «شریح»، بقیاس نسخهٔ س، ف اصلاح شد. ۱۰ـ چ: خونی غلیظ؛ س: خالی. ۱۱ـ ف: سرخ جوری؛ متن عربی: الجوری؛ س: جوزی. ۱۲ـ چ: خونی صالح؛ س: هیچ. ۱۳ـ نسخهٔ اساس: «استقصات» بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی اصلاح شد. ۱۴ـ دراین ستون، نسخهٔ چ: ع، رو، ما: چنین است نسخهٔ ف؛ س: عیسی، ماسرجویه. ۱۵ـ بجای این دوکلمه، نسخهٔ س: بارق؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۶ـ نسخهٔ اساس: دندانها، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۷ـ نسخهٔ اساس: سپندان و، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی اصلاح شد.

طبیعت و آنچه بطبیعت کند یا طبیعتی بسیط کند چون استقصات یا مرکب چون حیوان یا بواسطهٔ هردو چون نبات، آنچه باستقصات[13] مخصوصست چون ترنجبین وشیرخشت ومن و آنچه بطبیعت

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	همه‌را	همه‌را	ج[14] ب ار	**اشنان** در[15] صحرائیست درحوالی کوفه باید که دانها[ی][16] بزرگ سپید از[17] اشنان بکوبند ودر آب گل آغاردو درسایه خشک کنندو آنگه آس کنند ودر چیزی آبگینگین کنند ومبخر کنندو بر سنك صلایه بسایندو بکار برند[جالینوس گوید][18] امعارا پاك گرداندو سحج راسودداردو مثانه رازیان داردو[صابون][18] فروزنده بودو لیکن چشم ودهانرا زیان دارد.
	زمستان	سردسیر	را[19] ح	**سعد** [مختارست][20] کوفی کوچك حجم کوتاه بـرگ که دانه‌اش[21] روغن داربود وازچشمه خیزد که خشك شده باشد وپس ازان بصری مختارست پس‌رازی وجمله سودداردریشی دهانـرا ودراوقوتی مقطع هست که سنك از گرده ببرد و ادرار بول آرد و معدهٔ ضعیف قوی گرداندو تجفیف و تسخین کند بی آنکه‌سوزنده بود.
	تابستان	گرم‌سیر	ج[22] ع ب	**صندل** [مختارست][20] تقویت[23] گوشت بن دندان راوبوی دهانرا[24] خوش گرداند[25] وچون برآماسها[ی] گرم مالند تحلیل کند خصوصاً آماس‌جگرومعده[25] وددردسر راکز گرمی بود سود دارد [و][26] چون بادداروها [ی] جگرومعده یارشود هردو را قوی گرداند[27] و بهترین نوعی‌آن سرخ‌تر که بمنفعت تر بود[27].
	تابستان	گرم‌سیر	را[28] ما	**گل** اجزا[ش][29] مختلفست بعضی تلخی براوغالب بـود،و گـرم ولطیف است ، وبعضی[عـفوصت و سردوغلیظ است وبـعضی مائیت][30] وفی‌الجمله سردی براوغالب‌است‌ووسط است‌میان‌غلیظی ولطیفی‌ودماغ محرور راقوی گرداند و کسه کسه[31] رازکام‌انگیزد.

۱۸ــ بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی‌افـزوده شد . ۱۹ــ در ایـن ستون، نسخهٔ چ : الر،م،ع ؛س: رازی، مندویه ؛ف: الر،ح،م . ۲۰ــ از نسخهٔ س‌افزوده‌شده بـا توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن عربی . ۲۱ــ رسم‌خط نسخهٔ‌اساس : دانش . ۲۲ــ دراین‌ستون ، نسخهٔ س : بقراط ، جالینوس؛ف: ما،م،ح . ۲۳ــ ف‌افـزوده : دندانهاو ؛ چنین‌است متن‌عربی . ۲۴ــ نسخهٔ اساس: دندانرا، بقیاس‌نسخهٔ س و با توجـه به نسخهٔ ف، ومتن عربی‌اصلاح‌شد . ۲۵ــ۲۵ ،در نسخه‌س، ف، ومتن‌عربی این قسمت کمی‌پایین ترآمده‌است . ۲۶ــ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن‌عربی‌افزوده شد . ۲۷ــ۲۷،ف: وآنچه سرخ بودسردتر باشد ومنفعتش همان بود؛ متن‌عربی:والاحمرمنه ابرد من الابیض ومنفعته کمنفعته . ۲۸ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ ،ف : د، یو ،ج ؛ نسخهٔ س: یوحنا، جالینوس . ۲۹ــ بقیاس نسخهٔ چ افزوده شد . ۳۰ــ از نسخهٔ‌س افـزوده شد بـا تـوجه به نسخهٔ‌ف ، ومتن عـــربـی . ۳۱ــ س:وکس‌کس‌را ؛ چ: و بعضی‌مردمان را.

حیوان مخصوصست چون[1] انگبین است و آنچه بتوسط نباتست چون نی شکر ورطبست و آنچه بصنیعت است یامرکب است یا بسیط و بسیط چون شکر[2] ورب وماننداین ومرکبست چون حلواها کز آردونشاسته ومانند آن کنند وترنگبین طلیست[3] که بخوراسان برخاری نشیند وآن [از][4] شکر لطیفتر [بود][4] وفروزنده تر ودروی رطوبتست که مزاجها با عتدال باز آورد وشیرخشت هم طلیست که درشهرهری بردرخت بیدو کتیرا افتد وازترنجبین قوی ترست .ومن برچوب دفلی

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع آب چشمها و آب بارانها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قفب	آب چشمها	سردوتر	ب[5] ب ب	آن چشمه که روی در مشرق دارد	جگر گرم را	سستی آرد	[6] بریاضت و گرمابه	بول بسیار	گرم و خشک	جوانان
قفج	آب باران	معتدل مایل بحرارت	ب[5] ب	آنچه بزمین پاک بارد	سرفه را خاصه چون بجوشانند	سرفه را چون عفن شود	در آتش دادن تا بنداشت	ادرار عرق	معتدل	معتدل
قفد	برف و یخ	سرد بطبع خشک بعرض	ب[7] ح	آنچه از آبی خوش بود	هضم طعام را	[8] بر و سینه را بد است	[9] بریاضت و گرمابه	مفاصل [و][10] تشنج	گرم	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس، چ افزوده: حیوان، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی زائد بودوحذف شد. ۲ــ نسخهٔ اساس: «شیر»، بقیاس نسخهٔ چ'،س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۳ــ ف: شب نم است. ۴ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به نسخهٔ چ، ف، ومتن عربی. ۵ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،۴؛ چنین است نسخهٔ ف. ۶ــ نسخهٔ اساس افزوده: حون، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف، ومتن عربی حذف شد. ۷ــ در این ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،مد؛ نسخهٔ ف: س،ت(=ب،ر). ۸ــ۸، ف: سعال انگیزد؛ چنین است متن عربی. نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است و در این سه نسخه این عبارت در ستون زیرین راجع به «برف آب» آمده. ۹ــ۹، ف: کم کم باید خوردن؛ چنین است متن عربی. نسخهٔ چ،س نظیر نسخهٔ اساس است ودر این سه نسخه این عبارت درستون زیرین راجع به «برف آب» آمده. ۱۰ــ بقیاس نسخهٔ

وبلوط افتد درنواحی سنجارودیاربکر وبهترین حلوائی آنست که ازآردکنند وبترین آنچه از نشا[سته]وروغن بسیارکنندوسخت لزج بود وازبهر آن گفتند که نباید که پیوسته شیرینی خورند و گرچه معتدلست چه مزاج همیشه براعتدال نیست .وهمیشه محتاج غذا باشیم که مزاج باعتدال باز- آورد چنانکه صفراویان را نخست چیزها[ی]ترش باید خوردن که برخلاف طبع ایشان تامزاج باعتدال بازآید آنگاه چیزها[یی]که موافق طبع[بود][11] چون حلواعلی المثل وازین سبب را

قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرمسیر	یو[12] اریبا	[13] **آب چشمها[ی]** سردوآب مزمل را ازناشتاخوردن دماغ و معده ودندان وعصبها واستخوانها رازیان داردخصوصاً درگرمابه ازپس جماع وماندگی[14] وحرارت غریزی را بمیراندالاکه سبب تشنگی تب بود[یا][15] ازخوردن غذا[ی]شود یاطعامی گرم وخشك.
همه وقتها	همه شهرها	رازی[16]	[17] **باران آب** بهتروسبکتروخوشتر ازهمه آبهاست زیرا که لطیفتر آبی آن بودکه آفتاب آنرا بکشدو[از][18] لطافت زود [عفونت][18] پذیرد [نه][18] ازتباهی وهرچه زودترعفن شود لطیفتر بود وچون عفن شود سرفه وتب آرد وبهترین نوعی آنست که آهسته اندك اندك باردوآنچه لطیفتر بودآنست که اول بارد وچون بارعد[19] دوم[20] فرود آید بحرکت ابر لطیف گردد.
تابستان	جنوبی	یهودی[21]	**برف ویخ** [برفرا][22] حکم ازان آبست که زوخیزد[ویخ][22] بهترین نوعی آنست که برسنگ وزمین سخت برفسرده شودوچون آبی بدباشد وبضرورت بکار باید بردن بایخ نیك بباید آمیختن[23] تادفع مضرتش کند و بترین برفی ویخ آن بودکه برمعادن و جایگاهها[ی]پلیدافتدو برف هرچند سردوخشکست برحسب تأثیر حکم باید کردن زیراکه وقت بودکه ترطیب دهد .

س ومتن عربی افزوده شد . ۱۱ــ ازنسخهٔ س افزوده شد. ۱۲ــ دراین ستون، نسخهٔ س: بقراط ،حنین؛ چنین است نسخهٔ چ . ۱۳ــ س افزوده : مکروهست؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۱۴ــ س افزوده: وخواب . ۱۵ــ بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی افزوده شد. ۱۶ــ دراین ستون، نسخهٔ چ : ب،ح،الر؛ نسخهٔ س :رازی،حنین . ۱۷ــ س افزوده: بقراط گوید ؛چنین است نسخهٔ ف . ۱۸ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف،ومتن عربی . ۱۹ــ نسخهٔ اساس: باعدد، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد . ۲۰ــ رسم خط نسخهٔ اساس : دوام . ۲۱ــ دراین ستون، نسخهٔ چ: ج،ما،یو؛ نسخهٔ س: رازی، حنین . ۲۲ــ ازنسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی . ۲۳ــ نسخهٔ اساس: پختن ، بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی اصلاح شد .

حلوا در آخر خورند .

[خلال][10] [1]کسی را بکار باید که شکافها[ی][9] دندانش فراخ بود چه هرگاه که بعضی از غذا در

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قفه	برف آب	سرد	[ب][2] [ر] [مد]	برف پاکیزه و با آب روان	هضم طعام را	[3]سرفه را[3]	[4]از وی اندکی باید خورد[4]	سردی	گرم و خشک	جوانان
قفو	آب گرم	گرم بعرض	[ح][2] [ب] [مد]	آنچه نیم گرم بود	معده را بیفروزد	آلتها[ی] غذا را	با آب گل بباید آمیخت	سستی	سرد	پیران
قفز	آب شور	گرم و خشک	[ح][2] [ی] [مد]	هرچه روان بود و تلخیش کمتر بود	راندن شکم را	[5]گری و خارش	با گل خوش بباید آمیخت	تشنگی و نفخ	سرد و تر	پیران
قفح	آب شبی	سرد و خشک	[ب][2] [ی] [مد]	هرچه قبضش[6] کمتر و[8] گوارنده‌تر بود	بواسیر و خون رفتن شکم را	خشکی تن را	بشرابها[ی] شیرین و ترش[7]	قولنج	گرم و تر	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس: «مخللات»، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲ــ این ستون در نسخهٔ اساس خالی است از نسخهٔ چ افزوده شد. ۳ــ۳، ف: سینه وحنجره را؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ، س نظیر نسخهٔ اساس است ودر این سه نسخه این عبارت درستون قبلی راجع به «برف ویخ» آمده. ۴ــ۴، ف: ریاضت وحمام؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ، س نظیر نسخهٔ اساس است و در این سه نسخه این عبارت در ستون قبلی راجع به «برف ویخ» آمده. ۵ــ نسخهٔ اساس افزوده: خشکی تن را، بقیاس دیگر نسخه‌ها ومتن عربی زائد بود وحذف شد. ۶ــ نسخهٔ اساس: قبض. بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۷ــ س: و تر؛ ف: بچیزهای تر وشراب شیرین؛ متن عربی: بالمرطبات والشراب الحلو. ۸ــ «و» بظاهر زائد می نماید. ۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به متن عربی. ۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.

میان دندانها بماند ومزاج آلتها[ی] شکم گرم بود و[8] عفن شود و[گوشت][9] بن دندان [ودندان][9] بروزگاری تباه گرداند دلیل تباه گشتن آنست که وقت خلال کردن[ا] بوی ناخوش آرد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	گرمسیر	یو ما	[هر که][10] **عادت** کرده باشد که آبها[ی] سرد خورد چون آب مزمل و آب چشمها [ی] سرد[11] او را ببرف حاجت نباشد و آن به که گرد برف نگردد چه اگر برف درحال[12] اثر بد[12] خویش ظاهر نکند درابتدا[ی] پیری مضرتها[ی] آن پیدا شود خاصه منقرسانرا و کسانی را که آلات شکم ایشان ضعیف بود و آب هیچ پرورش نکند بدان دلیل که از پختن منعقد[13] نشود جز که باچیزی آمیخته شود.[14]
زمستان	سردسیر	ح رو ع	**مختارست** از ناشتا که معده را از فضلات غذا بشوید و نیز باشد که شکم نرم گرداند خصوصاً با شکر وانگبین وچون دمادم خورند معده راسست گرداند واعضا را بپژمراند وهضم تباه کند وخون از بینی آرد اما آبی که نه[15] گرم بود ونه سرد بادانگیزد واشتها[ی] طعام راببرد وتشنگی بنشاند وچون آب را غلیظی از سردی بود بآتش لطیف گردد [وچون غلیظیش از گرمی بود بآتش غلیظ تر گردد چون نیل مصر][16].
زمستان	سردسیر	ب ج یو	**آب شور** اول شکم براند وآخر ببندد و خشکی کند وآبها[ی] کبریتی ونفطی وقاری ومانند این گردا وریشها [ی] کهن را و استسقا را سود دارد وآب نحاسی[17] عسر البول تولد کند وچون بر معدن سیم رود گرم وخشك بود باعتدال ،چون برمعدن آهن رود معده را و[آماس][18] سپرز را سود دارد وآب شور باپست بباید آمیخت ودر سبوی نو باید کردن [وبچکانیدن][18] وزپس طعامها[ی] چرب باید خوردن تازیان کار نبود .
بهار	جنوبی	را ب ع	**آب شبّی** درمعالجتها بسیار بکار آید بطلی نه بخوردن پس اگر بضرورت باید خوردن هر کسی را باگل شهر خویش بباید آمیخت یا بجوشانیدن ومحرورانرا باشرابهای قابض باید خوردن وسرد ـ گوهرانرا باپیاز وسرکه یا باسکنگبین وآب بدرا بانخود بباید آمیخت وصافی گردانیدن وازپیش شورماهی وکدو وگزر خوردن واز پس پیاز باسرکه تازیان نکند [19] .

۱۱ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی حذف شد . ۱۲ــ۱۲، نسخهٔ اساس: برداثر، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۳ــ نسخهٔ اساس: منقعد، اصلاح شد. ۱۴ــ س افزوده :وگرسنه راسیر نگرداند؛ چنین است نسخهٔ ف. [۱۵ــ رسم خط نسخهٔ اساس : کنه . ۱۶ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۷ــ نسخهٔ اساس: نجانب ، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۸ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی. ۱۹ ــ نسخهٔ اساس: نکنند، بقیاس نسخهٔ چ اصلاح شد. نسخهٔ س افزوده :وچون مغز دانهٔ زردالو یا انگشت یاشب در آب تیره افگنند صافی شود؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی.

ازدهان و آبی‌خوردن پیش‌ازطعام مستحب‌است ازبهر آنکه دیر مستحیل‌است وچون شکاف دندانها فراخ شود[1] دیگر غذاها [ی] مستحیل را ازشکاف دندانها منع‌کند اینست منفعت خلال‌که یادکرده شد .وچون درخلال[2] قوتی[باشد][3] که دندان قوی‌گرداند بویایی وقبض پسندیده‌تر بود چون‌خلال‌مأمونی ومضرتش‌بسیارست ازبهر آنکه دندانرا بجنبش آرد وگوشت بن‌دندان راضعیف‌گرداند [اما][4] دفع چربش‌وزهومت دهان راچیزی موافق بودکه فروزنده

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع شرابها و پرهیز کردن از مستی و خمار				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قفط	شراب	عیسی: گرم وخشك	ب[5] ح	زرد ریحانی	شهوت کاذبه را	چون در خوردن افراط کنند	بنقلها[ی] لطیف مزاج[6]	خونی گرم‌تر از معتدل	سرد	پیران
قص	شراب کهن ریحانی	عیسی: سخت گرم	ب[7] ح	هر چه تلخ و بویا بود	آشفتن چشم را	عقل را و[8] کودکان را	بسبب ترش	خونی تیز رقیق[9]	سرد	نیم پیران
قصا	شراب سرخ غلیظ	گرم وخشك باعتدال	ب[10] ح	ممزوج‌تر	عشی را شاید	جگر و سپرز غلیظ[11] ضعیف [را][12]	بنار ترش	خونی بسیار	سرد	پیران

۱ــ س : وچون درشکاف دندانهاشود؛ضبط نسخهٔ س با نسخهٔ ف، ومتن‌عربی‌مطابق‌است؛شایدبوده‌است: وچون[در]شکاف دندانها[ی] فراخ‌شود .۲ـ نسخه اساس،چ:درحال، بقیاس نسخه س‌وباتوجه به نسخه ف، ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد . ۳ـ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۴ـ از نسخهٔ س‌افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی. ۵ــ در این ستون، نسخهٔ چ،ف،متن‌عربی:ح،ی،۲ . ۶ــ نسخهٔ اساس : مرج ، بقیاس نسخهٔ چ اصلاح شد . ۷ـ در این ستون ،چ،ف،متن عربی:ح،۲،ی،۳ . ۸ــ در نسخهٔ ف بجای«و»کلمهٔ «خاصه» نوشته‌شده ؛ چنین‌است متن عربی . ۹ــ نسخهٔ اساس : دقیق ؛ بقیاس نسخهٔ س و با توجه به دیگر نسخه‌ها اصلاح شد. ۱۰ــ در این ستون ، نسخهٔ چ،ف، متن عربی : ح، ی، مد . ۱۱ــ کلمهٔ «غلیظ» در نسخه بدلها و متن عربی نیست . ۱۲ ــ بقیاس چ،س و با توجه به نسخهٔ ف افزوده شد .

بود چون اشنان وشکر و باقلی تا آب دهان را[13] پاك گرداند از هر غذاها [ی][14] بد چون ماهی شور و شیر و آنچه بدین ماند و هر چه ازین نوع بود دندان را زیان دارد و گوشت بن دندان تبه گرداند و دفع[15] مضرت بچیزها[ی] بویا و قابض باید کردن چون گل و صندل وسعد و روغنها هر چه خوش بوی بود پیش از غذا[16] بکار داشتن. تا نگذارد که چربش غوص کند در[17] مسامها وپس از غذا نیز سود دارد از بهر آنکه بمشابهت در مسامها غوص کند و چربش غذا که غوص کرده باشد[18] بیرون کشد[18] وهوائی

اختیارات	رایهای [ا] حکیمان	قیاسی		
		شهرها	زمانها	
شراب[ها][19] مختلفند از جهت بوی و رنك وطعم[20] وقوام و وقت هر چه سپید بود حرارتش کمتر بود و زود ترهضم شود و پرورش کمتر کند وسیاه بضد وشراب بویا خونی درست تولد کند وناخوش [بضد][21] وشیرین زود هضم شود وشکم نرم کند وادرار بول آرد وقابض بضد وغلیظ دیر هضم شود وپرورش بسیار کند ولطیف بضد ونارسیده نفاخ [بود][22] وکهن بضد.	ب ج د	سردسیر	جز تابستان	
ریحانی در درجهٔ سیم گرم بود وعصیر در اول وآنچه میان این وآن بود در درجهٔ دوم، محرور را زیان دارد[23] شراب زرد یا بغایت سرخ چون کهن وتلخ وصافی بود دردسر وخمار وبی‌خوابی آرد خاصه چون مزاج جگر و دماغ گرم بود چه خواب و بیداری برحسب حرارت وبرودت دماغ وشراب بود وکسی را که مزاج براعتدال بود شراب سرخ نه کهن ونه نو موافق بود.	ب ج رو	سردسیر	تابستان[24]	
[25] آنچه نو وشیرین غلیظ پرورش بسیار کند ومعده را زیان دارد وآنچه سیاه وغلیظ وشیرین بود زیان کارتر چه دیرتر هضم شود و هر چه سپید بود کم غذا وکم حرارت بود وموافق مزاجها[ی] گرم بود وادرار بول آرد خاصه چون باسپیدی رقیق بود از بهر آنکه همه شرابها [ی سپید][26] یا قابض و[غلیظ][27] بود یا مائی ورقیق و هر شراب که سیاه بود بهمه حال شیرین بود.	ح را ع	سردسیر	زمستان	

۱۳ــ س: لب‌ودها نرا. ۱۴ــ س: اززهومت غذاها. ۱۵ــ چ،س افزوده: این. ۱۶ــ س افزوده: باید. ۱۷ــ نسخهٔ اساس: «از»، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۸ــ در نسخهٔ اساس به صیغهٔ جمع است بقیاس نسخهٔ چ،س اصلاح شد. ۱۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۲۰ــ نسخهٔ اساس: طعام، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ س افزوده شد. ۲۳ــ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی حذف شد. ۲۴ــ چ،ف: زمستان؛ چنین است متن عربی. ۲۵ــ چ افزوده: شراب سرخ غلیظ. ۲۶ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲۷ــ در نسخهٔ اساس بجای این کلمه نوشته شده است: «سپید»، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی اصلاح شد.

که بدل محیط بودهم چنین تحلیل زهومت[1] کند از تن.

[آب][2] مرکب غذاست وغذا بر وی نشیند و بهمه قطار تن برسد و بهترین آنست که بر سمت شمال

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
قصب	شراب زرد تلخ	گرم تر از همه شرابها	ب[3] ح	آنچه یك ساله بود	زهرها را	آب پشت را	با آبی نیم ترش	صفراوی تیز	سرد	نیم پیران
قصج	شراب نیم ترش	گرم وخشك باعتدال	ب[4] ح	آنچه از انگور آبدار بود	صفرا را	عصبها و آلات شکم را	با عصیر بیا بد آمیخت	خونی اندك	معتدل	جوانان
قصد	شراب خرمایی	غلیظ ودشوارهضم	ب[5] ر	آنچه از سیلان رطب کنند	فربهی تن را	سدها را	بنار شیرین	خونی تیره	سرد وخشك	پیران
قصه	بادام مغز تلخ وشیرین	اریباسیوس[6]: گرم وخشك	ح[7] ب	هرچه بزرگ وشیرین[8] بود	مستی را وخمار را	رودگانیها را	بخشخاش وشکر[9]	خلطی خام	سرد	پیران

۱ـ نسخهٔ اساس: بزهومت ، بقیاس نسخهٔ چ، س، ومتن عربی اصلاح شد . ۲ـ بجای این کلمه در نسخهٔ اساس آمده:«چشمهای»، مطابق نسخهٔ س، ف،ومتن عربی اصلاح شد . ۳ـ در این ستون، نسخهٔ چ ،متن عربی :ح،ی،۲؛ نسخهٔ ف:ح،ی. ۴ـ در این ستون ، نسخهٔ چ، متن عربی:ح،ی، مد . ۵ـ در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی :ح،ر،مد؛ نسخهٔ ف:ح،ر . ۶ـ چ افزوده: گرم، یوحنا؛ س افزوده: یوحنا . ۷ـ در این ستون، نسخه چ، متن عربی: ح،۲،ر،۲ ؛ نسخهٔ ف: ح،۲،ی،۲ . ۸ـ س افزوده :چرب تر؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی . ۹ـ چ افزوده: و بادام شیرین؛ چنین است متن عربی . ۱۰ـ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «ار» کلمهٔ «رازی» نوشته شده که علامت اختصاری آن در دیگر موارد از نسخهٔ اساس «را» است . ۱۱ـ س: جماع تمام شود؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد

رودبرسنگ‌ریزه وخوش‌طعم‌وفروزند[ه] وصافی وسبك وزن بود وبهیچ رنگ‌وبوی‌منسوب نبود وچون آفتاب براوجهد زودگرم شودوچون ازودر گذردزود سرد شود وسبك ازمعده بزیر

	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	بهار	شمالی	ار [10] ح یو	**شراب زردتلخ** ناقهان‌راز یان‌داردزیرا که‌سخت‌خشك‌وتیز بود. آب‌پشت بکاهاندزیراکه حرارت که بدان‌جماع کندوتمام شود[11] [وآب پشت‌را][12] نضج[13] کند، بلطافت‌شراب‌پراگنده‌شود. **ج** محرور بقدح کوچك زودترمست شودا‌که بقدح بزرگ‌زیراکه شراب‌اندك‌زودترهضم شودو [بخار][14] بدماغ پیوندد‌وسبب‌این‌مستی‌این‌بخاراست **جالینوس** این‌شراب اندام‌بلرزاندوسردی‌انگیزداما‌لرزه‌از بلغمها بود که‌تولدش[از][14] سو[ء]-الهضم بودو[سردی‌ازجهت‌آنکه][14] شراب مسامها بگشاید وهوادراوشود.
	بهار	شرقی	م ع	**شراب** چون ترش‌خواهد گشتن‌ازسردردبر باید گرفتن ودر سردردی دیگرریختن‌وخاکسترچوب رزسپید ومیویزدرآب‌آغشته وبدست بزده[15] وموردهریکی‌جداگانه درشراب نیم‌ترش افگنند ترشی‌ازوجدا شود. وچون خواهی که شراب ترش نشود انگورش ازسایه‌بباید‌چیدن چون قمر ناقص‌نور بود وسرخنب بچیزی‌آهنین بپوشیدن وقتی که رعد[وبرق][16] بسیارآید‌وروزی که‌باد شمال‌آید سرش بازکردن.
	خریف[17]	ساحل‌و جزیره	را ع ما	**مختارست** گوزدرشراب جوشانیده افگندن تا دودش بخویشتن‌کشد ونمك درافگندن‌تاصافی‌شود**شراب خرمایی** از همه شرابهاغلیظ‌تروکم حرارت‌ترست **شراب‌دوشابی** ازخرمایی‌غلیظ‌ترونفاخ‌ترست‌وهردونوع سده‌آرندخاصه چون نوباشند وآنچه‌از انگبین‌کنند گرم ترین‌شرابهاست وخمارش‌صعب‌ترست **یو** غلیظ بود وهربوی خوش که[18] بکاربرند طبع آن گیرد.
	زمستان	شمالی	د را یو	**آب‌برگ رزاسپید** دوبهره[19] سرکهٔ تیزیك‌بهره **رب غوره** چون‌اندك اندك‌باشراب‌بکاردارند دیرمستی کندوتخم‌کرنب‌دودرم‌سنك‌باِرب‌غوره‌پیش‌ازشراب هم‌مجربست. وبغذا باید که‌مرق‌کرنب‌با[ی‌چرب][20] بیاشامد وازپس‌غذا پالودهٔ‌بشکر. [ودرمیان هردو دوریك پیاله شراب شیرین‌خورند][21] ومشموم‌کافورونیلوفر باید. وحرکت‌وحدیث‌کم‌باید‌کردوازابتداا ندك‌اندك‌خورند‌آنگاه‌بیفزودن. وچون‌شراب‌خواررا آب[22] رزدهندچنانکه‌اوندااند[23] هم‌این‌فعل‌کند[23].

بقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. **۱۳**— نسخهٔ اساس: «فضح»، مطابق‌نسخهٔ‌س‌اصلاح‌شد با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن عربی. **۱۴**— از نسخهٔ س‌افزوده‌شد. **۱۵**— ف‌افزوده: ونخود کوفته؛ چنین‌است متن‌عربی. **۱۶**— از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. **۱۷**—چ: پاذیز (= پادیز). **۱۸**— نسخهٔ‌س افزوده: درو. **۱۹**— نسخهٔ‌س‌افزوده: یك‌بهره، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی‌حذف‌شد. **۲۰**—از نسخهٔ س افروده‌شدباتوجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. **۲۱**— از نسخهٔ‌س افزوده شدبقیاس متن‌عربی. **۲۲**— نسخهٔ‌ف افزوده: چوب؛ متن‌عربی: ماء قضبان الکرم. **۲۳**—**۲۳**، ف: شراب‌رادشمن دارد؛ متن‌عربی: لبغضه.

آیدو گرانی طعام را بر طبیعت سبك گرداند وغذاها را تنك گرداند، بهمه کنارها[ی] تن برساند و همه رطوبتها[ی] اصلی وفرعی نگاه دارد وحرارتها[ی] تن کم نگرداند[1] وتن واندام را تازه و تنك گرداند وآب بسیار خوردن علتها پدید آرد چون دست لرزیدن وسبات ونسیان. وتشنگی بافراط[2] اشتها[ی] طعام را ببرد واندامها خشك گرداند وبینایی را ضعیف گرداند. وآبها بر چند بخشش است بهری سرد است واشتها[ی] طعام افزاید وگونهٔ روی نیکو گرداند وبعرض هضم طعام

عدد	نامها	طبعها	درجت	اند[ر] طبایعها[ی] [شکوفهها و سپرغمها و مشمومها]				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
قصو	مورد	عیسی وحنین: سردوخشك	ب[3] ی	خسروانی تازه	مرهم جگر گرم	بی خوابی را	بنفشهٔ تازه	مد[4]	گرم وتر	جوانان
قصز	کاکنج	سرد وقابض. ج: قوتهاش مختلف. یو: سردوخشك	ب[5] ی	سوری وپارسی تازه	دماغ گرم را	آب پشت را[6]	بحب الزلم[7]	مد[8]	گرم	جوانان
قصح	شاهسفرم	ابن عبدان: معتدل[9] عیسی: گرم وخشك	ر[10] ح	آنچه سعتری بود	تحلیل فضلات دماغ را	دماغ سرد را بیخار	نیلوفر	مد[11]	معتدل	همه

۱ـ نسخهٔ اساس: کم گرداند، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عـــربـی اصلاح شد. ۲ـ نسخهٔ اساس افروده: «و»، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی حذف شد. ۳ـ در این ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ»، بقیاس دیگر موارد مشابه در نسخهٔ اساس اصلاح شد؛ نسخهٔ چ ،متن عربی: ب،۲،ی،۳؛ چنین است نسخهٔ ف. ۴ـ چ :خونی نیك؛ س:هیچ. ۵ـ در این ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ» ، بقیاس دیگر مواردمشابه در نسخهٔ اساس اصلاح شد؛ نسخهٔ چ،ف،متن عربی:ب،ا،ی،۳. ۶ـ ۶، ف: ماشرا بار آرد بعضی مردم را؛ چنین است متن عربی.

۷ـ نسخهٔ اساس: بحبا لدلم، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد؛ در این ستون، نسخهٔ ف: بکافور؛ چنین است متن عربی. ۸ـ چ :خونی درشت ؛س: هیچ تولد نکند. ۹ـ چ افزوده: بحرارت، مندویه: گرم ،ماسرجویه :سردو نرم؛ س افزوده: ماسرجویه :سردوخشك. ۱۰ـ در این ستون، نسخهٔ چ ،ف : ح،۱،ی،۲؛ متن عربی :ب،۱،ی،۲. ۱۱ـ چ: خونی صالح؛ س: خالی. ۱۲ـ نسخهٔ اساس :شویده، بقیاس نسخهٔ س،ف،

گرداند از بهر آنکه معده راگرد غذا درآورد وچون اندك خورند خون‌را ازعفونت نگاه‌دارد وبخارها از دماغ‌منع‌گرداند وتبها[ی] سوزنده[۱۲] راسود دارد وموافق محروران رابودوزکام ونزلات‌وآماسها[ی]خام‌رازیان‌داردوآب‌گرم‌تشنگی‌رافرو ننشاندوبضرورت‌بسیارباید‌خوردن‌و مزاج‌تباه‌گرداندوسستی‌آردودماغ‌رابخارهارساندکه‌معده‌راسست‌گرداندبتوسط[آن‌عصب][۱۳] که ازدماغ‌بمعده‌پیوست[۱۴] وهضم‌شودنه‌بینی‌که بیشتر‌مردمان‌که‌آب‌گرم‌خورند‌زرد‌روی‌وسبز‌رنگ

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان	گرم‌سیر	ع ح یو	**یاسمین**[۱۵] **مورد** از بهر آنکه قابض‌است بطبع‌سردوخشکست و از بهر آنکه اندك مایه تلخست اندك مایه دراو گرمی‌ولطافتست **یاسمین** بغـایت‌گـرم وخشکست ولقوه وفـالج‌راوعلتها[ی] سرد سودائی‌راسوددارد **سوسن**[۱۶]طبع‌یاسمین‌داردوبویاتروخوشتربود، گرم وخشك‌بود **نرگس** معتدل‌است مایل‌بحرارت‌ویبوست وتحلیل رطوبات‌کند ونوع‌بری قوی‌ترازبستانی‌بود .
آن‌وقت‌که‌باشد	جنوبی	ع ار[۱۹]	**گل** ازچندگونه بودسوری وسرخ [وزرد][۱۷]وسپید وزرد [د][۱۷]وروی[درون سیاه][۱۸]وبیرون زرد وطبعش‌مختلفست وسردی براوغالب‌تراست ودماغ را سرد گرداند وگرمی فرونشانـد ودر دماغها[ی]سردزکام‌انگیزد **خیری** آن نوع‌که زردبـود گرم است ونوع‌سیاه ترمعتدل **یو** در دودرجه گرم وخشکست .
آن‌وقت‌که‌باشد	شرقی	ح ع ما	**شاهسپرم** دراوحراقتست‌که بدان[۲۰]تحلیل رطوبات‌کند از دماغ‌برفق‌وچون‌ترکنندتبریدوترطیب‌کند **نمام**[۲۱] گرم وخشکست دردرجهٔسیم‌وتحلیل‌رطوبات‌دماغ‌کند**مرزنگوش**[۲۲]گرم‌وخشکست دردرجهٔ سیم‌طبع‌نمام داردودرد‌گوش راکه‌ازبادغلیظ‌بودسوددارد چون‌آبش درشیشهٔ حجام‌کنند وزپس‌حجامت برقفانهندنشانها[ی] زخم[۲۳] ناپدید گردد .

ومتن‌عربی اصلاح‌شد. ۱۳ـ از نسخهٔ‌س‌افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ‌ف. ۱۴ـ س: پیوسته‌است . ۱۵ـ چ افزوده: و؛ در نسخهٔ‌س کلمهٔ «یاسمین» مذکور نیست؛ چنین است نسخهٔ‌ف ، ومتن‌عربی . ۱۶ـ س،ف، متن‌عربی: نسرین. ۱۷ـ از نسخهٔ س افزوده شد . ۱۸ـ در نسخهٔ اساس بجای ایـن‌عبارت‌کلمهٔ «سرخ» نوشته شده است . مطابق نسخهٔ‌س‌و باتوجه به متن عربی اصلاح‌شد . ۱۹ـ در نسخهٔ س بجای‌این‌نشانه نوشته شده است : «رازی». در نسخهٔ‌اساس‌نشانهٔ‌اختصاری «رازی» دردیگرموارد بصورت «را» است . ۲۰ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کبدان . ۲۱ـ نسخهٔ اساس: مرزنگوش، بقیاس‌نسخهٔ س، ومتن‌عـربی اصلاح‌شد . ۲۲ـ نسخهٔ اساس : نمـام ، بقیاس نسخهٔ س ومتن‌عـربی اصلاح شد . ۲۳ـ نسخهٔ‌س افزوده: نیشتر .

باشندوجگر وسپرز ایشان آماسیده بود ورومیان آب را باشراب ممزوج کنند بتوسط تاهـم تبرید کندوهم ترطیب وآب شورتشنگی وگرمی وخشکی را بیفزایدوچون خواهندکه شوریش ببرند

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	مزاجها	سنها
قصط	بنفشه	یوحنا: سردوتر	ب[1] ر	لاجوردی‌دوروی	بویش[2] برسام راوخوردنش اسهال صفرا را	زکام را که ازسردی بود	بنجیری ومرزنگوش	مد[3]	سخت گرم	جوانان
ر	سوسن	حرارتش‌اندك، رطوبتش باعتدال[4]	ح[5]	آسمان گون	تحلیل فضلات‌دماغ، اسهال آب زرد را	دردسر کز گرمی بود	بکافور	مد[6]	سرد	پیران
را	ترنج	اریباسیوس: [پوستش][7] گرم‌وخشك، گوشتش[8] سردوتر، [حماضش سردو خشك، دانه‌اش گرم‌خشك][7]	ح[9]	آنچه سوسی بزرگ بود	زهرهاراوهضم‌طعام را	دماغ گرم را	ازپس طعام‌بایدخوردن	مد[10]	سرد	پیران
رب	سافیلك	ج: سرد. ع: سردوخشك	ب[11] ی	هرچه‌بزرگتروبوباتر	بویش‌دردسررا[12] وطلاکلف را[12]	کسلانی را	بمرزنگوش	مد[13]	گرم	جوانان

۱ــدر نسخهٔ اساس بجای «ب» نوشته شده‌است: «س»، بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح‌شد. دراین‌ستون، نسخهٔ چ،ف، متن عربی: ب،ا،ر،۲ . ۲ــنسخهٔ اساس: «پوستش»؛ چ ،س: بویش؛ چنین‌است نسخهٔ ف، ومتن‌عربی؛ اصلاح‌شد . ۳ــچ: خونی نیك؛ س: هیچ . ۴ــس افزوده: «ع: گرم‌وخشك» . ۵ــدر این ستون، نسخهٔ چ،ف، متن عربی: ح،۲،ی،۲ . ۶ــ چ: خونی بد؛ س: هیچ نکند . ۷ــمطابق نسخهٔ س ومتن‌عربی افزوده‌و اصلاح‌شد. ۸ــنسخهٔ اساس: پوستش، اصلاح شد. ۹ــ دراین ستون، نسخهٔ چ، متن‌عربی: ح،ی،۲ . ۱۰ــچ: خونی‌صالح؛ س: خالی . ۱۱ــنسخهٔ اساس: «س،خ»، بقیاس‌دیگر مواردمشابه به اصلاح‌شد؛ دراین‌ستون، نسخهٔ چ،ف، متن‌عربی: ب،۳،ی،۲. ۱۲ــ۱۲، متن عربی: والطلاللداءالفیل‌والکلب . ۱۳ــ چ: خونی نیك؛ س: هیچ. ۱۴ــ چ: اسك؛ یا: اسل؛ س،ف، متن‌عربی: انبیق.

مصعد باید کردن بقرع ولسك[۱۴] یا آبشخوری ازموم درمیان یخ باید بود یا درقدحی تا برسر یخ سرد-
گرددوچون آب خوردچندانکه باید نیمه آب خوردتامعده قوی گرداند وتن درست داردو بول

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان[۱۷]	جنوبی	ح[۱۵] د م	**بنفشه** مختارست دماغ گرم را وچون ببویند خواب[۱۶] را سوددارد **نیلوفر** طبع بنفشه دارد بقوت ومنفعت برابرند جزکه سردوتر[۱۸]ست ودردسر راکه ازگرمی بود سود دارد وازدوگونه است: زردست ودربیابان روید وازرقست ودربستانها برکرانها روید واین نوع بوستانی ازرق خوشتر بود.
زمستان	شمالی	ح[۱۹] د یو	**سوسن** ازچندنوع بود وجمله بحرارت مایل است تحلیل بادها [ی] دماغ کند پلنگمشك[۲۰] نزدیك مرزنگوش استهم بطبع وهم بقوت وهم بفعل **بهرامج** معتدلوخوش بوی بودوتحلیل بادها کنداز دماغ. **برم** برم هم بطبع بهرامج بودمرو[۲۱] گرم وخشك بودچون درشراب افگنند مستی کند.
زمستان	سردسیر	یو[۲۲] ع	ج[۲۳] ز نان آبستن بسیار خورندچون شهوت آبستنی برایشان غالب بود د[۲۴] مقاوم زهرها[ی] قاتلست پوستش گرم وخشك وحریفست وحماضش سردوخشك درسه درجه وشحمش میان این وآن بطبع و بوی وحراقت ومعده را قوی گرداند وبرهضم یاری دهد **بختیشوع** گوید هرکه ترنج خوردبشب احول شود وبراین سخن تاحدی اعتماد است.
تابستان	گرمسیر	ج د ع	ج دماغ سردوتر گرداند وسستی آرد **نارنج** بادها[ی] سرد راتحلیل کند ولطیف تراز ترنج بود **لیموا**[۲۵] بهمه قوتهاهم-چون ترنجست **سیب و آبی** [دماغ][۲۶] را بوی سیب وآبی سرد بودو دماغ راقوی گرداند وبوی آبی تسکین قی کند وشورش منش را سود دارد.

۱۵– دراین ستون، نسخهٔ چ،س: یو،ع . ۱۶– س : بیخوابی ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۷– چ،س: هروقت که باشد؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی . ۱۸–ف: سردتر ؛ چنین است متن عربی . ۱۹–در این ستون، نسخهٔ چ: د،م؛ نسخهٔ س :حنین، ماسرجویه. ۲۰–متن عربی: افرنجمشك . ۲۱–نسخهٔ اساس،چ: «مرد» ؛ نسخهٔ س : مرماحوز(= مرماخوز= مروخوش بو)؛ اصلاح شد . ۲۲– نسخهٔ چ: ح،د،یو . ۲۳– س،ف : دیسقوریدوس ؛چنین است متن عربی . ۲۴–در نسخهٔ س بجای «د» –که نشانهٔ اختصاری دیسقوریدوس است– نوشته‌شده : جالینوس گوید؛ چنین است متن عربی . ۲۵–لیمو . ۲۶–از نسخهٔ چ،س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی.

کمتر آرد و هضم طعام بـه‌کند و چون خواهی که بجوشانی آب را بسه یکی باز آور[1] و سرد گردان و باز خور و از مطهره آب خوردن حذر کند چه[?] نفخ آرد هم چون کوزهٔ فقاع و بهترین مشکی طایفی بود که پس از مدتی بکار دارند و بعضی از حکما گفته‌اند برف آب تشنگی آرد از بهر آنکه طبیعت بلذت سردی مایل تر بود خاصه که مزاجی گرم بود.

شراب چون باندازه خورند حرارت تن بیفزایـد و هضم طعام کند و اندامها ترطیب دهـد و

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع نقلها[ی] شراب و منفعت و مضرت آن				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رج	نی‌شکر	یوحنا: گرم و تر و[2] قابض	ب[3] ۱ ب ۱	هرچه آبدارتر و شیرین‌تر [تر][4]	قصبهٔ شش را	نفاخ بود	شستنش بآب گرم	خونی معتدل	سرد	نیم پیران
رد	نبات حلاب	معتدل بحرارت مایل	ب[5] ۱ ب مد	هرچه پاک بود و سپیدتر و روشن	قصبهٔ شش را و سرفه[6]	معدهٔ صفراوی را	بمیوها[ی] ترش و شیرین	خلطی نیک	معتدل	همه
ره	گل خوراسانی	گرم از جهت شوری	ب[7] مد ی	هرچه ساده‌تر و سست‌تر	تسکین قی را	سنگ در مثانه [افکند][8]	بسکنگبین بزوری	هیچ چیز تولد نکند	گرم و تر	پیران

۱ـ نسخهٔ اساس: باز آورد، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۲ـ س افزوده : دیسقوریدوس . ۳ـ در ایـن‌ستون ، نسخهٔ چ، ف : ح،۱،ر،۱؛ چنین است متن عربی . ۴ـ بقیاس نسخهٔ چ،س افزوده شد . ۵ـ در این‌ستون ، نسخهٔ چ،ف، متن‌عربی:ح،۱،ر،مد . ۶ـ چ: قصبهٔ شش وسرفه‌را؛س:سرفه‌وقصبهٔ شش‌را. ۷ـ در این‌ستون، نسخهٔ اساس:س،مد،خ؛ بقیاس دیگر موارد مشابه‌و با توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد. ۸ـ بقیاس نسخهٔ چ،س افـزوده شد. ۹ـ چ،متن‌عربی: غشی. ۱۰ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی. ۱۱ـ در نسخهٔ اساس

تشنگی وغش[9] را سوددارد وچون ممزوج کنندشکم را براندودل شادگرداند و نشاط وشجاعت و سخاوت بیفزاید[خاصه] [10] چون کسی خوردکه مزاجش باعتدال بود وچون بافراط خورندبی‌خوابی آردوشهوت غذاوجماع را ببردو آماس جگر[آردو دوم‌دهان ناخوش گرداند][11] وحفظ کندکند واندامها بلرزه آردوعصبها و بینایی را ضعیف کندوتب آردو نقصان درعقل آرد وبسیار بود کهسکته[12] ومرگ فجا آردزیرا که شراب بافراط حرارت غریزی را بپوشاند . ودماغ ممتلی

زمانها (قیاسی)	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
آن‌وقت که باشد	آنجاکه یابند	ج[13] را	**نی‌شکر** معتدلست بحرارت مایل، درشتی بروسینه وقصبهٔ شش راسوددارد وازرطوبتها بیفروزد این‌حوالی را وادرار بول کند و گرچه نفاخ بود چون پوستش بازکنند وبآب گرم بشویند نفخش بشود **پانید** گرم وترست سرفه وبروسینه راسوددارد وشکم نرم کند وخونی معتدل تولد کند وبهترین نوعی آن بود که ازشکر[14] کنند.
همه	همه شهرها	ع[15] ج	**نبات [جلاب]** [16] گلوراسوددارد وصافی گرداند ازرطوبتی که بدو پیوندد ازدماغ وقت سرود گفتن وآواز برآوردن [17] بروسینه را سوددارد وچون بآب گشنیز و خشخاش بیامیزند مزاجها[ی] گرم راموافق[18] بود وچون بلاجورد رنگین کنند سودارا سوددارد .
زمستان	گرم‌سیر	یو ع ج	**گل** مختارست ازپس طعام هضم راوفم معده راخصوصا ازپس طعامها[ی] چرب وشیرین ونشف رطوبات ازمعده کند وزیك درم تا یك مثقال بکارآید چه اگر بیش‌ازین خورد[19] روی زردکند وسده آردوتن سست گرداند وکسی‌را که مزاج رگها فراخ تربود زیان کمترآرد وبعضی ازحیوانات راغذاکند وخاصیتهاش بسیارست برحسب زمینها .

بجای این‌قسمت نوشته‌شده است :«راسوددارددودماغ ممتلی گرداند»۔چون نابجاومکرر بودمطابق نسخهٔ س اصلاح شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن‌عربی . ۱۲ـ س،ف افزوده: وصرع. ۱۳ـ دراین‌ستون ، نسخهٔ چ ،ف،متن عربی :د، یو، الر . ۱۴ــ س افزوده: سپید؛ف : پاکیزه؛متن‌عربی:من‌السکرالنقی. ۱۵ـ دراین ستون، نسخهٔ چ،ف:ع،اسحق. ۱۶ــ بقیاس نسخهٔ س،ف ومتن‌عربی افزوده شد. ۱۷ــ س افزوده :وسرفه و . ۱۸ــ س،ف: موافق‌تر؛ چنین‌است متن‌عربی. ۱۹ــ چ: خورند .

گرداند چنانکه روغن بسیار چراغ را فرومی‌راند. **درشراب خوردن ده منفعت است** چون باندازه خورند[پنج بتن مخصوص است وپنج بنفس][1]: هضم طعام کند، وادرار بول آرد، وگونهٔ روی نیکوگرداند، وبوی دهن خوش گرداند، وآب پشت بیفزاید، و دل شادگرداند، و دلیری

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رو	فستق	ارخیجانس: گرم وخشك	ب[2] مد ی ۲	هرچه تازه‌تر وبزرگ‌تر	گزیدن جانوران [را][3]	جوششها را بدست	بزردالو کشته	خونی خشك	سرد	نیم پیران
رز	فندق	ماسرجویه: گرم وتر	۲[4] ر ۱	هرچه بزرگ‌تر وتر	درجوهر دماغ بیفزاید	معده را برنجاند	بنبات	خونی نه نیك	سرد	پیران
رح	بادام مغز شور	بریان کرده باپوست: گرم وخشك	۲[5] ی ۲	آنچه بپوست ازوی می‌ریزد	دفع مستی را	تخمه را	بشراب کهن زرد	بلغمی شور	گرم	جوانان
رط	ریباس	عیسی: سردوخشك	ب[6] ۱ ی ۲	آنچه درزیر برف روید	آبله وسرخجه[7] را	سینه وقولنج را	بترنج مربا[8]	خلطی اندك	گرم	جوانان

۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۲ـ در نسخهٔ اساس بجای «ب،ی» نشانهٔ «س، خ» نوشته شده است بقیاس دیگر موارد مشابه به اصلاح شد. در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،۲،ی،۲؛ چنین است نسخهٔ ف. ۳ـ بقیاس نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۴ـ در نسخهٔ اساس بجای «ر» نشانهٔ «ت» نوشته شده بقیاس دیگر موارد مشابه به اصلاح شد. در این ستون، نسخهٔ چ، متن عربی: ح،۲،ر،۱. ۵ـ در نسخهٔ اساس بجای «ی» نشانهٔ «خ» نوشته شده بقیاس دیگر موارد مشابه به اصلاح شد، در این ستون، نسخهٔ ف، متن عربی: ح،۲،ی،۲. ۶ـ در نسخهٔ اساس بجای «ب،ی» نشانهٔ «س،خ» نوشته شده بقیاس دیگر موارد مشابه به اصلاح شد. ۷ـ سرخچه نیز می‌توان خواند. ۸ـ ف: بترنج پرورده.

افزاید ،وخوی خوش گرداند ،ومقاومت بخیلی کند، و اومید بگستراند.وهرشراب که سرخ‌تر و خوش‌بوی بود و نه کهن و نه نوبود خونی درست تولدکند ومحرور را ممزوج بایدکردن [باراوقی بنان گرمه وپارهای آبی وسیب وبادام مغزولسان الثورتاقوت‌دل بیفزاید][9] واگراز

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر	ار ج یو	**فستق** مختارست آن نوع که بویا وقابض است تقویت معده راو خلطها [ی] بد ازسینه و شش‌وجگروگرده ومثانه بیرون کند اماآنچه قابض نبود معده را زیان دارد وآب پشت بیفزایدوازپس طعام بایدخوردن ودهقانان و خداوندان فلاحت گفته‌اند که فستق ترکیب درخت گوزدارد .
زمستان	شمالی	را [10] یو را	**بقراط** گویداین نوع پرورش بیش از گوز کندودشوارترهضم‌شود ازگوزالاکه پوست دومش[11] بازکنند وپوستش قابض بودشکم‌بیندد و نفخ آرد وبعضی ازحکما گفته‌اند هرکه خوردن فندق با سذاب عادت دارد ازناشتااز گزیدن بیشترین همه حیوانات ایمن باشدو کژدم ازین نوع بگریزدو[چون به][12] انجیر بخورند گزیدن کژدم را نیکست .
زمستان	جنوبی	ح د ار ع [13]	**بادام مغزشور** مکروه است باشراب خوردن خصوصاً کسی را که رطوبت معده بسیاربودوزشوریش لذت‌یابد وسینه را پاک کند وشکم براند وآنچه تلخ بود درین معنی قوی‌تربود وسدها[ی] مثانه وجگر وسپرزرا بگشاید وادرار بول آرد وهرچه تلخ تربود درین همه‌معنیهاقوی‌ترست .
بهار	آنجاکه یابند	ع یو ب [14]	**ریباس** مختارست معدهٔ ضعیف صفراوی راوشورش منش را و منع بخارات شراب راازدماغ وفم معده راقوی گرداند وشکم ببندد وبروسینه را درشت گرداندوآلتها[ی]شکم راقوی کندوفی الجمله همه پیران را[و][15] سرد گوهرانرازیان دارد .

۹–از نسخهٔ س افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۱۰–در این ستون، نسخهٔ چ :ما،ار،یو،ما؛ نسخهٔ ف: ما، الر،یو؛ متن عربی : ما، الر، ما . ۱۱–رسم خط نسخهٔ اساس: دوامش. ۱۲–از نسخهٔ س افزوده‌شد بقیاس نسخه ف ، ومتن‌عربی . ۱۳–نسخهٔ اساس: ح ، بقیاس نسخهٔ چ،ف،ومتن‌عربی اصلاح شد . ۱۴–نسخهٔ چ:ش؛ نسخهٔ ف،متن‌عربی: ندارد . ۱۵–بقیاس نسخهٔ چ،س، ف، ومتن‌عربی افزوده شد .

پسش آب سرد بجرعه خورد زیان ندارد وکسی را که گوهری گرم[1] بود وپیوسته از شراب در رنج بود اگر بر امتلا خورد وگر بر گرسنگی زیان دارد. یا از پس طعامی شور یا ترش[2] یا ازپس شیر و آنچه ازو کنند درهمه حالی زیان کند وفی الجمله ازپس هر غذائی که خورد از استسقا وسده برخطر بود بل که از پس غذا بدو سه ساعت باید خوردن. واز هر شرابی که متغیر شود بر حذر باید بودن و ازپس رنجها وگرمابها[3] همچنین زیان دارد [ویك قدح رابیك دفعت باز باید خوردن][4] ودر میان مجلس بخور نباید کرد. ونه سخن بسیار گفتن ونه نیز یکبارگی خموش–

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر موسیقی واحداث نفسانی وعلاج کردنش				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ری	سرود	نسبت لحنها[ی] موزون که مادتش شعر بود	مد	آنچه نفس را بجنباند	همه بیماریها را	درفسق[5] استعمال کردن	استعمال کردن در منافع	مد[6]	همه مزاجها	همه سنها
ریا	آواز نای وارغنون	سرودی بقوت	مد	آنچه نسبتش با لحن متفق بود	رفو کردن[7] همه سازها را	سرود وشعر بپوشاند	نگاه داشتن نسبت	مد[8]	همه مزاجها	همه سنها
ریب	رقص وایقاع	گردانیدن پایها بر لحن ونسبت	مد	هرچه عملش[9] با علم موافق تر	سمع وبصر را در لذت مشارکت دهد	بیرون شدن از نسبت مقطعها	بنسبت باز رفتن	مد[10]	همه مزاجها[11]	همه سنها[12]

۱–س: گوهری سرد؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲–س افزوده: یا حریف؛ چنین است متن عربی. ۳–س: گرما به کردن؛ ف: گرماوه. ۴–از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۵–چ: در لذتها؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۶–چ: راحت بدل؛ س: هیچ. ۷–نسخهٔ اساس: «دفو کردن»، بقیاس نسخهٔ چ وبا توجه به نسخهٔ س؛ ف، وشرح صفحهٔ مقابل اصلاح شد. ۸–چ: جنبانیدن طبیعت؛ س: هیچ. ۹–نسخهٔ اساس: علمش، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۰–چ: تفکر دل ونظاره؛ س: هیچ. ۱۱–چ: بیشتر مردمان را؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۲–ف: همه را جز کودکان؛ چنین است متن عربی. ۱۳–از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی ونسخهٔ ف. ۱۴–از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس متن عربی. ۱۵–از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۶–نسخه اساس افزوده: که، بقیاس نسخهٔ س، ف، وبا توجه به متن عربی ومعنی جمله حذف شد. ۱۷–از نسخهٔ س

بودن [وشراب خوردن درکشتی رونده][۱۳] وحرکت کردن بسیار ونگاه‌کردن در صراحیها و قرابها[ی] بزرگ‌مستی‌آرد [وبایدکه بیش ازچهار پیاله وساتگینی درمجلس نگردد چنان که عددچهار طبایع است تاطعام زود هضم‌شود وتن سبك‌باشد وبوقت خویش خواب‌آید].[۱۴]

مشمومها واسپرغمها در مجلس شراب اصلاح هواها را[و][۱۵] تقویت دماغ رابکاردارند تا از بخار شراب دماغ را رنج‌کمتر رسد و حواس پنج‌گانه ازان بهره و لذت‌گیرند خصوصاً حاسهٔ بوییدن . و برچندبخشش است برحسب زمانها چه هرنوعی بهر وقتی مخصوص است

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	همه‌وقتها	بآبادانیها	فارابی	**نغمت** آوازی‌بودکه‌نه‌بتیزی‌نسبت داردو نه‌بگرانی‌تاازوابتدا درست‌آید ،لحن نعمت را هم چنانست‌که حرف[۱۶] سخن‌را،ازو ترکیب کنندو بدوباز گرددوایقاع سرود [را][۱۷]چنانست‌که‌عروض شعرراوعددلحنها چندانست که‌عددمزاجهازیراسوددارد‌هر بیماریی راکه تعلق‌بنفس داردو بعضی‌از[۱۸]طبیبان‌استسقارا[۱۹] معالجت[به][۲۰] موسیقی کرده‌اند .
	همه‌وقتها	آبادانیها	[ا]سحق [و][۲۱] جماعة	**فایدت** آوازنای وارغنون‌آنست‌که بسیاربودکه سرودگوی را درآوازتقصیری بود چنانکه درمیانهٔ‌آواز ابریشمی فروماندو آوازنای‌آنرانیابت دارد وآن تقصیر بپوشد ونای زن واسطه‌ای[۲۲] است میان سرود[گوی‌و][۲۳] زیروبم‌وازین‌جهت‌را گفتیم گویا[ی] گنگست [۲۴] ونای‌زدن زنگیانرا آمدست‌که‌گوشها[ی] دهانشان فراخ بودولبهاشان سطبر .
	همه‌وقتها	بآبادانیها	فارابی	**ایقاع ورقص** ازجنس‌یك‌دگرانـد برچند بخشش است‌ثقیل اولست وخفیفش وثقیل دوم[۲۵] وخفیفش ورمل وخفیفش [وهزج و خفیفش][۲۶] وهریکی‌بشش بسیط‌تعلق داردمطلق‌ومزموم[۲۷]ومحصور ومجنب[۲۸]وممخر[۲۹]وهرچه بیرون ازینست فروع وزوایـد ایـن اصلهاست ورقص‌باآلت‌بودوبی‌آلت بودورقاص‌بایدکه بطبع‌طربناك وچابك واستادبود[درصنعت‌خویش][۳۰] وبخلقت‌معتدل‌بود .

افزوده‌شد . ۱۸ــ نسخهٔ اساس‌افزوده: حکما، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی‌حذف شد . ۱۹ــ س،ف: عرق‌النساءرا؛چنین است متن‌عربی . ۲۰ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س،ف‌افزوده شد . ۲۱ــ ازنسخهٔ چ ،س‌افزوده شد . ۲۲ــ رسم‌خط‌نسخهٔ اساس: واسطه‌ی. ۲۳ــ ازنسخهٔ س افزوده‌شدباتوجه به‌نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی . ۲۴ــ دوجملهٔ‌اخیردرنسخهٔ‌ف چنین است: نای‌که زمر است‌واسطه بودمیان گویاکه مغنی‌است ومیان‌خاموش که‌ابریشم‌است‌وگفته‌اندکه‌نای مطلوب‌لالست؛ چنین است‌متن‌عربی . ۲۵ــ رسم‌خط‌نسخهٔ‌اساس:دوام. ۲۶ــ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد بقیاس‌متن‌عربی . ۲۷ــ ف‌افزوده:ومحمول؛چنین‌است متن‌عربی. ۲۸ــ این‌کلمه‌درنسخهٔ اساس«محنث» است ودرنسخهٔ چ،س «مجنث»است. گمان می‌رود«مجنب» باشد (رك :مقاصد الالحان۹۷) . ۲۹ــ نسخهٔ اساس : ممحن؛ف،متن‌عربی: ممحر؛ظاهراً«ممخر» است(رك:مقاصدالالحان۹۸) . ۳۰ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شدباتوجه به‌متن‌عربی .

چنانکه ترنج ودست‌انبوی ولیموا[1] [بابلول][2] و[بنفشه][2]، نرگس ومرزنگوش بتشرین‌الاول [ونارنج ومنثوربتشرین‌الثانی وباقی میوها بکانون الاول ونبق‌وماننداآن بکانون الثانی][2] وگل‌وشاهسپرم‌وشکوفه بشباط وبهار وبرگ‌درختان‌باآذارویاسمین‌وسافیسك بنیسان. وخربزه

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولدکند	مزاجها	سنها
ریج	شادی	بیرون آمدن‌حیوانیت	مد	آنچه‌عاقبتش‌سعادت‌بود	کسی‌راکه‌بجان‌برخطربود	خطرمرك‌راچون‌ازحدبگذرد	بینددادن‌وخردکارفرمودن	مد[3]	سرد[4]	پیران‌خاصه
رید	خجالت	حرکت‌کردن‌دل‌بجانبین	مد	هرچه‌بواجب‌تربود	بی‌شرمی‌وشوخی‌را	حمیت‌را	بخردکارفرمودن	مد[5]	معتدل	معتدل[6]
ریه	خشم	جوشیدن‌خون‌دل	مد	آنچه‌فربه‌کندوروی‌سرخ کند	فالج‌ولقوه‌را	دربیدادی[7] کارفرمودن	بادب‌فیلسوفانه	مد[8]	سرد	پیران
ریو	مرداسنگ	گرم‌مایل‌بحرارت‌اعتدال گرم‌بغایت[9]	مد	اسفهانی‌براق	معالجت‌ریشهاو گوشت‌نورا برویاند	فضلها[ی]تن‌بدل‌کشد	بروغن‌گل	مد[10]	سرد	نیم‌پیران

۱ــ لیمو . ۲ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شدبقیاس‌نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی. ۳ــ چ: دل‌متفکرشود؛س:هیچ. ۴ــ س‌افزوده : خاصه؛چنین‌است نسخهٔ چ،ومتن‌عربی. ۵ــ چ:دل‌بجنباند؛س:هیچ . ۶ــ س: کودکان؛چنین‌است‌نسخهٔ ف،ومتن‌عربی . ۷ــ نسخهٔ اساس:«بیداری»، مطابق‌نسخهٔ‌س‌اصلاح شدباتوجه‌به‌متن‌عربی . ۸ــ چ:دل‌فروگیرد؛س:هیچ. ۹ــ س:خشك‌بغایت . ۱۰ــ چ:اکراه‌تن؛س:هیچ . ۱۱ــ چ،س‌افزوده:سیبو . ۱۲ــ رسم‌خط‌نسخهٔ اساس: کیاد . ۱۳ــ بقیاس ضبط‌نسخهٔ س:«جزین»، اصلاح شد. ۱۴ــ ۱۴؛س: بکاردارد.

و نیلوفر بایار و[۱۱] شمامه بحزیران و آبی وشفتالو بتموزوترنج سبز وهمه میوها بآب . ودرین دوازده ماه که یاد[۱۲] کردیم بـا [ز][۱۳] مشمومها و سپرغمها توان یافتن ومـا آن معروفتر یاد کردیم[اختصار را وهرچه یادکرده شد درشهرهای گرم سیر زودتر رسد ودر سرد سیر دیرتر و

زمانها	شهرها	رایهای[حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر	را ب ح	**شادی** لاغرا نرافربه کند خصوصاً چون سبب لاغری غم بـودو حرارت غریزی درتن بگستراند و گونهٔ روی بیفروزدلیکن چون ناگهان رسدخطر مرك بودچه حرارت غریزی ازدل بیکبارجدا گردد و **کسی را** که پیوسته شادیها بدل می رسدباید که همیشه اندیشها[ی] گوناگون[۱۴] یادمی آرد[۱۴] **غـم** ضدشادیست وهمه کس رازیان دارد خصوصاً کسی راکه مزاجش[۱۵] گرم نباشدچه سرد بودوخشك[۱۵] مردرا هلاك کند جز که بعقل مقاومت کند.
همه‌وقت	همه‌شهرها	ب ج ار ح	**خجالت** حرارت اندردرون تن گریزدازان چیز که شرم دارد وروی گاه زردداردوچون دران حال اندیشه کند حرارت ازتن بیرون دمدوروی سرخ شود ازیراخجل راروی گاه سرخ بودو گاه زرد **هم** اندوهی بودکه برچیزی برندکه درتوان یافت **غم** برچیزی که فایت شده باشد هرگاه که نومیدشوندحرارت ازتن بیرون دمدچون طبع دربندحرارت بتن درگریزدچنانکه عاشق که پیوسته بیمار گن[۱۶] بود گاه بطمع سرخ روی بودو گاه زردروی بنومیدی.
زمستان	سردسیر	ب ح رو	**خشم** چون ازحدبگذردروی زرد گرداندوغشی آردوخطرها[۱۷] انگیزد الاکه خردغالب تر بودو بددلان راسوددارددوسرد گوهرانرا موافق بودزیراکه خون درتن بگستراند و گونهٔ روی سرخ کندوبر گها ازخون ممتلی کند **بیم** ضدخشم است و بسیار بودکه مردرا هلاك کند خاصه کسی راکه سو[ء] الظن بـود[۱۸] بسیار واز انـدك مایه چیزی بترسد .
زمستان	سردسیر[۲۰]	را قدما	**توتیا** وکزمازج چون بکوبندو بآب گل سرشته کنند دم کش ببرد وهم چنین آب برگ ملخ[۱۹] چون درکوزهٔ نوکنند تا آن آب همه نشف کندو سفالش بکوبندو بجای توتیا بکار برندو کسی که خواهد که موی بغلش نروید باید که چون احتلام رسد بکند وطلاکند بر بغل بخون بزغ یـاخون کشف یاخایهٔ موریاروغنی که عضایهٔ دراو پخته بودوعضایهٔ نوعی ازسوسمار بودچون چشم را ازدم کش رنج رسدعلاج باید کردن باب گل که سماق دراو آغشته بود با شافهٔ غوره چو نعرق ازپای بسیار آید رنگ ببایدکردن بحنی[۲۱] باب مورد سرشته

۱۵ــ۱۵، س: سردوخشك بود؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۶ــ س: بیمارگین؛ ف: بیمارگون . ۱۷ــ س: وتبهای خطرناك؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۸ــ نسخهٔ اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ س حذف شد . ۱۹ــ س: ملح؛ ف: بلگ السوس؛ چنین است متن عربی؛ سوس شیرین بیان را گویند . ۲۰ــ چ، ف: شمالی ؛ چنین است، متن عربی . ۲۱ــ س افزوده : و برگ ملح بحنی = بحناء .

مقصود ازین میوهاکه یادکرده شد بویست نه خوردن][1] وسبب اختلاف رنگ وبوی آنست در سپرغمها که مزاجشان نیز مختلفست در حرارت و برودت ورطوبت ویبوست ونیزهر کسی‌را نوعی‌خوشتر آیددون ازنوعی برحسب موافقت‌طبعش باآن چیز بطبع[چه هرچیز بجنس][2] وماننده‌خویش گرایدچنانکه مزاج‌معتدل‌راسبزی‌خوش آید وسبزی‌طبع اعتدال‌دارد. واصحاب مالیخولیامیل بتاریکی‌وتنها[یی][3] بیش کنندهم‌ازین جهت ونیز[باشد][4] که‌طبع‌از

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرمستی وقی وخواب‌وبیم وبیداری				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
ریز	قی کردن[5]	بیرون آمدن‌خلطها[برعکس راه غذا][6]	مد	هرچه آسان بر آید از سینها[ی] فراخ	معده‌را و آلات‌زیرین‌را	دماغ را وسینهٔ‌تنگ‌را	بچشم بستن و آلات قی	مد[7]	سرد[8]	پیران[9]
ریح	مستی	[اضطراب‌حواس][10]	مد	آنچه‌لذت‌شراب باطل کند	دردها[ی] سخت را	دماغ را	بتقویت دماغ وقی	مد[11]	مرطوب[12]	پیران
ریط	ضرب و آلات قی	جالینوس، یوحنا: گرم‌وخشك	مد	بوستانی تازه	قی را پیش از غذا واسهال را پس از غذا	شورش غذاها وخلطها	بقی کردن	مد[13]	مرطوب	پیران

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شدبقیاس نسخهٔ‌ف،ومتن عربی . ۲ــ از نسخهٔ‌س افزوده‌شد بقیاس‌متن‌عربی . ۳ــ بقیاس نسخهٔ‌چ،س افزوده شد .
۴ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد . ۵ــ در نسخهٔ های‌چ،س ،ف، ومتن‌عربی،ستون افقی‌مربوط به « قی کردن» پس‌ازستون«مستی»است.
۶ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده شد باتوجه به نسخهٔ‌چ ،ومتن عربی. ۷ــ چ: آرامیدن‌معده؛س:هیچ. ۸ــ چ،ف،متن عربی: بلغمی؛ س:مرطوب.
۹ــ چ: کهلان؛چنین است نسخهٔ ف ،ومتن‌عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس:« بیرون آمدن‌خلطهاسرراه‌غذاوحواس»،مطابق نسخهٔ س اصلاح شد با توجه به نسخهٔ‌چ،ف، ومتن‌عربی. ۱۱ــ چ:خوابهای آشفته؛س:هیچ. ۱۲ــ چ،س،ف:سرد؛چنین‌است‌متن عربی. ۱۳ــ چ،س:خلطی بد.
۱۴ــ نسخهٔ اساس:«وضد»، بقیاس نسخهٔ‌س‌اصلاح شد . ۱۵ــ از نسخهٔ‌س‌افزوده‌شد بقیاس‌متن‌عربی . ۱۶ــ نسخهٔ‌اساس افزوده : «و»، بقیاس نسخهٔ‌چ،س‌حذف‌شد. ۱۷ــ در این‌ستون، نسخهٔ‌س: اریباسیوس،روفس. با توجه به نسخهٔ‌س‌شایدشرح این‌خانه‌در نسخهٔ‌اساس نابجا قرار—

اعتدال مایل شود بضد[14] خویش چنانکه محرورانرا مشمومها[ی] سرد خوشتر آید وکسی را که [در][15] دماغ بخاری غلیظ بود[16] بویها[ی] گرم چون بوی نفط وقیر وعجب نیست این اختلاف وموافقت که هم این معینها در نغمت موسیقی بازتوان یافتن نه بینی که یکی را نشاط بافراط تر افزاید ویکی را بدان میل نبود وهمچنین درطعمها یکی راطعامی خوش آید بعینه هم این طعام دیگری را ناخوش آید.

اختیارات	رایها[ی] حکیمان	قیاسی	
		شهرها	زمانها
قی کردن هم[18] ضرورتی باشدوهم ارادتی از بهر پاک گردانیدن معده‌را، بداروکنندو بی‌داروی کنندچنانکه کسی عادت کرده‌باشد وازضرورت نیزافتد وآنگاه بودکه قوت دافعه ازکار بازماند وغذا هضم نتواند کردن وبضرورت باز گردد این نوع مستان را افتددرحال‌تن درستی وبیماران رانیز افتد دربحرانات وستارهٔ شعری‌آن وقت برآیدکه‌به [بیست][19] درجه ازآفتاب باز پس‌ماند .	ب [17] ح رو	گرم‌سیر چون زنگستان	وقت‌برآمدن شعری
شراب‌خوردن طبعی[21] نیست ومستی‌خارج ازطبعیست[22] چه بخار شراب[23] روح روحانی راوحیوانی[23] تیره گرداند ودرحواس حرکتها[ی] ناپسندیده پدیدآردوآنگه حالهایی رود که‌بهشیاری عقل‌آنرا منکر بود و نپسندد نه بینی‌مست راکه گاه بی موجبی‌خشم گیرد و گاه‌بظن‌عربده جوید، دیگری‌را بغفلت فروشودوطرب‌دراو بگسترد، دیگری راکه‌بعلم وادب مشغول شود وباشدکه در مذهب مناظره کند .	ح [20] ار رو	شمالی	زمستان
[مختارست][25] آلات قی‌کردن ازپس ریاضت و درمابه[26] و آلات قی‌سکنگبین بزوری وماهی‌شور باخردل وسپیدباها وخربزه ازپس‌غذاها که‌یادکرده‌شد بدوساعت آب‌شبت‌وآب‌انگبین وآب گرم وروغن‌شیره وشرابها[ی]شیرین گرم‌بایدخوردن‌آنگه پری‌بروغن فروزند و[28] بکاربرند[29] واز پس[30] مضمضه بایدکردن بآب گل و شراب وکم‌مایه‌شراب سیب[31] ازپس ببایدخوردن وتادیگرروزآن وقت هیچ چیزی دیگر نخورد.	یو [24] ع	سردسیر[27]	زمستان

گرفته‌ومربوط به‌خانهٔ‌زیرین‌است‌و برعکس، رک: صفحه‌مقابل/۵ح . ۱۸– نسخهٔ‌اساس: هضم، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۹–از نسخهٔ‌س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۲۰–دراین‌ستون، نسخهٔ س: بقراط، حنین، روفس؛ رک: ۱۷ح. ۲۱–س، ف، متن‌عربی: طبیعی . ۲۲–س، ف: طبیعتست. ۲۳–۲۳، ف: روح نفسانی؛ چنین‌است متن عربی . ۲۴–در ستون، نسخهٔ‌س افزوده: حنین؛ چنین‌است نسخهٔ چ . ۲۵–از نسخهٔ‌س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی؛ در نسخهٔ‌س کلمهٔ «آلات» مذکور نیست‌وزائدنیز بنظر می‌رسد . ۲۶–س: گرما به کردن؛ ف: گرماوه . ۲۷–چ، ف، متن عربی: شمالی. ۲۸–نسخهٔ‌اساس: «فروزنده»، بقیاس نسخهٔ‌چ و با توجه به نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی اصلاح شد. ۲۹–چ: «بکاربرد» که با توجه به فعل «فروزند» مناسب‌تر می‌نماید. ۳۰–س افزوده: قی . ۳۱– نسخهٔ‌اساس: «سپید»، بقیاس نسخهٔ‌س، ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد .

نقلها نقل‌را درمجلس شراب ازچندمعنی بکاردارند یا اصلاح حرارت شراب را [و][1] تسکین شورش منش‌راچنانکه عادت محرورانست نقل‌سیب[2] وریباس[3] وخشخاش‌یا[4] دفع مضرت

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
رك	خواب	خفتن‌حواس	مد	آنچه‌پس‌ازهشت‌ساعت شب بود	آسایش‌راوهضم‌طعام‌را	خشکی‌تن‌راازحدچون‌بگذرد	بغذاها[ی] مرطب	مد[5]	مرطوب[6]	پیران
رکا	فسانه‌گوی	سببی‌ازسببها[ی]خواب	مد	خوش‌سخن وتازه‌روی	برخورداری‌ازندیمان	مشغول گشتن‌بدانان‌ازهمهٔ مهمات	بمهمات‌باز گشتن‌ازان	مد[7]	همه	جزطفلرا
رکب	فسانه	چیزها[ی]دروغ‌وراست	مد	هرچه‌دل‌پذیرتر	خواب‌آردبتلطف	بشکوهیدن‌ازفسانها[ی] هایل	باز گشتن‌بفسانهٔ‌دل‌آمیز[8]	مد[9]	همه	همه
رکج	بیداری	تصرف کردن درحواس	مد	آنچه‌پس‌ازکمالیت‌هضم طعام‌بود	معیشت‌حیوانرا	کندی‌حواس‌راچون‌ازحد در گذرد	بخواب	مد[10]	همه	همه

۱ــ بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی‌افزوده‌شد. ۲ــ س: نقل‌کردن بسیب. ۳ــ ف افزوده: وکاهوا (= کاهو)؛ چنین‌است متن‌عربی. ۴ــ نسخهٔ اساس:«تا»، بقیاس نسخهٔ‌ف،ومتن‌عربی‌اصلاح شد. ۵ــ چ: آسایش‌بدل؛س: هیچ. ۶ــ چ: بلغمی؛چنین است نسخهٔ‌ف،ومتن عربی. ۷ــ چ: آسایش‌دل؛س:هیچ. ۸ــ چ:دل‌پذیر. ۹ــ چ: تعجبها؛ س: هیچ. ۱۰ــ چ: مشغول‌شدن حواس؛س:هیچ‌تولدنکند. ۱۱ــ نسخهٔ اساس،چ افزوده:«و»، بقیاس نسخهٔ‌س،ف، ومتن‌عربی‌حذف شد. ۱۲ــ لیمو. ۱۲–۱۳، نسخهٔ‌اساس :وخوردن کرنب‌مطبب گویدنقل؛ متن‌عربی :وتنقل‌بالکرنب‌المطیب؛ نسخهٔ ف. وکلنب‌خوش‌طعم . ظاهراً ضبط نسخهٔ‌اساس‌درست نیست و بایست باشد:وخوردن

خمار را چنانکه عادت مخمورانست[۱۱] مزیدن لیموا[۱۲] وخوردن کرنب مطیب[۱۳] یا[۴] مراعات گلووصوت‌راچنانکه عادت مطربان وسرودگویانست بنقل‌خوردن نی‌شکرونبات[۱۴] جلاب‌یا[۴]

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه‌وقتها	سردسیر[۱۵]	ب ح رو	**خواب** چون‌از اندازه بگذرد حرارت وقوت‌کم گرداند و خواب‌اندك‌بلغم افزاید وخواب باعتدال‌حرارت‌وقوت‌تن بیفزاید ورای‌مردقوی گرداندوتأثیرخواب‌مختلفست‌برحسب‌اختلاف‌تن‌اگر خلطی‌بسیار بود بیش‌ازان‌که‌تن احتمال‌تواند باشدکه هضم بخواب شودوکسی‌راکه تب‌بابتدا[ی]خواب نوبت بودنبایدکه‌بخسبد تا غذاهضم نشود وتن‌سبك‌نشودوبالش[۱۶] بلند غذا را بقعرمعده‌افگند وبرهضم‌یاری‌دهد .
درزمستان بیشتر	همه‌شهرها	فارابی	**ندیم** بایدکه چون سمر گوید صرف‌آن داند وطریق‌قطع‌و وصل[و][۱۷]اختصار[و][۱۷] بسط شناسد وخوش‌سخن ونوادرگوی بود وچون سخن گوید گونهٔرویش نیکو باشد ومتغیرنشود وزپس سخن‌گفتن‌بسیار آوازش بنگردد‌وزبی‌خوابی صبوربودوتاریخهاو سیرتها[ی] پادشاهان و مضاحك ونوادروشعرها[۱۸] بسیارداندتا شنونده[۱۹]راشاد گرداندآنگاه غذا بروجه‌خویش هضم‌شودوهم‌خون صافی گرداند وهم دل فارغ .
همه‌وقتها	همه‌شهرها	تعالیق مقلوبی	**فسانها** بیشتردروصف روزگارها[ی]گذشته بود[۲۰] اگر حقیقتی‌واگردروغ[۲۰] وبرچندبخش[۲۱] است برحسب‌میل‌هرکسی چنانکه عاشقانراحدیث لیلی ومجنون وویس ورامین ومانندآین‌و خردمندانراحکمتها وسیرتها[ی]ملوکان وعهدها[ی] ایشان چون اخباراسکندروعهداردشیروماننده‌آن ومبارزان راصفت‌کارزارها و حصارها گشادن‌بشهرها .
همه‌وقت	همه‌شهرها	ح ب رو	**بیداری** چون‌طبیعی‌بودتن راسست گرداند وقوتها[ی]طبیعی ضعیف‌گرداند وقوتها[ی] نفسانی رابعکس قوی‌گرداندوحرارت غریزی وحرارت دل بیرون‌کشد از اندامهاتا حس‌وحرکت‌ارادی بدان قوی شود وباطن تن‌سرد گرداند وظاهر گرم وبیداری‌چون ازحدبگذرد بی‌خوابی‌آرد وگرمی وخشکی‌تن بیفزاید وگونهٔ روی تباه گرداند وچشمها بسوراخ فروبرد .

کرنب مطیب : بقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد . **۱۴**ــ نسخهٔ‌اساس‌افزوده:«و»، بقیاس نسخهٔ‌س،ومتن‌عربی‌حذف‌شد . **۱۵**ــ چ، س:همه‌شهرها؛چنین‌است‌نسخهٔ‌ف، ومتن‌عربی . **۱۶**ــ نسخهٔ‌اساس: «بآتش» ، بقیاس نسخهٔ‌چ ،س‌اصلاح‌شد. **۱۷**ــ مطابق‌نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی افزوده شد . **۱۸**ــ ف،متن عربی‌افزوده :واراجیز . **۱۹**ــ چ،س : شنونده . **۲۰**ــ**۲۰**،س: اگرحقیقی‌بودوگر برساخته . **۲۱**ــ چ : بخشش.

تقویهٔ معده را[1] بگل وچیزها [ی] شور. وسردی معده را بمغز خرمـاوسعد ومـانندآن یا[2] آب‌پشت را چنانکه عادت پیرانست بز نجبیل وترنج‌مربا یامراعات معدهٔ ناری‌رانیز بیزماورد وسنبوسه وبهترین نقلی آنست که تن بدان سکون یابد ومعده را ازان رنجی نرسد وفی‌الجمله همه نقلی زیان‌کاربود چه‌هم[3] غذا راتباه‌کندوهم باشراب ازمعده فرودآیـد وزودمستی آردو ببرد،زود خمار[4] آرد ومردراکسلان کند وحواس را تیره‌کند .وزیان‌کارتر ازنقل نان‌خوردن بود برمستی وازین زیان‌کارتر شراب‌خوردن بود برریق وگرکسی‌این‌کند وازین رنجی‌نیابد

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندراستفراغ‌واحتقان وجماع‌وخمار وفقاع				آنچه‌تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رکد	استفراغ	غالب شدن‌قوت‌دافعه	مد	آنچه‌دفع‌فضلات کند	راحت‌قوهٔ‌ماسکه	چون‌افراط‌کنند	بچیز ها[ی]قابض	مد[5]	همه	همه
رکه	احتقان	غالب‌شدن قوت‌ماسکه	مد	آنچه‌قوت‌تن‌نگاه‌دارد	نگاه‌داشتن‌اصل‌خلطها	فضلات‌تن‌بازگرفتن	بداروها[ی] مسهل	مد[6]	همه	همه
رکو	آب‌پشت[7]	هیولی‌فرزند، گرم‌وتر	مد	آنچه کمیت و کیفیتش[8] باعتدال بود	فرزندزادن‌را	چون‌فرزند ناخلف بود	احتیاط کردن‌دراتخم‌وزمین	مد[9]	همه‌راخاصه گرم‌وتر	جوانان

۱ــ نسخهٔ اساس‌افزوده: « ازان رنجی نرسد تقویت معده» ، باتوجه به نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی ومعنی جمله زائدمی‌نمود وحذف شد . ۲ــ نسخهٔ اساس:«تا» ، بقیاس نسخهٔ ف، ومتن‌عربی اصلاح شد. ۳ــ نسخهٔ اساس: همه، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۴ــ س‌افزوده: عظیم.ف: زمان خماردیربماند ؛چنین‌است متن‌عربی. ۵ــ چ : سکون بدن؛ س: تولدی نکند. ۶ــ چ: راحت امعا؛ س: تولدی نکند . ۷ــ در نسخه‌های چ،س،ف، ومتن عــربی‌ستون افقی‌مربوط‌به «آب‌پشت»پس‌ازستون «جماع» است . ۸ــ نسخهٔ اساس:«کیفیت»،مطابق نسخهٔ س، وبقیاس‌معنی‌جمله اصلاح شد. ۹ــ چ: برآمدن فضلات؛س؛ حیوانی . ۱۰ــ نسخهٔ اساس‌افــزوده: آب ، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی‌حذف شد . ۱۱ــ ازنسخهٔ س‌افزوده‌شد . ۱۲ــ کلمهٔ«بمزاجها»فقط درنسخهٔ اساس‌ونسخهٔ چ آمده‌است. ۱۳ــ چ،س: پیش‌داشتن.

نباید که بدین غره شود چه ممکن باشد که قوت طبع دفع این مضرت می کند و بعد از مدتی عاجز شود بهمه حالی. واثر مضرت گذشته پیدا شود و بهترین نقلی آنست که خوش گوارتر و فروزنده تر بود و از دماغ منع بخارات شراب کند چون خشخاش وشکر[۱۰] وآب گل وآب سرد بجرعه خوردن عوض نقل.

موسیقی[را][۱۱] درحفظ صحت استعمال کنند ومختلفست برحسب اختلاف طبعها[ی] مردم واین صناعت رادرقدیم نهادند تانفوس راسیر تها و سنتها ستوده گشتند وپس ازان پزشکان

	قیاسی: زمانها	قیاسی: شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	همه وقتها	همه شهرها	ب ح رو	**استفراغ** واجبست طبیعت را یاری دادن بر بیرون کردن فضلات ازتن و نگاه باید کردن اگر سبب گرفتن شکم ازاندك خوردن غذاو خشکی بودتر باید کردن طبیعت را بمزاجها[۱۲] و بمرقهاو ثریدها[ی] چرب و گر سبب پیش داشتی[۱۳] طعام قابض بود این عادت بگذاشتن و گر از تباهی[مزاج][۱۴] بود معالجت کردن و بحال صلاح باز آوردن و گرفتن گمیز در گرده ومثانه یا ازحرارت بود به آب تخمکان[۱۵] وخربزهٔ هندی علاج وجلاب باید کردن یا ازسردی بود تخم کرفس و بادیان.
	همه وقتها	همه شهرها	ب ح رو	**کرفس وبادیان** و گرفتن عرق یا ازسردی بود[۱۶] گرفتن گرمابه بعادت کند[۱۶] ومالیدن تن علاج باید کردن یا ازتبش آفتاب بآب فاترو روغن بنفشه علاج کردن و گرفتن کام را بغرغره کردن بآب انگبین ومسواك کردن وخاییدن مصطکی و برروی بر آب گرم خفتن علاج باید کردن [ومعده رااز فضلات بقی علاج باید کردن][۱۷] وسینه را بطبیخ انجیر ومسکه و گر همه تن ممتلی گردد مسهلی خوردن و برحسب آن خلط که غالب بود[معالجت کردن][۱۸] ورگ زدن .
	بهار[۲۰]	شرقی[۲۰]	ب ج ع	**آب پشت** شریفترین فضلات تن است ازین جهت را چون بسیار بیاید مرد بغایت بی قوت گردد[۱۹] واندامها بلرزه آورد و پیری انگیزد و[*]عرق گشاید ومفاصل وخفقان وتاریکی چشم و کم خوردن غذا تولد کند [خصوصاً پیرانرا وسرد گوهرانرا][۲۱] وچون یکبارگی از جماع دست بدارند واحتلام نیوفتد وسوسه وغش[۲۲] تولد کند وخایه آماس گیرد و بیم بیماریها بود که از امتلا[۲۳] خیزد ازتن واز دماغ.

۱۴ــبقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی افزوده شد . ۱۵ــ نسخهٔ اساس:《تخمه کان》،مطابق نسخهٔ چ،س اصلاح شد. ۱۶ــ۱۶، س: وبگرما به کردن؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی!ومناسب ترمی نماید . ۱۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۱۸ــ از نسخهٔ چ افزوده شد بـا تـوجه به متن عـربی و نسخهٔ ف . ۱۹ــ نسخهٔ اساس افزوده:《خصوصاً پیرانراوسرد گوهرانرا》، بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن عربی نـا بجاوزائد بود وحذف شد. ۲۰ــچ،ف، متن عربی :معتدل . ۲۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی؛رك:۱۹ح. ۲۲ــس:وعشق؛ف: وعشق وخبث النفس؛ چنین است متن عربی. ۲۳ــ نسخهٔ اساس افزوده:《تن》، بقیاس نسخهٔ چ، س، ومتن عربی زائد بود وحذف شد.

استعمال کردند آنرا درمعالجت بیماریها و محل الحان موسیقی از نفوس محل دارو[1] از تن بیمارست وتأثیر موسیقی در نفوس ظاهرست چنانکه راندن شتر بآواز درای والحان حادی وشادی کردن اطفال ازشنیدن غنا ایـن علم لذت ونشاط افزایـد وبرنماز کردن ودرس خواندن یاری دهد

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رکز	جماع	گرد آمـدن دو جفت تخم را	مد	آنچـه مسقط آبش ستوده‌تر بود	نگاه داشتن نوع	کسی را که مزاج سخت سرد و خشک بود	بغذاهایی که آب بیشتر افزاید	مد[2]	گرم و تر	جوانان
رکح	داروها[ی] دندان و مسواک	فـروزنده وقـوت دهنده	مد	آنچـه بن دندانهـا از زیان کمتر کند	خورده[3] و سبزی دندانها	گوشت بن دندانها	کارفرمودن برفق	مد[4]	گرم و خشک[5]	جوانان[6] را
رکط	خمار	تخمهٔ شراب	مد	اصلاح نیك نیست	هیچ منفعتش نیست	دماغ و قوتها را	بشرابها[ی] خنك و میوه‌ها[ی] بویا	مد[7]	هیچ مزاج را	هیچ سن[8] را
رل	فقاع	ج: گرم و تر. یو: سرد و تر[9]	مد	هر چـه بـه با تر و تیزتر	تشنگی و تیزی خمار[را][10]	عصبها را و نفخ را	آمیختنش با لیمو[11] و ترنج	مد[12]	گرم	جوانان

۱ـ نسخهٔ اساس، نسخهٔ س: داردو؛ چ: دارد، بقیاس متن عربی و نسخهٔ ف اصلاح شد . جملهٔ مربوط در متن عربی چنین است: فموقع الالحان من النفوس السقیمة موقع الادویة من الابدان المریضة؛ نسخهٔ ف: موسیقی شفای نفس را چنانست که دارو شفای تن را از بیماری. ۲ــ چ : نشاندن قوت شهوت؛ س: هیچ تولد نکند. ۳ــ ف: خورده . ۴ــ چ: آسایش وقت؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ــ در این ستون، چ : احشاهای گرم؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۶ـ ف: اسنان قوی را ؛ چنین است متن عربی. ۷ــ چ : بیرون دماغ؛ س: خالی. ۸ــ نسخهٔ اساس: «سر»، بقیاس نسخهٔ س، و ف اصلاح شد. ۹ــ چ: با اندکی حرارت؛ چنین است نسخهٔ س، ومتن عربی. ۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۱ــ لیمو. ۱۲ــ چ: خلطی ناپسندیده؛ چنین است نسخهٔ س، ف، ومتن عربی . ۱۳ــ س افـزوده: و؛ با توجه بـه متن عربی «نسبت ایقاع وا بریشمها» مناسب تر می نماید.

وپزشکان در دردها بتسکین بکار دارند چنانکه حمالان درتخفیف بارها[ی] گران وبهترین غذاها آنست‌که نسبت وایقاع[13] ابریشمها وسازهاهمه باهم راست بود وراستی ابریشم بدان توان شناختن‌که خنصرهرابریشمی بامطلق ابریشمی که‌فرود اوبود مقابل آیدوایقاع یك‌زدن

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهارپس از حیض	معتدل	ب ح ع	**طبیعت** ازبهرفرزندزادن رالذتی‌پیداکرد که‌آن‌لذت را عاقبت‌بغایت شریفست‌وآن‌وجودجانوریست‌وبهترین‌مباشرتی آنست که تن‌رانشاط وشادی افزاید ومردممتلـی نباشدونه گرسنه ازبهر آنکه‌ازگرسنگی‌خشکی بافراط‌خیزدوازسیری سدهاونیز باید که دروقتی‌معتدل بودودرهوای درست وتن‌ازاسباب بیماریهادور باشد.
همه‌وقت	شرقی[17]	بختیشوع	[**مکروهست**][14] آب‌سردخوردن‌ازپس‌غذاها[ی][15] گرم[16] وشیرین وهم‌چنین‌شیروماست وچیزها[ی]حریف وقی‌دمادم‌کردن ودرخلال‌کردن‌الحاح‌نمودن‌چه‌این‌همه‌دندانرازیان دارد ومسواك آن‌بهتر بود که‌مکی‌بودوآنچه ازچوب‌خرما کنند ودندان زنگار- گرفته را چوب شفتالوا[18] به بـودویار گوی‌کتان‌ترکرده‌بگلاب کارباید‌کردن وفرمودن .
هیچ‌وقت	هیچ‌شهر	جبرئیل	**خمار** [بخـاری][19] گرم‌وتیزبودکه ازشراب بردماغ ضعیف افتد ومعالجت‌بایدکردن بریاضت‌آهسته‌وگرمابه‌کردن باعتدال و خوردن شرابها[20] که‌تسکین‌حرارت وتبریدکنندوغذا آن‌وقت‌باید خوردن که‌دماغ‌راقوی‌کندواشتها نیك صادق شودوحیلت بایدکردن تامگردرخواب‌شودچه‌خواب‌فضلات‌شراب‌راازدماغ ومعده‌تحلیل- کندومخموررا‌هیچ‌غذا بهترازکرنب‌با‌یاعدس‌باوفروج بسرکه نیست وزمیوهاترو[21] شیرین‌وترش شاید.
تابستان	گرم‌سیر	یهودی مصری	**فقاع** ناردانی‌خماررا‌سود داردوآنچه ازجو کنند نفاخ کننده [بود][22] وآنچه بافاویه[کنند][23] گرمی‌وخشکی‌افزاید وآنچه از نان وترها کنندنفخش کمتر بود وزداروها[ی]خمار لیموورب غوره ورب‌مـوردپیش از شراب‌خـوردن [مختارست][23] وهم‌چنین‌یك دانگ سنگ خاکسترهیزم رزباجلاب وآب یخ وشراب ممزوج اندك‌اندك درخانهٔ‌شمالی بتابستان‌خماررا‌سوددارد‌وزخاصیتها[ی] فقاع‌یکی آنست که‌عاج را نرم گرداند وبیفروزد .

۱۴—مطابق نسخهٔ س‌افزوده‌شد . ۱۵—نسخهٔ اساس‌افـزوده:«مکروهست» ، بقیاس نسخهٔ‌س ومعنی جمله زائـد بـود و حـذف شد. ۱۶— نسخهٔ اساس‌افزوده:«خوردن» ، بقیاس نسخهٔ‌س ، ومتن‌عربی‌ومعنی‌جمله‌زائدبودوحذف‌شد. ۱۷—چ،س:همه‌شهرها؛چنین‌است نسخهٔ‌ف ، ومتن‌عـربی . ۱۸— شفتالو . ۱۹—ازنسخهٔ‌س‌افزوده شد بـا توجه بـه نسخهٔ‌ف ،ومتن‌عربی. ۲۰— ف: وشربتها؛متن عربی:وشرب الادویة . ۲۱—نسخهٔ‌س«ترو» ندارد؛چنین است‌متن عربی . ۲۲— ازنسخهٔ‌چ افـزوده‌شد ؛س :نفاخ بـود . ۲۳—ازنسخهٔ‌س افزوده شد .

بود بر نغمتی دریك زمانه بریك نسبت وبهترینش آنست که موافق وزن بود تاچون ازحدوزن بگذرد درتوان یافتن وهر آن طبع که ازموسیقی نفور بود آنرا هیچ علاج نبود .

احداث نفسانی خشم وشادی وخجالت وغم وبیم بود وتصرف کننده بود دردل یا[1] حرکت دل بناحیت سینه کشد یابناحیت پشت یاگاه بدین یاگاه بدان . واین جنبش یابیکبار بود یا اندك اندك ، اگر بیك دفعت حرکت بناحیت سینه کند سبب خشم بود واگر اندك اندك حرکت کند

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر حرکت وسکون وانواع ریاضت				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رلا	حرکت	تصرف قوتها[ی] تن	مد	آنچه تا غایتی شریف بود	کمال جنبانیدن و جنبنده	عایقی که از حرکت منع کند	منع کردن از عایق	مد[2]	سرد را حرکت قوی بخشد	جوان را حرکت قوی بخشد
رلب	سکون	غایت حرکت	مد	آن قدر که حرکت را برآساید[3]	سینها[ی] تنگی را	فرودن رطوبتها را	بحرکت	مد[4]	گرم	کودکان و پیران
رلج	ریاضت	حرکت حیوانی[5] وارادتی	مد	هرچه باعتدال تر	فضلات تن کم کند	لاغرانرا وضعیفانرا	بآسایش و مالیدن روغن	مد[6]	گرم وتر	همه وطفل گهواره

۱ـ نسخهٔ اساس: «تا» ، بقیاس نسخهٔ س ومتن عربی اصلاح شد. ۲ـ چ: گرمی؛ س: هیچ تولد نکند. ۳ـ س: برآسایند؛ چ: آن قدر که حرکت راستایش (شاید: آسایش) دهد؛ ف: آنچه غایت حرکت را نگه دارد؛ چنین است متن عربی . ۴ـ چ: سردی؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ـ نسخهٔ اساس: «اتوابی»، مطابق نسخهٔ س با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۶ـ چ: رنجوری تن؛ س: هیچ تولد نکند . ۷ـ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به نسخهٔ س، ف، ومتن عربی. ۸ـ س: حوادث . ۹ـ کلمهٔ «اندر» زائد می نماید شاید «خواب طبعی» مکرر بوده ویکی ازقلم افتاده است . ۱۰ـ س، ف، متن عربی: طبیعی . ۱۱ـ چ، س: بخارهای گرم تر؛ ف: بخارات تر؛ چنین است متن عربی. ۱۲ـ ف افزوده : والنما؛ چنین است متن عربی وظاهراً در نسخهٔ اساس وچ وس ازقلم افتاده . ۱۳ـ از نسخهٔ س افزوده شد با

هم بدین جانب سبب شادی بود و گر بیك دفعت حرکت کند سوی پشت سبب بیم بود و اگر اندك اندك حرکت کند هم باین جانب سبب غم بود و حرکت متردد بود گاه سوی سینه گاه سوی دل سبب خجالت بود [و][7] هم. این است احداث نفسانی و انگیزندهٔ احداث[8] نفسانی حواس و فکر است و هر دو حیوانی اند چون از ین پنج گانه یکی حاصل شود دل را خبر دهد.

فصل اندر[9] خواب طبعی[10] از بخارها[ی] گرم و تر[11] بود که بر دماغ افتد از معده و حواس را

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان حرکت ضعیف	[گرمسیر][13] حرکت ضعیف و بضد	مد[14]	**حرکت** از شش نوع بود: حرکت کون و فساد[12] و نقصان و استحالت و مکانی و دو نوع در جوهر[15] بود یکی کون و یکی فساد. و چهار در عرض، آنچه در عرض بود یا داخل بود چون نقصان و زیادت و استحالت یا خارج چون حرکتِ مکانی.
وقتی باعتدال[17]	گرمسیر	مد[18]	**سکون** سردی و رطوبت تن بیفزاید و مفاصل و تخمه بیفزاید[16] و گونهٔ روی زشت کند و قوت هاضمه را ضعیف گرداند و این همه از جهت آنست که بحرکت فضلات تن را تحلیل افتد[19] و سکون ضد حرکتست و دو ضد هرگز مجتمع نشوند و چون در معده بخاری دخانی بود از سکون حرارتش بیفزاید چه تحلیل چنین بخارها هم [به][20] حرکت بود و بسیار بود که از سکون تب خیزد هم از ین سببها که یاد کرده شد.
وقتی معتدل	همه جایها[22]	مد[21]	**ریاضت** در سال معتدل ترین فصلی بهارست و معتدل ترین وقتی در تابستان بامدادان و زمستان نیمروزان. و ریاضت باعتدال باید که موافق وقت و جای بود و فی الجمله انواع ریاضت مختلفست بحسب طبایع چهارگانه از بهر آن ریاضت جوانان و شخصهای قوی در سردسیرها بزمستان باید که قوی تر بود و بضد.

توجه به متن عربی. **۱۴**ـ در این ستون، چ: ح، ب، رو؛ چنین است نسخهٔ س. **۱۵**ـ نسخهٔ اساس: «جوهری»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد و با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. صورت «دو نوع جوهری» نیز مناسب تواند بود. **۱۶**ـ در نسخهٔ س بجای «بیفزاید» نوشته شده: تولد کند. **۱۷**ـ ف: خارج از اعتدال؛ چنین است متن عربی. **۱۸**ـ در این ستون، چ: ب، ج، رو؛ نسخهٔ س: بقراط، اریباسیوس. **۱۹**ـ نسخهٔ اساس افزوده: «چنین بخارها»، با توجه به نسخهٔ س، ف، و متن عربی نابجا و زائد بود و حذف شد. **۲۰**ـ از نسخهٔ س افزوده شد. **۲۱**ـ در این ستون، چ: ب، ح، رو؛ چنین است نسخهٔ س. **۲۲**ـ چ: شهرهای آبادان؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی.

ازبیداری بازدارد تاتن از ماندگی[1] واضطراب برآساید وفکرت ورای بیارامد وغذاها هضم شود ورطوبتها[ی] اصلی زیادت شود ازبهر آنکه خواب حرارت را بدرون تن بازگرداند وظاهر تن را سرد گرداند چنانکه خفته را بزبر پوش[2] حاجت افتد وزان جهت را در زمستان طعام بهتر هضم.

سنها	مزاجها	آنچه تولد کند	دفع مضرتش	مضرتش	منفعتش	بهترینش	درجت	طبعها	نامها	عدد
شخصها[ی] تمام را	گرم	مد[3]	بچیزها[ی] مرطب	چون اسراف کنند	سه خصلت را که یاد کرده‌ایم	آنچه تن را عرق آرد	مد	ازجملهٔ ریاضتها	براسب نشستن	رلد
جز کودکانرا	معتدل	مد[4]	بگرمابه و مالیدن روغن	خشکی اندام افزاید	خلطها لطیف گرداند	آنچه آسان‌تر توان گرفتن	مد	گرفتن حیوانات بری	صید کردن دربیابان	رله
جوانان نو	معتدل	مد[5]	آهستگی کار فرمودن	مفاصل ضعیف را	شادی نفس، ریاضت تن را	آنچه باعتدال‌تر	مد	چوگان زدن	گوی باختن	رلو
جوانان	گرم و تر	مد[6]	بگرمابه و خواب	سینه را	اندامها[ی] قوی	آنچه عاقبتش نشاط افزاید	مد	ریاضتی میان دو شخص	کشتی گرفتن	رلز

۱ـ نسخهٔ اساس: مانده‌گی. ۲ـ متن عربی: دثار. ۳ـ چ: حرکت اعضا؛ س: هیچ تولد نکند. ۴ـ چ: شادی افزاید؛ س: هیچ تولد نکند. ۵ـ چ: رنجوری اجسادها؛ س: هیچ تولدی نکند. ۶ـ چ: گرم شدن اعضا؛ س: هیچ نکند. ۷ـ بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی افروده شد. ۸ـ دراین ستون، چ: بخ، رو، جبریل؛ نسخهٔ س: حنین، یوحنا. ۹ـ رسم خط نسخه اساس: دوام. ۱۰ـ س افزوده: بخار؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۱ـ چ، س: یهودی. ۱۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به متن عربی. ۱۳ـ بقیاس

شود و بیشتر توان خوردن که حرارت بدرون تن گریخته باشد وشب درازتر وسردتر بود نیز باشد کەغذارا بسوزاند. وباشدکه بخارها[ی گرم][7] بدماغ پیوندد وبی‌خوابی آردپس حاجت افتد بسمر گوی وافسانه خوان تاخواب باز آید زیرا که بی‌خوابی تن راخشك گرداند ودماغ را تباه کندو

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
معتدل	درصحراو هامون	مد[8]	**بر اسب نشستن** هم ریاضتی مختلفست برحسب اندازهٔ حرکت سوار واسب تاختن ریاضتیست کەحرکات همهٔ تن دران متساوی نیست ودرریاضت معتدل سه خصلتست. یکی آنکه حرارت غریزی بیفزاید وبرافروزدتا بروجهی پسندیده‌تر طعام هضم شودوفضلات تن لطیف گردد ودوم[9] آنکه مسام رابگشاید واندام ازعرق و[10] وسخ پاك گرداندوسه‌ام اندامها[ی] ضعیف را قوی گرداند .
وقتهای معتدل	همه‌شهرها	مد[11]	**صید کردن** درصحراها اندامها سرد وخشك گرداند زیرا که حرکتیست بیش‌از اعتدال وسببش حرص‌ظفر یافتن برصیدست وتحلیل رطوبتها کندومرکب حرارت بود وتن‌راسر دوخشك گرداند خاصه کسی‌را که عادت‌صید کردن نباشد[چه که][12] بسیارفرق بوداز همیشه‌ساکن بود[ن][13] تابیکبار حرکتی قوی کردن چون صید[14] ونیز باشد که پیش‌ازصید کردن گوشت صیدخورند وتبش‌معده بزیر افتد[14] . صیدماهی رطوبت تن بیفزاید .
بهار[15]	همه‌شهرها	مد[16]	**گوی باختن** بهترین‌ریاضتها نزهت وتماشا کردن است‌خاصه چون تن‌را رنجی کم‌رسد وممکن‌نبود که‌ریاضت قوی‌پیوسته توان کردن‌چون‌صید کردن‌واسب‌تاختن‌اما گوی‌باختن‌وحلقهٔ‌نیزه‌ربودن وتیرانداختن‌ازجملهٔ‌ریاضتها[ی] باعتدال‌است ونیمهٔ زیرین‌آرمیده وآسوده‌بود درین‌ریاضتهاونیمهٔ بالایین جنبیده .
بهار[15]	همه‌شهرها	مد[18]	**کستی گرفتن**[17] ریاضت اندامها[ی]قوی بود وبااین همه ریاضتی خطرناك است چه همه خلطها[ی]تن بجنبش‌آرد ورگها از یك دیگر کشیده شود ومخاطرهٔ مرگ فجیء وتبها وعلتها[ی] دیگر بودبرحسب‌آن‌خلط کەغالب‌بودوبشوردولاغران‌ومزاجها[ی] سردوخشك‌راوسرفه راوضیق النفس را[19]وجملهٔ کاریگران گرمابه رازیان دارد .

معنی‌جمله‌افزوده شد. **۱۴**—**۱۴**،س: ونیز باشدکه پیش از صیدکردن گوشت صیدخورند وپیش ازهضم معده‌زیرافتد؛متن‌عربی: وکثیراما یأکل اهلهامع‌ذلك لحوم‌الصید فینحدرقبل نضجهافیولدامراضا . **۱۵**—چ : بهارگاه . **۱۶**— دراین‌ستون، نسخهٔ چ،س: بختیشوع. **۱۷** —چ،س: کشتی گرفتن. **۱۸**— دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ح،رو،ار؛ نسخهٔ‌س: حنین،روفس . **۱۹**—س افزوده: وبروسینه را؛ متن‌عربی: اصحاب الصدورالضیقة .

عقل بشوراند و بیماریها[ی] تیز انگیزد و پزشکان چنین فرموده اند که پیش کسی که مزاج دلش سرد بود سمرها باید گفتن که مردم را از آن خشم آید و کسی را که مزاج دل گرم بود بضد تا طبع مرد[1] باعتدال باز آید و سبب خواب آوردن سمر و افسانه آنست که چون[2] گوش آنرا بشنود بخیال رساند و خیال بفکر رساند و فکرت بتعجب مشغول شود و از گوش تقاضا[ی] سخنی دیگر نکند و بیاساید سمع از حدیث رسانیدن بخیال و هم چنین دیگر حواسها و فکرت هم چنان بتعجب مشغول بود زیرا بیشترین خوابی که بینند آنست که ببیداری دیده باشند یا شنید[ه] و ازین

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرگرمابه وطبایع خانها[ی] سرد وگرم: بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	منفعت: مزاجها	سنها
دلح	گرمابه	هرچهارطبع دراو [باشد][3]	مد	هرچه کهن و بلند و خوش آب بود	همه کس را	بیماریهای تیز را	بچیزها[ی] سرد کننده	مد[4]	همه	همه
رلط	خانها و هواها[ی] گرمابه	گرم و تر و خشک	مد	هرچه هوا[ی] او [آ]بیش بر اعتدال [بود][5]	تن درستان را چون طبع خویش و بضد	حمقا را	بیاد شمال	مد[6]	مانند مزاجها[7]	مانند سنها
رم	آب گرم و خوش	معتدل[8]	مد	آنچه باعتدال مسامها بگشاید	تن غبررا	رفتن شکم را	بشرابها[ی] قابض	مد[9]	معتدل	جوانان نو را

۱ـ س: طبع هردو. ۲ـ رسم خط نسخهٔ اساس: کچون. ۳ـ از نسخهٔ س افزوده شد. ۴ـ چ: پاکی تن؛ س: هیچ تولدی نکند. ۵ـ از نسخهٔ چ افزوده شد. ۶ـ چ: گشتن طبیعت؛ س: هیچ تولدی نکند. ۷ـ در این ستون، چ: همه تن درستان؛ چنین است نسخهٔ ف. ۸ـ س افزوده: و فاتر؛ در این ستون، نسخهٔ ف، و متن عربی: فاتر. ۹ـ چ: طبیعت بر اعتدال؛ س: هیچ تولدی نکند. ۱۰ـ ف افزوده: و باشد که از قلت روح باشد از کمی غذا؛ چنین است متن عربی. ۱۱ـ چ، س: همه؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۲ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف،

سبب گفته‌اند جز سمرها [ی] نیکو نباید گفتن تا خواب دراز شود ودرمیانهٔ خواب بنترسد و هضم تباه نشود وخون تیره نشود وسبب خواب امتلا[ی] دماغ است از بخارات غذا[۱۰] وحرکت گاه بخاراتها[ی] تر بدماغ کشد وخواب آرد چنانکه خوابانیدن وجنبانیدن گهوارهٔ کودکان وگاه بخار گرم بدماغ رساند وخواب ازان ستوه شود. چنانکه پیران را افتد که هر ساعت از خواب می‌جهند وتدبیر خواب انگیختن آنست که پس ازغذا چند گام بروند تا غذا بقعر معده افتد آنگاه یك ساعت درپهلو[ی] راست خسبند پس ازان برپهلو[ی] چپ تا آن گاه که از

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
مانند[۱۱] وقتها	همه شهرها	یو رو	**گرمابه** بذات سردی فزاید بآب سرد وگرمی افزاید بآب گرم وخشکی افزاید بهوای گرم وزبهراین بکاردارند حفظ صحت راوتبها[ی] دق واستسقا وتشنج راسود دارد هر گاه که از استفراغ وامتلا بود وچون مقصود از گرمابه ترطیب باید باید که آب [بسیار][۱۲] بزنند وساعتی نیك درآب زن درنگ کنند چنانکه دم زدن متواتر شود.
بهار[۱۴]	مانند[۱۵] شهرها	ج یو رو	**هوا[ی] گرمابه** برچند بخشش است برحسب خانها اما **خانهٔ اول** فاترست وهیچ تأثیر نکند **خانهٔ دوم**[۱۳] معتدل است **خانهٔ سیم** سخت بغایت گرم وخشك اگر درین خانه کم‌مایه توقف کنند حرارت افزاید وترطیب کند وگر درنگ بسیار کند سردی وخشکی فزاید چه رطوبت وحرارت را تحلیل بسیار افتد وبعرض مزاج سرد گردد.
زمستان[۱۶]	شرقی	ب ح را	**آب گرم** مسامها را بگشاید وتحلیل صفرا کند ومزاج تن بعرض سرد کند وبذات تروهمه دردها را تسکین دهد وخلطها[۱۷] را پخته گرداند وخواب آرد وقوت تب لرز ببرد واعضا[ی] سرد وتر[۱۸] و تشنج را سود دارد وگرمابه کردن پس ازغذا[۱۹] نیك تن را فربه گرداند.

ومتن عربی. ۱۳ــ رسم‌خط نسخهٔ اساس: دوام. ۱۴ــ چ: همه‌وقت؛ چنین است نسخهٔ ف؛ س: مانندوقتها. ۱۵ــ س: همه. ۱۶ــ چ: بهارگاه؛ چنین است نسخهٔ س، ف، ومتن عربی. ۱۷ــ چ، س: خلطهای خام. ۱۸ــ نسخهٔ س «وتر» ندارد. ۱۹ــ ف: غذای کم؛ چنین استمتن عربی.

خواب برخیزند اگر بنشاط ازخواب درآید دلیل کند برهضم طعام وصفا[ی] روح ازآمیختن بخارات [بد][1] وبضد.

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رما	آب سخت گرم	گرم بعرض[گرم کننده بذات][2]	مد	آنچه گرمیش بافراط نبود	بلغمها لطیف گرداند	قوتها را	بآب سرد	مد[3]	سردوتر	پیران
رمب	آب سرد	سرد کننده بذات، گرم[4] بعرض	مد	هرچه خوشتر و بالذت‌تر	هضم طعام را	سردی مزاج را	بآب زن گرم	مد[5]	گرم	جوانان
رمج	آب سخت سرد	سردوتر	مد	هرچه صافی‌تر و پاک‌تر بود	تشنج را چون از امتلا بود	استفراغ را چون از حد بگذرد	بشراب زرد کهن	مد[6]	گرم وخشک	جوانان
رمد	آهک	ج: آب رسیده گرم وخشک و آب نارسیده بغایت گزند[ه][7]	مد	هرچه اسپیدتر بود موی را زودتر ببرد	هر[8] علت که درزیر موی بود چنانکه برشج[9]	لاغر را	بآب گل وروغن بنفشه	مد[10]	سردوتر	پیران

۱ــ از نسخهٔ چ افزوده شد بقیاس متن عربی. ۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۳ــ چ: حرکت طبیعت ؛س: هیچ تولدی نکند. ۴ــ س: گرم کننده. ۵ــ چ: گریختن حرارت درا ندرون؛س: هیچ نکند. ۶ــ چ: با ندرون شدن حرارت ؛ س: هیچ تولدی نکند. ۷ــ چ: بغایت گرم؛س: بغایت سوزنده. ۸ــ نسخهٔ اساس: «بهر»، بقیاس نسخهٔ چ، س اصلاح شد. ۹ــ نسخهٔ اساس: «برشج»، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد. ۱۰ــ چ: فارغ شدن طبیعت ۱۰۰۰ اهها؛س: هیچ نکند. ۱۱ــ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ چ، س حذف شد. ۱۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۳ــ س افزوده: سخت گرم. ۱۴ــ نسخهٔ اساس: «وقی»، بقیاس نسخهٔ چ، س و با توجه به نسخهٔ ف ومتن عربی اصلاح شد. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۶ــ از نسخهٔ س

استفراغ یا بفصد کنند و علامت خون آنست که نشاط کمتر شود و خواب و تمطی بسیار شود و گونهٔ روی سرخ کند و رنگ بول[11] زعفرانی گردد و رگها[ی] نبض پهن و بزرگ شوند و

اختیارات	رایها[ی] حکیمان	شهرها	زمانها
آب سخت گرم حرارت [بسیار][12] افزاید و رطوبت اندك. ب عادت کردن بر گرمابه[13] گوشت از اندام کم گرداند و حفظ را زیان دارد و غشی آرد و کسی[14] را که شکم نرم بود از جهت بحران زیان دارد زیرا که [گرمابه][15] بکار داشتن شکم ببندد و مکروه است کسی را که ضعیف بود وقتی بسیار افتد و در معده خلطی صفراوی دارد [یا خون بسیارش از بینی رود].[15]	ب ح ار	شمالی	زمستان
آب سرد منفعت [از آب سرد بکار داشتن][15] آنست که تن را سرد کند و تر گرداند و همچنین بعرض گرم گرداند از بهر آنکه مسامها ببندد [و نگذارد][16] که حرارت افزاید و پس از غذا هضم طعام را مختار است و هر کسی را از گونه‌ای[17] بکار باید داشتن بر حسب سحنه[18] و سن و وقت زیرا که جوان قوی [چون][19] بزمستان بآب سرد[20] گرمابه کند قوت و حرارتش بیفزاید و بر هضم یاری دهد.	ب ح ع	گرمسیر	تابستان
آب سرد را مضرتش آنست که پس از [رنج و][21] جماع و بی‌خوابی وقی و اسهال[22] بکار دارد و مفاصل[23] و آماسها[ی] سرد را زیان دارد و خون از بینی[24] باز گیرد و هر اندام که از و خون بسیار آید باید که آب سرد بر ریزند تا باز ایستد و پیرانرا آب سرد چنان زیان دارد که ضعیفان و بیماران را در زمستان.	ب ح یو	غربی	تابستان
آهك کار فرمودن چنان باید که نه[25] بسوزاند[26] و اندام را پیش از آهك [به][27] خطمی طلا کند و بآب سرد بشوید آنگاه آهك بر کند و پاره‌ای آهك بردارد و ببوید و گفتن رحم‌الله سلیمان بن داود[28] بر ران راست نوشتن و چندانی درنگ کند که عرق کند و پس آهك بر مالد و چون موی فروریزد ساعتی نیك در گرمابهٔ گرم درنگ کنند[29].	بختیشوع	سخت سردسیر	زمستان

افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۷ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: گونه‌ی. ۱۸ـ س: شخص. ۱۹ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۰ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ چ، س، و معنی جمله حذف شد. ۲۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۲ـ ف: دوای مسهل؛ چنین است متن عربی. ۲۳ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و آبها»، بقیاس نسخهٔ س، ف، و متن عربی حذف شد. ۲۴ـ س افزوده: رفتن. ۲۵ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس: کنه. ۲۶ـ نسخهٔ اساس: «نسوزاند»، بقیاس معنی جمله اصلاح شد؛ شاید بوده است: «که نسوزاند» چنانکه نسخهٔ چ نیز هست یا: که بنسوزاند. ۲۷ـ مطابق چ، س، ف، و متن عربی افزوده شد. ۲۸ـ س: و این کلمه. ۲۹ـ چ افزوده: و بعد از آن بتخم خربزه و آرد برنج معجون کرده بآب مورد و سیب و گلاب طلا کند و بشوید؛ چنین است متن عربی.

که که[1] راوقت خون جای رگ زدن بخاردو که که[1] راپشت بدردآید واین کس[1] راطعم خوندردهن پیداشود وچون غلبت خون درنواحی سروگردن بودرگ قیفال بباید زدن وچون درران وسرین وپای بودباسلیق ابطی[2] وچون درآلات شکم ونواحی جگربود باسلیق بالایین[3] وچون درهمه تن خون یکسان غالب بوداکحل ببایدکه بضربهٔ فراخ بزنند. وبچند دفعت خون فاسدبردارند برحسب قوت وسن وعادت مزاج[4] یابراندن شکم[5] وادرار بول یابداروها معالجت کنندچون علامتها[ی] امتلا

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرگرمابه وطبایع خانها[ی] سرد وگرم				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رمه	زرنبه	ج: گرم وخشك وسوزان	مد	آنچه تازه وبرنگ زرد بود	ستبر دن موی را	کلف را	برنج وکثیره	مد[7]	سردوتر	پیران
رمو	روغن بی ماش	مرطب بذات	مد	آنچه پس از گرمابه بکار برند	ترطیب اندامها را	پوست اندام سست کند	بصندل وآب گل	مد[8]	خشك	پیران
رمز	ماش بی روغن	گرم وخشك	مد	هرچه برفق تر بود	تحلیل بخارها را	جوششها را	بگرمابهٔ[9] معتدل	مد[10]	تر	جوانان، نیم پیران

۱ــدر نسخهٔ اساس درمورددوم «کس کس» بوده وکاتب آن را پاك کرده واصلاح نموده است؛ در نسخهٔ چ درهرسه مورد «کس کس» است ودر نسخهٔ س ضبط مورداول «کس» وضبط مورددوم «کس» است . نیز رك: ص۱۰۹/۳۱ح کتاب حاضر. ۲ــ نسخهٔ اساس: «واسطی»، بقیاس نسخهٔ س، ف، و متن عربی اصلاح شد. ۳ــ نسخهٔ اساس افزوده: «بود»، بقیاس نسخهٔ س حذف شد؛ نسخهٔ چ: بزنند. ۴ــ ف: عادت ومزاج هوا ؛چنین است متن عربی . ۴ــ۵، ف : اما براه رفتن؛ متن عربی : اما بالمشی. ۶ــف :آب برنج؛ چنین است متن عربی. ۷ــچ: اندکی بسوزاند تن را . ۸ــچ: روشن کند نیمهٔ زبرین؛ ف: تحلیل کند؛ متن عربی :اشراق البشره . ۹ــرسم خط نسخهٔ اساس: بگرمابه ی. ۱۰ــچ:

پیداشود وچون تن بر حال صحت بود گر داستفراغ واحتقان نباید گشتن چه ازاستفراغ شب کوری و ریشی امعاخیزد و بسیار علتها[ی] دیگر و ازادرار بول ریشی مثانه و تشنگی وخشکی بسیار و بر سر آب خانه نشستن خطر بواسیر بود. یا بی دارو[در][11] ده وقت واجبست: پیش از خفتن و پس از خفتن و پیش از ریاضت وجماع وگرمابه وفصد وحجامت وطعام وشراب خوردن وپیش ازان که درکشتی نشیند یا بر پشت چهارپای واسباب آن[12] بجای خویش ذکر کردیم. وآب پشت یا بطبع بسیار بود

	قیاسی			
	زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمستان	شمالی	ج را	**زرنه** آهك نرم چهار یکی بازرنۀ[13] سوده بباید آمیختن واز بهر محرور بآب جو یا برنج [یاخربزه][14] یاخایه بباید سرشتن واز بهر سرد گوهر بآب مرزنگوش و چون صبرسقوطری راباوی بیامیزد اندام را بنجوشاند **آخر** [15] قشور کف دریا چون بآب بیامیزندو برموی طلا کنند بسترد. کف دریا چون باری چند آب زرنه برریزند هم این فعل کند.
	تابستان	سردسیر	ح رو را	**روغن** چون روغنی سرد بود چون روغن بنفشه تحلیل فضلات کند ومسامها فراخ گرداند واندامها تروسست گرداندو اگر گرم بود چون روغن زنبق وبان وقسط حرارت افزاید و تحلیل بقوت کند چنانکه خداوندان تب پس از نضج[16] مادت بکاردارند وروغن بکار بردن پیش از تفتیح مسامها فضلات تن رامحتقن کندو پس از تفتیح مسام تحلیل کندو اندام تر کند .
	زمستان	شمالی	ح ب ج	**مالش** ساده بی روغن اگر برفق کند تحلیل کندو مسامها فراخ-کند واگر بعنف کنند تحلیل رطوبات کند واندامها سخت گرداند و اگر باعتدال کنند خون را بظاهر پوست کشد اماروغن بی مالش[17] بکار-بردن مسامها را ببندد و منع تحلیل خلطها کند . وپس از گرمابه بآب گرم حرارت تن نگاه دارد ورطوبت اصلی بیفزاید .

تن را سخت کند؛ چنین است نسخۀ ف؛ ومتن عربی. ۱۱- بقیاس نسخۀ س، ف، ومتن عربی افزوده شد. ۱۲- نسخۀ اساس: «وباسیاب وآن»، مطابق نسخۀ س اصلاح شد . جملۀ آخر در نسخۀ ف چنین است: اما استفراغ بجماع واسباب آن در مقالت شهوة جماع گفته آمد؛ چنین است متن عربی . ۱۳- چ: بازرنیخ؛ ف: بر نوره. ۱۴- از نسخۀ س افزوده شد با توجه به نسخۀ ف، ومتن عربی. ۱۵- در نسخۀ س بجای کلمۀ «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۱۶- نسخۀ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخۀ س و با توجه به نسخۀ ف، و متن عربی حذف شد. ۱۷- ف: بی دلاکی کردن.

یـابدارو . وداروش ازدوگونـه‌بود یاگرم[1] وتر[1] بودو آب پشت‌افزاید چون خایهٔ نیم‌برشت و خایهٔ خروس‌یابادافزاید چون پیازوکیکیزومحرورانراشراب‌زیان دارددرین‌معنی‌وغذا[ی]

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه‌تولد کند	مزاجها	سنها
رمح	خطمی	[2] گرم‌ومعتدل	ح[3]	آنچه کوهی ونرم بود	پوستاندام‌نرم‌وروشن کند	جمدی‌ازموی ببرد	آمیختن‌باقرنفل‌وسعدوصندل	نرمی اندام	همه مزاجها	همه‌سنها
رمط	کتان	سردوخشك	ب[4] م	هرچه‌تنك‌ونرم‌وروشن بود	حرارت‌تن‌راباعتدال‌بازآرد	حرارت‌دردرون‌تن ببندد	بحریر	نشف‌عرق‌وحرارت	گرم[5]	جوانان
رن	خزوصوف	گرم‌وخشك	مد[6]	مغربی وسوسی	تبش‌ازدرون‌تن بیرون کشد	حرارت‌تن‌رابسوزاند	بکتان	حرارت	سرد[7]	پیران
رنا	روغن‌بنفشه	سردوتر	م[8]	عشاری کوفی	[سختی][9] عصبهاراوحرکت مفاصلرا	اندامسست گرداند	بروغن‌زنبق	تیزی‌درنفس	گرم[5]	جوانان

۱ــ۱،س: یاتر . ۲ــس افــزوده: ثیاذوق . ۳ــ نسخهٔ چ: ح،م،مد . ۴ــ درنسخهٔ اساس بجای «ب» نوشته‌شده‌است : «س»، بقیاس دیگر مواردمشابه‌اصلاح شد؛ دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ب،ی،مد . ۵ــچ: گرم‌گوهران . ۶ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ح،ی،مد؛ چنین است نسخهٔ ف . ۷ــچ: سردگوهران . ۸ــ دراین‌ستون، نسخهٔ چ: ب،ر،مد . ۹ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد باتوجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۰ــ نسخهٔ اساس: «برحسب»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد. ۱۱ــ نسخهٔ اساس: «حب‌الدلم»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد. ۱۲ــس افزوده: با . ۱۳ــ درنسخهٔ‌س بجای «آخر» نوشته‌شده‌است : دیگر . ۱۴ــ نسخهٔ‌س افزوده: رازی: چنین‌است نسخهٔ چ. ۱۵ ــ متن

سردوتر سودداردچون ماهی‌تـازه وشیروکسی‌راکه سردی غالب بودسقنقوروکباب بخردل بر خشت[۱۰] آجرنووششقاقل وحب‌الزلم[۱۱] ونزدیکی[۱۲] زنان‌آنگه بایدکردن که‌آلتها[ی] شکم

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
همه‌وقتها	همه‌شهرها	ما یو	**خطمی** دونوع است یکی‌سپیدوسبز بهترست وبعضی‌از حکما گویندد‌ریك‌درجه گـرم است ودراواندك‌مایه قبضست وانـدام‌نرم وروشن گرداندوکلف ازروی‌ببرد . چون مقصود تونازکی اندام‌و نرمی‌موی‌بودتخم‌بخله بریان‌کرده‌بحریربیخته مجربست **آخر**[۱۳] سرراچون‌باب‌چگندر بشویندسبوسه‌ببرد**آخر**[۱۳]میویز ج باب ـ چگندرشپش ورشك‌رانیك است‌واشنان وصندل‌وگل‌جای دیگریاد کرده‌شد.
بهاروتابستان	شمالی	**بختیشوع**[۱۴]	**کتان** همه‌جامهاچون بـرتن‌افتد نخست بتفسد وپس‌اندام‌را بتفساندجز کتان چه‌اول‌تن‌راسرد گرداندوپس‌اندك‌مایه حرارت‌را بیفزایدوجامهٔ سینیژی[۱۵] اندام‌تازه‌وتر گرداندوکرباسین‌هرچه‌نرم تربودا‌ندام‌راتازه‌ونرم گرداند و گرم‌داردو بضدوهرچه[۱۶] پرها[ی] دراز[۱۶] داردبابت‌زمستان بـود وهرچه‌سبك‌وروشن[ومتخلخل][۱۷] بود بابت‌تابستان بود[**بختیشوع**:[۱۸] هرکه‌نخست‌پای راست‌درموزه کند پس‌چپ ونخست چپ‌بدرکندپس‌راست‌ازدردسپرزایمن‌بود][۱۷].
زمستان	کوهستان	**علی‌بن‌العباس**	**خزوصوف**[۱۹] اندام‌رانرم گرداند وجامهٔ ابریشمین‌آن‌تبش نکندکه‌کرباسین وپوستین مختلفست برحسب حیوانش وبهترینش سمورست وتبش بقـوت کندوپـوستین‌روبـاه‌ازسمورتبش بیش کندو فنك وقاقم‌راتبش کمترست‌ازسموروانداما[ی]تن‌معتدل‌راموافق‌تر بود وپوستین برهٔ‌خردتبش بیش ازبزغاله‌کند وپشت‌و گرده[را][۲۰] سودمندتروشق[۲۱] درزیـر گستردن‌بواسیرراسود داردوجامـهٔ درشت تن‌لاغرکند .
تابستان	جنوبی	**تعالیق**	**ناخن** کنارهٔ عصبها [ی]تن‌است وروغن[۲۲] حفظ صحت‌ناخن رامختارست‌هرکه روزپنج‌شنبه‌ناخن چیندازشکافتن‌ناخن‌ایمن بود [اگرناخن‌براوقت ناخن گرفتن درد‌ست‌آیدیاپس ازناخن گرفتن دست‌رابنمك بشویندوآماس‌کرد علاج بایدکردن بتخم اسفیوش و بسرکه‌هردورابرر گوی‌کتان بایدزدن وبردست نهادن][۲۳] واگر ناخن راآفتی رسد وبیوفتدبروغن بنفشه[۲۴] باموم بربایدمالیدن تاناخن نیکو بازروید .

عربی: السینیزی ؛ف: جامهٔ تستری. ۱۶ــ۱۶،س: پرزها . ۱۷ــ ازنسخهٔ‌س‌افزوده‌شدباتوجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. ۱۸ــمتن‌عربی افزوده: لباس‌الخف. ۱۹ــ س: «وصوف» ندارد؛چنین است‌نسخهٔ‌ف‌ومتن عربی. ۲۰ــ ازنسخهٔ چ،س‌افزوده‌شد. ۲۱ــ نسخهٔ‌اساس: «واسق» ، بقیاس‌نسخهٔ‌ف وباتوجه به تحفةالمؤمنین اصلاح شد . ۲۲ــ متن‌عربی :ودهنها؛ف: بروغن‌بنفشه‌اندودن . ۲۳ــ ازنسخهٔ‌س افزوده شد بـاتوجه بـه نسخهٔ‌ف ،ومتن‌عربی. ۲۴ــ س: روغن بنفشه؛ف: روغن‌سرد؛ چنین‌است‌متن‌عربی .

سبک بود تا فرزند درست و بی‌عیب بود و زپیش ساعتی[1] بازی باید کردن و دست بگزیدن و سر پستانش بفشردن تا آب هر دو مجتمع شود و شهوت درچشمش پیدا شود و چون بکار مشغول شوند نیرو[2] بر راست باید کردن تا فرزند نرینه زاید و پس از فراغ دانگسنگی مومیایی بخوردن و معاودت ناکردن جز پس از غسل[3] چه اگر درین معنی تقصیر افتد فرزند گر به چشم آید .

[حد][4] **ریاضت** معتدل ابتدا ماندگی و دم‌زدن و عرق کردنست کسی را که عادت عرق کردن بود و وقت ریاضت آنگاه بود که طعام هضم شده باشد پس از آن که از خواب برخیزد حرکت پیش از

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر طبایع عطرها و بخورها و منفعت و مضرت				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رنب	عود	م: گرم وخشك	ب[5] ح	هرچه سیاه و تلخ و گران‌سنگ‌تر بود	معده را و دل و روح قوی کند	دماغ گرم را	آمیختن با کافور	فزودن روح حیوانی	گرم[6]	جوانان[7]
رنج	مشك	[8]گرم وخشك	ب[9] ح	سغدی[10] که از تبت آورند	دل و دماغ را قوی کند	دماغ گرم را	بکافور	خرمی[11]	همه مزاجها[12]	پیران
رند	کافور	ما: گرم وخشك[13] عیسی[14]: مرکب از گرم وسرد	ب[15] ی	آنچه رباحی سپید بود	خون رفتن از بینی باز بندد	بی‌خوابی و آب پشت را	[به][16] بنفشه و نیلوفر	[خرمیها][17]	سرد و تر	جوانان

۱ــ س افزوده: بازن. ۲ــ در نسخهٔ س،ف بجای کلمهٔ «نیرو» نوشته شده :میل . ۳ــ ف افزوده: وآب تاختن؛ چنین است متن عربی . ۴ــ بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،و متن عربی افزوده شد. ۵ــ در این ستون ، نسخهٔ چ:ح،ی،۲؛ نسخهٔ ف:گ،خ(=ح،ی). ۶ــ چ،س،ف:سرد؛ چنین است متن عربی. ۷ــ س : نیم پیران ؛چنین است نسخهٔ چ،ف،و متن عربی . ۸ــ چ افزوده:مسیح وغیره؛چنین است نسخهٔ س. ۹ــ در این ستون، نسخهٔ چ:ح،۲،ی،۳: نسخهٔ ف:گ،۲،خ (=ح،۲،ی). ۱۰ــ نسخهٔ اساس: «سغدی»، بقیاس نسخهٔ چ،س اصلاح شد. ۱۱ــ شاید «خرمی» بوده است با توجه به خانهٔ زیرین و مخزن الادویه۸۳۳/۳: مفرح ؛در این ستون، نسخهٔ چ: زیادتی در قوت ؛ چنین است نسخهٔ ف،و متن عربی. ۱۲ــ در این ستون نسخهٔ چ،س،ف،و متن عربی: سرد. ۱۳ــ چ،س:«مسیح:سرد و خشك»؛در نسخهٔ ف،و متن عربی نیز «سرد و خشك» است . ۱۴ــ کلمهٔ «عیسی» در نسخهٔ اساس ، ناخواناست بقیاس نسخهٔ س خوانده شد. ۱۵ــ در این ستون، نسخهٔ اساس: «س،خ» بقیاس دیگر موارد مشابه اصلاح شد ؛ نسخهٔ چ:ب،۲،ی،۲ . ۱۶ــ از نسخهٔ چ افزوده شد با توجه به متن عربی . ۱۷ــ نسخهٔ اساس: «مردانگی دلاوری»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد؛متن عربی: اریحیة؛«مردانگی و دلاوری» مربوط به خانهٔ زیرین است . ۱۸ــ از نسخهٔ س

غذا عادتی ستوده است ودران فایدتها بسیارست وپس ازغذا عادتی سخت بدست جز کسی راکه [غذااز][۱۸] ضعف معده بیستد آنگاه اندك مایه ریاضت کندچندانکه غذابمعده فرود آید و هر که بامداد ازخواب کسلان خیزد بایدکه دیگرباره بخسبد وبفرمایدتا اندامش بمالند[۱۹] تا شکم اجابت کند وسبك گردد ورنگ بولش زردشود آنگاه ریاضت کند اگرعزم روزه ندارد واندامی راکه علتی داردازریاضت نگاه باید داشت چنانکه اصحاب نقرس را ریاضت درعماریها فرمایندوریاضت ازچند نوع است: یا تعلق بهمهٔ[۲۰] تن داردچون رقص کردن وکستی گرفتن[۲۱]

قیاسی — زمانها	قیاسی — شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[۲۳]	م ع یو	عود[هندی][۲۲] مختارست وخوشترین بخوری است وپس از هندی صنفی وجامه را این نوع بویاتردارد پس عودتر، خاییدن را این نوع خوشتر. عودقماری نوعی از صنفی است درهردو شیرینی است که شپش تولد کند درجامه ودرهندی تلخی است که منع شپش کند وعود ازبسیار نوع است وهیچ کس نداندکه کجاروید و اندامها[ی] درونی راسود دارد ودماغ وعصبهارااقوی گرداند.
تابستان[۲۶]	شمالی	ح یو م، را[۲۹]	مشك تبتی[۲۴] ازهمه نافها لطیفتر ورقیق تر وقرقیزی ضد تبتیست در رقت[و][۲۵] لطافت وغزنوی میان این وآنست بلطافت ومشك راغش کنند بسونش ارزیز[۲۷] وسیم ومشك صموری ازهمه کمترست ونافه ناف حیوانیست[۲۸] که بآهوماند وسروش دستهٔ کارد را نیکست. وخون بروزگار درنافهٔ این حیوان مشك می گردد وهرگاه که این حیوان بکنار دریا افتد[۳۰] وسنبل خورد لطیف ترباشد مشك[۳۱] وبویاتر.
زمستان	جنوبی	ما[۳۲] م یو	کافور [رباحی][۳۳] اصل همه کافورها استودرتن درخت بود. کافورپارها بوزن کمابیش مثقالی هم چون نمك پارهاوآنچه با چوب درختش آمیخته بودبیزند چنانکه یادکرده شددرآب کافور[۳۴] وازین نوع صورتهاوتمثال[ها][۳۵] کنندو گویند درسایهٔ درختش بیش از صدمرد بتوانند[۳۶] خفتن ودرختش سپید بودو بسرخی زند وچون بشکافند کافورریزان شود.

افزوده شد با توجه به نسخهٔ چ،ف،ومتن عربی. ۱۹ــ نسخهٔ اساس: «نمالند» بقیاس نسخهٔ س،ف اصلاح شد. ۲۰ــ نسخهٔ اساس: «بنیمهٔ»، مطابق نسخهٔ چ،س اصلاح شد وبا توجه به نسخهٔ ف. ۲۱ــ چ،س،ف: کشتی گرفتن. در نسخهٔ اساس نیز درصفحهٔ بعد «کشتی گرفتن» آمده است. ۲۲ــ بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن عربی افزوده شد. ۲۳ــ چ،ف، ومتن عربی: شمالی. ۲۴ــ س،ف: نافهٔ تبتی. ۲۵ــ نسخهٔ اساس: «دروقت لطافت»، بقیاس نسخهٔ س وبا توجه به متن عربی اصلاح شد. ۲۶ــ چ،ف، ومتن عربی: زمستان. ۲۷ــ نسخهٔ اساس: «اززر»، بقیاس نسخهٔ چ،س وبا توجه به نسخهٔ ف،و متن عربی اصلاح شد. ۲۸ــ نسخهٔ اساس: «حیوانست»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۲۹ــ بجای این دو نشانه در نسخهٔ چ،س، ومتن عربی نشانهٔ «ما» (= ماسرجویه) نوشته شده است. ۳۰ــ س: این حیوان دورافتدازدریا؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی. ۳۱ــ چ،س: مشکش. ۳۲ــ دراین ستون، نسخهٔ س: عیسی، مسیح، رازی؛ چنین است نسخهٔ چ، ومتن عربی. ۳۳ــ بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن عربی افزوده شد. ۳۴ــ ف افزوده: ونوعی دیگرشیرزست؛ متن عربی: فیکون منه السرری. ۳۵ــ بقیاس چ، س،ف، ومتن عربی افزوده شد. ۳۶ــ چ: بتوانند؛ س: توانند.

ومانند [آن و][1] این نوع [موافق][1] شخصها[ی] قوی و بسیار فضول بود یا تعلق بهمهٔ تن دارد چون براسب[2] نشستن و چندگام بآهستگی رفتن اگر عایقی نبود واین نوع موافق تنها[ی] ضعیف بود.
یا تعلق باندامی از اندامها دارد اگر بدست بود چون رود نواختن ودست زدن واگر بپای بود

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رنه	عنبر	س[3]: گرم وخشك [و بقوت کمتر ازمشك][4]	ب ح	هرچه اشهب بود	دل وجان را	علتها[ی] دموی را	بکافور وخیار بوییدن	مردانگی ودلاوری	سردوتر	پیران
رنو	گلاب	[5]ج: سردوخشك[5]	مد	آنچه عرق خالص بود	قوتها[ی] تن را	سینه را	بنبات وجلاب[6]	[هیچ تولد نکند][7]	گرم	جوانان
رنز	سکنگبین	نه سرد و نه گرم	م	آنچه نیك پخته بود و بقوام آمده بود	تقطیع وتلطیف وتفتیح را	سرفه وآب پشت وریشی امعا را	بجلاب	خلطی اندك	همه مزاجها	همه سنها
رنح	سکنگبین بزوری	معتدل مایل بسردی	م	آنچه آلاتش باندازه بود	بلغم وصفرا[ی] معده را	معده وسینه وعصبها را	بشراب خشخاش	غذائی سخت اندك	سردوتر	جوانان

۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد بقیاس معنی جمله . ۲ـ س، ف افزوده: راهوار؛ چنین است متن عربی . ۳ـ در نسخهٔ س بجای «س» نوشته شده است: عیسی . ۴ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ چ، ف، و متن عربی. ۵ـ۵، نسخهٔ چ: «جالینوس: دردوم درجه گرم و چهارم ازان سرد»؛ چنین است متن عربی . ۶ـ ف: بنبات جلاب؛ متن عربی: بنبات الجلاب . ۷ـ نسخهٔ اساس: «مردانگی ودلاوری»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی. ۸ـ نسخهٔ اساس: «بود»، مطابق نسخهٔ چ اصلاح شد؛ س: گردانند. ۹ـ نسخهٔ اساس: «عثا»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به متن عربی اصلاح شد. ۱۰ـ از نسخهٔ چ افزوده شد. ۱۱ـ چ، ف، متن عربی: شمالی. ۱۲ـ نسخهٔ اساس: «بضدو» مطابق نسخهٔ چ و با توجه به متن عربی اصلاح شد . ۱۳ـ مندرا نوعی عنبر سیاه نوشته اند ولی در فرهنگ نظام، به نقل از سراج‌ـ اللغات، صورت صحیح آن «مید» نوشته شده که از عطریات است و لغتی است هندی (حواشی برهان قاطع) . ۱۴ـ درمتن عربی بجای

چون انگور فشردن واگر باعضا بود چون بروسینه چون سرود گفتن ونای زدن یامخصوص باطفال بود چون گهواره جنبانیدن یامخصوص بجوانان بود چون گوی زدن ودرمیدان دویدن. اماسکون چون ازحد اعتدال بگذرد سده آرد وتن را ازخلطها[ی] بدممتلی کند[8] وباشد

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمستان	سردسیر[11]	م ع یو	عنبر ازچشمها[ی] دریاخیزد وبرسرآب آیدومرغان براو نشینندوبخورندوهلاك شوند وبعضی گویندسرگین حیوان دریاییست ونیز گویند غشا[ی][9] دریاست . وبهترین نوعی[از][10]ان اشهب است وضد[*]خمریست و[پس ازان][12]عنبرسمکی زهم بود چه ماهی اورافروبرده بودونوعی بود که آنرا صنوبری خوانندونوعی دیگر هست که آنرامند[13] خوانند وهیچ بوی نداردرامك[14] اصلش[15] املج ترست[16] وبجای رامك وقت ضرورت بکاربرندوازمازوکنند[16] .
تابستان	شمالی	ما م یو	گلاب [مختارست][17]تقویت معده ودل راچون بخورندوچون ببویندغشی راوبیدار گردانیدن حواس راو گستردن نفس را[و][18]قوی گردانیدن تن راسودداردازجهت قبض وبویایی که دراوست وچون شکوفه یاعطری بااو بیامیزند ودرقرع [و][18] انبیق افگنندحکمش آن چیزی بودکه در[وی][19]افگنده باشد[20] .
همه وقتها	همه هواها[21]	یهودی	سکنگبین آنچه ازشکرسپید کنندموافق مزاجها[ی]درست بود وهمه سنهارا بسازد وآنچه از انگبین کنند معتدل است نه گرم ونه سرد وآنچه ببزوروااصول بود بحرارت مایل تر بود وتفتیح وتقطیع به کندوتسکین حرارت کمتر کندوصفرا را سکنگبین ساده موافق تر بود ازبهر آنکه[22] تشنگی فرونشاندوهم تبریدجگر کند .
زمستان	سردسیر	ح ع ار	سکنگبین بزوری هم تن درستان راوهم بیماران رابسازد و تحلیل بادهاکندوتسکین صفراو بروسینه وششرا ازرطوبت پاك کند وادراربول آردج گویدسکنگبین سفرجلی معده وجگرراقوی گرداند واشتها[ی]طعام افزاید وناقهان راموافق بود . عنصلی استسقاراو آلات شکم سرد گوهرانراوضیق النفس راموافقست .

«رامك» نوشته شده است : «السك»وظاهراً باتوجه به بقیهٔ جمله ضبط متن عربی یعنی «سك» به ضم اول درست است که عصارهٔ آمله (= املج) تراست (فرهنك نفیسی، تحفة المؤمنین، مخزن الادویة). ۱۵ــ نسخهٔ اساس:«واصل»، بقیاس نسخهٔ چ،ف،ومتن عربی اصلاح شد. ۱۶ــ۱۶،ف: وچون نایافت شود برامك ساخته از مازوعوض سازند؛ چنین است متن عربی؛ نیز رك: تحفة المؤمنین ومخزن الادویه: ذیل «رامك،سك» . ۱۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد باتوجه به متن عربی . ۱۸ــ بقیاس نسخهٔ چ،س، ومتن عربی افزوده شد. ۱۹ــ از نسخهٔ چ افزوده شد بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی . ۲۰ــ چ: باشند . ۲۱ــ س:همه شهرها ؛ چ: شهرهای آبادان ؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی . ۲۲ــ س افزوده:هم .

که ازان خلطهاتبها خیرد خصوصاً درمزاجها[ی] غلیظ وهواها[ی]ربیع .

گرمابه منفعتش آنست که مسامهافراخ گرداندواستفراغ فضلات وتحلیل بادهاکند و اسهال بول آردوشکم بازبندداز هیضه ورطوبت واندام ازعرق ووسخ پاك گرداند [وخارش][1] وگروماندگی[2] راسود دارد واندامهانرم گرداند[وهضم طعام کند][3] ونزلات وزکام را سود دارد وتبها[ی] دق وبلغمی راپس ازنضج مادت سود دارد چون تدبیر بدست پزشکی اوستاد بود. **مضرت** گرمابه آنست که فضلات تن رابااندامها[ی]ضعیف[4] افگند وسستی تن افزایدوحرارت

منفعت: سنها	منفعت: مزاجها	آنچه تولد کند	اندر شرابها و نشستگاهها[ی] تابستانی و زمستانی: دفع مضرتش	مضرتش	منفعتش	بهترینش	درجت	طبعها	نامها	عدد
نیم پیران	گرم و تر	مد[6]	بشراب خشخاش	سینه و گلو را	هضم طعام را و تسکین قی را	آنچه اصلش و پختنش[5] محکم بود	مد	سردوخشک	شراب آبی	رنط
جوانان	گرم	مد[8]	بمبیه[7] مطیب	آلتها[ی] شکم را	سینه و دماغ گرم را	آنچه از آب باران کنند	مد	سردومعتدل	شراب خشخاش	رس
جوانان	صفرائی	مد[11]	بکشکاب و چیزها[ی] تر	معده و رودگانی را	اسهال صفرا کند	سباعی [که][10] از گل سوری بود	مد	سردوقابض[9]	شراب گل	رسا

۱ــ از نسخهٔ س افزوده شد بــا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲ــ نسخهٔ اساس: مانده‌گی. ۳ــ از نسخهٔ س افزوده شد ؛ ف : وهضم را نیك گرداند ؛چنین است متن عربی . ۴ــ نسخهٔ اساس : قوی ، بقیاس نسخهٔ س، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۵ــ چ: اصل و پختنش؛ س: اصل وصنعتش ؛چنین است متن عربی . ۶ــ چ: اندکی خشکی آرد؛ س :هیچ تولد نکند . ۷ــ نسخهٔ اساس:«بمبیته» ، بقیاس متن عربی اصلاح شد. ۸ــ چ: خونی که اندکی تری آرد ؛ س: هیچ تولد نکند. ۹ــ چ افــزوده: مسهل؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۰ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۱ــ چ: خونی که اندك قوت آرد؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۳ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کبا . ۱۴ــ بقیاس نسخهٔ چ، س، ف ومتن عربی افــزوده شد . ۱۵ــ از نسخهٔ ف افزوده شد؛ چنین است متن عربی؛ نسخهٔ چ: وآبش قوی تر از

غریزی فرونشاند وعصبهارا ازیان دارد، شهوت طعام کم کند و آب پشت ضعیف کند وگرمابه باید که پیش ازغذا وپس از ریاضت بکار برند جز کسانی راکه سخت صفراوی ومتخلخل اندام باشند یا کسانی راکه خواهند که فربه شوند وگرمابه کردن تن را ازحال خود بگرداند سه سبب را: یکی از جهت آنکه هوایش برچند بخشش است برحسب [خانهاش ودوم ازجهت آبش وبرچند نوع است برحسب آب][12] گرم وآب سرد وآب خوش وناخوش وشوروسیماب دار وجز ازان وسیم بکارداشتن است چه باشد که با[13] مالش اندام بکاردارند وباشد که بی مالش ونیز مالیدن با روغن

قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
زمانها	شهرها		
تابستان	جنوبی	د ب	[شراب][14] آبی معده‌قوی گرداند وتشنگی فرونشاند [وآب او دیرترماند از آب سیب][15] ومی‌پخته[16] مطیب راحکم‌حکم افاویه بود **شراب سیب** سردوخشکست فم معده قوی گرداند وخفقان را سود دارد وقی واسهال راسوددارد وآنچه از **سیب شامی** کنند درهمه انواع بهتر وقوی تر بود از بهر آنکه بویاتر بود ولیکن حرارتش بیشتر بود ازجهت شیرینی.
تابستان	گرم‌سیر	د م	**شراب خشخاش** مختارست بی‌خوابی راوسرفه راونزلات راسوددارد **شراب نیلوفر** دردسررا ومادتها کزدماغ باعضا [و][17] برو سینه پیوندد سوددارد **شراب لیموا**[18] سردوخشکست وکم‌مایه دراو حرارتست وتسکین صفرا کند وتقویت واشتها[ی] طعام آرد وهضم را [و][19] تسکین قی را وخمار [ر]ا[20] موافقست .
میان‌تابستان	جنوبی	م ار	**شراب گل** [مختارست][21] آنچه‌مکرر بود ازجهت آنکه‌قوتش[22] بیشتر بود **شراب بنفشه** معتدل‌است بروسینه‌را نرم[23] گرداند وسرفه راکزتب بود سود دارد وخشکی[24] مزاج را سود دارد **شراب نار** سردوخشك بود تشنگی وقی راوفم‌معدهٔ[25] صفراویان را سوددارد **شراب گزر**[26] آبله‌را وعلتها[ی] دموی‌راسوددارد .

آب‌سیب است . ۱۶ـ س: میبه؛ چنین است‌متن عربی . ۱۷ـ از نسخهٔ چ، س افزوده شد. ۱۸ـ شراب لیمو . ۱۹ـ از نسخهٔ چ، س افزوده‌شد. ۲۰ـ شاید نیز «خمارا = خماررا» نمونه‌ای ازرسم‌خط قدیم باشدکه دراین‌گونه مواردگاهی حرف‌مکرررایك بارمی نوشته‌اند. ۲۱ـ از نسخهٔ س، افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی. ۲۲ـ نسخهٔ اساس: «قوت» ، بقیاس نسخهٔ چ، وبا توجه به نسخهٔ س، ف ومتن عربی اصلاح‌شد. ۲۳ـ نسخهٔ اساس: «گرم»، بقیاس نسخهٔ س، وبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲۴ـ نسخهٔ اساس: «تشنگی»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی اصلاح‌شد. ۲۵ـ نسخهٔ اساس افزوده: «راو»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به‌متن عربی اصلاح‌شد. ۲۶ـ متن‌عربی: شراب الکدر.

وبی روغن [بود و روغن][1] نیز بکاردارند [بی مالیدن][1] واین هر نوعی نیز باشد که بعنف استعمال کنند و باشد که برفق و این همه نوعها بجای خویش بتفصیل یاد کرده شد[2] و بیك دفعت در

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رسب	جلاب آب گل[3]	سرد و تر	مد	آنچه از آب[4] گل[4] عرق کنند	خمار را و حفظ صحت را	اسهال خون را	بشراب سیب	مد[5]	گرم	جوانان
رسج	رب ریباس	سرد و خشك	مد	آنچه از شیر از آورند	تقویت معده را	بر وسینه و گلو را	برب نار[ا] ملیسی[6]	مد[7]	گرم و تر	جوانان
رسد	نشستگاه تابستانی	سرد و تر باعتدال	مد	آنچه طبع ربیع دارد	اعتدال مزاج را و هضم طعام را	بفسر اند آنچه بنا بستان حل شود	بگرمابه	مد[8]	گرم	جوانان
رسه	نشستگاه زمستانی	معتدل مایل بحرارت	مد	آنچه طبع آخر ربیع دارد	گستر انیدن قوتهای تن را[9]	تشنگی را	[بادشمال][10]	مد[11]	سرد	پیران

۱- از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی. ۲ـ س: یاد کرده شود؛ چنین است متن عربی. س افزوده: بختیشوع گوید؛ چنین است متن عربی. ۳ـ چ: با گلاب؛ ف: بگلاب. ۴ـ س افزوده: و؛ دراین خانه، نسخهٔ ف: نیك پخته بگلاب؛ چنین است متن عربی. ۵ـ نسخهٔ چ: خونی صافی؛ س: هیچ تولد نکند. ۶ـ بقیاس نسخهٔ س و متن عربی اصلاح شد. ۷ـ نسخهٔ چ: خون از اندکی خشکی آرد؛ س: هیچ تولد نکند. ۸ـ نسخهٔ چ: خون صافی گرداند؛ س: هیچ تولد نکند. ۹ـ س: در تن. ۱۰ـ نسخهٔ اساس: «آنچه طبع آخر ربیع دارد»، بقیاس نسخهٔ س، و متن عربی اصلاح شد. ۱۱ـ چ: خون را بفسراند؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۲ـ رسم خط نسخهٔ اساس: خانه ی. ۱۳ـ رسم خط نسخهٔ اساس: هر آدینه ی. ۱۴ـ در نسخهٔ اساس بجای این اسم، نشانه ای است که خوانا نیست بقیاس نسخهٔ چ، س، و متن عربی اصلاح شد. ۱۵ـ نسخهٔ اساس: «قی»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف و متن عربی اصلاح شد. ۱۶ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ ف، و متن عربی حذف شد. ۱۷ـ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «ب» نوشته شده است: جالینوس. ۱۸ـ از نسخهٔ چ افزوده ـ

گرمابه‌نبایدرفتن‌ونیز بیک‌دفعت بیرون نبایدآمدن بلکه درهر خانه‌ای[۱۲] یک‌زمان‌درنگ باید کردن‌آنگاه درخانهٔ دیگر رفتن‌وهر آدینه‌ای[۱۳] سر ببایدشستن تا ازریختن موی سروریش

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
تابستان	غربی	[ابن‌مندویه][۱۴] ب[۱۷]	**جلاب** معتدلست‌مایل بسردی ورطوبت معده راقوی گرداند وتسکین‌حرارت تب‌کند **آب‌انگبین** بی[۱۵] افاویه[۱۶] بیماریهارا که از سردی بود سود دارد وشکم‌نرم گرداندوانگبین فروزنده تراز آب انگبین [است][۱۸] وحفظ صحت را وخمار رامختارست .
تابستان	جنوبی	ع[۲۱] ب	رب[۱۹] **ریباس** شکم ببنددوسرفه‌آردو **رب توت**[۲۰] سردبود وآماس‌گلورا سوددارد چون‌ازحرارت بودرب[۲۲] **گوز** گرم‌است آماسها[ی]سردراسود دارد رب[۲۳] **غوره** سردوخشکست تسکین قی وصفراکند وشکم‌ببندد رب[۲۴] **حماض‌الأترج** طبع رب غوره دارد لیکن قوی‌ترست‌رب[۲۵] **آلو** تبها [ی] صفراوی را سوددارد خاصه چون شکم نرم بود .
تابستان[۲۹]	جنوبی	ح[۲۶] م	[نشستگاه][۲۷] **تابستانی** [مختارست][۲۸]خانها[ی] شمالی‌در تابستان وهم‌چنین‌خیشها[ی] دوتوی وبادها[ی] سرد انگیختن و آبها[ی] خوش‌بزدن وبادآهنجها[ی] فراخ [آ] گنده[۳۰] بلخلخه وشکوفهارا وخیشها را بصندل و کافور مبخر گردانیدن وآب گل ممزوج‌باآبها[ی][۳۱]خوش بویا برخیشهاریختن ومشمومها و شکوفها[ی] معتدل فروریختن .
زمستان[۳۶]	کوهستان	ع[۳۲] ب	**[نشستگاه]**[۳۳] **زمستانی** [مختارست][۳۴] چنین‌خانها بانگشت هیزم تاغ[۳۵] وهیزمهایی‌که‌آنراکیفیتی بدنبود چون چوب انجیر ومانند این وبکارداشتن بخورها[ی] گرم چون‌ند وعنبروبایدکه زمستان [خانه][۳۷] راروی درمشرق باشد وجامها[ی] نرم در او گسترده بود واین چنین خانها تشنگی[آرد][۳۸] وغذا زودازمعده فرودآرد پیش‌ازهضم وفی‌الجمله طبع گرمابه دارد وهم آن فعل کندبعینه .

شد. ۱۹— نسخهٔ اساس: «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ف، ومتن‌عربی اصلاح‌شد . ۲۰—س: تود . ۲۱—دراین‌ستون، نسخهٔ چ : شاپور بن سهل ؛ چنین‌است نسخهٔ س. ۲۲—نسخهٔ اساس : «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ومتن‌عربی اصلاح شد . ۲۳—نسخهٔ اساس :«آب»، بقیاس نسخهٔ س ،ف ،ومتن‌عربی‌اصلاح‌شد. ۲۴— نسخهٔ اساس : «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ف،ومتن‌عربی اصلاح شد. ۲۵—نسخهٔ اساس: «شراب» ، بقیاس نسخهٔ س،ف‌اصلاح شد. ۲۶— دراین ستون ، نسخهٔ چ: الرازی وجیرئیل ؛ چنین‌است نسخهٔ س؛متن عربی :الرازی . ۲۷—از نسخهٔ چ‌افزوده‌شد. ۲۸ —از نسخهٔ س افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ ف، ومتن‌عربی . ۲۹—س افزوده : گرم ۳۰—بقیاس نسخهٔ چ اصلاح‌شد. ۳۱— س: بشرابها ؛ چنین‌است‌متن‌عربی. ۳۲—دراین ستون،چ،متن‌عربی : بختیشوع؛ س: یوحنا، بختیشوع. ۳۳—از نسخهٔ چ افزوده‌شد. ۳۴—از نسخهٔ س‌افزوده‌شدبا توجه به نسخهٔ ف‌ومتن‌عربی. ۳۵—نسخهٔ اساس:«باغی»، بقیاس نسخهٔ س،با توجه به متن‌عربی (فحم‌الغضا) اصلاح‌شد. ۳۶—چ: سردسیرسخت؛ س افزوده: سرد . ۳۷—از نسخهٔ س‌افزوده‌شد؛ نسخهٔ چ: که جایگاه زمستانی. ۳۸—از نسخهٔ س‌افزوده شدبا توجه به نسخهٔ ف‌ومتن عربی.

ایمن باشی وسدررا بااندکی املج[1] ببایدآمیخت ودرمیان شانه زدن کارفرمودن تابینایی بیفزایدونشاط وشادی افزایدوچون خواهی که گونهٔ روی بیفروزد وتازه گردد باقلی درآب آغارند[2] هفت روزدرمیان خربزه می گردان . وپس ازان درمیان شیر تازه[3] آنگه خشك گردان ونیك بسایدوباکم مایه ریشهٔ زعفران وحناوبوره بیامیز وبکاربرآنگاه ازگرمابه بیرون آید و جامهٔ پاك بپوش ویك شبان روزگرد زنان نگرددتانافع باشد ان شاءالله تعالی وحده .

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندرتغییر بادها وزمانها				آنچه تولد کند	منفعت	
				بهرنیش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رسو	باد جنوب	گرم و تر	ر ح	آنچه بر زمین پاك[4] گذر كند	بر و سینه را	تیرگی[5] حواس را	بکافور و آب گل	مد[6]	سرد و خشك	پیران
رسز	باد شمال	سرد و خشك	مد	آنچه بر آبها[ی] پاك گذرد	حواس را صافی گرداند	سینه و سرفه را	بگرمابه و جامها[ی] گرم	مد[7]	سرد[8] و تر	جوانان
رسح	باد صبا	معتدل	مد	آنچه بر سبزه[9] زارها بگذرد	فزایش جان را	درد چشم و زکام را	بتابشگوفها	مد[10]	معتدل	همه را

۱ــ نسخهٔ اساس: «املح» ، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد . ۲ــ چ: آغارد؛ س : آغار؛ ضبط اخیر با بقیهٔ اجزای جمله مناسب ترمی نماید .
۳ــ نسخهٔ س افزوده : نه . ۴ــ چ،س : نیك؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۵ــ نسخهٔ اساس: تیره گی . ۶ــ چ: خون بجنباند بگرمی ؛ س: هیچ تولد نکند. ۷ــ چ: خون را بجنباند؛ س: هیچ نکند. ۸ ــ چ: گرم ؛ چنین است متن عربی. ۹ــ نسخهٔ اساس: «سبرم»، بقیاس نسخهٔ چ و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد . ۱۰ــ چ : خون را صافی گرداند؛ س: هیچ تولد نکند. ۱۱ــ نسخهٔ اساس : «تافته» ، مطابق نسخهٔ س، وبقیاس معنی جمله و متن عربی اصلاح شد. ۱۲ ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۳ــ در نسخهٔ س بجای نشانهٔ «د» نام «حنین» آمده است ؛ چنین است نسخهٔ چ ، و متن عربی. ۱۴ــ نسخهٔ اساس افزوده: «ازجهت» ، مطابق نسخهٔ چ اصلاح شد . ۱۵ــ بقیاس نسخهٔ چ، س ، و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی افزوده شد. ۱۶ــ از نسخهٔ چ، س افزوده شد . ۱۷ــ چ، ف: پاذیز (= پادیز) .

فصل درگرمابه یافته[11] شود صورتهایی که قوت شهوانی انگیزد چون صورت مهمانیها وصورتهاکه قوت خشم افزاید چون صورت کارزا[ر]هـاونیابنددراو صورتهایی که‌قوتها[ی] عقلی انگیزد چون‌شخصها[ی] فاضلان‌ومانندآن وسبب آنست که شهوت و خشم هردو تابع مزاج‌اند وچون‌خداوندان هردونوع [را][12] درگرمابه ازین‌هردو ضعف رسد بدین هردو صورت دریابدوچه‌نیکوست استنباطها[ی] عقل وهم برین قیاس نردوشطرنج[را استنباط

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	خریف[17]	سردسیر[18]	د [13] ب ار	**باد[14] جنوب** [جهت جنوب][15] از دست راستست چون‌روی درمشرق کنی و گرمست زیراکه بیکبارآفتاب بروافتدهر[گاه][16] که از اوج خویش دورشود وترست ازبهرآنکه بدریا[ی] محیط نزدیکست وپیوسته بخاردریابخویشتن‌می‌کشد واندامها وحرکت را زیان‌دارد وحواس‌را تیره گرداندوتهییج صرع کندوصداع‌آورد ودماغ را از فضلات ممتلی گرداند خصوصاً دماغ‌تررا وقوتها[ی] هاضمه ضعیف گرداند .
	زمستان[20]	گرم‌سیر[21]	ب ح	**باد[14] شمال** [جهت‌شمال][19] برابر جنوبست وبرچپ‌مشرق است وطبعش سردوخشکست ازبهرآنکه‌آفتاب‌ازین‌میانه دورست وآنگاه براوتابدآفتاب که‌برفلك اوج‌آیدواوج دورترجای است برزمین واخلاط وارواح [وحواس][22] را صافی گرداند واندامها قوی گرداندومادتها[ی] بدرادفع کندازتن وسرد گوهرا نرا زیان دارد ومذهب بقراط چنانست‌که بادهوا[ی] متحرك است ومذهب ا[ر] سطاطالیس چنانست‌که‌بخاراست[23] .
	بهار	شرقی	د [24] ح	**باد[14] صبا** [جهت صباآنست][25] که‌آفتاب برآید ومعتدلست مایل بگرمی وخشکی واعتدالش از جهت آنست‌که بیکبارآفتاب از وجدانشود[26] تابتوان[27] گفتن یکبارگی سردست وبیکبار بدو نپیوندد[28] که‌تابتوان[27] گفتن که گرم‌است‌چنانکه‌درشمال‌وجنوبست بل که باعتدال براومی‌تابد وفرومی شود ازین جهت مردمش را مزاج معتدلست وخوب روی باشند .

۱۸ــ چ،ف، متن‌عربی: شمالی. **۱۹**ــ بقیاس نسخهٔ چ ،س ، وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی افزوده شد. **۲۰**ــ چ: تابستان ؛ چنین‌است متن‌عربی. **۲۱**ــ چ: جنوبی ؛ چنین است متن‌عربی. **۲۲**ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد باتوجه به‌متن عربی. **۲۳**ــ س : که‌بخاری [است] که از زمین‌برشود؛ چنین است‌نسخهٔ ف،ومتن عربی . **۲۴**ــ درنسخهٔ س بجای‌نشانهٔ «د» نام «حنین» آمده‌است ؛ چنین است نسخهٔ چ،ومتن‌عربی. **۲۵** ــ از نسخهٔ چ‌افزوده‌شد بقیاس نسخهٔ‌س، وباتوجه به نسخهٔ ف ومتن‌عربی . **۲۶**ــ نسخهٔ اساس: «جداشود»، بقیاس نسخهٔ ف،ومتن‌عربی وبقیهٔ‌جمله‌اصلاح‌شد ؛ شایدهم دراصل بوده‌است: که [نه] بیکبارآفتاب‌ازوجداشود . **۲۷**ــ نسخهٔ‌اساس: «نتوان»، بقیاس‌ضبط نسخهٔ‌س ــ «توان» ــ وباتوجه به‌متن‌عربی وبقیهٔ‌جمله‌اصلاح‌شد. **۲۸**ــ نسخهٔ اساس: «پیوندد» ، بقیاس نسخهٔ ف ومتن‌عربی‌وبقیهٔ‌جمله اصلاح‌شد؛شایدهم‌دراصل‌بوده‌است ؛ و[نه] بیکبار بدوپیوندد .

کردندونرد وشطرنج][1] دو مثال انداز هرچه درعالم رود باتفاق یا بتفکر وشطرنج بفکرت مخصوص است ونرد باتفاق وبخت. و **فارابی** [گوید][2] صورتها وتمثالها را علمی بزرگست و

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رسط	باد دبور	معتدل	مد	آنچه بشمال نزدیکتر بود	هضم طعام را	سردی مزاج را	بنفسیدن با تش	مد[3]	معتدل	همه
رع	فصل بهار	معتدل	مد	میانهاش	حیوان و نبات را	مزاج علت دار را	استفراغ کردن از علت	مد[4]	معتدل	جوانان
رعا	فصل تابستان	گرم وخشك	مد	ابتداهاش	تحلیل فضلات را	سو[ء] الهضم را کز صفرا بود	بغذاها[ی] سرد وتر	مد[5]	سرد	پیران
رعب	فصل خریف	معتدل	مد	میانهاش مجرب	آمیختن بضدها	مزاجها[ی] معتدل را	بچیزها[ی] تر و گرمایه	مد[6]	معتدل	کودکان

۱ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲ــ از نسخهٔ س افزوده‌شد با توجه به نسخهٔ چ،ف، ومتن عربی. ۳ــ چ: خون را حرکت کند بحرکت خویش ؛س: هیچ. ۴ــ چ: خون را صافی[6] وروشن کند ؛س: هیچ نکند. ۵ــ چ: خون را بتفساند؛س: هیچ تولد نکند. ۶ــ چ: خون را بطبع خلطی پزد ؛س: هیچ. ۷ــ ف: گرماوه. ۸ــ از نسخهٔ چ افزوده‌شد. ۹ــ از نسخهٔ چ،س افزوده شد. ۱۰ــ یه = ۱۵؛ در نسخهٔ چ نوشته شده است: درپانزدهم. درمواردی دیگر نیز بجای عدد، حروف بکار رفته است. ۱۱ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دقیقه‌ی. ۱۲ــ چ: معتدل؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۳ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دوام.

بروزگار مذدرس شدست‌اینست آنچه‌تعلق بگرمابه[۷] داردوسخن درحفظ صحت موی‌ماندست وآن برچند قسمتها است : اول چون خواهی که‌موی پاك شودو سیاه [شودو][۸] بسیارشود

زمانها	شهرها	رایهای[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	معتدل	د ب ار	**دبور** جهت دبور آنجاست‌که‌آفتاب فروشود وطبع‌صبادارددو لیکن‌گاه‌گاه مضطرب شود وبسردی‌وخشکی میل‌کند واضطرابش ازانست‌که‌آفتاب ازبامداد بروی‌نتابد ومردمش رااز‌سرما‌رنج‌بود و آخرروز بیکبار آفتاب براو نیرو‌کند چنانکه طبع خریفست و جزازین‌چهار باد‌که‌یاد‌کرده شدچهار باددیگرهست میان‌هردویکی وطبعش‌طبع آن بود که بدو نزدیکتر[بود][۹].
نسبتش نیست	کوهستان[۱۲]	ب ح ار	**اول بهار** آمدن آفتاب بنقطهٔ حملست در « یه »[۱۰] ازآذار ومعتدلست چه آفتاب آن وقت برخط استوارود و آخرش آمدن‌آفتاب بآخرتردقیقه‌ای[۱۱] ازجوزا است ومدتش‌سه ماه است درسه‌برج ، ماه دوم[۱۳] آمدنش‌بثورست و اولش « یه » ازنیسان وآخرش از «یه» ازماه ایار وهرماهی را ازین سه گانه نسبتست که‌بدان[۱۴] دیگرپیوسته وهم‌چنین‌درهرفصلی .
نسبتش نیست	کوهستان	د ج	**اول تابستان** آمدن‌آفتاب باول سرطان است اندر «یو»[۱۵] ازماه‌حزیران وآخرش‌آمدن[۱۶] بآخرتردقیقه‌ازسنبله‌در «یز»[۱۷] از ایلول وماه دومش[۱۸] آمدن آفتاب‌باسدست در «یح»[۱۹] ازتموز وآخرش‌آمدن‌آفتاب بسنبله در «یح» از ماه‌آب وطبعش گرم و خشکست چه‌آفتاب‌این‌وقت بغایت‌ارتفاع‌بود درشمال وبربالا[ی] سرما گذرد [ومذهب‌بقراط و جالینوس چنانست‌که اول تابستان برآمدن‌ثریاست ، وقت دروغله][۲۰] .
نسبتش نیست	معتدل	ب ج ح	**اول خریف** آمدن‌آفتاب باول‌میزانست در « یو » از ماه ایلول واینجادگرباره‌آفتاب از شمال بخط استوا[۲۱] بازآید دگرباره میل جنوب کند و آخرش رسیدن‌آفتاب بآخرتر دقیقهٔ[۲۲] قوس‌است‌در «ید»[۲۳] ازکانون‌الاول‌وماه‌دومش[۱۸] آمدن‌آفتاب‌بعقرب است‌در« یـز »ازتشرین‌الاول‌وآخرش[در «یو»][۲۴] ازتشرین‌الاخروطبعش سردوخشکست باعتدال مایل وخشکیش از انست‌که بر[۲۵] تابستان گذشته بودوسردیش ازانست‌که‌بزمستان نزدیك.

۱۴ـ رسم‌خط نسخهٔ‌اساس : کبدان . ۱۵ـ یو = ۱۶؛ نسخهٔ‌ج: اندرشانزدهم. ۱۶ـ س‌افزوده: آفتاب. ۱۷ـ یز = ۱۷؛ نسخهٔ‌ج: درهفدهم.
۱۸ ـ رسم‌خط نسخهٔ اساس : دوامش. ۱۹ـ یح = ۱۸ ؛ نسخهٔ‌ج : هژدهم. ۲۰ـ از نسخهٔ‌س افزوده‌شدبقیاس نسخهٔ ف ،و متن‌عربی .
۲۱ـ ج: بنقطهٔ اعتدال؛چنین‌است‌نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۲۲ـ رسم‌خط نسخهٔ‌اساس:دقیقه‌ی. ۲۳ـ ید = ۱۴؛ نسخهٔ ج :درچهاردهم.
۲۴ـ از نسخهٔ‌س افزوده‌شدبقیاس نسخهٔ ج. ۲۵ـ رسم خط نسخهٔ اساس: کبر.

املج وكتیرا وتخم اسفیوش[1] ازهریكی سه بهره[1] وزاج نیم بهره وبوره هشت یكی بآب چگندر
تركند یابازهرهٔ گاو بكار برد. دوم[2] اگرخواهی كه موی سیاه شود مرداسنگ اصفهانی یك بهره[3]
وگل سبزدو بهره بآب صابون تركند وبكار برد **آخر**[4] گوز باپوست سوخته بكار برد نخست بحنا
رنگ كند پس بوسمه و چون خواهی كه موی خضاب فروگذارد مندحضری[5] براو طلا كند.

آخر[6] چون خواهی كه موی سپید گردد بگوگرد یابسرگین بالوازه[7] مبخر كند **آخر**[6] چون

عدد	نامها	طبعها	درجت	اندر تغییرهوا ازجهت شهرها ووقتها				آنچه تولد كند	منفعت	
				بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش		مزاجها	سنها
رعج	فصل زمستان	سردوتر	ب	[آنكه بهار پیوسته بود][8]	هضم طعام را	انگیختن بلغم را	بآتش وجامهٔ گرم وگرمابه	مد[9]	گرم وخشك	جوانان
رعد	شهرها[ی] شمالی	سردوخشک	ب[10] ی	هرچه آتش وخاكش نیك بود	شجاعت افزاید	سینها[ی] تنگ را	باعتدال بازآوردن جای	مد[11]	گرم وتر	جوانان
رعه	شهرها[ی] جنوبی	گرم وتر	م ر[12]	هرچه ازدریا دور وبشمال نزدیك	نشاط وشادی افزاید	آبله وسرخجه را	تقویت معده ودماغ را	مد[12]	سردوخشك	نیم پیران

۱ــ۱، نسخهٔ ف: برابر؛ متن عربی: اجزاء؛ یعنی ازهریكی یك بهره. ۲ــ رسم خط نسخهٔ اساس: دوام. ۳ــ س افزوده: وآهك دو بهر؛ ف: نوره جزو؛ چنین است متن عربی. ۴ــ در نسخهٔ چ، س بجای «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۵ــ چنین است نسخهٔ چ، س: متن عربی: المبد الحصری نوع من العنبر؛ مند را نوعی ازعنبرسیاه شمرده اند وبرخی آن را «مید» دانسته اند به یاء مجهول (رك: حواشی برهان قاطع). ۶ــ در نسخهٔ چ بجای «آخر» نوشته شده است: دیگر. ۷ــ نسخهٔ ف: پرستك؛ متن عربی: خطاف؛ درلغت «بالوایه، پالوانه، پالوایه» بمعنی پرستوست. ۸ــ نسخهٔ اساس: «شجاعت افزاید» بقیاس نسخهٔ ی، س، ومتن عربی اصلاح شد. ۹ــ چ: خونی غلیظ؛ س: هیچ تولد نكند. ۱۰ــ در این ستون، نسخهٔ اساس: «س، خ»، بقیاس دیگر موارد مشابه وبا توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد. ۱۱ــ چ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ نكند. ۱۲ــ نسخهٔ اساس: «ت»، بقیاس دیگر موارد مشابه وبا توجه به نسخهٔ چ اصلاح شد.

خواهی کهموی نروید[۱۴] اصلا نخست بکند آنگاه آرد باقلی را تر کرده برمالد **آخر**[۶] چون خواهی کهموی برویدبقوت سنب بز سیاه بسوزانندو بروغن زیت تر کنندو بکار بردومند حضری نوعی از عطرهاست .

عطرها بوهای خوش غذا[ی] روح است وروح مرکب قوتهاست وبوی خوش را همچنان قبول کندکه هواروشنایی را وزچند[۱۵] بسیطست ازشکوفهاودرختهاچون عود وصندل وکافورو

	قیاسی		رایها[ی] حکیمان	اختیارات
	زمانها	شهرها		
	نسبتش نیست	کنارهٔ دریا	[ب] ۱۶ [ج]	**اول زمستان** آمدن آفتاب بجدی است و اینجابغایت نشیبی آفتابست ازجانب جنوب در «یو» ازکانون‌الاول وآخرش آمدن آفتاب بحوتست‌در «یه» ازآذاروازانجاغایت بلندی آفتاب[است][۱۷] از جانب جنوب . وماه دومش[۱۸] آمدن آفتاب بدلواست در «یو» ازکانون الثانی و آخر در«یح» ازشباطو باشد که‌درحساب یك روزتقدیم [و][۱۹] تأخیرافتد وطبعش سردوترست ب را اعتقاد چنان است که اول‌زمستان فروشدن ثریاست وقت غله کشتن.
	تابستان	گرم‌سیر	[ب] ۱۶ [ج]	**شهرها**یی که‌بزیرقطب[۲۰] شمالیست چون شهرها[ی]سقلاب علی‌المثل بغایت سردوخشك‌بود مردمش بلندبالاوپهن‌سینه‌ودرشت‌- خو باشنداز‌جهت آنکه حرارت دردرون تنشان نهان‌باشد وباریك‌- ساق‌باشند ازبهرآنکه حرارت ازاطراف‌ایشان‌دور باشدودرازعمر باشنداز جهت آنکه طعامشان‌زودهضم‌شودو[۲۱]شراب‌تاحدی دوست‌- دارنداز بهرآنکه بسیارخورش‌باشند وزنان‌ایشان بیشترنازاینده باشندچه‌ازخون‌بی نمازی کم‌پاك‌شونداز بهرآنکه‌سخت‌سردطبع باشند
	خریف[۲۳]	هرچه‌بر قطب‌شمال	[ب] ۱۶ [ج]	**شهرها** که در زیرقطب جنوبست چون حبشه‌علی‌المثل برضد احوال شهرها[ی] شمالی [بود][۲۲]وهواش گرم وتروبسیار- عفونت‌وآبهاش‌تیره‌وشور[۲۴]و گنده‌وروی[۲۴] مردم‌آن‌ولایت‌سیاه و کم- خوار باشند ودماغها[ی] ایشان ضعیف باشد وخمارشان‌بسیار گیرد وپیوسته‌ازدماغشان‌رطوبات[به][۲۵]معده‌پیوندد‌بسیارواشتها[ی]طعام کم گرداند وازین‌جهت‌راهضم‌طعام‌ایشان‌دشخوار باشد وعمرهاشان کوتاه‌بودوشکمهاشان‌همیشه‌نرم‌بودازضعیفی‌معده‌وطرب‌دوست‌باشند

۱۳ــ چ: خونی‌غلیظ ؛س:هیچ. ۱۴ــ نسخهٔ اساس:«برویذ»، بقیاس نسخهٔ چ،س اصلاح شد وباتوجه به نسخهٔ ف. و متن‌عربی. ۱۵ــ چ افزوده:گونه . ۱۶ــ سرتاسراین‌ستون‌درنسخهٔ اساس‌محوشده است‌بقیاس نسخهٔ چ،س،ف ، ومتن‌عربی افزوده‌شد. ۱۷ــ ازنسخهٔ‌س افزوده‌شد. ۱۸ــ رسم‌خط‌نسخهٔ اساس: دوامش. ۱۹ــ از نسخهٔ چ،س افزوده‌شد. ۲۰ــ نسخهٔ اساس:«قطبها»، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف،ومتن‌عربی اصلاح‌شد. ۲۱ــ نسخهٔ اساس‌افزوده :«تا»، بقیاس نسخه‌چ،س‌حذف شد. ۲۲ــ از نسخهٔ چ افزوده شد. ۲۳ــ چ: پاذیز(= پادیز)، چنین است‌نسخهٔ‌ف. ۲۴ــ۲۴، نسخهٔ س :وگونهٔ روی؛ درنسخهٔ‌ف ، ومتن عربی نیزکلمه‌ای‌معادل «گنده» نیست. ۲۵ــ از نسخهٔ چ،س‌افزوده‌شد.

افاویه وازحیوان چون مشك وند ومانند آن و از چشمها[ی] جوشان چون عنبر و نیز باشد که مرکب بود چون مثلث ند[1]. **صفتش** عود بیخته بحریر یک بهره مشک سوده یک بهره عنبر چرب یك بهره عنبر راحل کنند وهمه را بیامیزند باهم و پاره پاره کنند و ندمنصف **صفتش** یک بهره مشک

عدد	نامها	طبعها	درجت	بهترینش	منفعتش	مضرتش	دفع مضرتش	آنچه تولد کند	مزاجها	سنها
رعو	شهر ها[ی] شرقی	معتدل	م	هر چه شمالش گشاده و جنوبش بسته	همه قوتها[ی] تن را سود دارد	صاعقه و زلزله را	بغلیظ گردانیدن غذا	مد[2]	معتدل	همه
رعز	شهرها[ی] غربی	معتدل[3]	م ر	جزیرها[ی] سعدا[4]	پیدا گردانیدن معادن	تغییر مزاجها	باعتدال باز آوردن	مد[5]	معتدل	نیم پیران
رعح	هوای وبائی[6]	هلاك كننده و بد	ر[7] ح	هرچه طبعش متغیر نشود	[هلاك دشمنان را][8]	حیوان و نبات را	ببخورها که ضد وبا[9] بود	مد[10]	هیچ مزاج را	هیچ کس را
رعط	تریاق و مانندش	گرم و خشك	مد[11]	آنچه نخست خرد و س را دهندش پس زهر بر او کار نکند	زهرها و بیماریها را گرم و سرد	بی خوابی را	بکشکاب و مبردات[12]	مد[13]	سرد و تر	نیم پیران[14]

۱ــس: ندمثلث؛ نسخهٔ اساس:«مثلث و ند»، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۲ــچ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ تولدی نکند. ۳ــ چ: مضطرب دراعتدال؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۴ــنسخهٔ ف: جزایر سعدا؛ چ،س: جزیرهای سعدرا؛ متن عربی: جزایرالشعراء. ۵ــچ: خونی مایل باعتدال؛ س: هیچ نکند. ۶ــ نسخهٔ اساس: «ومای»، بقیاس نسخهٔ چ،س،ف ومتن عربی اصلاح شد. ۷ــ نشانهٔ «ر» طوری است که شاید «ب» هم خوانده شود. ۸ــنسخهٔ اساس: «پیدا گردانیدن معادن»، بقیاس نسخهٔ س، چ، ف، ومتن عربی اصلاح شد. ۹ــ نسخهٔ اساس: «و بای»، بقیاس نسخهٔ س اصلاح شد. ۱۰ــ چ: خونی مرطوب کننده؛ س: هیچ نکند. ۱۱ــ دراین ستون؛ چ: مد، ی، مد؛ ف: گ، خ(=ح، ی). ۱۲ــ نسخهٔ اساس: «مبرودات»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد. ۱۳ــچ: خونی مایل بقوت؛ س: هیچ. ۱۴ــچ افزوده: و پیران؛ چنین است نسخهٔ ف، ومتن عربی. ۱۵ــ از نسخهٔ س افزوده.

ویک بهره عنبر. و باشد که از بهر دفع حرارت را دو دانگ سنگ کافور سوده در افگنند یا دانگ سنگی وکس باشد که دوسه یک مشک بکار بر دوسه یکی عنبر وعود مدرج نیز باشد وهم از جملهٔ مرکباتست. **صفت** عود پاره کرده ده درمسنگ ومشک یک مثقال وعنبر نیم مثقال وکافور رباحی

زمانها	شهرها	رایها[ی] حکیمان	اختیارات
بهار	شرقی	ب ج	**شهرهای شرقی** را هوائی صافی ومعتدل بود و بخشکی مایل چون بهار وغذاهاشان معتدل بود و آبها صافی وخوش زیرا که آفتاب باعتدال بر آبها[ی] ایشان تابد نه چنان [بسیار][15] که شور گردا ندو نه چنان اندك که غلیظ گرداند و گونهٔ رویشان سپید و سرخ بود و اندامهاشان فربه و آوازهاشان خوش وصافی وصورتهاشان نیکو بود وخویهاشان کریم و بیماریشان کم و گیاهانشان[16] بسیار و درختهاشان بزرگ و خشم وتهور در ایشان کم [بود][17] و باوقار وسکون [باشند][17].
بهار	شمالی	ب ج	**شهرهای غربی** را هوا بحرارت ورطوبت مایل باشد وغذاهاشان گرم باشد و آبها تیره زیرا که بامداد آفتاب بر ایشان کم تابد و در تابستان بامداد سرما یابند وشبانگاه گرما[ی] آفتاب چنانکه طبع خریفست [ا] زیرا[18] بتن ضعیف باشند و گونهٔ رویشان مکروه [بود][19] و بیماریشان بسیار و هر شهر که درمیان دو شهر مخالف بود هر دو بر وی مستولی باشند و حکمش حکم آن شهر بود که بدو نزدیکتر بود.
هیچ وقت	هیچ شهر	[ب][20] [ج]	**هر گاه** که در بهار بویها[ی] ناخوش پدید آید طاعون و آبله بسیار شود و زیرزمینها و سردابها بدین نشینند و سرکه در نشستگاهها بریزند بعوض آب و ببرگ مورد وصندل و بان مبخر باید کردن و باطعامها سرکه بسیار باید خوردن و با آب خوردنی نیز بباید آمیخت سرکه را و پیوسته استفراغ بکار باید داشتن چون داروها[ی] مسهل وفصد و پیوسته آب گل و کافور می باید بوییدن وخوردن گل ارمنی عادت کند.
وقت حاجت[24]	سردسیر[25]	[ح][20]	**تریاق** بمدت ده سال تمام شود و تا سی سال بقوت باشد و پس از سی سال هیچ قوتش نباشد. ومار گزیده را یك قیراط باشربتی[21] [شراب][22] دهند و آب نار[23]. و اندام گزیده را بتریاق طلی کند تا دل قوی گردد وزهر از تن بیرون دمد. و هر اندام که مار گزد آنرا بزند بباید بریدن یا بستن تا زهر درهمهٔ تن پراگنده نشود [و][26] درحال فصد باید کردن و کژدم گزیده را شراب باسیر باید دادن و آن اندام گزیده کژدم کشته بر مالیدن و بشیرقی کردن.

شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۱۶ــ نسخهٔ اساس:«گیاهاشان»، اصلاح شد؛ چ: گیاشاشان؛ س: گیاشان. ۱۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۱۸ــ بقیاس ضبط متن عربی: «فلذلك»، و نسخهٔ ف: «ازین جهت»، و با توجه به معنی جمله اصلاح شد. ۱۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد. ۲۰ــ این ستون در نسخهٔ اساس محو شده است، از نسخهٔ چ افزوده شد. ۲۱ــ نسخهٔ اساس: «شیرینی»، بقیاس نسخهٔ چ، س اصلاح شد. ۲۲ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۳ــ نسخهٔ س، ف، و متن عربی «و آب نار» ندارد. ۲۴ــ چ: زمستان اگر حاجت افتد؛ چنین است نسخهٔ ف، و متن عربی. ۲۵ــ چ: سردسیر الا اگر ضرورت بود؛ چنین است نسخهٔ ف؛ س: وقت حاجت؛ متن عربی: الباردة لا الصفراوية. ۲۶ــ بقیاس نسخهٔ چ، س، ف، و متن عربی افزوده شد.

ربعی عنبر وعود راحل کنند ودرمشک وکافور زنند. [عودمکفر][1] هم ازین جملتست. **صفت** عود را درجلاب بایدآغشتن ودرکافور نوشتن وبر آردبیزی نهادن تا در سایه خشک شود و کسی که حل کافوردانـد[2] ازجلاب مستغنی باشد .

شرابها یابسیط بود یامرکب . بسیط شرابها[ی] ساده بود ومرکب آنچه باشکوفها بود چون نیلوفروگل یابامیوها[ی]ترش بود چون سرکه یابامیوها[ی] قابض چون سیب وآبی. یاباصول وبزورچون بادیان واصل کبر. **فصل** درمنفعتها[ی شرابهاهر][3] شراب که ترش وقابض بودتسکین صفراکندوسردی افزاید چون سکنگبین سفرجلی بران صفت که جالینوس فرموده است . وچون ترشیش وشیرینیش باعتدال بود تقطیع و تلطیف کند چون سکنگبین ساده . وچون لزج وقابض بود باندك مایه شیرینی اسهال کندچون شراب بنفشه وشراب گل وشرابها[ی] قابض وبویا دماغ وجگرراقوی گرداند چون شراب صندل . واجب چنان کند که کسی راکه درد بر وسینه وسرفه باشداز همه شرابها[ی] ترش وقابض پرهیز کندوکسی را که اسهال خون [و][4] شکم رفتن رنجه دارد ازهمه شرابها[ی]شیرین پرهیز کند وچون خواهی که شکم نرم کندهمه شرابها[ی] شیرین باید خوردن وبازگرفتن شکم راشرابها[ی]قابض بایدخوردن وتفتیح وتلطیف راشرابها[ی]ترش رادردیگ سنگین بایدپختن وکف او[5] بکفچهٔ چوبین بربایدگرفت وچون آب میوها[6] خواهدگرفت درهاون سنگین بایدکوفتن ومیوه راپس ازچیدن یک شبان روز ببایدنهادآنگاه بکاربردن وبنفشه راکنارها[7] ببایدافگندن وقمع بکاربردن وگل راقمع وتخم ببایدافگندن وبرگ بکاربردن وهرچه خشک بودچون اصول نخست درآب بایدآغشتن آنگاه بپختن وهرچه تر بوددرحال ببایدپختن وهمه شرابها نیک بپز دوکفش می گیرد تاآنگه که[8] اسپیدشودوترش راتاآن وقت می پز که شیرین گردد وشیرین تاآن وقت تا[9] بقوام آید تاازتباه شدن ایمن باشی. وتاازپختن فارغ نشوی آب گل وافاویه رابکارنبایدبردن ودرزیرهمه شرابها آتش نرم بایدکردن ازیک جانب تا از دگرجانب کفش برتوان گرفتن .[نشستگاهها][10] را[11] بایدکه هوایش از همه کیفیات بدخالی بودوگرکیفیتی بدبود درپیش بویها[ی] خوش برگذر

۱ــ نسخهٔ اساس : «صفت»، بقیاس نسخهٔس، ومتن عربی اصلاح شد؛ف: عودمکفن.
۲ــ س افزوده: کردن .
۳ــ ازنسخهٔس افزوده شدبا توجه به متن عربی .
۴ــ ازنسخهٔس افزوده شد با توجه به نسخهٔف ومتن عربی.
۵ــ چ،س: ازو .
۶ــ نسخهٔ اساس افزوده: «میوها»، بقیاس دیگر نسخه‌ها زائدومکرربودحذف شد .
۷ــ نسخهٔ اساس:« نکارها»، بقیاس نسخهٔس وباتوجه به متن عربی اصلاح شد .
۸ــ س : تااندك و:ف افزوده: اندك شودو؛ چنین است متن عربی.
۹ــ درنسخهٔ چ،س بجای«تا» نوشته شده است : که.
۱۰ــ ازنسخهٔس افزوده شد با توجه به نسخهٔف،ومتن عربی.
۱۱ــ نسخهٔ چ،س: «را» ندارد.

شمال باید نهادن بتابستان وزمستان ،آفتاب را بدان راه باید دادن تا لطیف گرداند وبخارها بخویشتن کشد وصورتها[ی] نیکو بردیوارها[ی] نشستگاهها مستحب است تاچشم درلذت بهرور[۱] شود ودیدن آن خواب آوردهم چنان که شنیدن افسانها[ی] خوش[۲].

هوا معتدل بودو نامعتدل بود ومعتدل آن بودکه هواصافی وپاك بود از همه دودها[۳] وخوش بوی بود نه چنان گرم که عرق آرد ونه چنان سرد که تن را بلرزاند چون آفتاب براو تابد زودگرم شودوچون ازوفروشود زودسرد گردد هرگه که چنان باشد هوا قوتها[ی] تن بیفزاید وطبعها باعتدال بازآرد وخلطها وروحها صافی گرداند وبرهضم طعام یاری دهدوهوا نامعتدل ازان بودکه جوهرش[۴] بجملگی تباه شود چون هوا[ی] وبائی واز دو سبب خیزد : یا ازبخارها بود پیرامون شهرکه باهوا آمیخته شود یا ازمردن چهارپایان یا ازکشتن بسیار درکارزارها پیرامون شهر وبیماری خطرناك خیزد ازان یا از تغییر هوا ازجهت وقتها[ی] سال چنانکه مثلا درزمستان سرما نباشد وبرف وباران نیاید وتابستان برف وباران آیدوسرد بودیاسببی درهوا بودکه گرم تر ازعادت واعتدال بود یاسردتر. و این ازپنج سبب خیزد: اول فصلها[ی] سال ودوم از برآمدن وفروشدن ستارگان بزرگ ودوری ونزدیکی ایشان بآفتاب چون شعری وذنب الدب[۵] وسیم ازبادهاچه شمال عمردراز دهدوگونها[ی] روی نیکودارد چون اهل سقلاب وجنوب بضد [وبادصبا][۶] معتدل بود وبیهارماند وغربی مضطرب [بود][۷] و بخریف ماند.چهارم ازشهرها برپنج[۸] بخشش است: [اول بادهای چهارگانه ویادکرده شد،دوم نهادن شهری][۹] بربلندی وپستی وآب هوا [ی]صافی وتیره وسیوم آنکه کوه پیرامنش بودچه هرشهر که جنوبش بکوه پوشیده بود طبعش چون طبعها[ی]شهرها[ی]شمالی بود وچهارم آنچه دریا پیرامونش [بود][۱۰] چه بهرشهرکه دریا پیرامونش[۱۱] بود جنوبی بود وپنجم طبعها[ی] شهرها[ی] سنگ لاخ سرد وخشك بود وآبش سردوتر[۱۲] ازگل بوم[۱۳] بود و زمین گچ بوم گرم بود .

۱ــ چ،س: بهره ور.
۲ــ س افزوده : که گوش ازشنیدن آن درخواب شود .
۳ــ س افزوده : وگردها.
۴ــ رسم خط نسخهٔ اساس: کجوهرش .
۵ــ نسخهٔ اساس:«ذنب الرب»، بقیاس نسخهٔ س،ف ، ومتن عربی اصلاح شد.
۶ــ از نسخهٔ س افزوده شد؛ ف: بادمشرقی؛ چنین است متن عربی.
۷ــ از نسخهٔ س افزوده شد .
۸ــ نسخهٔ اساس :«برچند» ، بقیاس نسخهٔ س،ف،و متن عربی اصلاح شد .
۹ــ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف ، ومتن عربی.
۱۰ــ از نسخهٔ چ،س افزوده شد.
۱۱ــ س: دریا برجنوبش؛ چنین است نسخهٔ ف،ومتن عربی .
۱۲ــ ف : سردتر.
۱۳ــ س : ازآب گل بوم؛ف: ازآب خاك نا کی .

فصل هر گاه که اتفاق افتد چنانکه شهرها[ی] کوهستان در نشیب باشد بزمستان از باران بسیار رنج باشد وبتابستان از تافش[1] آفتاب وتن واندام اهلش خشک وباریک و سخت بودو بصنعتها وصورتها ماهر باشند[2] ودرشت خوی باشند[2] وازجهت رطوبت[3] پیوستشان بیماریها[ی] تیز[4] باشد واوستادی ودانش چنین جایها پیدا شود وگر نه بسیطی راطبعی ظاهر غالبست چه هوا[ی] گرم تن را لاغر کند وتشنگی افزاید واشتها[ی] طعام ببرد ودل گرم گرداند وتب آرد وقوتها کم کند ومسامها بگشاید وتن راسست[5] گرداند. وخون از بینی بگشاید واصحاب [زکام و][6] نزلات وفالج [وتشنج][6] را سود دارد هرگاه که از رطوبت بود وهوا[ی] سرد بضد این بود[7] و اصلاح هوای گرم بخیش خانها وزیرزمینها و آب سرد ویخ بایدکردن و اصلاح هوای سرد بزمستان خانها وجایها[ی] گرم وپوستینها وآتش واصلاح هوای خشك بنزهتگاهها وآبها[ی] روان وهوای تر بغذاها[8] که آفتاب از دوردر تابد[9] ومانند این ومنفعت ازهوا [ی] سرداست[10] [نه جوهرهوا][11] نه بینی هوا[ی] گرمابه گلوگیر بود همچنان مردم را حاجت بهوا بیشتر بود ازانکه بآب نه بینی که گرسنهٔ[12] گلوگرفته راچون خناق رها کند نخست میل هوا کندتا نفس-زند آنگاه غذا[13] آرزوی کند. وهمچنین آدمی بی آب بزید بیش ازان روزگار که بی[14] هوا بزید وهوا یکی از آخشیج چهارگانه است وباد بخاری است اززمین نمناك خیزد چون آفتاب برزمین تابد وپیش آفتاب باز[15] شودهم برسمت آفتاب وطبع این بخارهم چون طبع زمین است. اینست آخرترین سخنی در سببها[ی] ششگانه واین هرشش تعلق بسه قوت دارد طبیعی ومخصوص بطعام وشراب و استفراغ واحتقان است. و هیولی[16] مخصوص بهوا[ی] محیط و احداث نفسانیست و نفسانی[17] مخصوص بحرکت وسکون وخواب وبیداریست، والله اعلم بالصواب.

۱ـ چ، س: تابش

۲ـ۲ ،ف: وصورت واخلاقشان نیکو بود؛ چنین است متن عربی.

۳ـ نسخهٔ اساس افزوده: «و»، بقیاس نسخهٔ س و با توجه به نسخهٔ ف ومعنی جمله حذف و اصلاح شد.

۴ـ س: بیماریهای تر؛ف: امراض خریفی؛ چنین است متن عربی.

۵ـ نسخهٔ اساس: «دشت»، بقیاس نسخهٔ چ، س، ف اصلاح شد.

۶ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به متن عربی.

۷ـ نسخهٔ ف افزوده: وهوای تر رطوبت را براند امها نگاه دارد و نحیفان را شاید و پوست و گوشت را نرم گرداند و تازه و با طراوت کند و آنچه خشك بود برضد این بود؛ چنین است نسخهٔ س ومتن عربی.

۸ـ کلمهٔ «بغذاها» دراین جا درست نمی نماید؛ درمتن عربی «علالی جمع علیة» است بمعنی بالاخانه‌ها ودر نسخهٔ ف: بر علیها (= علیة‌ها) نشستن.

۹ـ ف: که درو آفتاب تابد؛ چنین است متن عربی.

۱۰ـ نسخهٔ اساس: «آنست»، بقیاس نسخهٔ س ومعنی جمله اصلاح شد.

۱۱ـ از نسخهٔ س افزوده شد با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی.

۱۲ـ ف افزوده: وتشنه؛ چنین است متن عربی.

۱۳ـ س افزوده: وآب؛ چنین است نسخهٔ ف ومتن عربی.

۱۴ـ نسخهٔ اساس: «روزگار گرمی»، بقیاس نسخهٔ س، ومتن عربی اصلاح شد.

۱۵ـ نسخهٔ اساس: «بار»، مطابق نسخهٔ س اصلاح شد.

۱۶ـ در نسخهٔ ف بجای «هیولی» نوشته شده است: قوت دوم حیوانی است؛ چنین است متن عربی؛ در نسخهٔ س بجای این کلمه نوشته شده: نفسانی.

۱۷ـ نسخهٔ اساس: «احداث نفسانی و نفسانیست»، با توجه به نسخهٔ ف، ومتن عربی اصلاح شد.

نامها[ی] حکیمانی که درین کتاب یاد کرده شد و از ابتدا[ی] نامهاشان یك حرف یا دوحرف نوشتم تخفیف را					
بقراط[1]: ب	جالینوس[2]: ج	روفس[3]: رو	دیسقوریدوس[4]: د	فولس[5]: فو	اریباسیوس[6]: ار
ثیاذوق[7]: ثیا	یوحنا[8]: یو	ماسرجویه[9]: ما	عیسی بن ماسویه[10]: ع	شرك هندی[11]: ش	رازی[12]: را
مسیح[13]: م	حنین[14]: ح	اسحق[15]: اس	یهودی[16]: ی	بختیشوع[17]: بخ	فارابی[18]: ف
اسحق[19]: ق	جبرئیل[20]: خ	یهودی[21]: ه	مصری[22]: ص	قدما	تعالیق مقلوبی[23]

۱ــ بقراط Hippocrate طبیب بزرگ یونانی که درقرن پنجم‌وچهارم قبل ازمیلادمی‌زیست.
۲ــ جالینوس Galenos = Galien' طبیب معروف یونانی که درقرن دوم‌وسوم میلادی‌می‌زیسته است.
۳ــ روفس افسسی Rufus d' Ephèse' ملقب به الکبیر که دراواخر قرن اول واوایل قرن دوم‌میلادی‌می‌زیست.
۴ــ دیسقوریدوس Pedanius Dioskorides پزشك‌وگیاه‌شناس وداروشناس نامبردارقرن اول میلادی.
۵ــ فولس (بولس) الاجانیطی Paulos d' Aigina طبیب وجراح معروف یونانی در قرن هفتم میلادی.
۶ــ نسخهٔ اساس:«اربیانوس»، بقیاس نسخهٔ‌س اصلاح‌شد. اریباسیوس Oreibasios = Oribase پزشك‌یونانی‌قرن‌چهارم‌و پنجم‌میلادی.
۷ــ ثیاذوق (تیاذوق) Théodocus پزشك مشهور مسیحی درقرن اول هجری وطبیب حجاج بن یوسف ثقفی.
۸ــ منظور از«یوحنا» ظاهراً یا یوحنا بن ماسویه است که رئیس بیت الحکمة درعهد مأمون وازپزشکان مشهور گندی‌شاپور بــود ویــا یوحنا بن سرابیون (Sérapion) مؤلف کناش کبیرو کناش‌صغیر.
۹ــ ماسرجویه(ماسرجیس) ازمترجمان بزرگ کتب‌سریانی به‌عربی که کناش اهرون اسکندرانی را به عربی درآورد ودرطب تألیفاتی داشت ومعاصرامویان بود.
۱۰ــ نسخهٔ‌س:عیسی بن ماسه،وی از اطبای معروف قدیم وصاحب‌آثاری درطب بوده است از قبیل‌قوی الاغذیة، وکتاب من‌لایحضره طبیب(الفهرست۴۲۶). اماعیسی رایکی از پسران ماسویه نام برده‌اند که براثر افراط درمطالعه به مالیخولیا گرفتار شد، رك: Cyril Elgood 88). شاید نیز دراصل بوده‌است :«عیسی بن ماسرجویه» که درطب تألیفاتی داشته‌است (الفهرست۴۲۸).
۱۱ــ ابن ابی اصیبعة درکتاب عیون الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ۵۰/۳ نام‌وی‌رادرشماراطبای‌هندآورده که رازی‌درکتاب حاوی ودیگر آثارخودازکتاب اونقل‌کرده‌است. ۱۲ــ رازی (محمدبن‌زکریا) دانشمند وطبیب معروف که در۳۱۳ ه. درگذشته‌است.
۱۳ــ شاید«مسیحی» بوده است یعنی ابوسهل‌مسیحی(عیسی بن‌یحیی)طبیب‌معروف قرن‌چهارم وپنجم هجری صاحب تألیفاتی‌درطب.
۱۴ــ حنین بن اسحق johannitius طبیب نسطوری ومترجم معروف کتب طبی‌یونانی به‌سریانی وعربی(۱۹۴ــ۲۶۰ه).
۱۵ــ شایداسحق بن‌حنین(ابویعقوب)است پسرحنین بن‌اسحق‌ومترجم کتب فلسفی‌وطب وریاضی ازیونانی‌وسریانی به‌عربی‌وصاحب‌آثاری درطب که در۲۹۸ ه. درگذشته.
۱۶ــ یهودی همان ماسرجویه را دانسته‌اند که یهودی مذهب بود؛ رك Cyril Elgood 100.
۱۷ــ بختیشوع پسرجورجیس طبیب مهدی، هادی، وهارون خلفای عباسی که در۱۸۵ه. درگذشته‌است.
۱۸ــ فارابی (ابونصرمحمدبن‌محمد) فیلسوف بزرگ که در۳۳۹ هجری درگذشت.
۱۹ــ دراین جدول دواسم «اسحق‌ویهودی» مکررست. درنسخهٔ‌س دیگراسامی ازشمارهٔ ۱۶ به‌بعد مذکورنیست. شاید دراین جامراد اسحق طبیب است که مسیحی ومقیم قرطبه بود ومعاصر امیرعبدالله اموی(رك:عیون الانباء۶۸/۳ ؛طبقات الاطباءوالحکماء۹۷).
۲۰ــ جبرئیل‌پسر بختیشوع طبیب هارون، امین ومأمون عباسی‌که تا ۲۱۳ه. زیسته است. علامت اختصاری این اسم در نسخهٔ اساس ونسخهٔ‌چ حرف «خ» نوشته شده نه‌حرف«ج» شایدبرای‌آن‌که حرف «ج» نشانهٔ «جالینوس» اختیارشده است.
۲۱ــ آیا ممکن است‌ابن‌بکلارش منظورباشد‌که یهودی بود وازعلمای بزرگ اندلس درطب ودرادویهٔ مفرده تخصص وبصیرت داشت وکتاب مجدولی‌درهمین‌باب بوجودآورد(رك: عیون الانباء۸۵/۳).
۲۲ــ شاید ابن‌رضوان مصری طبیب وحکیم معروف‌قرن پنجم‌هجری مرادست که ابن بطلان بغدادی مؤلف تقویم‌الصحه بااومعارضاتی نیزداشته است ورسالاتی بر‌ردهم نوشته‌اند. ۲۳ــ درمراجع مربوط‌توضیحی دراین‌باب‌به‌نظر نرسید.

فصل

اگر کسی این کتاب فروخواند و گوید من بسیار روزگار زندگانی کردم و هرگز محتاج چنین کتابها نبودم ، بسیار طعامها که اینجا رخصت داده نیست که با[۱] هم خورند خورده‌ام و مرا هیچ زیان نداشت چون اندیشه کند مگر دریابد که او را این خطا از کجا افتادست و بعینه این حال هم چنانست که اگر ایزد تعالی بنده را بگناه اول عقوبت کردی خود هیچ کس دیگر گناه نکردی و اگر دزد چون بدزدی رفتی بدفعت اول گرفتار شدی خود هیچ کس دزدی نکردی و نیز باید که معلوم کند که تن[۲] مردم مانند زمین است چون عمارت کنند و آبادان دارند و آبش باعتدال دهند و گیاههای زیادتی بدروند[۳] آبادان شود .

فصل

چون این معنی درباب زمین درست آید واجب چنان کند که درحق مردم درستر بود و هر که صورت جز ازین بیند که یادکرده شد صناعت طب را منکرست و ردبروی آن بس که مادر حال حیوانات می‌بینیم نه بینی که گربه[۴] بوقت بهار گیاهها خورد تن از فضلات پاک بقی کند و مانند این در دیگر حیوانات بسیارست و ما دراین کتاب اعتماد برخواص و تأثیر کردیم و تتبع برهان نکردیم ازبهر آنکه مقصود منفعت گرفتنست نه برهان دانستن. پس اگر کسی این نیز ردکند[۵]، گوید بی‌برهان هیچ قبول نکنم سخن را[۶]، ازبی عقلی وی چنان بود که سکنگبین درتسکین صفرا رها کردن از بهر آنکه برهان نداند. پس اختیار برتأثیر باید کرد .[۷] خوانندهٔ این کتاب عذرمن بنهد و یقین داند که من چندانکه ممکن بود[۸] و کتب طب و در وسع من بود[۸] بخواندم چون این تصنیف خواستم ساختن[۹].

۱ـ رسم خط نسخهٔ اساس: کبا.

۲ـ رسم خط نسخهٔ اساس : کتن .

۳ـ این کلمه در نسخهٔ اساس «بدروند» بوده است و بعد آن را «نروید» کرده اند، بقیاس نسخهٔ چ، س، وسیاق جمله به همان صورت نخستین نوشته شد.

۴ـ نسخهٔ اساس: «که اگر»، بقیاس نسخهٔ س، و با توجه به متن عربی اصلاح شد.

۵ـ س افزوده : و

۶ـ س: هیچ سخن را قبول نکنم .

۷ـ۹، این قسمت درحاشیهٔ طرف چپ صفحهٔ آخر نسخهٔ اساس زیر عبارت «والحکم بالصواب» نوشته شده است به خطی ریزتر. چون درمتن عربی هم پس از جملهٔ پیشین قریب به همین مضمون شرحی آمده است جملات میان ۷ـ۹، بقیاس متن عربی ــ و با توجه به علامتی که در نسخهٔ اساس پس از کلمهٔ «کرد» به نظر می رسد و گویی جای قسمتی از قلم افتاده تعیین شده است ــ در این جا قرار گرفت . در نسخهٔ چ، س این جملات مذکور نیست .

۸ـ۸، شاید دراصل بوده‌است: ودر وسع من بود کتب طب.

اینست فصل که مصنف در آخر کتاب بخط خویش نبشتست مختار بن عبدون رحمه‌الله یافته آمد . والله اعلم واحکم بالصواب .

تم الکتاب

بحمدالله ومنه وکتب فی شهر اواخر محرم سنة
سبع عشر وخمس مائه

والحمدلله رب العلمین وصلواته علی نبیه محمد وآله
اجمعین

فهرستها

۱- فهرست داروها و خوردنیها

۲- فهرست لغات و ترکیبات

۳- فهرست اعلام

٤- فهرست مآخذ

فهرست داروها و خوردنیها

آ

آب آلو پخته ۹

آب انار ۹ح

آب انگبین ۳۱، ۵۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۷

آب انگور ۱۹، ۴۱

آب باران ۱۱۰، ۱۱۱

آب برگ رز اسپید ۱۱۷

آب تخمکان ۱۳۵

آب جو ۱۴۷

آب چشمه‌ها ۱۱۰

آب چشمه‌های سرد ۱۱۱، ۱۱۳

آب چگندر ۱۴۹، ۱۶۲

آب چوب رز ۱۱۷

آب خوردنی ۵

آب زرنه ۱۴۷

آب سرد ۱۳۵، ۱۳۷

آب سماق ۴۱، ۹۴

آب سیب ۱۵۵ح

آب شبت ۱۳۱

آب شبّی ۱۱۲، ۱۱۳

آب شور ۱۱۲، ۱۱۳

آب غوره ۴۰، ۴۱، ۴۶

آب غورهٔ کهن ۸۹

آب غورهٔ کهن‌خوش ۸۸

آب فاتر ۱۳۵

آب کافور ۱۰۶، ۱۵۱

آبکامه ۶، ۲۸، ۲۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۹۳

آب کرنب ۶۹

آب گرم ۱۱۲، ۱۳۱

آب گشنیز ۱۲۳

آب گل ۱۹، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶

آب لیمو ۴۱، ۵۴، ۹۴، ۹۵

آب ماهی ۵۰

آب مرزنگوش ۱۴۷

آب مزمّل ۱۱۱، ۱۱۳

آب مورد ۱۴۵ ح

آب میویز پخته ۱۹

آب نار ۴۱، ۱۶۵

آب ناردان ۶۳

آب نارشیرین و ترش ۹

آب نحاسی ۱۱۳

آب نمك ۴۵

آبهای قاری ۱۱۳

آبهای کبریتی ۱۱۳

آبهای نفطی ۱۱۳

آبی ۱۰، ۲۶، ۷۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۶۶

آب یخ ۱۳۷

آبی نیم‌ترش ۱۱۶

آرد ۱۰۵، ۱۱۱

آرد باقلی ۱۶۳

آرد برنج ۱۴۵ح، ۱۴۶ح

آرد جو (جوین) ۵۰
آرد سرشته ۳۹
آرد گرمه ۵۰
آش حلیم ۸٤ح
آلو ۸
آلو حلوایی شیرین ۸
آلوی تازهٔ شیرین ۹
آلوی خشك ۹
آهك ۱٤۵، ۱٦۲ح

الف

اربیان ۷۲، ۷۳
ارزن ۹۳
ارزن بشیر ۹۲، ۹۳
اسفاناخ ۲۹، ٤٦، ٤۷، ٦۹، ۸۳ح، ۸۵
اسفهرود ٦۷
اشترغاز ٤۲، ٤۳
اشنان ۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱٤۹
اطریه ۲٦
افاویه ۱۵، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱٦٤، ۱٦٦
افرنجمشك ۱۲۱ح
افسرد (فسرد) ۱۰۱ح
افسنتین ٤۵
امرود ۸
امرود پخته و شیرین ۹
امرود خام ۹
امرود سختیانی (سجستانی) ۸
املج ۱۵۳، ۱۵۸، ۱٦۲
انار ترش و شیرین ۱۰٤
انار می‌خوش ۱۰۲ح
انبر باریس ۸٦
انجیر ٦، ۱۹، ۱۲۵
انجیر خشك ۱۸
انجیر سیاه ۷
انجیر وزیری ٦، ۷
انگبین ۹، ۱۰ح، ۱۷، ٤۲، ٤۳، ٤٦، ۵۱، ۵۵، ۷٤، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۷
انگدان ٤۳، ٦۱، ۷٤، ۷٦
انگدان سرخسی ۳۹
انگژد ٤۱
انگشت ۱۱۳ح
انگشت هیزم تاغ ۱۵۷
انگور ٦، ۲۰ح
انگور آب‌دار ۱۱٦
انگور اسپید ۷
انگور سیاه ۷

ب

بادام ۲۰، ۳۸، ۹۹
بادام شیرین ۱۸، ۱۱٦ح
بادام‌مغز ۱۹، ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۵
بادام مغزپرورده بشیر ۸۸
بادام مغز تلخ و شیرین ۱۱٦
بادام مغزشور ۱۲٤، ۱۲۵
بادرنبویه ۳۷
بادرنگ ۳٦
بادنجان ٤٤، ٤۵، ۵۱
بادنجان فارسی ٤٤
بادیان ۱۳۵
باقلی ۲٦، ۲۹، ۸٤، ۸۵، ۱۱۵، ۱۵۸
بالفروج‌فربه ۸۱
بال مرغان ۸۰، ۸۱
بان ۱٦۵

بچهٔ کبوتر ۶۹، ۸۹
بخور ۵
برف ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ح، ۱۱۳
برف‌آب ۷۴، ۱۱۰ح، ۱۱۲، ۱۲۲
برگ بخله ۸۵
برگ ریواج ۸۵
برگ مورد ۱۶۵
برم ۱۲۱
برنج ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۵۳، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۴۷
برنج اسپید ۲٫۷
برنج سرخ ۲٫۷
بریانی ۵، ۵۵، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶
بزماورد ۹۴، ۹۵، ۱۳۴
بسر ۱۷
بسر سبز ۱۶ح
بلح ۱۷
بلسان ۲۲ح، ۳۱
بلوط ۲۰، ۲۱، ۵۹
بنفشه ۱۲۰، ۱٫۲٫۱، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۶۶
بنفشهٔ تازه ۱۱۸
بوره ۳۰، ۶۴، ۸۸، ۱۵۸، ۱۶۲
بولانی ۸۸
بهرامج ۱۲۱
بهق سیاه ۷۰

پ

پالوده ۱۶، ۲۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
پالودهٔ بشکر ۱۱۷
پالودهٔ تر ۷۰
پانید ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲٫۰، ۲۶، ۸۳، ۱۲۳، ۱۲۴
پای (حیوانات) ۷۶، ۷۷
پست ۹، ۱۱۳
پستان ۷۶، ۷۷
پست جو ۲۴، ۲۵
پست خشخاش ۱۸
پست گندم ۲۴، ۲۵
پسته ۱۰۵
پشت ماهی ۷۳
پلپل ۲٫۷، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۷۷، ۷۸، ۸۳
پلپل کوفته ۶۵
پلنگمشك ۱۲۱
پنیر ۴۷
پنیر تازه ۵۲
پنیر تر ۵۳، ۵۶، ۵۸
پنیر خشك ۹۰
پنیر کهن ۵۲
پودنه ۳۴، ۴۱ح، ۷۶، ۱۰۱
پودنهٔ کوهی ۷۵
پوست انگور ۷
پوست ترنج ۱۰۱
پوست مرغان ۸۰، ۸۱
پیاز ۴۴، ۴۷، ۶۷، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۸
پیاز گرد و سپید ۴۵ح
پیه ۷۸، ۸۰، ۹۰
پیه تازه ۶۱
پیه خرما ۱۶
پیه گاو ۸۱
پیه گوسفند ۸۱

ت

تباههٔ شور ۳۱، ۹٤، ۹۵، ۹٦، ۹۷
تخم اسفیوش ۱٤۹، ۱٦۲
تخم بخله ۲۱، ۲۷، ۳٦، ۱٤۹
تخم خربزه ۳۰، ۱٤۵ح
تخم خشخاش ۳۰
تخم کرفس ۱۳۵
تخم کرنب ۱۱۷
تذرو ٦۷
ترب ٤۳، ۱۳۰
ترف ۵۳، ۹۰
ترف‌با ۸۲، ۸۹
ترمس ۲۲ح، ۲۸، ۲۹
ترنج ۸٦، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳٦، ۱٤٦
ترنجبین ٥٤ح، ۱۰۹
ترنج سبز ۱۲۹
ترنج مربا ۹، ۷۲، ۱۲٤، ۱۳٤
ترنگبین ۱۱۰
تره ۵، ٤۲
ترهٔ بوستانی ٤۳
ترهٔ بیابانی ٤۳
تریاق ۱٦٤، ۱٦۵
تفاحی ۸٦ح، ۹۰، ۹۱ح
تنوری ۸٦، ۸۷
توابل ۵
توت شامی ۱،۲
توت شامی اسپید ۱۳
توتیا ۱۲۹
تیهو ۸۷

ث

ثریدچرب ۱۳۵

ج

جری ۷۱
جگر ۷۸
جگر بریان‌کرده ۷۹
جگربز ۷۸، ۷۹
جگر بط ۵۷
جگر بط مسمن ۷۹، ۸۱
جگر خر ۷۹
جگرخوك ۷۹
جگر گاو ٥٦
جگر گوسفند ۵۷
جگرمرغان ۸۱
جگر مرغان ۸۱
جگرمرغ‌خانگی ۵۷، ۷۹
جگرمرغ‌خانگی جوان‌فربه ۸۱
جلاب ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱٦٦
جلاب بآب‌گل ۱٥٦
جو ۲٤
جو تازه ۲۵
جوذاب ۱۰۷
جوذاب الموز ۹۹ح
جوذاب بادام ۹۹ح

چ

چربش ۸۰، ۸۱
چشم (حیوانات) ۷٤، ۷۵
چغندر ۲۸، ۲۹، ۸۵
چگندر ٤۳، ٤٦، ۸٤، نیزرك: چغندر
چوب انجیر ۱۵۷
چوب بلوط ۱۱۱
چوب خرما ۱۳۷
چوب شفتالو ۱۳۷

چوب دفلی ۱۱۰

ح

حب آلاس ۱۳
حب الزلم ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۴۹
حرشف ۴۷
حسو ۲،۳
حلزون ۷۳
حلوا ۵، ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲
حلوا بعسل ۸۳، نیز رك: حلوای‌عسل
حلوای انگبین ۵۸، ۶۳، ۶۵
حلوای بشکر ۸۶، نیزرك: حلوای‌شکر
حلوای خشك ۱۰۴، ۱۰۵
حلوای شکر ۵۹، ۸۴، ۹۴
حلوای عسل ۸
حلوای عسلی ۵۱، نیزرك: حلوای‌عسل
حماض ترنج ۱۲۰، ۱۲۱
حنا (حنی) ۱۲۹، ۱۵۸، ۱۶۲
حیوان خصی ۶۸، ۶۹

خ

خاکستر چوب رز سپید ۱۱۷
خاکستر هیزم رز ۱۳۷
خایگینه ۵۶ح، ۶۷ح
خایه ۴۶، ۵۴، ۶۰، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۸۸، ۱۴۷
خایهٔ بط ۵۶، ۵۷
خایهٔ بط نیم‌برشت ۵۶
خایهٔ خروس ۱۴۸
خایهٔ دراج ۵۷
خایهٔ شترمرغ ۵۷
خایهٔ قنبیط ۹۰ح، ۹۱
خایهٔ کبك ۵۶
خایهٔ ماهی ۷۳ح
خایهٔ مرغ ۵، ۵۶
خایهٔ مرغ با جگر ۵۶
خایهٔ مرغخانگی ۵۶، ۵۷
خایهٔ مور ۱۲۹
خایهٔ نیم‌برشت ۱۴۸
خایه و جگر ۵۷
خبیص ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵
خبیص‌تر ۹۲
خبیص‌کدو ۹۲ح
خربزه ۱۵، ۱۷، ۲۶، ۹۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۸
خربزهٔ ترش‌شیرین ۱۴
خربزهٔ سمرقندی ۱۴
خربزهٔ شیرین ۱۴
خربزهٔ هندی ۱۴، ۱۳۵
خربق ۶۷
خرتوث ۲۰ح
خرچنگ ۷۳
خردل ۲۸، ۳۸، ۴۳ح، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۷۴، ۱۳۱
خرما ۱۶ح
خرمای تازه ۱۰۰
خرمای رطب ۱۷
خرمای سبز ۱۶ح
خرمای قسب ۱۷
خرمای نیم‌رسیده ۱۶
خرمای هندی ۱۳
خرنوب شامی ۲۰
خروس ۶۸
خشخاش ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۶۱، ۱۰۱،

۱۰٤، ۱۰۵، ۱۱٦، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۵
خشخاش تازه ۱۰۱
خشخاش سیاه ۲۲
خشخاشی ۱۰۱
خشکنانه ۱۰٤
خطمی ۱٤۵، ۱٤۸، ۱٤۹
خل ٦٤
خلال ۱۱۲
خل‌الخمر ٤۲
خلال مأمونی ۱۰٦، ۱۰۷، ۱۱٤
خمرشیرین ۷۰ح
خمیر ۳۰
خولنجان ٤۰، ٤۱، ۷۸، ۸۳
خولنجان خوراسانی ٤۱
خولنجان کرمانی ٤۱
خون بزغ ۱۲۹
خون کشف ۱۲۹
خیار ٤۲، ٤۳، ۷۵، ۱۵۲
خیار بادرنگ ٤۳
خیار تازه ۱۰٤
خیار سبز ۱۸ح
خیار شنبر ۱۸
خیار نشابوری ٤۲
خیری ۱۱۹، ۱۲۰

د

دارپلپل ٤۱
دارچینی ٤۱، نیزرك: دارصینی
دارصینی ٤٦، ٤۷، ٦۱، ٦٤، ۷٤، ۸۳
داروی غذائی ٤
دانه ۵
دانهٔ امرود ۹
دانهٔ انگور ۷
دراج ۸۷، ۹۷
درخت گوز ۱۲۵
دست (حیوانات) ۷٦، ۷۷
دست اشنان ۱۰۷
دست انبوی ۱۲۸
دفلی ۱۰۳
دل (حیوانات) ۷٦، ۷۷
دنب ماهی ۷۳
دوشاب ۱۰۳ح
دوغ ۵۳
دوغبا ۸۲، ۸۹
دیك‌بردیك ۹۲، ۹۲ح، ۹۳
دیکبریك ۹۲ح
دیکبریکه ۹۲ح

ر

راسن ٤٤، ۸۰ح
رامك ۱۵۳
رب ۵، ۱۱، ۱۱۰
رب آلو ۱۵۷
رب توث ۱۵۷
رب توت‌شامی ۱۳
رب حماض‌الأترج ۱۵۷
رب ریباس ۱۵٦، ۱۵۷
رب غوره ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۵۷
رب مورد ۱۳۷
رب نارامليسی ۱۵٦
رخبین ۵۳
رطب ۱۰ح، ۱۸، ۱۹
رطب معسل ۱۰، ۸۳، ۸٦
رودگانی (حیوانات) ۷۸

روغن ۲۶، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۷۱، ۷۸، ۸۰، ۸۴،
۸۵، ۹۵، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۴۹
روغن بـادام ۲۳، ۲،۷، ۲۹، ۳۳، ۴۷، ۶۶،
۹۷، ۹۹، ۱۰۰
روغن بادام‌شیرین ۴۰
روغن بان ۱۴۷
روغن بلسان ۱۰۶
روغن بنفشه ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۷،
۱۴۸، ۱۴۹
روغن زنبق ۱۴۷
روغن زیت ۱۶۳
روغن سرد ۱۴۹ح
روغن شیره ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۹۹، ۱۰۵، ۱۳۱
روغن قسط ۱۴۷
روغن کاژیره ۲۷، ۴۱
روغن گاو ۲۷، ۵۵
روغن‌گاوتازه ۵۷
روغن‌گل ۷۵، ۱۲۸
روغن‌گوز ۲۸، ۴۱ح، ۹۹
روغن مرغ‌خانگی ۸۸
ریباس ۴۷، ۱۲،۴، ۱۲۵، ۱۳۲
ریباس‌با ۸۶
ریباسی ۹۰ح
ریچار ۵، ۵۴، ۵۵
ریواس‌وا ۸۶ح، ۹۰ح، ۹۱ح

ز

زاج ۱۶۲
زردالو ۷، ۱۲، ۲۶، ۹۰
زردالوکشته ۱۳، ۱۲۴
زردالوی ارموی ۱۲
زردالوی تازه ۱۳
زردالوی هروی ۱۲
زردهٔ خایه ۵۶، ۵۷
زرشکبا ۸۶
زرنه ۱۴۶، ۱۴۷
زرنیخ ۱۴۷ح
زعرور ۱۳
زعفران ۱۹، ۴۱، ۴۶ح، ۷۶، ۱۰۱، ۱۵۸
زقه ۶۱
زلیبیا ۱۰،۲ح، ۱۰۳ح
زنبق ۱۴۸
زنجبیل ۳۱، ۴۱، ۴۶، ۵۵، ۶۰، ۸۰، ۱۳۴
زنجبیل پرورده ۸ح، ۸۰ح
زنجبیل مربا ۹، ۶۱، ۶۵، ۷۷
زُوان ۳۱
زهرهٔ گاو ۱۶۲
زیت ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۷،
۶۴، ۷۴، ۷۸
زیت‌العاق ۴۱ح
زیت انفاق ۴۱
زیت تازه ۴۱، ۵۵
زیتون ۴۶، ۴۶ح، ۵۳
زیتون‌الماء ۵۳
زیتون زیت ۵۳
زیتون تازه ۴۱
زیتون سبز ۴۱
زیتون سیاه ۴۱، ۵۲، ۵۳
زیتون سیاه دقوقی ۵۲
زیربا ۴۹، ۸۴، ۹۶
زیره ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۷۷
زیره باج ۱۷، نیزرك: زیربا
زیرهٔ کرمانی ۳۹

زیرهٔ نبطی ۳۹

س

سافیسك ۱۲۰، ۱۲۸
سبوس ۳۰
سپاناخ (رك: اسفاناخ)
سپرز (حیوانات) ۷۸، ۷۹
سپرز خوك ۷۹
سپرغم ۵
سپندان ۳۴، ۳۷، ۳۹ح، ۴۲، ۱۰۸ح
سپیدبا ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۱۳۱
سپیدبا بروغن ۶۱ح
سحرور ۶۷
سداب ۳۹، ۱۰۱
سدر ۱۴۸، ۱۵۸
سذاب ۴۱، ۶۱، ۱۲۵، نیز رك: سداب
سربره ۷۷
سربریان ۴۳
سربز ۷۷
سر (حیوانات) ۷۴
سرخك ۱۳، ۱۳ح
سرکه ۵، ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶
سرکهٔ تیز ۴۳
سرگین بالوازه (بالوایه) ۱۶۲
سرمق ۲۸
سعتر ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۴۲ح، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷
سعد ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۵۰
سفایج ۸۳
سفیدهٔ خایه ۵۷
سقمونیا ۵۹
سقنقور ۲۲، ۱۴۹
سك ۱۵۳ح
سکبا ۴۹، ۵۱، ۶۱، ۷۱، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۳
سکنجبین ۸۵ح
سکنگبین ۶، ۱۳، ۱۵، ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۰
سکنگبین آبی ۱۰۰
سکنگبین بزوری ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۳
سکنگبین ساده ۱۴، ۱۶
سکنگبین سفرجلی ۱۵۳، ۱۶۶
سکنگبین عنصلی ۱۵۳
سلق ۲۹ح
سلور ۷۱ح
سماروغ ۴۸، ۴۹
سماق ۳۹، ۵۹، ۸۴، ۹۵، ۱۲۹
سماق با ۸۴، ۸۵، ۹۰
سماق‌وا ۸۴ح، نیزرك: سماق‌با
سمانی ۶۷
سنب‌بزسیاه ۱۶۳
سنبل‌الطیب ۴۱
سنبوسه ۹۴، ۹۵، ۱۳۴
سنجد ۱۲، ۱۳ح
سنجدان ۱۳، ۱۳ح
سنجد گرگانی ۲۰
سنگ دانه ۸۰، ۸۱
سنگ صلایه ۱۰۹
سودانی ۶۷

سوسن ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
سونش ارزیر ۱۵۱
سیب ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸ح، ۱۳۲، ۱۴۵ح، ۱۶۶
سیب‌ترش ۱۰، ۱۱۴
سیب ترش‌وشیرین ۱۰۲
سیب سپاهانی ۱۱
سیب شامی ۱۱، ۱۵۵
سیب شیرین ۱۰
سیب ملطی ۱۱
سیب‌وا ۹۰ح
سیر ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۵، ۶۱، ۶۵، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۶۵

ش

شافهٔ غوره ۱۲۹
شاه انجیر ۱۸
شاه بلوط ۲۱
شاهسپرم ۱۲۸
شاهسفرم ۱۱۸، ۱۱۹، نیزرك: شاهسپرم
شب ۱۱۳ح
شبت ۳۸
شراب ۵، ۱۱، ۱۵، ۲۵، ۵۱، ۵۷، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۸۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۷ح، ۱۶۳، ۱۶۵
شراب آبی ۱۱، ۱۵۴، ۱۵۵
شراب انگوری ۷۰، ۷۲
شراب بنفشه ۱۵۵، ۱۶۶
شراب بویا ۱۱۵
شراب پالوده ۷۴
شراب ترش و شیرین ۱۱۲
شراب تنك ۹۲ح
شراب جوشانیده ۱۱۷
شراب خرمایی ۱۱۶، ۱۱۷
شراب خشخاش ۷۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
شراب خنك ۱۳۶
شراب دوشابی ۱۱۷
شراب رقیق ۵۹
شراب ریحانی ۶، ۱۷، ۶۸، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۵
شراب زرد ۱۰، ۱۱۵
شراب زردتلخ ۱۱۶، ۱۱۷
شراب زرد ریحانی ۱۱۴
شراب زرد کهن ۱۲۴، ۱۴۲
شراب سپید ۱۱۵
شراب سرخ ۵۶، ۵۹، ۷۰، ۱۱۵
شراب سرخ غلیظ ۱۱۴، ۱۱۵ح
شراب سیاه ۱۱۵
شراب سیب ۱۱، ۱۳۱، ۱۵۵، ۱۵۶
شراب سیب خام سبز ۱۱
شراب شیرین ۱۱۲ح، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱
شراب صافی ۶۳
شراب صرف ۹۲
شراب صندل ۱۶۶
شراب غلیظ ۱۱۵
شراب قابض ۱۱۵، ۱۴۲
شراب کهن ۹، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۵۶، ۶۵، ۸۷، ۱۰۳، ۱۱۵
شراب کهن ریحانی ۵۰، ۱۱۴
شراب کهن مروق ۳۳
شراب گزر ۱۵۵
شراب گل ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶

شراب لطیف ۱۱۵
شراب لیموا (لیمو) ۱۵۵
شراب ممزوج ۱۰٤
شراب ناخوش ۱۱۵
شراب نار ۱۵۵
شراب نارسیده ۱۱۵
شراب نو ۹۰
شراب نیلوفر ۱۵۵
شراب نیم‌ترش ۱۱٦، ۱۱۷
شش بریان‌کرده ۷۹
شفانین ٦۹
شفتالوا (شفتالو) ٦، ۱۲۹
ششاقل ۱٤۹
شکر ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۲۳، ۲۵ح، ۲۷، ۳۳، ۵۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱٦، ۱۳۵
شکر اسپید ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۳
شکم ماهی ۷۳
شکنبه ۷۸، ۷۹
شکوفه ۵، ۱۲۸، ۱۵۳
شلغم ٤۳، ٤٦، ٤۹، ۵۱
شلیم ۲٦ح، نیزرك: شیلم
شمامه ۱۲۹
شوربا ۳۱، ۳۲ح، ۵۸ح، ۸۹، ۱۰۵ح
شورماهی ۱۱۳
شوکهٔ مصری ۳۱
شونیز ۳۸، ۳۹، ۵۵
شهد ۱٦ح
شهدانه ٦۱
شیر ۵، ۲٦، ۳۵، ٤٤، ٤۵، ٤٦، ٤۷، ۵٤، ۵۵، ۵٦، ۵۸، ٦۰، ٦۱، ۸۲، ۸۵، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲٦، ۱۳۷، ۱٤۹، ۱٦۵
شیراز ۵٤، ۵۵
شیرازبا ۸۸، ۸۹
شیراسب ٦۰
شیر بز ۵۹، ٦۰، ۹۲
شیر بهارگاهی ۵۹
شیر تازه ۲۷، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۸٤، ۱۵۸
شیر ترش ۵۲
شیر خر ماده ۵۱، ۵۸، ٦۰
شیرخشت ۵٤ح، ۵۵، ۱۰۹، ۱۱۰
شیرزنان ۷۷
شیر شتر ۵۱، ۵۹، ٦۰
شیرگاو ۵۹، ٦۰
شیر میش ۵٤، ٦۰
شیره ٤٦، ٦۱
شیلم ۲۷، ۳۱

ص

صاعدی ۸۲، ۸۳
صبرسقوطری ۱٤۷
صحنی ۷۲
صندل ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱٤٦، ۱٤۸، ۱٤۹، ۱۵۷، ۱٦۳، ۱٦۵

ط

طبرزد ۱٦، ۹۲، ۱۰۳
طبیخ انجیر ۱۳۵
طرخون ۳٦، ۳۷، ۵۵
طریخ ۷۲، ۷۳
طریفل ۱۲، ۳۱، ۹٦

ع

عجه ٦۷

عجه از روغن گوز ۷۲
عجهٔ تازه ۵۶، ۷۲
عدس ۲۸
عدس‌با ۱۳۷
عدس مقشّر ۲۸
عسل ۱۰ح، ۱٦، ۱۹، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۵
عسل ناپالوده ۱٦ح
عصیرانگور ۷
عنبر ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱٦٤، ۱٦۵، ۱٦٦
عنبر چرب ۱٦٤
عنبر سمکی ۱۵۳
عنبر سیاه ۱۵۲ح، ۱٦۲ح
عنبر صنوبری ۱۵۳
عود ۱۰۱، ۱۵۰، ۱٦۳، ۱٦٦
عود بیخته بحریر ۱٦٤
عود پاره‌کرده ۱٦۵
عود قماری ۱۵۱
عود مدرج ۱٦۵
عود مکفر ۱٦٦
عود هندی ۱۵۱
عیزرات ۱۲، ۱۳

غ

غوربا ۸۸، ۸۹، ۹۰

ف

فاخته ٦۷، ٦۹
فرکیه ۸٤ح
فرنکیه ۸٤
فروج ۵۰، ۸۵، ۸۷
فروج بریان‌کرده ۱۰٦
فروج بسرکه ۱۳۸
فریك ۸٤ح
فستق ۱۲٤، ۱۲۵
فطر ۹ح، ٤۹، ۹٤
فطیر ٤۲
فقاع ۱۳٤، ۱۳۷
فقاع ناردانی ۱۳۷
فله ۵۳، ۵٦، ۵۸
فندق ۱۳، ۱۲٤، ۱۲۵

ق

قدید ٦۰، ٦۱
قرنفل ۱۰۱، ۱٤۸
قطایف ۱۰۳
قطایف بگوز ۱۰٤
قطف ٤۷
قلیه ٤۹، ۹٤، ۹٦، ۹۷
قنبره ٦۷
قنبیط ٤۸، ٤۹، ۵۱، ۹۱
قنبیط تازه و تر ۹۰
قنبیطوا ۹۰ح
قنبیطی ۹۰

ك

کاژیره ٤۱، ۱٤٦
کاسنی ۱۹، نیز رك: کسنی
کاشم ۳۹
کافور ۱۱۷، ۱۱۸ح، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱٦۳، ۱٦۵، ۱٦٦
کافوراب ۱۰۷
کافور رباحی ۱۵۰، ۱۵۱، ۱٦۵
کافورسوده ۱٦۵
کافور قیصوری ۱۰۷
کامه ۵٤، ۵۵
کاهو ۱۹، ۳٤، ٤۲ح، ٤۳، ۷۲، ۱۳۲ح

کباب ۹۰، ۹٤، ۹٦، ۹۷
کباب بخردل ۱٤۹
کبر ٤٥، ۱٦٦
کبك ۹۷
کبوتربچه ٦۷، ٦۸، ٦۹
کتیرا ۱۱۰
کدو ٤۸، ۷٥، ۱۱۳
کدو شیراز ٥٥
کرسته: شهد، دوشاب؟ ۱۲، ۱۰۲، ۱۰۳
کرسنه ۷۱
کرفس ۳٤، ۳٦، ٥٥، ۱۳٥
کرفس رومی ۳٥
کرفس نبطی ۳٥
کرنب ۳۷، ٤۹
کرنب‌با ۸۸، ۸۹ح، ۱۳۷
کرنب مطیب ۱۳۳
کرویا ۲۹، ۳۹، ٤٥
کزمازج ۱۲۹
کسب ۲۱
کسنی ۳٤، ۳٥، ٤۲ح، ٦۸ح، نیز رك: کاسنی
کسنی بوستانی ٤۳
کشك ۲۳
کشکاب ۲۳ح، ۲٤، ۲٥، ۱٥٤، ۱٦٤
کشمش ۱۹، ۲۰، ٥۰
کف دریا ۱٤۷
کلنب خوش‌طعم ۱۳۲ح
کنجد ۳۹، ٦۱، ۱۰٥
کوفته ۹٤ح
کوك ۳٤
کیکیز ۳٦، ۱٤۸

گ

گاورس ۲۳، ۹۲، ۹۳
گاورس‌با ۹۳
گاورس بشیر ۹۳ح
گردن (حیوانات) ۷۷
گردنا ٥٥، ۹٤، ۹٦، ۹۷
گردن مرغان ۸۰
گرده ۷۷
گزر ٤۳، ٤٦، ٤۸، ٤۹، ۱۱۳
گشنیز ٤۱، ٤۲ح، ٤۳، ٤٦، ٤۷، ٦۱، ٦٦، ٦۸، ۱۰۰، ۱۰۱
گشنیزتر ۱۰۱
گشنیز خشك ۱۰۱
گِل ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲۳، ۱٤۹
گُل ۱۱۸، ۱۲۸، ۱٦٦
گلاب ۱۱، ۱٤٥ح، ۱٥۲، ۱٥۳، ۱٥٦ح
گل ارمنی ۱٦٥
گل خوراسانی ۱۲۲
گل خوش ۱۱۲
گل زرد ۱۱۹
گل سبز ۱٦۲
گل سپید و زرد ۱۱۹
گل سوری ۱۱۹
گلشکر ۸، ۱۰، ۲٤
گلنار ۱۰۲ح
گلنگبین ۸ح، ۱۰ح
گلنگبین شکری ۲٤ح
گنجشك ٦۷
گندم ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ٥۳
گندم پخته ۲٥
گندم پوست‌کنده ۲۲، ۲۳، ۳٦ح، ۸٤ح

گندم سرخ ۲۳
گندنا ۴۰، ۴۷
گندنای شامی ۴۱
گندنای نبطی ۴۰، ۴۱
گوداب ۵، ۶۹
گوداب خبیص‌اللوز ۱۰۰، ۱۰۱
گوداب خربزه ۱۰۰
گوداب خرما ۱۰۰
گوداب خشخاش ۱۰۰
گوداب رقاق ۸۸
گوداب قطایف ۹۸، ۹۹
گوداب نان ۹۸
گوز ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۵۲، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۵
گوز با پوست سوخته ۱۶۲
گوز روغن ۴۱
گوز مغز ۹۸
گوز هندی ۱۶، ۱۷
گوزینه ۱۰۳
گوش (حیوانات) ۷۷
گوشت ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۲، ۵۱، ۵۳، ۸۶
گوشتابه ۸۴، ۸۵
گوشت آهو ۶۲، ۶۳
گوشت آهوبره ۶۳
گوشت اشتر ۶۱، ۶۳ح
گوشت بره ۵۸، ۶۹، ۷۱، ۹۴
گوشت برهٔ شیرخواره ۹۷
گوشت برهٔ یکساله ۹۴
گوشت بریان‌کرده ۵۵
گوشت بریانی ۱۰۵
گوشت بز ۵۸
گوشت بزغاله ۵۹، ۶۹
گوشت بز فربه ۵۹
گوشت بزکوهی ۶۳
گوشت بزمیش ۶۳ح
گوشت بط ۶۴، ۶۵
گوشت پخته ۱۰۵
گوشت پردار ۶۵
گوشت تیهو ۶۴، ۶۵
گوشت جرز ۶۴، ۶۵
گوشت خانگی مرغ ۶۶
گوشت خرچنگ بحری ۷۳
گوشت خرگوش ۶۲، ۶۳
گوشت خوك ۶۸، ۶۹، ۹۸
گوشت ددودام ۶۳
گوشت دراج ۶۵، ۶۶
گوشت زبان ۷۵
گوشت سرخ ۶۳
گوشت شتر ۷۱، نیز رك: گوشت اشتر
گوشت صید ۶۵، ۸۵
گوشت طاوس ۶۴
گوشت قوچ کوهی ۶۳
گوشت کبك ۶۵
گوشت کلنگ ۶۲، ۶۳
گوشت گاو ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۸۳
گوشت گاو جوان ۶۹
گوشت گاوکوهی ۶۳ح
گوشت گنجشك ۶۷
گوشت گوساله ۵۸، ۶۹، ۸۹
گوشت ماهی ۷۳ح
گوشت مرغان بری ۶۵ح
گوشت مرغ بیابانی ۶۶

گوشت مرغ خانگی ٥٦
گوشت میش ٥٨، ٥٩
گوشت میویز ۱۹
گوگرد ١٦٢

ل

لاجورد ۱۲۳
لخلخه ۱٥۷
لسان‌الثور ١٢٥
لسان‌الحمل ۲،۷
لفتی ۹۰، ۹۱
لوبیا ۲۸، ۲۹
لوبیای اسپید ۲۹
لوبیای سرخ ۲۹
لور ٥۳، ٥٨
لورتر ٥٦
لوزینه ۱۰۳
لیموا (لیمو) ۳۸، ۱۲۱، ۱،۲۸، ۱۳۲ح، ۱۳۳، ۱۳٦، ۱۳۷
لیموبا ۸۲

م

مارچوبه ٤٦، ٤٧
مارچوبۀ بوستانی ٤٧
مارماهی ۷۱ح
مازو ١٥٣
ماست ۸۲، ۹۰، ۱۳۷
ماش ۲۸، ۲۹، ۳۹
ماهی ٤٥، ۷۰، ۷۱، ۷٤، ۷٥
ماهی اسبله ۷۱ح
ماهی بارقی ۲،۲ح
ماهی باریق ۲۲ح
ماهی بریان‌کرده بروغن ۹۱
ماهی بسکباکرده ۷۰
ماهی بسکباکردۀ هازبی ۷۰
ماهی تازه ١٤٩
ماهی تازه و شور ٥
ماهی شور ۷۰، ۷۱ح، ١١٥، ۱۳۱
ماهی صخری ۷۰
ماهی صخوری ۷۰ح
ماهی ممقور ۷۱، ۷۲
مثلث ند ١٦٤
محلب ١٠٦، ۱۰۷
مدققه ٩٤
مرداسنگ ۱۲۸
مرداسنگ اصفهانی ١٦٢
مرزنگوش ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲،۱، ۱۲۸
مرغ ٦٩، ٩٤
مرغ خانگی ٦٨، ۹۹، ۱۰۰
مرغ خانگی بماست پخته ۹۰
مرغ خانگی فربه ٨٦
مرغ مسمن ۹۰
مرق ٥٨، ٦٦، ۷۱، ۸۹، ۹٥، ١٠٥، ۱۰۷
مرق چرب ١٣٥
مرق کرنب‌ای چرب ۱۱۷
مرق گوشت گنجشك ٦٧
مرماخوز ۱۲۱ح
مرو۱۲۱
مسکه ٥٤، ٥٥، ٥٧، ۱۳٥
مشك ١٥٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦
مشك تبتی ١٥١
مشك سوده ١٦٤
مشك صموری ١٥١
مشك غزنوی ١٥١

مشك قرقيزى ۱۵۱
مصطکی ۴۰، ۷۵، ۱۳۵
مصوص ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۷۶
مطنجن ۵، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۹۹
مغز ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۹۰
مغز آهو ۷۷
مغز تخم خربزه ۱۰۸
مغز خرگوش بریان‌کرده ۶۳
مغز خرما ۱۳۴
مغز دانهٔ زردالو ۱۱۳ح
مغز کاژیره ۶۹
مغمومه ۹۲، ۹۳
مقلوبه ۹۲، ۹۳
ملخ ۷۳
ممقوریه ۸۸
من ۱۰۹، ۱۱۰
مند ۱۵۲ح، ۱۵۳
مند حضری ۱۶۲، ۱۶۳
منثور ۱۲۸
مورد ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
موز ۱۶
موم ۱۴۹
مومیایی ۱۵۰
مهلبی ۸۴، ۹۰، ۹۲
مهلبی منعقد بمرغ مسمن ۹۰
میبه ۱۵۵ح
میبهٔ مطیب ۱۵۴
می پخته مطیب ۱۵۵
مید ۱۵۲ح، ۱۶۲ح
میوهٔ تر ۵
میوهٔ خشك ۵
میویز ۱۸، ۱۹، ۱۱۷، ۱۴۹
میویز خوراسانی ۱۸
میویزطایفی ۴۲

ن

نار ۹۰
ناربا ۸۴
نارترش ۱۰۲، ۱۱۴
نارترش وشیرین ۱۰۰
ناردان شیرین بریان‌کرده ۹
نارشیرین ۸، ۱۱۶
نارشیرین املیسی بزرگ ۸
نارنج ۱۲۱، ۱۲۸
ناروا ۸۴ح، نیز رك: ناربا
ناطف ۱۰۵
ناطف بگوز ۱۰۴
نافه ۱۵۱
نافهٔ تبتّی ۱۵۱ح
نان ۵، ۳۷، ۳۸، ۷۱، ۱۰۵
نان برنجین ۳۲
نان تابگی ۳۲، ۳۳
نان تابه پخته ۳۲ح
نان تازه ۳۹
نان تاوه ۳۲ح
نان ترش ۶، ۸، ۹
نان تنك ۱۰۱
نان خشکار ۳۰، ۳۳
نانخواه ۶۱
نان خورش ۵، ۳۰، ۳۱
نان خولفا ۳۲
نان فرنی ۳۲، ۳۳
نان فطیر ۳۰، ۷۱

نان گرده ۳۲ح
نان گرمه ۱۲۵
نان گندم ۵۰ح
نان میده ۳۰، ۳۳ح
نان نیک‌سرشته ۹۸
نبات جلاب ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۵۲
نبق ۱۲ح، ۱۳ح، ۱۲۸
نخود ۳۸، ۸٤، ۸۵، ۱۱۳
نخودآب ۸٤، ۸۵
نخود اسپید ۳۹
نخودسیاه ۳۹
نخودکوفته ۱۱۷ح
ند ۱۵۷، ۱٦٤
ند منصف ۱٦٤
نرگس ۸۸، ۱۱۹، ۱۲۸
نرگسی ۸۹
نسرین ۱۱۹ح
نشاسته ۲۳، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱
نعناع ۳٦، ۳۷، ۵۵
نقل ۱۲
نقل شراب‌خوار ۵
نمام ۱۱۹
نمك ۲۱ح، ۲۲، ۲٦، ۲۷، ۳۰، ٤٦، ٤۷، ٤۸، ۵۲، ۵۳، ۵٤، ۵۵، ۵٦، ٦۰، ٦۱، ٦۹، ۷۱، ۷٤، ۷۵، ۷٦، ۷۷، ۷۸، ۸٤، ۱۱۷
نمك اندرانی ٦۰
نمکسود ٤۷، ٦۰، ٦۱، ۹۰
نمك‌سوده ۲۹
نوره ۱٤۷ح، ۱٦۲ح
نی‌شکر ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳
نیلوفر ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱٦٦

و

وسمه ۱٦۲

ه

هریسه ٦٤، ۸٤
هلام ۵۱، ۵٦، ٦۱
هندبا ۳٤ح

ی

یاسمین ۱۱۹، ۱۲۸
یخ ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ح

فهرست لغات و ترکیبات

آ

آب‌پشت ٧، ١٦، ١٧، ١٩، ٢٢، ٢٧، ٢٨، ٣٤، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٦، ٦١، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٩١، ٩٩، ١٠٠، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٢٥، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٥

آب‌تاختن ١٤ح، ١٥٠ح

آب‌خانه ١٤٧

آب خوردنی ٥، ١٦٥

آب‌خوش ١٥٥

آب‌زدن (در—) ٢٥

آب زرد ١٢٠

آب‌زن ١٤٣، ١٤٤

آبش‌خور ٨٥، ١٢١

آبگینگین ٤١، ١٠٩

آبگینهٔ کوفته ٤١ح

آب ناخوش ١٥٥

آب‌ناك ٦ح، ٨ح، ١٤ح، ٢٦ح، ٩٦ح

آتش‌دان ١١٠

آتش نرم ٢٣

آخشیج ١٦٨

آرامیدن معده ١٣٠ح

آردبیز ٤١، ١٦٦

آرد جوین ٥٠

آروغ ٥٤، ٧٤، ٨٨، ١٠٠

آروغ دخانی ٥٦

آس کردن ٢١، ٨٢، ١٠٩

آسودگان ٢٥، ٣٣، ٦٥، ٩١

آشفتن چشم ٩، ١٤٤

آشفته‌نمودن‌خواب ٢٨، ٣٣

آشوفتن ٩ح

آغاردن ١٣، ٢٥، ١٠٩، ١٥٨

آلات‌زیرین ١٣٠

آلات‌شکم ١٨، ١٩، ٢٤، ٢٦، ٤٨، ١٠٢، ١٠٨، ١١٣، ١٤٦، ١٥٣

آلات‌قی ١٣٠

آلت‌شکم ٤٠، نیزرك: آلات‌شکم، آلتهای‌شکم

آلتهای شکم ٤٧، ٨٤، ٨٩، ٩٧، ٩٨، ١٠٠، ١٠٣، ١١٣، ١١٦، ١٢٥، ١٤٩، ١٥٤

آلتهای غذا ١١٢

آلتهای هضم ٧٦

آماس جگر ١٢٣، ١٥٧

آماسهای خام ١١٩

آماسیده ١٢٠

آوازگلو ٨٧

آوردن (رك: ادراربول‌آوردن)

آوردن (رك: نفخ‌آوردن)

آوردن (سده) ١٢٣

آهنجیدن ٨٥

آهوبره ٦٢

الف

ابتداکردن ٤، ٥
ابریشم ۱۲۷، ۱۳۷
ابزار ٤۹، ٦۰، ٦۱ ، ٦۲، ٦٥، ۷۳، ۷٥، ۷۹، ۸۰، ۸٤، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۷
ابزارهای گرم ٥۱، ۸۳
ابزارهای نمك ٦۱
اجابت کردن (شکم) ۱٥۱
اجسادها ۱٤۰ح
احشاهای گرم ۱۳٦ح
اخلاطها ۸٥
ادرار بول ۲۸، ۳٥، ٤۰، ٤۲، ٤٥، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰٦، ۱٤۷
ادراربول آوردن ۱۱، ۱۳، ۱٤، ۱٥، ۲۱، ۲٥، ۲٦، ۳٥، ۳۷، ۳۹، ٤۳، ٤۷، ٤۹، ٦۱، ٦۲ح، ٦۳، ۸٥، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱٥، ۱۲٤، ۱۲٥، ۱٤٦، ۱٥۳
ادراربول کردن ۲۹، ۱۲۳
ادرارحیض ۲۱، ۳٥
ادرارحیض کردن ۲۹
ادرارعرق ۱۱۰
ارادتی ۱۳۱، ۱۳۸
ازپس ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱٤، ۱٥، ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳٥، ٤۳، ٤۷، ٥۱، ٦۳، ٦٥، ۷۳، ۷٤، ۷٥، ۷۷، ۸۳، ۸٦، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲٥، ۱۲٦، ۱۳۱ ، ۱۳۳، ۱۳۷
ازپس تر ۲۷، ٥۹
ازپی ٥۰، ۱۱۳
از پیش ٤۳، ٤۸، ٦٤، ۷٥، ۹٦
ازناشتا ۱۱۳، ۱۲٥
ازیرا ۷۳، ۹٥، ۱۰۳، ۱۲۹
ازین جهت را ۱۲۷، ۱٦۳
ازین سبب ۷۳
ازین سبب را ۷، ۳۰، ۱۰٥، ۱۰٦
اسپید ۲۸، ٤٤، ۱٤٤، ۱٦٦
اسفهرود ٦۷
اسهال آب زرد ۱۲۰
اسهال بول آوردن ۱٥٤
اسهال صفرا ۱۲۰
اسهال کردن ۹ ، ۱۸ ، ۱۹، ۲٥ ، ۲۹ ، ۳۹ ، ٤۷ح، ٥۰، ۱٦٦
اشتهای طعام کردن ٤٥، ٥۳
اصحاب ریاضت ٥٦، ۸۰، ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰٤
اصحاب زکام ۱٦۸
اصحاب نقرس ۱٥۱
اعتدال دادن ٤۱ح
اعتدال نگاه داشتن ۳
اعضاها ۸۰
افروختن ۱۹، ۳۱، ۳۹، ۱۲۳، ۱۳۷
افروختن (دندان) ۱۰۸
افروختن (رك: روی بیفروزد)
افروختن (معده) ۱۱۲
افروختن (گونهٔ روی) ۱٥۸
افزودن ۷
افسانه خوان ۱٤۱
افگندن (رك: شپش افگندن)
افگندن (رك: کرم درشکم افگندن)
اقتداکردن ۳
اقتصارکردن ٥
اندامهای درونی ٤۱

اندك‌مایه ۱۵، ۲۰، ۳۷، ۴۳، ۵۲ح، ۶۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۶
انگشت ۹۷، ۱۵۷
انگیختن (بلغم) ۲۱
انگیختن (پیری) ۱۳۵
انگیختن (تب) ۶۵
انگیختن (خون) ۴۸ح
انگیختن (زکام) ۱۰۹، ۱۱۹
انگیختن (سعال) ۱۱۰ح
انگیختن (قولنج) ۴۲
انگیختن (گرمی) ۳۷
انگیزاندن ۱۹
انگیزنده ۱۳۹
اولی‌تر ۴۳
اومید ۱۲۵
ایزار ۹۱

ب

بادآهنج ۱۵۷
بادانگیختن ۷، ۱۱، ۱۷ح، ۲۰ح، ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۷، ۴۹، ۸۹، ۹۱
بادانگیز ۶، ۸، ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۵۶
بادشکم ۲۷
بادقولنج ۳۳
بادناك ۳۴ح
بادهای امعا ۴۷
باردان ۹۰ح، ۹۱
باریك‌ساق ۱۶۳
بازپس‌تر ۴۸
بازدوسیدن ۱۰۰
بازگرفتن (اسهال) ۲۰
بازگرفتن (بول) ۴۴
بازگرفتن (خون ازبینی) ۱۴۵
بازگرفتن (خون حیض) ۲۱
بازگرفتن (شکم) ۸۹، ۱۶۶
بازنمودن ۴
باسلیق ابطی ۱۴۶
باسلیق بالایین ۱۴۶
بالایین ۱۴۱، ۱۴۶
بالذت‌تر ۷
بالوازه ۱۶۲
بالوایه ۱۶۲ح
باوقار وسکون ۱۶۵
بترك – گفتن ۸۳
بتنها ۶۱
بجرعه (خوردن) ۱۲۶
بچه‌کبوتر ۶۱
بحساب – ۶۹
بخاراتها ۱۴۳
بخشش ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۳ح، ۱۴۳، ۱۵۵
بخورد – دادن ۱۳
بخورکردن ۱۲۶
بخورها ۱۵۷
بخیلی ۱۲۵
بددلان ۱۲۹
بدست بزده ۱۱۷
بدعادتی ۴۳
بدگوار ۶۲ح
برآسودن ۱۳۸
برآمدن (ستارگان) ۱۶۷
برپراگندن (آرد) ۷۱
بر پراگندن (پلپل) ۶۵
برتافتن ۵۳

برجوشیدن ٤٣
برحسب ٦
برخایه‌نشستن ٦١
بردن (سنگ از گرده ومثانه) ٣٩
برریختن ١٤٥، ١٤٧
برسام ١٢٠
برسرآب‌خانه‌نشستن ١٤٧
برسرخایه‌نشستن ٦١
برکردن (آهك) ١٤٥
برگرفتن (کف) ١٦٦
برمالیدن ١٤٥، ١٤٩، ١٦٣، ١٦٥
برمثالِ — ٤
برمنزلتِ — ١٥
بروزگار ٤٥
برهٔ خرد ٥٩، ٧٦، ١٤٩
برهٔ شیرخواره ٨٠
بره میش ٥٩ح
بریان‌کردن ١٠٦، ١٠٧
بریان‌کرده ١٠٧
بزرگ‌دانه ٦ح
بزغ ١٢٩
بستگی ١٨، ١٩
بستن (اسهال) ٣٩
بستن (خون بی‌نمازی) ٢٠
بستن (رك: شکم‌بستن)
بستن (رك: صورت‌بستن)
بستن (طبع) ٢٧ح، ٥١
بسیارآشوب ٩٩
بسیار پرورش ٣٨، ٦٢، ٨٥
بسیار پرورش‌دهنده‌تر ١٧
بسیارحرارت ٦٥
بسیار خار ٧١
بسیارخوردن ٦٧
بسیارخورش ١٦٣
بسیاررطوبت ٦٨، ٩٨
بسیار روغن ٢١
بسیار عصب ٧٨
بسیارعفونت ١٦٣
بسیارغذا ٩ ، ١٩، ٢٣، ٣١، ٥٧، ٦٣، ٧١ ، ٧٥، ٨١، ٩٩، ١٠٣، ١٠٥
بسیار فضول ٦٩، ١٥٢
بسیارگوشت ٦٤
بسیار مغز ٢٥
بسیار منفعت ٨٧
بسیارنوع ١٨
بسیارنوع‌تر ٥
بشیر ٣١
بشیرکرده ٣١ح
بطبع ١٩
بعادت‌کردن ١٣٥
بفسراند ١٥٦
بقوام‌آمدن ١٦٦
بقوام‌آمده ١٥٢
بقوت‌تر ٢٥ح
بکاربردن ٢٥، ٣٣، ٣٧، ٤٣، ٤٧، ٦٣، ٧١، ٨٩، ١١٧، ١٣١، ١٦٦
بکارداشتن ٣١، ٣٣، ٤٨، ٦١، ٧٧، ٨٩، ١١٥، ١١٧، ١٢٢، ١٢٧، ١٣٧، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٧، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٥
بکارداشتن(گرمابه) ١٤٥
بلذّت ٥٧
بلذّت‌تر ١٣ح

بلگ ۳۵ح، ۳٦ح
بنجشك ٦٦ح
بندگاه ۱۱
بندگشای۱۰ح
بویا ۱۱، ٤۹، ۵۲، ۵۵، ۹۰، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲،۰، ۱۲۵، ۱۳٦، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱٦٦
بویاتر ۱۲، ۱۳، ۱۰۱
بویاکردن ۳۷ح، ٤۱
بویایی ۱۵۳
بوی‌بردادن ۳۳
بهارگاه ۱٤۱ح، ۱٤۳ح
بهارگاهی ۵۹
بهرور ۱٦۷
بهق ۱۵
بهم‌آوردن ۳
بهم‌کشیدن ۸،۷
بیاژنند ۱۰۷ح
بی‌چربش ٦۲
بیخ‌ـ‌کندن ۱۵
بیدارگردانیدن حواس ۱۵۳
بی‌رنج ٤۱
بیرون از – ۱۲۷
بیرون‌دمیدن ۳٤، ۱٦۵
بیسند ۱۳، ۳۵، ٤۱، ۱۵۱
بیشترین ۳،۵، ۱۷، ۳۵، ٦۷، ٦۹، ۱۲۵، ۱٤۲
بیماریهای تیز ۱۵، ۱٤۳، ۱٦۸
بی‌نمازی ۲۰

پ

پادیز ۹۹ح، ۱۰۱ح
پادیزگاه ۷۷ح، ۱٦۳ح
پاذیز (=پادیز)۷ح،۹ح،۱۳ح، ۱٤ح، ۱۷ح، ۳۵ح، ۳۸ح، ٤۰ح،٦۳ح، ٦۵ح،۷۵ح، ۱۱۷ح، ۱۵۸ح، ۱٦۳ح
پاره‌پاره‌کردن ۱٦٤
پالوانه ۱٦۲ح
پالوایه ۱٦۲ح
پالودن ۲،۱، ۳٤
پایۀ گاو و گوسفند ۵۱
پخته (خربزۀ –) ۱٤، ۱۵
پخته (خرمای –) ۱۷
پذیرنده ٤۸، ٤۹
پَر ۱٤۹
پراگندن ٦،۸
پُرز ۱٤۹ح
پرستك ۱٦۲ح
پروراندن (درسرکه) ٤۳
پروردن ۱۹ح، ۲۱، ۳۸
پرورده ۲۹ح، ۳٤، ٦۱ح
پرورش‌دادن ۲۵، ۲۷، ۳۱، ٤۷، ۵۷، ۹۳، ۹۵
پرورش‌دهنده ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۵۳
پرورش‌کردن ۱۰، ۱۸، ۲۰، ۲،۱، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ٦۵، ۷۰ح، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵
پرورنده ۵۹
پرویزن ٤۱ح
پزاندن ۸۲
پژمراندن ۱۱۳
پست ۱۳

خوره افتاده ۲۸ح
خوش آب ۱٤۲
خوش‌کردن ۳٦ح، ٤۳ح
خون‌آبی ۱٤ح
خون برآوردن ۲،۷ح
خون بی‌نمازی ۲۰، ۱٦۳
خون تیز ۱۸، ۲۰، ۵۰
خون حیض ۲۱
خون‌رفتن شکم ۱۱۲
خون محترق ۱۸
خونی‌مائی ۱٤
خیش‌خانه ۱٦۸
خیشهای دوتایی ۱۰۲

د

دانگ‌سنگ ۱۳۷، ۱۵۰، ۱٦۵
دانه‌های غریب ۲۷
درازبرگ ۳۹
درازعمر ۱٦۳
درافگندن ۱۱۷، ۱٦۵
دربستن (طبع) ۱۲۹
درپیش‌داشتن ٤۷
درتافتن ۱٦۸
درحال ۹٤، ۱۱۳، ۱٦۵، ۱٦٦
در زیر — ۳
در ساعت ۲۵، ۷۹، ۹٤
درست (خونی —) ٦
درست‌اندام ۷۰
درشت‌خوی ۱٦۳، ۱٦۸
درشت‌کردن (سینه‌وبر) ۲،٤
درشت گرداندن ۱۹
درشتی گلو ٤۱ح
درکردن ٦۵
درمسنگ ٤۲، ۱۱۷، ۱٦۵
درمیان‌کردن ۱۹
دریابار ۷۱ح
دریافتن ۱۲۹، ۱۳۸
دست‌اشنان ۱۰٦، ۱۰۷
دست‌شور ۱۰۷ح
دشخوار ۱۱، ۱۲، ۲۹ح، ۳۰ح، ٤۷ح، ٤۹، ٦۳، ٦۷ح، ۷۵، ۹٤، ۹۵، ۹۷، ۱۰۵، ۱٦۳
دشخوارگوار ۸ح، ۲۱ح، ۷۷
دشخوارهضم ۹۹
دشگوار ۹، ۳۹، ٤۱، ۵۳، ٦۷ح، ۷۳، ۷۹
دشگوارنده ٦۷
دشوارهضم ۱۱٦
دلاکی کردن ۱٤۷ح
دل‌آمیز (افسانهٔ —) ۱۳۲
دلیل‌کردن ۱٤٤
دُمادُم ۸٦، ۱۱۳، ۱۳۷
دم دهان ۷، ٤۹
دم‌زدن ۱۵۰
دم‌کش ۱۲۹
دمیدن (شمال) ۳٤
دنب ۷۳
دنبل ۵۹، ۹۹
دوالی ۷۸، ۷۹ح
دودناك ۵٦ح
دوساندن ۸٦
دوسیدن ۱۰۰، ۱۰۵ح
دون از — ۱۳۰
دهنیّت ۵۳

دیرعهد ٦٣
دیرگذشتن ۳۸، ۳۹
دیرگوار ۷۳
دیرگواردن ١٤ح، ۲۸ح، ٣٤ح
دیرمستحیل ١١٤
دیگ ابزار ٤٥
دیگرروز ۱۳۱
دیگ سنگین ١٦٦
دیوچه ٤١

ر

راست‌داشتن ۳
راست‌کردن ۸۱
رامشگر ٥
راندن (بول) ٤١ح
راندن (حیض) ۸۹
راندن (رك: شکم‌راندن)
راندن شکم ٥۲، ۷۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ١٤٦
راوق ١٢٥
راه‌دادن ١٦٧
ردکردن ۱۷۰
رشك ١٤٩
رطوبت فضلی ۳۷، ٥٥
رفتن (رك: شکم‌رفتن)
رفوکردن ١٢٦
رقص‌کردن ١٥١
رگ‌زدن ۹۷
رگ قیفال ١٤٦
رگوی ۱۳۷
رگوی‌کتان ١٤٩
رنجاندن (معده) ۳۲، ۹۸، ١٢٤
رنجانیدن ٦٤، ٦٨
رنجه‌داشتن ١٦٦
رودگانی ۱۸، ۳۷، ٦٤، ۸۹، ١٥٤
رودگانیها ١٤، ١٦، ١٧، ٢٤، ۳۱، ۳۲، ٦٧، ۹۲، ١١٦
روزباد جنوب ٣٦ح
روزجنوبی ٣٦
روزگاربردن ٩٦
روی‌بیفروزد ١٤
روی درون ۱۱۹
ریاضت ٥، ۳۱، ۳۲
ریاضت درشت ٩٥
ریاضت‌کردن ۳۳، ١٥١
ریاضت‌یافته ٦٠
ریاضتیان ۳۰ح
ریباس‌وا ۹۰ح
ریش امعا ۲۷
ریش رودگانی ۳۷
ریش شش ۲۳ح، ۷۳
ریش‌کردن ٤٤ح، ٦٧
ریشها ۱۲۸
ریشهای کهن ۱۱۳
ریشی ۱۰۹، ١٤٧، ١٥٢
ریق ١٣٤

ز

زادگرفتن ٥٩
زبرپوش ١٤٠
زدن (آب) ١٥٧
زدن (بسرخی) ١٥١
زمستان‌خانه ١٦٨
زنگارخورده ۸۷
زنگارگرفته (دندان ــــ) ۱۳۷

غذای تیز ۳٦
غرغره کردن ۲۹، ۱۳۵
غش‌رسیده ۱۱
غش کردن ۱۵۱
غلیظ گردانیدن ٥٤
غلیظی ٤٧، ٥٨
غوص کردن ۱۱٥

ف

فایت‌شدن ۱۲۹
فتق شهوت کردن ٤۳، ٤٥، ٥۲ ٥٤، ۸۳
فراخ‌بلگ ۳٤ح، ۳٦ح
فراز گرفتن ۱۰٦ح
فرامشت کاران ۹۷ح
فربه ۱۹، ۲٥، ۳۳
فربه‌کردن ٤۱
فروآمدن (از معده) ۲٥
فروخواندن ۱۷۰
فرودِ ــــ ۱۳۷
فرودآوردن ۲۰
فرود از ــــ ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۹، ۸٥
فروزدن (سیر) ٦٥
فروزنده ٥٥، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱٤، ۱۱۷، ۱۳٦، ۱٥۷
فروشدن (آفتاب) ۱٦۷
فروشدن (ستارگان) ۱٦۷
فروماندن (ابریشم) ۱۲۷
فرومیراندن (چراغ) ۱۲٤
فرونشاندن (خون) ۲۸
فسردن ۱۱۱
فضلات ۱۷۰
فضلهٔ خام ٥٥
فم معده ۱۳
فنك ۱٤۹

ق

قصبهٔ شش ۷۱، ۱۲۲، ۱۲۳
قنبره ٦۷
قولنجی ۹۲
قولنجیان ۷، ۳۱، ۳۳، ۱۰۱
قوی گردانیدن ٥٤

ك

کارفرمودن ۱۲۸، ۱۳٦، ۱٤۰، ۱٤٥، ۱٥۸
کار کردن ۱۳۷، ۱٦٤
کاریگران ۱٤۱
کاهاندن ۱۱۷
کبوتربچه ٦۷، ٦۸، ٦۹
کتابهای دراز ۳
کرباسین ۱٤۹
کرجفوا (کرجفو) ۷۰
کردن (تمثالها) ۱٥۱
کرم در شکم افگندن ۲۳
کرورا ۱۱
کستی گرفتن ۱٤۱، ۱٥۱
کس‌کس ۱۰۹ح، ۱٤٦ح
کسلان ۱٥۱
کسلان‌کردن ۱۳٤
کسلانی ۲۷، ۱۲۰
کسه‌کسه ۱۰۹
کش ٥
کفچلیز ٤۱، ۸٦
کفچهٔ چوبین ۱٦٦
کلف ۱٥
کلنب ۱۳۲ح

کمالیت ۱۳۲
کم‌پرورش ۲۳
کم‌حرارت ۱۱۵
کم‌خوار ۱۶۳
کم‌سبوس ۲۵
کم‌غایله ۶۳
کم‌غذا ۵۷، ۱۱۵
کم‌فضول‌تر ۱۷
کم‌مایه ۴۱، ۸۳، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۸
کم‌یافت ۲۳ح
کُندکردن (حفظ) ۱۲۳
کندی حواس ۲۶
کندی دندان ۲،۰
کوتاه برگ ۱۰۹
کوچك حجم ۱۰۹
که‌که ۱۴۶

گ

گچ‌بوم ۱۶۷
گذراندن (غذا) ۴۳
گذرکردن ۱۵۸
گذرگاه طعام ۵۷
گذشتن (رك: دیرگذشتن)
گران‌سنگ ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۹ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷، ۱۵۰
گربه‌چشم ۱۵۰
گردبرگ ۳۹
گرده ۶،۷
گرفتن (خمار ــ) ۱۶۳
گرفتن شکم ۵۸
گرفتن گرمابه ۱۳۵
گرفتن منش ۵۸ح، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۷
گرمابه رفتن ۱۵۷
گرمابه‌کردن ۱۲۶ح، ۱۳۱ح، ۱۳۵ح، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۵
گرم آمیختگان ۳۲ح
گرماوه ۲،۵ح، ۵۸ح، ۱۲۶ح، ۱۳۱ح، ۱۶۰ح
گرم‌کننده ۱۴۴ح
گرم‌گوهران ۹۳، ۱۴۸ح
گزندکردن ۳۵
گزیدن معده ۳۵ح
گسترانیدن (اومید) ۱۲۵
گستردن (طرب) ۱۳۱
گستردن (نفس) ۱۵۳
گشادن سدّه (رك: سدّها یا سده‌گشادن)
گشادن (عرق) ۱۳۵
گشتن (منش) ۱۰ح، ۲۸
گل بوم ۱۶۷
گلوگرفته ۱۶۸
گلوگیر ۱۶۸
گمیز ۳۷، ۷۵، ۱۳۵
گند ۵
گنده ۱۶۳
گنده‌شدن ۷۵
گواردن ۸ح، ۲۰ح، ۲۱ح، ۳۱ح
گوارنده ۷۸، ۹۶، ۹۷، ۱۱۲
گوسفندجوان ۵۰
گوشت‌آور ۷۱
گوشت بن دندان ۵۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵، ۱۳۶
گوشت‌ناك‌تر ۱۹ح

گونۀ روی ۱۹، ٤٥، ٦۹، ۸٥، ۱۱۸، ۱۲٤، ۱۲٥، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱٤٥، ۱٥۸، ۱٦۳ح، ۱٦٥، ۱٦۷

ل

لاغرتنان ۳۲ح
لزج ۷٤
لزوجت ۱۳
لطیف‌گرداندن ٤۳، ٤٥، ٥۱، ٥۲، ٥٤
لوش ۷۱

م

مائی ۱۱٥
مائیت ٥۳ح، ۹۷ح، ۱۰۹
مالش ۱٤۷
ماندگی ۱۱۱، ۱٤۰، ۱٥۰، ۱٥٤
مبخرکردن ۱۰۹، ۱٦٥
متخلخل اندام ۱٥٥
مجنب ۱۲۷
محاق‌شدن ٤
محروران ۲٦، ٥۳، ٥٥، ۸۳، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱٥، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱٤۸
مردم کارکن ٥٦ح
مرغ جوان ٥٦
مرغ خانگی ٦٤، ٦٥، ٦٦ح، ۹۷
مرغ خانگی جوان ۷۸ح، ۸۰
مرغ دوخوچه ٥۷
مرگ فجا ۱۲۳، ۱٤۱
مزموم ۱۲۷
مزیدن ۱۱، ۳۳، ۱۳۳
مستحیل‌شدن ۱۳، ۱٥، ۳۱، ٤۸، ٥۱، ٦۳
مضمضه‌کردن ۱۰۱، ۱۳۱
معانیها ۳
معجون‌کرده ۱٤٥ح
مفرد ۲،۳
ملوکان ۱۳۳
ممخر ۱۲۷
منش ۹، ۷٥، ۸۰، ۸۲، ۸٦، ۱۲۱
منع‌گرداندن ۱۱۹
منقرسان ۱۱۳
مهرا ۲۳، ۷۷
مهراشدن ٤۷، ۷۱، ۸۷
مهراکردن ٤۱
میانه (خون ـــ) ٤۲

ن

ناچاره ۹۲ح
ناخن برا ۱٤۹
ناخن‌چیدن ۱٤۹
ناخن‌گرفتن ۱٤۹
ناخوش ۷۹
ناخوش بوی ۹۹
نازاینده ۱٦۳
ناقهان ٦۹، ۹۳، ۱۱۷، ۱٥۳
نان‌خورش ٥، ۳۳، ٤۳، ٥٥، ۷۷
نایافت ۲۳، ۱٥۳ح
نرم‌کردن (شکم) ۱،۲،۳، ۱٦٦
نرم‌گرداندن (شکم) ٤۳، ٤٥، ٤۷
نرم‌گرداندن (طبیعت) ۱۷، ٤٥
نرینه ۱٥۰
نزهتگاه ۱٦۸
نشستگاه ٥، ۱٦٥، ۱٦٦، ۱٦۷
نشستگاه تابستانی ۱٥٦، ۱٥۷
نشستگاه زمستانی ۱٥٦، ۱٥۷
نشف‌کردن ۱۲۹

نضج کردن ۱۱۷
نفاخ کننده ۱۳۷
نفخ آوردن ۱۸، ۲۰
نفس‌زدن ۱۶۸
نقل کردن ۱۳۲ح
نماز کردن ۱۳۶
نمدان ۹۱
نمك‌پاره ۱۵۱
نوادرگوی ۱۳۳
نَوشتن ۱۶۶
نیروکردن ۱۶۱
نیشتر ۳۵
نیك سرشته (نان ــــ) ۹۸
نیم برشت ۵۶، ۵۷
نیم پیر ، نیم‌پیران ۶، ۸، ۱۲، ۱٤، ۱٦، ۱۸، ۲۸، ۳٤، ۳٦، ۳۸، ٤۰، ٤٤، ٤۸، ۵۲، ٦۲، ۷۰، ۷۲، ۷٦، ۸۰، ۸٦، ۸۸، ۹۲، ۹٤، ۹۸، ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۱٤، ۱۱٦، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲۵، ۱٤٦، ۱۵۰ح، ۱۵٤، ۱٦۲، ۱٦٤
نیم‌روزان ۱۰۲، ۱۳۹
نیمهٔ بالایین ۱٤۱
نیمهٔ زیرین ۱٤۱

و

واخورنده ۹۸ح
وسخ ۱۵٤
وشق ۱٤۹

ه

هاون سنگین ۱٦٦
هضم کننده ٦۳
هم‌طبع ۲۳، ۷۵
هوای وبائی ۱٦۷
هیچ دو ۸۱
هیچیز ۱۲۲
هیضه ۳۱

ی

یارشدن ٤۹، ۱۰۹
یارکردن ۹، ۹۵، ۱۰۱
یاری‌دادن ۳٦، ٤۱، ٤۳، ٤۸، ٦۷، ٦۹، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱٤۵، ۱٦۷
یك بهره ۱٦٤
یك ساله میش ۵۹ح

فهرست اعلام

آ

آذربادگان ۱۰۷

الف

ابن‌ابی‌اصیبعة: هشت‌ح، نه، یازده‌ح، دوازده، سیزده، ۱٦۹ح

ابن‌العبری : نه‌ح

ابن‌بطلان : هشت، نــه، ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، شانزده، بیست، بیست‌و دو، بیست‌وچهار، بیست‌وپنج، سی‌وچهار، ۳، ۱٦۹ح، ۱۷۱

ابن‌بکلارش: پانزده‌ح، چهل، ۱٦۹ح

ابن‌جزله : پانزده

ابن‌خلکان : پانزده‌ح

ابن رضوان : نه ، دوازده ، سیزده ، ۱٦۹ح

ابن‌سینا : هشت‌ح، بیست‌ویك

ابن‌طیب : هشت، ده

ابن‌عباس ٦۵ح، ۱۰۰ح

ابن‌عبدان ۱۲، ۱٤ح، ۱٦، ۱۸، ۱۰٦، ۱۱۸

ابن‌عبدون ۱۰۱

ابن‌علاف ٦۷

ابن‌ماسویه ۱۵ح، ۸۵، ۹۵، ۱٦۹ح

ابن‌مسیح ۱۰٦

ابن‌مندویه ۵٦ح، ٦٤ح، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۹۱ ، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱ح، ۱۰۹ح، ۱۱۸ح، ۱۵۷

ابوالحسن ثابت‌بن ابراهیم‌بن زهرون‌الحرانی: هشت

ابوالخیر‌بن‌الخمار : ده

ابوالفدا : پانزده

ابوسهل مسیحی ۱٦۹ح

ابوعلی‌بن زرعه : ده

ابوعلی‌حسن سلماسی : بیست‌وپنج، سی‌وپنج، سی‌وشش

اخبار اسکندر ۱۳۳

اخبارالعلماء باخبارالحکماء : هشت‌ح

اراسیستراتس، اراسیسطراطس، ارسطراطس، ارسطراطیس، ارسیسطراطس ۱۸ح

ارجیجانس، رك: ارخیجانس

ارخیجانس ٦، ۱۰، ۱۲، ۲۰، ۲۸، ۳٤، ٤٦ ، ٤۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲٤

ارسطاطالیس ، رك : ارسطو

ارسطو : سی‌وچهارح، ۱۸ح، ۸۸ح، ۱۵۹

ارسیجانس ، رك : ارخیجانس

ارشیجانس ، رك : ارخیجانس

اریباسیوس ۳٦، ۳۸، ٤٦، ۱۰۲، ۱۱٦، ۱۲۰، ۱۳۰ح، ۱۳۹ح، ۱٦۹

استانبول : بیست‌وپنج، سی‌وپنج

استراسبورگ : چهارده

اسحق‌بن‌حنین ٤٤ح، ۱۲۳ح، ۱۲۷ح، ۱٦۹

اسحق طبیب ۱۶۹ح
اشتراءالرقیق : یازده
اصفهان : بیست‌وپنج
الاعلام : نه‌ح، ده‌ح، یازده‌ح
اغلوقن (کتاب جالینوس الی-) ۷۳
افشار ، ایرج : بیست‌ودوح، سی‌وهشت‌ح
افلاطون : سی‌وچهارح
اقرب‌الموارد ۸٤
الفهرست ۱٦۹ح
الگود ، سیریل : پانزده، ۱٦۹
المنجد ۸٤
الأمراض‌العارضة : یازده
امین ۱٦۹ح
امین‌الدین اوتاجی : سی‌وچهارح، چهل
اندلس : پانزده‌ح، ۱٦۹ح
انطاکیه : نه
انقره : سی‌وهشت‌ح
اوکسفورد : سی‌وهشت
اونس، مردیث: بیست‌ودو خ
ایران : بیست‌ودو ح ، بیست‌وپنج ، بیست و هشت ، سی‌ونُه

ب

بختیشوع ۷۳ح ، ۹۳ ، ۱۲۱ ، ۱۳۷ ، ۱٤۵ ، ۱٤۹، ۱۵٦ح، ۱۵۷ح، ۱٦۹
براون ، ادوارد : نه‌ح، ده، شانزده
بروکلمان : نه‌ح، یازده
برهان قاطع ۷۱ح، ۱۵۲ح، ۱٦۲ح
بغداد : هشت، ٦۷
بقراط : بیست، سی‌وچهار ح، ۹ح، ۲۱، ۲٦، ۳۱، ۳۵، ۳۷ح، ۳۹، ٤۵، ٤۹ح، ٦۲، ٦٤، ٦۵، ٦۸ح، ۷٤ح، ۱۰۰ح، ۱۰۲ح، ۱۰۳ح، ۱۰۵ح، ۱۰۹ح، ۱۱۱ح، ۱۲۵، ۱۳۱ح، ۱۳۹ح، ۱۵۹، ۱٦۱، ۱٦۹
بنیاد فرهنگ ایران : سی‌ونه، چهل
بیت قوفا ۱۱ح
بیروت : هشت‌ح، نه‌ح
بین‌النهرین : هشت‌ح

پ

پارس ۳۱

ت

تاریخ‌الحکماء : هشت‌ح، نه‌ح، ده‌ح، یازده‌ح، دوازده، چهارده‌ح
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی : هشت‌ح، نه‌ح، ده‌ح
تاریخ مختصرالدول : نه‌ح
تبت ۱۵۰
تحفة‌المؤمنین : بیست‌ح، ٤۱ح، ٤٤ح، ۷۱ح، ۸٤ح، ۱٤۹ح، ۱۵۳ح
ترجمهٔ تفسیرطبری: سی‌وهشت
ترك ۲۳
تعالیق مقلوبی ۱۰۰ح، ۱۰۵، ۱۳۲ ، ۱٤۹ ، ۱٦۹
تفسیر قرآن مجید : سی‌وهشت
تقویم‌البلدان : پانزده
تقویم‌الصحّه : یازده ، سیزده‌ح ، چهارده ، شانزده ، بیست‌وپنج ، سی‌وشش ، چهل ، ۱٦۹ح
تقویم‌الصحّهٔ امین‌الدین اوتاجی : سی‌وچهارح، چهل
تقی‌زاده ، سیدحسن : بیست‌ویك
توجه ایرانیان درگذشته به‌طب و اطباء : بیست ویك ح

توقات ١١ح

تهران : هشتح ، نهح ، بیستودو ح، سیو هشتح

ث

ثامسطیوس : ده

ثیاذوق ١٠، ١١ح، ٢٢، ٣٤، ٣٦، ٣٨، ٤٦، ٥٢، ٥٦ح، ٦٢، ٧٢، ١٤٨ح، ١٦٩

ج

جالینوس : بیست، سیوچهارح، ٦، ٨، ١٠ح، ١٢ ، ١٣ ح ، ١٥ ، ٢٠ ، ٢١ ، ٢٢ ، ٢٦، ٣٤ ، ٣٦ح ، ٣٧ح ، ٤٢ ، ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٨، ٤٩، ٥٢، ٥٤، ٥٦ح، ٥٨، ٦١ح، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١ح، ٧٣، ٩٧، ١٠٢، ١٠٣ح ، ١٠٩ ، ١١٧ ، ١٢١ح ، ١٣٠ ، ١٥٢ح، ١٥٦ح، ١٦١ ، ١٦٦ ، ١٦٩

جبرئیل پسر بختیشوع ١٤٠ح، ١٣٧، ١٥٧ح، ١٦٩

جمعیتشیروخورشیدسرخ : بیستویكح

جیلان ٢٣ح

چ

چاپخانهٔ دانشگاه مشهد : چهلویك

ح

حاجی خلیفه : پانزدهح

حاوی ١٦٩ح

حبشه ١٠٣، ١٦٣

حجاجبن یوسف ثقفی ١٦٩ح

حسینبنالحسنبنمحمدبنمحمدالواعظالحسنی: سیویك

حلب : ده

حنینبن اسحق : ده ، ٣٩ح ، ٤٠ح ، ٤٥ح ، ٤٦ح، ٦٤، ٦٥ح، ٧٩ح، ١١١ح، ١١٨، ١٢١ح، ١٣١ح، ١٤٠ح، ١٤١ح، ١٥٩ح، ١٦٩

خ

خانلری ، دکتر پرویز : سیونه

خبّازی ٣٥

خدیو جم ، حسین : چهل

خراسان : سیوهشت، ١١٠

خمسرسائل لابنبطلانالبغدادی ولابنرضوان المصری : هشت ح ، نُه ح ، ده ، یازده ، دوازدهح، سیزدهح

خوابگزاری : سیوهشت

خوراسان ، رك : خراسان

د

دانشگاه تهران : سیونه

دانشگاه کیمبریج : شانزده

دانشگاه مشهد : چهل

دبیر سیاقی ، دکترمحمد ١١ح

دریای محیط ١٥٩

دستور دبیری : سیوهشتح

دعوةالأطباء : یازده ، سیزده

دعوةالقسوس : یازده

دمشق ١١ح

دیاربکر ١١١

دیسقوریدوس ٧ح، ٩ح، ١٢ح، ٢٠ح ، ٢٣ ، ٢٥، ٣٩ح، ٤٠ح، ٧٩ح، ١٢١ح، ١٢٢ح، ١٦٩

ذ

ذخیرهٔ خوارزمشاهی : بیست، بیستویك

ر

رازی ٢٤، ٢٦ح، ٣٩، ٤٤، ٥٢، ٥٥، ٥٦ح، ٦٢، ٦٨، ٧٩ح، ٨٥، ٩٢ح، ٩٣، ٩٤،

۹۸ح، ۹۹، ۱۰۷ح، ۱۰۸، ۱۰۹ح،۱۱۱،
۱۱۶ح، ۱۱۹ح، ۱۵۱ح، ۱۵۷ح، ۱۶۹
رجائی ، دکتر احمدعلی : چهل
رجب‌نیا ، مسعود : نه‌ح
رسالةالشیخ ابی‌الحسن‌علی‌بن‌رضوان الی‌اطباء مصر والقاهرة المعزیة حرسهاالله تعالی یشکو فیها حاله و ماجـری بینه و بین العلامةالمختاربن‌حسن‌البغدادی : دوازده
رقه : هشت‌ح
روفس : بیست، ۱۳ح، ۲۲، ۲۸، ۳۹ح، ۴۶، ۴۸، ۶۷ح، ۷۹، ۸۸ح، ۹۸ح، ۱۰۶ح، ۱۳۰ح، ۱۳۱ح، ۱۴۱ح، ۱۶۹
روم ۴۳

ز
زرین‌چیان ، غلامرضا : چهل
الزرکلی ، خیرالدین : نُه ح
زنگستان ۱۳۱
زوزنی : هشت‌ح

س
ستة عشر ۷۳ح
سراج‌اللغات ۱۵۲ح
سرزمینهای خلافت شرقی ۱۱ح
سعیدی سیرجانی ، علی‌اکبر : چهل‌ویك
سقلاب ۱۰۴، ۱۶۳، ۱۶۷
سلیمان‌بن‌داود ۱۴۵
سنجار ۱۱۱
سوئد : سی‌ویك
سیواس ۱۱ح

ش
شاپوربن سهل ۱۵۷ح
شاخت، دکترژوزف : هشت‌ح، یازده، دوازده،
سیزده ح
شام ۲۱
شراءالعبـید وتقلیب‌الممالیك والجـواری : یازده‌ح
شرح اسباب : بیست‌ویك
شرف‌الدین‌ابوالحسن‌علی‌بن‌اسماعیل‌الاصفهانی: بیست‌وپنج
شرك هندی ۱۷ح، ۲۰، ۲۳ح، ۴۷ ، ۶۴ح ، ۱۶۹
شیراز ۱۵۶

ص
صفا ، دکتر ذبیح‌الله : هشت‌ح

ط
طب اسلامی : نه‌ح، ده، یازده‌ح، شانزده‌ح
الطبری ۱۵
طبقات‌الأطباء والحکماء ۱۶۹ح
طوسی : سی‌وهشت

ع
عبدالرحمن ۱۰۳، ۱۰۵
عبدالله اموی ۱۶۹ح
عجائب‌المخلوقات : سی‌وهشت
عدنان ارزی : سی‌وهشت‌ح
عزالدوله بختیار : هشت‌ح
عسکرمکرم ۱۱
علی‌بن زید ۱۷ح
علی‌بن زین ۱۷ح
علی‌بن عباس ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۹
عمدةالطبیب فی معرفةالنبات : یازده
عهد اردشیر ۱۳۳
عیسی ۱۲، ۱۴، ۱۵ح، ۱۶، ۱۷ح، ۱۸، ۱۹ح،

۲۰، ۲۶، ۳٤، ۳٦، ۳۹ح، ٤۰، ٤٦، ٤۸، ۵۸، ٦٦، ٦۷ ، ٦۸ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۷ح ، ۱۰۱ح، ۱۰۷ح، ۱۰۸ح، ۱۱٤ ، ۱۱۸ ، ۱۲٤، ۱۵۰، ۱۵۲ح، نیزرك : عیسی‌بن ماسرجویه، عیسی‌بن‌ماسویه، عیسی‌بن‌ماسه، عیسی‌بن یحیی
عیسی‌بن ماسرجویه ۱٦۹ح
عیسی‌بن ماسویه ۱٦۹، نیزرك : ابن‌ماسویه
عیسی‌بن ماسه ۱٦۹ح
عیسی‌بن یحیی ۸۳
عین‌الشمس ۳۱
عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء : هشت‌ح، نه‌ح، یازده‌ح ، دوازده ، سیزده ، چهارده‌ح ، پانزده‌ح، ۱٦۹خ

غ

غازان‌خان : سی‌وچهارح

ف

فارابی : بیست، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱٦۰، ۱٦۹
فاضل ، دکتر علی : چهل
فرات : هشت‌ح
فرهنگ فارسی : ده‌ح، ۸۲ح، ۹۲ح
فرهنگ نظام ۱۵۲ح
فرهنگ نفیسی ٤۱ح، ۸٤ح، ۱۵۳ح
فلاحه (کتاب) ۳٦
فولس ۹ح، ۱۹ح، ۲۱ح، ٤۰ح، ۵۲ح، ۱٦۹
فونان ، آدولف : بیست‌ویك
فهرست ریو : بیست‌ودو ح
فهرست کتابخانهٔ چستر بیتی : شانزده ح ، سی‌ویك ح
فیاض ، دکتر علی‌اکبر : سی‌ونه

ق

قابوس‌نامه : بیست‌وپنج ح
قانون : بیست‌ویك
قرطبه ۱٦۹ح
قفطی : هشت‌ح، نه، دوازده، چهارده
قونیه ۱۱ح
قوی‌الاغذیه ۱٦۹ح

ك

کتابخانهٔ بادلیان : سی‌وهشت
کتابخانهٔ چستربیتی : پانزده، نوزده‌ح، بیست، بیست‌وهشت، سی‌ویك‌ح، سی‌ودو، سی‌وسه، سی‌وپنج، سی‌وشش، سی‌وهفت، چهل
کتابخانهٔدانشگاه اوپسالا : نوزده‌ح ، بیست ، سی‌ویك، سی‌وچهار، سی‌وپنج،سی‌وشش، سی‌وهفت، سی‌وهشت، چهل
کتابخانهٔ فاتح : بیست‌وپنج ، بیست‌وهفت ، بیست‌وهشت، بیست‌ونه، سی ، سی‌وپنج ، سی‌وشش، سی‌وهشت، چهل
کتابخانهٔ مدرسهٔ احمدیه : دوازده
کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران : شانزده ، سی‌وشش، چهل
کتابخانهٔ ملی پاریس : سی‌وچهارح، چهل
کرخ : هشت
کناش‌الأدیرة والرهبان : یازده
کناش‌کبیر ۱٦۹ح
کناش صغیر ۱٦۹ح
کندی ٦٤ح، ۹۷، ۱۰٦ح
کوفه ۱۰۹
کیمبریج : سی‌وهشت

گ

گندی‌شاپور ۱٦۹ح

ل

لایپزیگ : هشتح، سیزده‌ح، بیست‌ویک‌ح

لغت‌نامه : پانزده‌خ

لکلرک ، لوسین : یازده، پانزده‌ح

لیلی و مجنون ۱۳۳

م

ماسرجویه : بیست، ۱۶، ۲۰، ۲۱ح، ۲۴، ۳۶، ۴۱ح، ۴۸، ۶۴، ۶۸، ۸۹، ۹۳ح، ۱۰۷ح، ۱۰۸ح، ۱۱۸ح، ۱۲۱ح، ۱۲۴، ۱۵۱خ، ۱۶۹.

ماسویه ۱۶۹ح

مأمون ۱۶۹ح

مایرهوف ، دکتر ماکس : هشتح، دوازده، سیزده ح

متینی ، دکتر جلال : سی‌وهشتح، چهل

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران] : بیست‌وپنج‌ح

مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد : سی‌ونه

مجمع‌الجوامع (=قرابادین‌کبیر) : بیست‌ح

محمدبن صاین‌الدین‌التبریزی : سی‌ویك

المختصرفی‌تاریخ‌البشر : پانزده ح

مخزن‌الأدویه : ۱۵۰ح، ۱۵۳

المدخل الی الطب : یازده

مسیح ۲۴، ۲۶ح، ۶۹، ۸۱، ۱۵۰ح، ۱۵۱ح، ۱۶۹

مشهد : سی‌وهشتح، چهل‌ویك

مصر ۳۱، ۱۱۳، ۱۳۷

مصری ۱۶۹

معجم‌البلدان ۱۱ح

معین ، دکتر محمد : ده ح

المفردات : چهل

مقاصدالالحان ۱۲۷ح

مقالةالشیخ ابی‌الحسن علی‌بن رضوان فی ان ما علمه یقین و حکمة و ما ظنه مختاربن الحسن البغدادی غلط و سفسطة : دوازده

المقالة المصریه : ده، یازده، دوازده

مقالةفی‌الاعتراض علی‌من‌قال ان‌الفرخ‌احر من الفروج : یازده

مقالة فی‌التنبیه علی ما فی‌کلام المختاربن الحسن‌بن عبدون‌البغدادی من الاغالیط: دوازده

مقالة فی‌ان‌الفرخ ابردمن‌الفروج : دوازده‌ح

مقالة فی ان‌الفروج احر من‌الفرخ : دوازده

مقالة فی شرب الدواء المسهل : یازده

مقالة فی علة نقل‌الأطباء المهرة تدبیر اکثر الأمراض التی کانت تعالج قدیما بالأدویة الحارة الی التدبیر المبرد کالفالج واللقوة والاسترخاء وغیرها : یازده

مقالة فی‌کیفیة دخول‌الغذاء فی‌البدن وهضمه وخروج فضلاته و سقی‌الأدویة‌المسهلة و ترکیبها : یازده

مقالة فی مداواة صبی عرضت له حصاة : یازده

ملطیه ۱۱ح

منافع‌الاغذیة و مضارها ۹۲ح

مندویه ، رك : ابن مندویه

من‌لایحضره طبیب ۱۶۹ح

منهج‌البیان فیمایستعمله‌الانسان : پانزده ح

موزهٔ بریتانیا : پانزده، شانزده، نوزده، بیست‌و یك ، بیست‌ودوح ، بیست‌وسه ، بیست و چهار، بیست‌وشش، بیست‌وهفت، سی و یك، سی‌وپنج، سی‌وشش، چهل

موصل : دوازده

مهدی ۱۶۹ح

فهرست مآخذ

۱- به‌زبانهای فارسی و عربی

الاعلام : تألیف خیرالدین الزرکلی ، در ده جلد ، چاپ مصر ۱۳۷۳ - ۱۳۷۸ه.ق .

اقرب‌الموارد فی فصح‌العربیة والشوارد : تألیف سعیدالخوری‌الشرتونی‌اللبنانی ، در دو جلد و یك ذیل ، بیروت ۱۸۸۹ م .

برهان قاطع : تألیف محمدحسین برهان تبریزی ، تصحیح دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، چاپ دوم (ابن‌سینا) تهران ۱۳٤۲ .

تاریخ‌الحکماء قفطی (= مختصر زوزنی‌از اخبار العلماء‌بأخبارالحکماء) : تصحیح Julius Lippert چاپ لایپزیگ ۱۹۰۳ م .

تاریخ طب ایران : تألیف دکترمحمود نجم‌آبادی، تهران ۱۳٤۱ .

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی : تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، جلد اول ، از انتشارات دانشگاه تهران (٤۲۷) ، چاپ دوم ۱۳۳٦ .

تاریخ مختصر الدول : تألیف غریغوریوس ابوالفرج‌بن اهرون‌الملطی‌المعروف بابن‌العبری ، چاپ مطبعهٔ کاتولیکیهٔ بیروت ، ۱۹۵۸ م .

تحفة‌المؤمنین : (= تحفهٔ حکیم مؤمن) تألیف محمد مؤمن حسینی طبیب ، با مقدمهٔ دکتر محمود نجم‌آبادی ، تهران ۱۳۳۸ .

ترجمهٔ تقویم‌الصحة : غلامحسین یوسفی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد ، سال اول شمارهٔ اول ، بهار ۱۳٤٤ ، ص ۳-۳۳ .

ترجمهٔ قصص و حکایات‌المرضی : تألیف ابوبکر محمد زکریای رازی ، با حواشی و ملحقات ، به‌سعی و اهتمام دکتر محمود نجم‌آبادی ، از انتشارات دانشگاه تهران (۹٤۰) ، ۱۳٤۳ .

ترجمهٔ منافع‌الاغذیة و مضارها : (= بهداشت غذائی) تألیف ابوبکرمحمدبن‌زکریای رازی، ترجمهٔ عبدالعلی علوی نایینی ، تهران ۱۳٤۳ .

تفسیر قرآن مجید : نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج ، تصحیح دکتر جلال متینی ، در دو جلد ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۷٦ ، ۸۷) ، مجموعهٔ زبان و ادبیات فارسی (۱٦ ، ۱۷) ، تهران ۱۳٤۹ .

توجه ایرانیان در گذشته به‌طب و اطباء : سیدحسن تقی‌زاده ، سلسلهٔ سخنرانیهای جمعیت شیر و خورشید سرخ (شمارهٔ ۲) ، تهران ، دی‌ماه ۱۳۲۷ .

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : تألیف لسترنج ، ترجمهٔ محمود عرفان ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۷۵) ، مجموعهٔ ایران‌شناسی (۱۵) ، تهران ۱۳۳۷ .

خمس رسائل لابن بطلان البغدادی و لابن رضوان المصری : به‌اهتمام ژوزف شاخت Joseph Schacht و ماکس‌مایرهوف Max Meyerhof ، قاهره ۱۹۳۷ م .
خوابگزاری : تصحیح ایرج افشار ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایـران (۳۰) ، مجموعهٔ فرهنگ عامّه (۱) ، تهران ۱۳٤٦ .
دائرة‌المعارف فارسی : به‌سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول (ا-س) ، تهران ۱۳٤۵ .
ذخیرهٔ خوارزمشاهی : تألیف اسماعیل جرجـانی ، نسخهٔ خطی شمـارهٔ ۵۱۸۰ کتابخـانهٔ آستان قدس رضوی .
شرح حال و مقام محمد زکریای رازی : تألیف دکتر محمود نجم‌آبادی ، تهران ۱۳۱۸ .
طب اسلامی : تألیف ادوارد براون ، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (٦۱) ، مجموعهٔ ایران‌شناسی (۱۲) ، تهران ۱۳۳۷ .
طبقات‌الاطباء والحکماء : تألیف ابی‌داود سلیمان‌بن حسّان‌الاندلسی‌المعروف بابن جلجل ، تحقیق فؤاد سیّد ، قاهره ۱۹۵۵ م .
عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء : تألیف ابن ابی‌اصیبعة، در سه جلد، چاپ بیروت ۱۹۵٦-۱۹۵۷ م .
فرهنگ فارسی : دکتر محمد معین ، در پنج جلد ، تهران ۱۳٤۲ – ۱۳٤۷ .
فرهنگ نظام : تألیف سیدمحمدعلی داعی‌الاسـلام ، در پنج جلد ، حیـدرآباد دکن ، ۱۳٤٦ – ۱۳۵۸ ه. ق .
فرهنگ نفیسی : دکتر علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء) ، پنج جلـد ، چاپ دوم (خیام) ، تهـران ۱۳٤۳ .
الفهرست : ابن‌الندیم ، چاپ قاهره ، بدون تاریخ .
قابوس‌نامه : تألیف عنصرالمعالی کیکاووس‌بن‌اسکندر ، تصحیح غلامحسین‌یوسفی ، ازانتشـارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲٦٤) ، مجموعهٔ متون فارسی (۳٤) ، تهران ۱۳٤۵ .
کالبدشناسی توصیفی : دکتـرجمال‌الدین مستقیمی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۱۱) ، ۱۳٤۵ .
لغت‌نامه : علی‌اکبر دهخدا ، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران ۱۳۲۵....
مجمع‌الجوامع (قرابادین کبیر) : به‌اهتمام و تصحیح احمد کبیر ، در دو جلـد ، چاپ هنـد ، ۱۲۵۵ – ۱۲۵٦ ه.ق . نیزرك : مخزن‌الادویة .
مجموعهٔ اصطلاحات علمی : در دو جلد ، از انتشارات دانشگاه تهـران (۲۳۲ ، ۲۷۲) ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۵ .
مخزن‌الادویة : به‌اهتمام و تصحیح احمد کبیر ، چاپ هند ، ۱۲٦۰ ه.ق .
معجم‌البلدان : تألیف شهاب‌الدین ابوعبـدالله یاقوت‌بن‌عبدالله‌الحموی‌الرومی‌البغدادی ، تصحیح فردیناند ووستنفلد Ferdinand Wüstenfeld ، در شش جلد ، چـاپ لایپزیگ ۱۸٦٦ – ۱۸۷۰ م .
مقاصدالالحان : تألیف عبدالقادربن غیبی حافظ مراغی ، به‌اهتمام تقی بینش ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲٤۳) ، مجموعهٔ متون فارسی (۲٦) ، تهران ۱۳٤٤ .
نزهة‌القلوب : حمدالله مستوفی ، تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳٦ .
نسخ خطی فارسی در موزهٔ بریتانیا : مردیث‌اونس ، نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، دفتر چهارم (۱۳٤٤) ، ص ٦٤۹ – ٦۹٤ .

هدایةالمتعلمین فی‌الطب : تألیف ابوبکر ربیع‌بن احمدالاخوینی‌البخاری ، تصحیح دکتـر جـلال متینی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۹) ، ۱۳٤٤ .

یادداشت دربارهٔ چند نسخهٔ خطی ... : مجتبی مینوی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران] ، سال پنجم، شمارهٔ ۱ و ۲ (مهر و دی‌ماه ۱۳۳٦) ، ص ٤۹–۵۳ .

۲ـ به‌زبانهای دیگر

Blochet, E. : Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale de Paris , 4 vols . Paris 1905 - 1934 .

Brockelmann , C. : Geschichte der Arabischen Litteratur . Leiden , E . J . Brill .

Brockelmann , C. : Geschichte der Arabischen Litteratur , Erster Supplementband. Leiden , E . J . Brill 1937 .

Elgood , Cyril : A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate , Cambridge univ . press , 1951 .

Fonahn , Adolf : Zur Quellenkunde der Persischen Medizin , Leipzig 1910 .

Leclerc , Lucien : Histoire de la Médicine Arabe , Paris 1876 .

Owens , Meredith : Handlist of Persian Manuscripts (1895 - 1966) , British Museum , London 1968 .

Parsa , Ahmad : Flore de l'Iran , Université de Tehran .

Rieu , Charles : Supplement of the Catalogue of the Arabic Manuscripts in Br . Mus., London .

Tornberg , C . J . : Codices Arabici , Persici et Turcici Bibliothecae Reglae Universitasis Upsaliensis , 1849 .

Encyclopédie de l'Islam , 5 vols . Leyde , Paris , 1913 - 1937 . = EI (1) .

Encyclopédie de l'Islam . Nouvelle édition . Leyde , Paris , 1954 — ...... = EI (2) .

The Chester Beatty Library , A Catalogue of the Persian Manuscripts and Miniatures, by A. J. Arberry , M. Minovi and the late Blochet , Dublin 1959 .

تصحیحات

صفحه	سطر	درست
۳	۲۱	الواصل
۷	۲۲	مختارتر[۲۸] از
۹	۲۱	ایمن
۱۳	۱۲	سکنگبین
۱۳	۱۴	۲۱ د
۱۶	۱۸	ذهن[۱۳] را
۱۷	۷	مرکبست از[۲۱]
۱۸	۱۹	[ا][۱۷]
۲۰	۱۷	ارخیجانس
۲۰	۱۸	ثیاذوق
۲۲	۹	جالینوس ،
۲۹	۱۹	شکم براند
۳۱	۸	بادانگیزبود
۴۱	۳۷	(ف: کره) گرفته
۴۳	۱۵	اشتها[ی] طعام
۴۴	۲۷	نسخهٔ
۵۱	۲	کنند
۵۱	۱۰	معده
۵۳	۲۲	دهنیت
۶۴	۳	غور
۶۹	۵	بصفرا
۶۹	۱۰	موافق
۸۷	۱۹	منفعت
۹۸	۹	برنجاند
۱۰۰	۷	خبیص‌اللوز
۱۱۶	۲	اقطار
۱۱۸	۲۵	شوریده
۱۲۲	۱۷	تسکین
۱۲۵	۱۹	ادرار
۱۲۷	۱۰	نغمت
۱۳۱	۳	معنیها
۱۳۵	۱۵	هندی وجلاب‌علاج
۱۴۶	۹	تازه
۱۶۵	۳۳	چ : گیاشان
۱۶۵	۳۳	س : گیاهها‌شان
۱۶۹	۴	حنین[۱۴] : ح
۱۶۹	۱۴	صغیر
۱۶۹	۲۰	فی طبقات
۱۸۵	۲۱	عیزران